

تاریخ خاندان

هرثمه بلخی

دکتر میرویس بلخی

تاریخ خاندان هرثمه بلخی

دکتر میرویس بلخی



بسم الله
الرحمن
الرحيم

تاریخ خاندان هرثمۀ بلخی

دکتر میرویس بلخی



کابل، ۱۴۰۰



تاریخ خاندان هرثمه بلخی

دکتر میرویس بلخی

ویرایش: پروین ولی‌زاده
صفحه‌آرایی: محمدکاظم کاظمی | طرح جلد: علی یاسر
○ چاپ اول، ۱۴۰۰ ○ شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه ○ قیمت: ۴۰۰ افغانی
○ چاپ: انتشارات امیری
شابک: ۹۷۸ـ ۹۹۳۶ـ ۶۵۲ـ ۶۴ـ ۴ ISBN: 978 ـ 9936 ـ 652 ـ 64 ـ 4

○ نشانی ناشر: کابل، جوی شیر، بازار کتاب‌فروشی‌ها، کوچه‌ی چهارم، انتشارات امیری
تماس: ۰۰۹۳۷۰۰۲۹۰۱۱۴ ـ ۰۰۹۳۷۸۴۱۰۰۹۱۲
ایمیل: amiribook2000@gmail.com
○ نمایندگی: کابل، پل‌سرخ، گذشته از دانشگاه غرجستان، انتشارات امیری
تماس: ۰۰۹۳۷۹۰۱۰۳۸۹۷

اهدا به:

سپاهیان گمنام تاریخ افغانستان معاصر
که با خون خود از تمامیت ارضی کشور
دفاع کردند
و با تدبیرو سیاست، منافع ملی و
وحدت مردم افغانستان را
حفظ کردند!

فهرست

مقدمه

افغانستان یا خراسان دیروز بخش مهمی از تاریخ بشری است. مردم، شهرها، زبان‌ها و فرهنگ آن در رشد و توسعه سرزمین‌های شرقی خلافت اسلامی از سدهٔ نخست تا سده‌های معاصر نقش مهم داشته است. خراسان در واقع کانون توسعه تمدن اسلامی در حوزهٔ سیاست، اجتماع، فلسفه، فرهنگ و مردم‌شناسی است. از یک طرف، مطالعهٔ هویت تاریخی اسلامی بدون مطالعهٔ تاریخ خراسان ناممکن به نظر می‌رسد. از طرف دیگر، شناخت و بررسی این تجربه‌ها در واکاوی مسائل افغانستان امروز الزامی است. بنابراین، با شناخت گذشتهٔ درخشان و توسعه‌یافته دیروز خط پیشرفت برای آینده یک ملت ترسیم می‌شود.

مردم ما بخش مهمی از تمدن اسلامی در حوزه‌های مختلف بودند، سرزمین‌های شرقی خلافت در کل در استحکام و تضعیف حکومت‌های اموی و عباسی نقش تعیین‌کننده داشتند. خراسان در این میان جغرافیای بسیار مهم و استراتژیک داشته است. مردم خراسان در چهارچوب خانواده‌ها و افراد با نفوذ در حکومت اموی توانستند در امنیت شهرهای خود نقش ایفا کنند. تعدادی از این افراد و خانواده‌ها در سدهٔ اول قمری، والیان اموی خراسان را زیر تأثیر رفتار و افکار خود قرار دادند و آنان را شیفتهٔ هویت خراسانی کردند. آنان به دفاع از مردم خراسان مبارز کردند و در برابر

حاکمیت اموی برخاستند. برای مثال، خانواده سامان خدات بلخ توانست اسد بن عبدالله قسیری را مجذوب هویت خراسانی بسازد و یا حارث بن سریج و رافع بن لیث با اینکه خود از نژاد و قبایل عرب و نمایندهٔ حکومت اموی در خراسان، خوارزم و سیستان بودند، درنهایت از نفوذ خراسانیان متأثر شدند و در برابر مظالم و سیاست‌هایی عمال اموی و عباسی چون حجاج بن یوسف ثقفی که تطبیق‌کننده برنامه‌های خشن بنی‌امیه در بلخ، بخارا، سمرقند، مرو، هرات و نیشاپور بود، قیام کردند و حاکمیت دمشق و بغداد را غیرمشروع اعلان کردند.

خراسان به‌خصوص مرو و بلخ و نواحی آن در ظهور حکومت عباسی تعیین‌کننده اصلی شدند. داعیان و نقیبان عباسی در زیر چتر حمایت اجتماعی و سِری خراسانیان فعالیت کردند و از پشتوانهٔ دهقانان و خاندان‌های متنفذ در این سرزمین برخوردار بودند. این حمایت گسترده و بی‌دریغ باعث شد تا بزرگان خراسان در دستگاه حکومت عباسی نفوذ کنند و در تصمیم‌گیری‌های حیاتی سهیم شوند؛ افرادی چون ابومسلم خراسانی و خانواده‌های برمکیان، ابن سهل سرخسی و فوشنجی از مشاوران و فرماندهان بزرگ در استحکام خلافت عباسی بودند.

مردان و خانواده‌های نامدار بلخ نسبت به دیگر شهرهای خراسان در تقویت و تضعیف عباسیان نقش برجسته‌ای داشتند، خانواده‌های ابوخالد برمک بلخی، سامان خدات بلخی و هرثمه بن اعین بلخی در این میان شخصیت‌های بزرگی را در دورهٔ عباسیان پرورش دادند که تعدادی از آنان پایه‌های حکومت عباسی را استحکام بخشیدند و تعداد دیگر همانند سامانیان بلخ، میخ‌های ستون عباسی را کشیدند و این کاخ را سرنگون کردند. به‌عبارت‌دیگر، بلخیان در تقویت و تضعیف این خاندان در سرزمین‌های شرقی سهم مهمی داشتند.

علاوه بر چهار خاندان یادشده که در سیاست و حکومت خلافت اسلامی در سده‌های اول تا سوم قمری نقش مهمی داشتند. خاندان‌ها و افراد دیگری هم از بلخ سربلند کردند و در عصر طلایی خلافت اسلامی و سرزمین‌های شرق آن تأثیرگذار بودند، همانند خاندان سری بن محمد بلخی و محمد بن اوس بلخی. افرادی زیادی از خاندان‌های بلخی در حکومت عباسی جزء فرماندهان، والیان، وزراء و دیگر مناصب را برعهده داشتند که هرکدام از آن‌ها نیاز به تحقیق جداگانه‌ای دارد.

تحقیق حاضر دربارهٔ یکی از این خاندان بلخی است که در تاریخ افغانستان ناشناخته باقی مانده است. خاندان هرثمه بلخی در منابع افغانستان نام‌گم است. من هم به طور تصادفی با این خاندان آشنا شدم. در روزهای قرنتین که محدودیت رفت‌وآمد به سبب انتشار ویروس کرونا وضع شده و از جانب دیگر ماه رمضان هم فرارسیده بود. علی‌رغم مسئولیت‌های مهم در وزارت معارف چون ارائه طرح بدیل خدمات تعلیمی بر دانش‌آموزان در سراسر کشور و همچنین کار روی سند راهبردی ده‌ساله اصلاحات نظام تعلیم و تربیت افغانستان، این فرصت نیز فراهم شد که خواندن برخی از کتاب‌های تاریخی‌ای را آغاز کنم که از مدت‌ها پیش، آرزوی مطالعه آن‌ها را در سر داشتم.

درجریان مطالعهٔ خانواده‌های معروف و افراد تأثیرگذار در خراسان با هرثمه بن اعین یکی از این چهره‌های اثرگذار آشنا شدم. کتاب *تاریخ حکومت طاهریان از آغاز تا انجام* نوشتهٔ آقای اکبری شخصیت هرثمه را به من شناساند. با مطالعهٔ بیشتر دورهٔ حکومت بنی عباس به خصوص از آغاز عباسیان تا حکومت مأمون الرشید نقش این شخصیت تاریخی به نظرم برجسته آمد. اطلاعاتی به صورت پراکنده در سیاست و نظامی‌گری هرثمه و فرزندان او به چشم خورد. در جنگ میان فرزندان هارون الرشید

برای تصاحب قدرت، متوجه شدم که هرثمه بن اعین و طاهر بن حسین به‌عنوان دو خراسانی، محمد امین را از تخت پایین کشیدند و مأمون را به قدرت نشاندند.

من که به دنبال نقش چهره‌ها و شخصیت‌ها در تاریخ هستم، دربارهٔ هرثمه کنجاو شدم. هرثمه چه کسی است؟ چگونه در دستگاه عباسی نفوذ کرد؟ چرا از مأمون در برابر حاکم مشروع حمایت کرد؟ چه نقشی پس از به قدرت رسیدن مأمون در سیاست و حکومت بنی عباس داشت؟ این‌ها پرسش‌هایی بودند که ذهن مرا درگیر ساخت. برای پاسخ به خودم، سری زدم به دنیای اینترنت و دربارهٔ هرثمه بن اعین به جستجو پرداختم؛ در ویکی پدیای انگلیسی اطلاعاتی دربارهٔ او هرچند مختصر آمده بود. اما نکته جالب اینکه در چوکات کوچکی که در سمت راست صفحه مختصری از زندگی او درج شده بود و محل تولد او را بلخ نوشته بود.

این موضوع که او یک خراسانی و از اهالی بلخ است برای من بسیار جالب بود و تاکنون دربارهٔ هرثمه نشنیده بودم. بیشتر به جستجو پرداختم. در کتاب *تاریخ افغانستان بعداز اسلام* علامه عبدالحی حبیبی با نام هرثمه بن اعین باپسوند بلخی مواجه شدم و در آثار و منابع دیگر تاریخی نیز معلومات موثق پیدا کردم که این فرمانده و والی نامدار عباسی نه‌تنها در به قدرت رسیدن مأمون سهم مهمی داشته است بلکه در نیم قرن اسلامی در دوره‌های هارون و مأمون میراث بزرگی از خود در تاریخ به یادگار مانده است.

اما چیزی که برای من مایه یأس شد، عدم شناخت مردم افغانستان و به خصوص بلخ از این شخصیت بزرگ تاریخی است. در سرزمین من دربارهٔ برمکیان بلخی نیز بسیار اندک می‌دانند. اما به هرصورت دربارهٔ آل برمک منابع کافی در جهان اسلام و در افغانستان نوشته شده که یک

علاقه‌مند به تاریخ این دودمان را می‌تواند کمک کند. اما دربارۀ بسیاری دودمان‌ها مثل طاهریان، صفاریان و سامانیان و شخصیت‌های چون طاهر بن حسین فوشنجی، یعقوب لیث صفاری، امیر اسماعیل سامانی و دیگران منابع خیلی محدود و ناقص وجود دارد. اسباب سیاسی، ناامنی و توسعه‌نیافتگی اقتصادی و علمی از عوامل عمده نپرداختن به این بزرگان تاریخ است. افغانستان معاصر به نوعی با تاریخ باشکوه خراسان الینه شده است و این جای تأسف است. آگاهی تاریخی، برای یک ملت اعتماد به نفس خلق می‌کند و در حال و آینده آن ملت اثرگذار است.

شش دلیل مهم و اساسی ازنظر من وجود دارد که هرثمه بن اعین علی‌رغم نقش برجسته‌ای که در تاریخ سدۀ دوم قمری داشته در حافظۀ تاریخی امروز ناشناخته مانده است، دلایل این‌هایند:

۱. با فرارسیدن عصر ملی‌گرایی و ظهور دولت‌های ملی در منطقه به خصوص افغانستان، ایران و جماهیر آسیای مرکزی، تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه وابسته به ایدئولوژی مسلط هر کشور آغاز شد که هرکدام به ملت خود بار هویتی بدهد. در افغانستان نیز یک سبک تاریخ‌نگاری دولتی آغاز شد که در آن حکومت‌های موجود در درون مرزهای ملی کشور معرفی شدند و به دیگران پرداخته نشد. چون روایت تاریخ‌نگاری افغانستان ابتر ماند و توسعه پیدا نکرد، فرصت پرداختن به هرثمه و خاندان او میسر نشد.

۲. کرسی تاریخ‌نگاری در افغانستان تاکنون کارهای قابل توجه نکرده است. به استثنای چند اثر تاریخی در قالب کتاب و مقاله علمی در دهۀ چهل خورشیدی، دیگر کار علمی و جدی در داخل کشور تولید نشده است. اگرهم کارهای انفرادی و محدودی پس از دهۀ چهل وجود دارد، متأسفانه قابل توجه نیست. تا هنوز دربارۀ حکومت‌های طاهری، صفاری، سامانی، غزنوی، غوری، هوتکی و ابدالی پژوهش نشده است. آنچه وجود

دارد یا آثار گذشته است که خود نیاز به تحلیل و تشریح دارند یا نگاه‌های رسمی حکومتی که در منابع و روش به آن‌ها نمی‌توان اعتماد کرد. بنابراین، صدها شخصیت تاریخی، صدها رویداد تاریخی و صدها مسائل دیگر در افغانستان دست‌ناخورده باقی مانده است. فقط علامه عبدالحی حبیبی محدود از نام هرثمه بلخی یاد کرده است.

۳. ناسیونالیست‌های زبانی و تمدنی خراسان و زبان فارسی نیز دربارهٔ هرثمه بی‌خیال گذشته‌اند. در روزگاری که ادبیات ناسیونالیستی ضدعربی و به قول معروف روشن‌فکرانه ناشی از غرب‌زدگی در افغانستان، ایران و آسیای مرکزی رواج پیدا کرد و به تبع آن ادبیات قهرمان‌پروری و قهرمان‌سازی آغاز شد. در منابع گذشته هرثمه را مخالف جزء بزرگان خراسانی‌الاصل در خلافت عباسی معرفی شده‌اند و دربارهٔ آن‌ها قضاوت منفی شده است. تعداد زیادی از نویسندگان فارسی‌زبان در افغانستان و ایران هرثمه را یک فرمانده عرب‌تبار و از مخالفان سرسخت خراسانی‌ها دانسته‌اند. این قضاوت آنان ناشی از مخالفت شدید هرثمه با برادران سهل و مجوسی خواندن آنان از یک طرف و از طرف دیگر حمایت قاطعانه او از هارون الرشید، محمدامین و مأمون الرشید است. در عین حال، ناسیونالیست‌های این حوزه در عصر دولت‌های ملی در منابع تاریخی خوانده‌اند که هرثمه در قتل یحیی بن خالد برمکی به نفع هارون اقدام کرده است. این رویدادها هرثمه را در فهرست سیاه این جماعت قرار می‌دهد.

۴. هرثمه در منابع روایی و فقهی اهل سنت نیز جایگاه محدود دارد. هرچند او در علم‌الرجال حدیث در شمار راویان حدیث آمده است اما احادیث کم از او روایت شده است. بنابراین، نیازی نبوده است که از او ذکری مستقل به عمل آید، اما در منابع شیعی دربارهٔ احترام او به علی بن

موسی معروف یاد شده است. منابع او را در شمار محبان اهل بیت درج کرده و از او روایت‌هایی نقل کرده‌اند که به احتمال زیاد تحریف شده است. این نگاه براساس روایتی از کتاب معروف *الکافی* ابطال می‌شود. کلینی به نقل از احمد بن عمر می‌نویسد:

> «من به همراه حسین بن ثویربن ابی فاخته به حضور امام رضا (علیه‌السلام) رسیدم و گفتم: فدایت شوم! ما در فراوانی روزی و آسایش به سر می‌بردیم که ناگهان وضعیت اندکی دگرگون شد. از خداوند بخواه که آن (وضعیت قبل) را به ما بازگرداند. امام فرمود: «چه می‌خواهید؟ آیا می‌خواهید پادشاه باشید؟ آیا خوشحال می‌شوی که مانند طاهر (طاهر فوشنجی) و هرثمه (بن اعین)، اما برخلاف آنچه اکنون هستی (پیرو اهل بیت) باشی؟!» (ری‌شهری، ۱۳۸۵ ش، ج ۹: ۱۲۱).

این روایت‌ها او را در تاریخ روایی سنی و شیعه مجهول گذاشت و کسی به‌عنوان یک شخصیت مستقل به زندگی او نپرداخت.

۵. منابع عربی نیز دربارهٔ هرثمه توجه جدی نکرده‌اند. نقش هرثمه در بعضی از کتاب و مقالات عرب‌ها درج شده است اما زمانی که به نفع ادبیات ناسیونالیستی عرب یک امری را توجیه می‌کند. نویسندگان و مورخان عرب نیز به حکم این که هرثمه یک فرمانده خراسانی است به نظر می‌رسد که دربارهٔ او غفلت عمدی کرده‌اند. نویسندگان عرب در مقالات پژوهشی دربارهٔ نقش خراسانیان در تقویت و تضعیف دستگاه خلافت عباسی از او در میان اتباع خراسان یاد کرده‌اند. در موارد زیادی دیده شده است که حتی میراث هرثمه بن اعین در تحول تاریخ و یا اعمار شهرها و مراکز نظامی، این افتخارات را به نام‌های دیگر مسمی و تلاش کرده‌اند تا به آن ریشهٔ عربی بدهند.

۶. منابـع انگلیسـی و آثار مستشـرقین دربارهٔ هرثمه محـدود بحث کرده اسـت. آنان به نقش موالی و غیرعرب در توسـعه و پیشـرفت خلافت اسلامی پرداختهانـد و در همیـن زمینـه اسـت کـه دربـارهٔ هرثمه صحبـت کردهاند و دیدگاه آنان برگرفته از منابع اولیهٔ تاریخی است. بنابراین از هرثمه در مقایسه بـا دیگـران کمتـر یـاد کردهانـد. اکثـر مستشـرقین وقتـی دربـارهٔ فرماندهـان عباسـی صحبـت کردهانـد، هرثمه را به یـاد آورده و دربارهٔ او نوشـتهاند. این نوشتهها اندک و پراکنده است.

***

بـا ایـن ملحوظـات، تصمیـم بـرآن شـد تـا بهعنـوان یـک دانشـجوی علاقهمنـد بـه تاریـخ و سیاسـت دورهٔ میانه اسـلامی سـهم خود را بـه اندازهٔ تـوان و تعلـق خاطـر که در من وجـود دارد، ادا کنم. براین اسـاس در جریان مطالعات بخش هرثمه بن اعین را یادداشتبرداری جداگانه کردم. هرچند با وجود این تحقیق، جای تحقیقات علمی و روشـمند روی جزئیات زندگی هرثمـه بـن اعیـن لازم اسـت تا یک اثـر کامـل و کمعیب در خدمـت جوانان و دوسـتداران تاریـخ کشـور قـرار گیرد. امـا باور دارم این نوشـته نیـز به قدر ممکن رفع عطش خواهد کرد. درعین حال باور دارم که نسلهای آینده در فضای امن کشـور کرسـی مطالعات تاریخ افغانسـتان دیروز و فردا را تأسیس کـرده و تمـام حـوادث، خانوادهها، حاکمان و شـخصیتها را بـا مطالعات و تحقیقـات علمی بـرای خود و بعدیها ارائه خواهند کرد. درحال حاضر این از من ناتوان برای شما تقدیم است.

روش کار من در نوشـتن این کتاب توصیفی- تحلیلی و براسـاس منابع دسـت اول کتابخانههاسـت. آن قسـمت زندگـی هرثمـه و فرزنـدان او کـه مسـتلزم وصف بوده و میبایسـت بدون کم و کاسـت به آن پرداخته شـود، چنین روشی را اتخاذ کردهام اما در بعضی موارد به دلیل دخالت متغییرهای

دیگـر، لازم بـوده تا تحلیلی از اوضاع به وجود آید. به‌خصوص در مواردی که بـه پرسـش‌های خوانندگان می‌بایسـت پاسـخ داده می‌شـد، روش تحلیلی اختیـار کـرده‌ام. دربارۀ منابع هم تلاش زیاد به خـرج داده‌ام تا از کتاب‌های اصلـی و منابـع دسـت‌اول اسـتفاده کنـم. مگر در مـواردی کـه از کتاب‌های اصلی اطلاعاتی به دست نیامده است، به رأی مورخین و نویسندگان پسین اکتفا کرده‌ام.

سپاس‌گزاری:

از همه کسـانی که در نوشـتن و نشـر این کتاب بامن همکاری کرده‌اند، سـپاس‌گزاری دارم؛ در این میان به خصوص از همسـر گرامی‌ام خانم اکبری کـه در تایـپ قسـمتی از محتوای ایـن کتاب و آثـار دیگرم همکاری داشـته و مـن را کـه درگیر دنیای خودم هسـتم، تحمل می‌کند و در عین‌حال مشـوق همیشـگی من بـوده اسـت. همچنـان از فرزانگانـی چون آقـای خان‌محمد خوش‌فطـرت، داکتـر ذبیـح‌الله فطـرت، روح‌الله رحیمـی، دکتـور ماندانـا تیشـه‌یار، محمـد کاظـم کاظمـی، پرویـن ولـی‌زاده، وسـیم‌امیری، شـعیب صیقل و علی یاسر سپاس‌گزاری و کمال امتنان دارم.

دکتور میرویس بلخی
تابستان ۱۴۰۰ خورشیدی، کابل

بخش اول

مقدمات

فصل اول

اوضاع بلخ و خراسان مقارن با تولد و رشد هرثمه بن اعین بلخی

مقدمه

خراسان و سرزمین بلخ در سدهٔ دوم قمری اوضاع نابسامانی داشت. پرداختن به ابعاد مختلف آن نیاز به یک تحقیق گسترده و جامع دارد. در این بخش، برای درآمد به حول و حوش ظهور هرثمه و خانوادهٔ او، به‌صورت عمومی به مسائل عمده و کلان سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در این زمان پرداخته می‌شود تا از این طریق نقش عوامل مختلف بر رشد شخصیتی و ارتقای هرثمه به عنوان فرمانده، والی و مشاور و در کل به‌عنوان فرد تأثیرگذار در دورهٔ عصر طلایی عباسی بررسی شود.

۱.۱. پایان مأموریت فتح بلخ و خراسان

رفت و آمد فرماندهان و سپاهیان اسلام به بلخ و دیگر شهرهای خراسان و مقاومت مداوم بلخی‌ها در اطراف و نواحی آن باعث شده بود تا بلخ برعکس شهرهای بزرگ دیگر در خراسان به‌یک‌باره و در مدت کوتاه فتح نشود. از سال سی تا نود قمری به مدت شصت سال اعراب مسلمان در بلخ و متعلقات

آن مصروف جنگ بودند. البته این جنگ‌ها سه پهلو داشت. از یک طرف، اعراب مسلمان به سبب اختلافات درونی و قبیله‌ای در برابر هم می‌جنگیدند. از طرف دیگر، شورش‌های بقایای ساسانی و حکام محلی وقتی می‌دیدند اعراب مصروف رقابت و جنگ‌های داخلی شده‌اند، قیام می‌کردند که سرکوب می‌شدند و مدتی والیان مسلمان را مصروف می‌ساختند. از طرفی هم، سپاهیان اسلام وقتی فرصت می‌شد به تصرفات جدید در طخارستان، بدخشان. بامیان و فاریاب می‌شدند.

قتیبه بن مسلم باهلی، فرمانده معروف دیگر اعراب مسلمان با لشکری عظیمی برای فتح کامل بلخ حرکت کرد. او این‌بار برعکس فرماندهان پیشین با تصرف شهر بلخ بسنده نکرد و مقاومت‌گران را در اطراف و نواحی نیز تعقیب کرد. در واقع فاتح اصلی بلخ قتیبه بن مسلم است. او کسی بود که بلخ را با تمام متصرفات به‌صورت کامل فتح کرد. بعد از این پیروزی مسلمانان بود که حکومت اموی بعد از نیشاپور، هرات و مرو، بلخ را به عنوان چهارمین سرزمین حکومت خراسان در نقشهٔ سیاسی متصرفات خود ترسیم کردند. بنابراین، بلخ آخرین شهرمهم از مراکزآن زمان در خراسان فتح شد. قتیبه بن مسلم در این جنگ تعداد زیاد به شمول زن برمک را اسیر گرفت. به روایت تاریخ، در این سال نخستین عضو خانواده برمک نیز مسلمان شد (ابن اعثم، ۱۴۱۱، ج ۷: ۱۵۴).

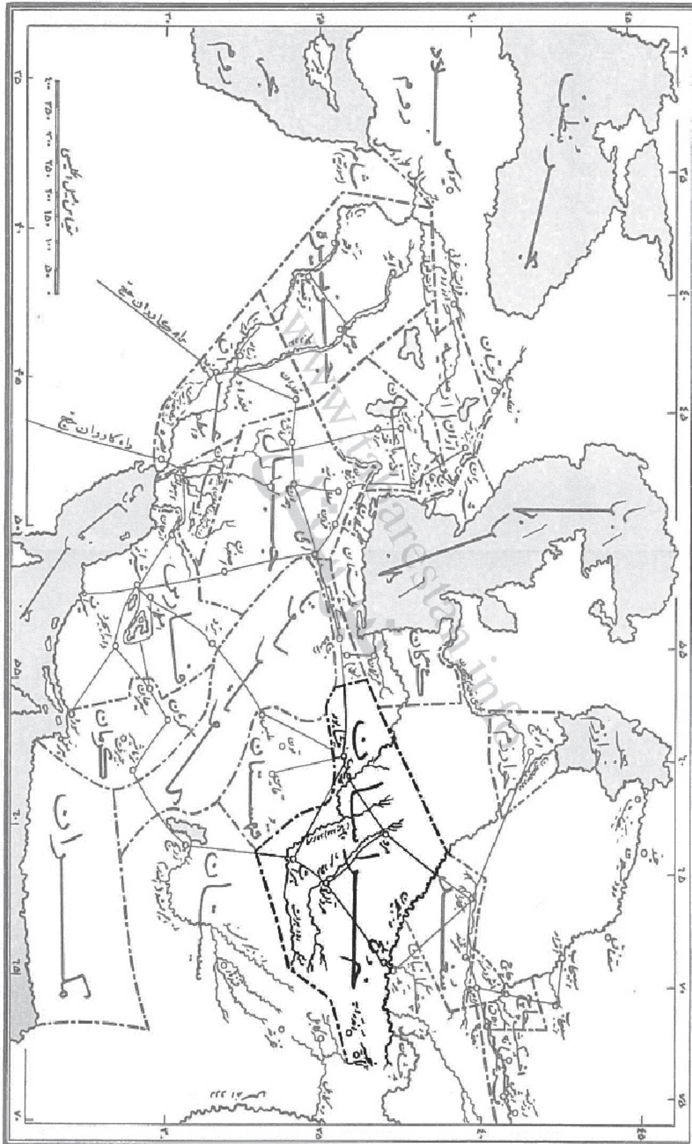
قتیبه فرمانده ظالمی بود. او بدون ترحم برانسان‌ها و شهرها بسیار بی‌رحمانه برحملات خود ادامه داد. در جنگ‌های او بلخ و فاریاب به کلی ویران شد. لشکریان قتیبه فاریاب را به آتش کشیدند و همه شهر سوخت. ادبیات تاریخی این دوره تا مدت‌ها فاریاب مدینه المحرقه یا شهرسوخته یاد می‌شد. مورخان نوشته‌اند که جنگ‌های قتیبه چنان ویرانی در بلخ به بار آورد که خود او نیز پس از پیروزی و فتح کامل مجبور شد در منطقهٔ یروقان در دو

فرسنگی بلخ زندگی کند (طبری، ۱۳۵۴، ج ۷: ۴۱). علت اساسی سیاست نظامی‌گری قتیبه حمایت قاطع حجاج بن یوسف، والی بصره و ولید بن عبدالمک حاکم اموی بود. آنان از خراسان در دورهٔ والیان پیشین اخبار شورش و تفرقه میان اعراب ساکن در خراسان و بلخ شنیده بودند. به این سبب به قتیبه دستور داده شد که بدون تردید اقدام کند.

بنابراین، قتیبه باحمایت قوی حجاج و امکانات وسیع نظامی توانست در سنگرسیاست در گام نخست اعراب رقیب در خراسان را آشتی داده و متحد سازد و بعد به لشکرکشی در سرزمین‌های بیرون از قلمروِ اموی پرداخت. او طخارستان، بخارا، بیکند، سمرقند تا تیان‌شان (چین امروزی) فتح کند و قیام نیزک را نیزسرکوب کند (مهدی‌الخطیب، ۱۳۵۷: ۱۶).

در این زمان خانواده‌های زیاد خراسانی تازه به اسلام رو آوردند. در این میان خانواده‌های معمولی، زمین‌دار و اعیان باقی‌مانده از سران سپاه ساسانی و خانواده‌های روحانی- زردشتی و بودایی نیزبه‌تدریج مسلمان شدند. خانوادهٔ هرثمه بن اعین به احتمال زیاد در این زمان مسلمان شده است. اما اینکه متعلق به کدام یکی از این خانواده‌ها می‌شد، در منابع اطلاعاتی در دست نیست. عدم ادعای هرثمه و فرزندان او دربارهٔ نسب والای آنان، برعکس فرزندان برمک، سامان خدات، طاهربن حسین و برادران سهل، نشان می‌دهد که خاندان اعین از خانواده‌های معمولی یا نهایت زمین‌دار بوده است.

پس در زمان تولد هرثمه که در اواخر نیمهٔ اول سده دوم قمری بوده است، سرزمین بلخ و همه خراسان زیرنفوذ مسلمانان و اعراب قرار داشت و هرثمه در یک خانواده تازه مسلمان تولد شده است. نام‌گذاری او به هرثمه که یک نام کلاسیک عربی است، نشان می‌دهد که در این زمان چون خراسانی‌های تازه‌وارد به سبب نفوذ فرهنگی که اعراب برآنان گذاشته بود، از نام‌های عربی و اسلامی استفاده می‌کردند، بر او نیز نام فارسی و محلی نگذاشتند.



نقشهٔ شماره ۱: خراسان در دورهٔ عباسیان-منبع: کتاب تاریخ سرزمین های خلافت شرقی

۱. ۲. اوضاع خراسان در سدهٔ دوم قمری

با مطالعهٔ اوضاع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ادبی خراسان و بلخ به‌عنوانِ سرزمین چهارم خراسان، زمینهٔ تحلیل ظهور خاندان هرثمه مساعد می‌شود. بعدها در همه کتاب از این چهارچوب استفاده شده است تا حوادث و رویدادها به خوبی تحلیل شوند.

۱. ۲. ۱. اوضاع سیاسی در بلخ و خراسان

اوضاع سیاسی در خراسان در این دوره آشفته بود. هرکدام از شهرها به‌خصوص بلخ به مرکز قیام‌های ضد عربی تبدیل شده بود. از طرف دیگر حکام اموی آن را مرکز نظامی برای توسعه قلمروِ خود در سغدیانه، تخارستان و بدخشان استفاده می‌کردند. تقریباً تمام والیان در دورهٔ دوخلیفهٔ اخیر عثمان و علی و تمام دورهٔ اموی از راه بلخ به لشکرکشی در تخارستان، ترمذ، سمرقند و بخارا می‌پرداختند و از این بابت در بلخ می‌آمدند. به عبارت دیگر در این زمان مرو مرکز سیاسی اموی‌ها بود و بلخ مرکز نظامی آنان. دژ مستحکمی که ادارهٔ آن را به معنی ادارهٔ خراسان می‌شمردند. چون والیان اموی تجربه داشتند که در مراحل نخستین وقتی ترکان خاقان بلخ را فتح کردند، لشکریان یزدگرد ساسانی و خود او به راحتی به مرو تردد داشتند و چندبار فرماندار مرو را نیز محاصره کردند.

اما به لحاظ اداری بلخ یکی از فرمانداری‌های خراسان به شمار می‌رفت که از مرو اداره می‌شد. مقر والی اموی در مرو بود و بلخ به‌عنوان دومین مرکز در خراسان به حساب می‌آمد. هر والی که در مرو معرفی می‌شد، برای بلخ یک فرماندار تعیین می‌کرد. در کتب تاریخی نام تمام فرمانداران بلخ ذکر نشده است. آن هم به سبب اینکه تعداد زیادی از آنان نقش عامل را داشتند و والی خود در تحولات بلخ سهم گرفته است. فقط در بعضی رویدادها از نام و نشان برخی فرماندارها یاد شده است. برای نمونه می‌توان از حارث بن سریج نام برد در اعتراض به ظلم

حکومت اموی او را تجیبی فرماندار (والی) بلخ تازیانه زده است.

این وضعیت برای بلخیان فرصت آن را داد تا در مسائل سیاسی دخیل شوند و شخصیت‌های برجستهٔ بلخ در حکومت و سیاست سهم بگیرند. جهم بن صفوان و مقاتل بن حیان از اهالی بلخ در حوزهٔ سیاسی فعال شده و در دو طرف جبهه حکومت و ضد حکومت به عنوان مغزهای متفکر نقش ایفا کردند. جهم بن صفوان بلخی عامل عمدهٔ تحریک حارث بن سرویج در برابر اموی‌ها بود. مقاتل بن حیان بلخی نیز حامی نصر بن سیار، والی خراسان بود و فکر و برنامهٔ او را مدیریت می‌کرد و در پیِ بقای حکومت اموی در خراسان بود.

هرچند در زمان حکومت حجاج بن یوسف والی قوی اموی که خراسان در زیر نظر او اداره می‌شد، وضعیت نظامی ـ امنیتی در بلخ حاکم شد. او مجال سیاست‌پردازی و تجمعات را برای بزرگان بلخ نمی‌داد. به خصوص به عمال خود در بلخ و سایر شهرهای خراسان دستور داده بود که افراد شایعه‌افگن را نابود کنند. سیاست بنی امیه در دورهٔ حجاج حفظ جغرافیای یکپارچه اسلامی ـ عربی و اموی بود. بلخ در راستای این سیاست راهبردی یک تهدید به شمار می‌رفت.

حکومت بنی امیه چنان عرصهٔ سیاسی را تنگ ساخت که حتی به عمال محافظه‌کار خود نیز رحم نکرد. چنان که دیده شد عبدالله بن خازم را بکیر بن وساج به قتل رساند. عبدالله خود موالی بود و با خراسانی‌ها رفتار نیکو داشت. بکیر عرب بود و تصویری خشن از حجاج بن یوسف. حجاج برای او صلاحیت داده بود تا کسی را مجال خیزش ندهد.

بنابراین، مردم بلخ به دو جناح حامیان حکومت و مخالفان حکومت تقسیم شدند. از همان آغاز دو مقاتل بن حیان و مقاتل بن سلیمان از حامیان دستگاه بنی امیه بود و مخالفان را سرکوب می‌کردند از این طرف حارث بن سریج و رافع بن لیث مخالف حکومت بودند و در چهارچوب

ایدئولوژی‌های خوارج، شعوبی و موالی در پی براندازی نظام بودند. علویان و زیدیان نیز همدستان طبقهٔ دوم سیاسی در بلخ بود. به طوری که ابن سریج مرجئه امام یحیی بن زید بن علی را حمایت سیاسی و نظامی می‌کرد.

قتیبه بن مسلم هرچند با ورود به بلخ که از حمایت قوی حجاج و ولید بن عبدالملک برخوردار بود، در گام نخست جناح‌بندی‌ها را تغییر داد. او اعراب بلخ را که یمانیان و مضربان تقسیم شده بودند و در بین هم رقابت شدید داشتند، متحد کرد و فرهنگ عرب و خراسانی را در رگ‌های سیاسی بلخ تزریق کرد و پس از آن روی اتحاد مردم کار کرد و مخالفان را با شمشیر آرام کرد. شیوهٔ قتیبه در اتحاد اعراب بلخ تقسیم غنایم به صورت مساوی در میان آنان بود. کاری که والیان گذشته اموی انجام نداده بودند و تقسیم غنایم به کم و زیاد منجر به جنگ می‌شد. او اشراف بلخ را نیز به نوعی مطیع خود ساخت که بقای خود را مدیون اعراب اموی در بلخ بداند.

۱. ۲. ۲. رقابت اعراب در بلخ و خراسان

اعراب ساکن در خراسان برای امتیازخواهی و تقسیم اقتدار دراین منطقه باهم دیگر رقابت‌های شدید منفی داشتند. گاه قبایل در برابر هم قرار می‌گرفتند و گاه مردان یک قبیله برای برتری‌طلبی در مقابل هم می‌ایستادند و مشکل بزرگ برای حاکمان خراسان خلق می‌کردند. این رقابت‌ها در زمان ولایت عبدالله بن خازم بیشتر شد. رقابت‌های ذات‌البینی قبایل عرب در بصره و کوفه اثرات خود را در خراسان داشت. قبایل بنی تمیم از یک طرف و بنی ربیعه از طرف دیگر در این دوره باهم درگیر می‌شدند. هرچند ابن خازم به حمایت بنی تمیم، بنی ربیعه را تا اندازه‌ای به زور شمشیر آرام ساخت؛ اما مردان بنی تمیم پس از این حمایت از والی خراسان، به زورگویی روی آوردند که عبدالله بن خازم در حدود دو سال مصروف سرکوب آنان در مرو شد. سران این قبایل رقابت شدید باهم داشتند؛

به طوری که بحیربن ورقاء صریمی با بکیربن وساج که هر دو از مردان نامدار بنی تمیم در خراسان بودند، باهم رقابت شدید داشتند. این رقابت به جایی رسید که بحیربن ورقاء به دستور امیه بن عبدالله که حاکم خراسان بود، بکی بن وساج را به قتل رساند. مردان قبیلهٔ عوف که بکیر مربوط آنان می‌شد، برای خون‌خواهی او اقدام کردند وبحیربن ورقاء را در سال ۸۱ قمری به قتل رساندند. قبل از آن وقتی امیه بن عبدالله به دستور خلیفهٔ اموی بکیربن وساج را از امارت خراسان عزل کرد، می‌خواست او را به‌عنوان فرماندار تخارستان تعیین کند؛ اما بحیربن ورقاء امیه را ترساند که روزی براو شورش خواهد کرد (ابن کثیر، ۱۴۱۲، ج ۶: ۲۶۷۸).

در سال ۱۰۶ قمری میان قبایل اعراب ساکن در خراسان در بلخ جنگ درگرفت. ابن کثیر این واقعه را به تفصیل بیان کرده است که براساس گزارش او عوامل جنگ و نتایج آن ذکر می‌شود. در سال صد و شش قمری مسلم بن سعید بن اسلم بن زرعه برای جنگ بیرون شد اما سپاهیان با او همراهی نکردند. در میان سپاهیان کسی به نام بختری بن درهم بود که از اطاعت مسلم سرباز زد. چون رقابت این دو بلند شد، نصربن سیار که در این زمان حاکم خراسان بود، زیاد بن طریف و بختری بن درهم را در مرو نگهداشت و باقی سپاه را به سمت بلخ فرستاد. در این زمان عمرو بن مسلم برادر قتیبه بن مسلم که فرماندار بلخ بود، از آمدن سپاه به بلخ جلوگیری کرد. دلیل این سرکشی عمرو را آزار و اذیت بختری و زیاد بن طریف باهلی توسط نصربن سیار دانسته‌اند. عمرو بن مسلم با بختری و زیاد از یک قبیله بودند.

سپاه مسلم بن سعید از دریای آموگذشت نصربن سیار نیز در منطقهٔ بروقان بلخ خیمه زدند. در این زمان قبایل خورد و کوچک عرب هرکدام به سمتی تمایل پیدا کردند. چغانیان و کسانی چون مسلمه تمیمی و حسان بن خالد اسدی و مضربان همراه نصر شد. اما قبایل ازد و ربیعه در برابر اردوگاه نصر

بن سیار در بروقان آمدند و حمایت خود را از عمرو بن مسلم اعلام کردند. مردم قبیله تغلب نیز با عمرو همراه شدند و با پیامی از او حمایت کردند. در این زمان خیرخواهانی از مردم و علمای بلخ تلاش کردند تا از یک جنگ احتمالی جلوگیری کنند. در این میان ضحاک بن مزاحم از مفسران نامی بلخ و یزید بن مفضل حدانی در میان میانجی‌گری‌ها کردند.

نصر بن سیار به سبب میانجی‌گری دو فاضل و همچنین مردم بلخ و به حکم این که والی خراسان بود و مجبور بود در برابر اختلافات سلیقه‌ای قبایل اعراب ایستادگی نکند، زیرا بعدها خلیفه او را بازخواست خواهد کرد، دوباره بدون درگیری به سمت مرو رفت و میدان را به فرمانده خود مسلم بن سعید داد. اما در جریان بازگشت نصر، عمرو بن مسلم بر سپاه او حمله کرد و جنگی میان دو اردوگاه آغاز شد. در این جنگ با کشته شدن یاران عمرو بن مسلم، سپاهیان او متواری شدند و لشکر شکست خورد. عمرو دانست که توان جنگ با لشکر نصر را ندارد از جنگ دست کشید و از نصر امان خواست. نصر بن سیار نیز او را بخشید.

البته این امان دادند به آسانی میسر نشد. در گیرودار جنگ لشکریان نصر بن سیار، عمرو بن مسلم را در یک آسیاب دستگیر کردند با ریسمانی در گردن او را کشان کشان نزد نصر بن سیار آوردند. عمرو با دیدن والی خراسان از او امان خواست. نصر بن سیار او را همراه با بختری بن درهم و زیاد بن طریف هر کدام را صد دُرّه (تازیانه) زد و بعد رها کرد. به مردم قبایل ازد و ربیعه دستور داد تا به لشکر مسلم بن سعید بپیوندند. ابن کثیر همچنین روایت می‌کند که در صحنهٔ جنگ اول مضربان شکست خوردند که طرفداران نصر بن سیار بود اما تمیمی‌ها با یورش‌های پی‌درپی موفق شدند تا عمرو را شکست بدهند. در عین حال قبایل ربیعه نیز شاکی بودند که عمرو برای‌شان توجه زیاد نکرد و بنابراین، از جنگ دست کشیدند. در کنار عمرو بن مسلم تنها ازدی‌ها باقی

ماندند که شکست خوردند. نصر بن سیار پس از این جنگ و آرام گرفتن اوضاع در بلخ، مسلم بن سعید را دستور داد تا از آموگذشته و در بخارا و فرغانه تعدادی از کسانی را که هنوز زیر تأثیر مهلب بن ابی صفره بودند، مطیع سازد. او از دریای آموگذشت در جنگ بخارا و فرغانه شرکت کرد.

۱. ۳. بلخ مرکز خراسان

بلخ در دهه‌های پایانی خلافت بنی امیّه مرکز سرزمین‌های شرقی خلافت در خراسان شده بود. اسد از والیان معروف اموی در این تحول نقش مهمی داشت. اسد بن عبدالله قسری یک دوره قبل از ولایت اشرس بن عبدالله اسلمی و جنید بن عبدالرحمان مری در سال ۱۰۵ قمری والی خراسان بود اما به دلیل سیاست‌های تبعیض‌آمیز میان یمنی‌ها و سایر قبایل عرب ساکن خراسان از این سمت معزول شده بود. او سران و اشراف عرب به خصوص مضربان را که مخالف یمانی‌ها بودند، اذیت می‌کرد. یک بار نصر بن سیار که از سرشناسان معروف عرب در خراسان و چند تن دیگر را در ملأعام تازیانه زد و در خطبهٔ نماز جمعه نیز آنان را دشنام داده بود. مردم بلخ اسد را سیاه زاغ نامیده بودند (طبری، ۱۳۸۷، ج ۷: ۴۷).

با قیام‌های پی‌درپی مثل شورش حارث بن سریج تمیمی و آشفته شدن اوضاع خراسان، هشام خلیفهٔ اموی بار دیگر اسد را والی خراسان تعیین کرد. چون خلیفه بر این باور شد که اقتدار را در عراق و خراسان بر اعراب یمنی بسپارد. اسد بن عبدالله قسری، این بار مرکز خود را از مرو به بلخ انتقال داد و توجه خود را به سرکوب شورش‌ها در نواحی بلخ، تخارستان و ماوراالنهر متمرکز کرد. اسد این بار تا زمان مرگ به‌عنوان والی خراسان در بلخ به سر برد (ترمانینی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۳۱۳). یکی دیگر از علت‌های انتخاب بلخ به‌عنوان مرکز خلافت ازسوی اسد، به احتمال زیاد، فعالیت‌های سری داعیان عباسی و علویان در

بلخ بود. پیروان این دو جماعت از مخالفان سرسخت حکومت اموی به شمار می‌رفتند. بنابراین، بلخ به‌عنوان یک شهر مهم خراسان و دور از چشم حکومت اموی، خیزش‌گاه مناسب برای آنان بود. تاریخ بلاذری نوشته است، اسد بن عبدالله ابوعکرمه و چندتن دیگر از داعیان عباسی را در منطقهٔ زاری در نواحی بلخ کشت (بلاذری، ۱۹۷۸، ج ۳: ۱۱۶) اسد همچنان سلیمان بن کثیر، مالک بن هیثم و موسی بن کعب تمیمی را که از داعیان عباسی در منطقه بلخ بودند، دستگیر و شکنجه کرد.

در سال ۱۱۸ قمری، بلخ به‌عنوان پایتخت خراسان انتخاب شد. اسد بن عبدالله قسری حاکم اموی در خراسان، مرکز ولایت خود را از مرو به بلخ انتقال داد. اسد بن عبدالله بن یزید قسری از فرماندهان معروف هشام بن عبدالملک اموی و والی خراسان بود. او و برادرش خالد بن عبدالله قسری که بر عراق ولایت می‌کرد، از مردم یمن بودند.

بلخ در زمان حکومت اسد، یکی از شهرهای پررونق بود. جنگ‌های اسد در اطراف و نواحی بلخ در تخارستان، ختلان، سمرقند و تمام ماوراءالنهر باعث شد برای بار نخست، پس از چند دهه نابسامانی (۳۲ تا ۱۱۸ قمری) در بلخ امنیت برقرار شود. یکی از مصداق‌های شناخت امنیت، آرامش و دفاع اقتصادی را در این دور از استقبال دهقانان می‌توان فهمید. در سال ۱۲۰ قمری، نمایندگان دهقانان هرات که برای اشتراک در جشن مهرگان به بلخ آمده بودند، ضمن تقدیم هدایا به اسد بن عبدالله، او را بهترین حاکم توصیف کردند. ابوبکر نرشخی در تاریخ بخارا می‌نویسد که سامان خدات، جد اعلای سامانیان از خانواده‌های معروف و کهن آریایی، در زمان حکومت اسد از بلخ به مرو مسافرت کرد و به دست اسد بن عبدالله قسری مسلمان شد. سامان خدات نیز به پاس این خدمت، یکی از فرزندان خود را اسد نام گذاشت (نرشخی، ۱۳۵۱: ۸۱ و ۸۱).

سیاست‌های عمرانی و آبادانی اسد نیز در تواریخ درج شده است. او در کنار آنکه یک نظامی کارکشته، سرکوب‌گر و بی‌باک بود، به امور سازندگی توجه خاص داشت. با آمدن به بلخ در گام نخست شهر کهنه بلخ را دوباره تجدید بنا کرد و در شهر یک مسجد جامع ساخت (بلخی، ۱۹ و ۳۵). البته برعلاوه بلخ، اسد در شهرهای دیگر خراسان نیز عمرانی‌های زیاد کرد؛ احداث دهی به نام اسدآباد در مناطق بیهق و نیشاپور از کارهای او است (گردیزی، ۱۳۴۷: ۱۱۶).

اسد بن عبدالله قسری خود از شمار محدثان بود که از یحیی بن عفیف کندی و دیگران حدیث روایت کرده است. ابن حجر و امام بخاری همچنین حدیث روایت شده‌ای از اسد دارند که او از پدرش دارد. شخصیت و کارهای اسد باعث شد که بلخ به‌عنوان مرکز خراسان جان دوباره بگیرد و تبدیل به مرکز علوم دینی شود. علما از سایر بلاد خراسان و اسلام در این زمان به بلخ آمدند و مباحث علمی-مذهبی داغ را به راه انداختند. مرگ اسد برای مردم بلخ و خراسان سخت تمام شد. شاعران خراسان مرثیه‌های سوزناک در رثای این حاکم خراسان سروده‌اند.

۱. ۴. آغاز نفوذ خراسانی‌ها در دستگاه خلافت

با ورود خاندان‌های بزرگ دهگانان و روحانیون خراسانی به اسلام، بنا به نفوذی که در میان مردم داشتند، حکام اموی و عباسی از آنان برای استیلای حکومت خود و کاهش قیام‌ها استفاده کردند. نخبگان مطرح خراسانی که به‌عنوان تازه‌واردان به اسلام شمرده می‌شدند، وارد دستگاه خلافت شدند و با تجربه و کاردانی بهتری که در امر حکومت‌داری داشتند، به زودی به مناصب بلند رسیدند و پس از خلفای عباسی در دیوان موقف پیدا کردند. برمکی‌ها، برادران سهل، طاهریان و سامانیان از خاندان‌های بزرگ خراسانی در این دوره بودند.

خانوادهٔ برمکی بیشتر در حوزهٔ عراق و به‌خصوص در زمان عباسیان فعالیت‌های برجسته‌ای انجام داده‌اند، اما فرصت کار در خراسان و به خصوص به سرزمین آبایی‌شان کم‌تر مساعد شده است. در سال ۱۰۷ قمری اسد بن عبدالله قسری برای مأموریت سرکوب خوارج به سمت سیستان حرکت کرد. او در این زمان برمک پدر خالد برمکی را به‌عنوان نایب خود در بلخ وظیفه داد تا امور ولایت را به پیش ببرد. اسد به برمک دستور داده بود تا در این مدتی که عامل او در بلخ است تمام ویرانی‌های بلخ را که از زمان احنف بن قیس و بعد قتیبه بن مسلم وارد شده بود، آباد کند. ظاهراً پس از فتح بلخ به دست اعراب، این نخستین‌باری بود که یکی از اهالی بلخ مسئولیت حکومت را از جانب عرب‌های مسلمان به عهده گرفته بود.

خاندان دیگری که در بلخ به فرمانداری رسید، خاندان سامان خدات بود. اسد بن عبدالله قسیری با انتخاب بلخ به‌عنوان پایتخت خراسان و همچنین سفرهایش به سیستان، مرو، نیشاپور و هرات برای نظم‌دهی ولایت خراسان باعث دوری او از بلخ می‌شد. بنابراین، برای ادارهٔ امور ناگزیر کسی را مسئول و جانشین خود می‌ساخت. در سال ۱۱۹ قمری اسد برای امری به نواحی خراسان سفر کرد. در این زمان امارت بلخ را به سامان خدات که در رأس یکی از خانواده‌های معروف بلخ قرار داشت و قبلاً در مرو به دست خود او مسلمان شده بود، سپرد (نرشخی، ۱۳۵۱: ۷۰ و ۹۰). امارت سامان خدات در بلخ، پس از امارت برمک دومین حاکم بومی بلخ بود که از جانب امرای عرب منصوب شده بودند.

۱. ۵. روزهای پایان حاکمیت اموی بر خراسان

نصر بن سیار آخرین والی بنی امیه در خراسان بود. او قبل از این که رسماً از طرف هشام بن عبدالملک، والی بلخ شود، به‌عنوان نایب حاکم خراسان با

مردم بلخ درگیری‌هایی داشت. درسال ۱۰۴ قمری مسلم بن سعید کلابی به حکومت خراسان نصب شد. او با ورود به مرو برای تصرف درهٔ فرغانه به آنجا لشکرکشی کرد؛ اما شکست فاحشی خورد. مسلم به نصربن سیار که قائم مقام او در بلخ بود، نامه نوشت و از او خواست تا مردم بلخ را جمع کند و برای حمله مجدد به فرغانه بفرستد. نصرپیام والی خراسان را به مردم بلخ ابلاغ کرد و از سران بلخ خواست تا لشکربزرگی از جوانان بلخ آماده کنند. بزرگان بلخ به درخواست ابن سیار جواب رد دادند و گفتند که نمی‌خواهند با مردم فرغانه بجنگند. نصراین ارتداد مردم بلخ را سرکشی از حکم سعید دانست و در برابر آنان آمادهٔ جنگ شد. درنتیجه جنگی میان نصربن سیار و مردم بلخ در منطقه چهل‌گزی رخ داد.

هرچند بین ولایت اسد بن عبدالله قسیری و ولایت نصربن سیار کنانی کسی به نام جعفربن حنظله بهرانی در سال ۱۲۰ برای مدت کوتاه کمتراز یک سال در خراسان والی تعیین شد. ولایت او موقت بود چون بعد از مرگ اسد او را در این موقعیت تعیین کرده بودند. اما به زودی هشام بن عبدالملک با رایزنی‌ها در دمشق نصربن سیار را فرمان ولایت خراسان داد. در زمان ولایت نصربن سیار، مسلم بن عبدالرحمان امیربلخ تعیین شد. او با پذیرش مسئولیت ولایت خراسان در گام نخست فرمانداران خود را به شهرهای بزرگ فرستاد.

با قوت گرفتن قیام ابومسلم خراسانی در خراسان کار نصربن سیار به پایان رسید. پایان کار نصربن سیار پایان حکومت امویان در خراسان نیزبود. قبایل بنی تمیم و بنی ربیعه و مردم بومی خراسان در بلخ در برابرنصربن سیار قرار گرفتند و از ابومسلم حمایت خود را اعلام کردند. نصربن سیار راهی جزفرار برای خود ندید. بنابراین از راه سرخس به اصفهان و از آنجا به ری رفت. این زمان توان و انرژی پیری نصررا امان نداد و در ۸۵ سالگی در سال ۱۳۱ قمری در ری درگذشت.

۱. ۶. شورش‌های ضداموی در خراسان

در ایـن زمـان خراسـان آشـفته بـازار سیاسـت بـود. همه سـرزمین‌های اسـلامی یـک دورهٔ گـذار را تجربه می‌کردند و آن انتقال حکومت از اموی به عباسـی بود. بنابرایـن، پایـان حکومت بنی امیه با هرج و مرج‌هایی همراه بود. از قیام حارث بن سـریج که خود عرب بود و نارضایتی خود را از ظلم بنی امیه نشـان می‌دادند تا قیام ابومسلم خراسانی که به تحریک داعیان عباسی آغاز شد و دیگر قیام‌ها و شـورش‌های خـورد و بـزرگ در نواحی خراسـان رخ داد، همه از ایـن نارضایتی حکایت می‌کرد.

۱. ۶. ۱. قیام حارث بن سریج در بلخ و نواحی آن

قیـام حـارث بـن سـریج از یکـی از جنبش‌های تاریخـی و طولانـی ضداموی در خراسان بود که بین سال های ۱۱۶ تا ۱۲۷ قمری اتفاق افتاد. او از سران مکتب مرجئـه بلـخ بود و قیام خود را با انگیزهٔ حمایت از دین و عدالت آغاز کرد که در واکنش به استبداد عمال اموی بود (ابن خلدون، ۱۹۹۲، ج ۳: ۱۰۹).

عامـل عمـده و اصلی این قیام را اِعمال جزیه عمال اموی بر مردم خراسـان دانسـته‌اند. در آغـاز اسـلام مسـلمانان در سـرزمین‌های فتح‌شـده از اهل ذمه و غیرمسلمانان جزیه و مالیات می‌گرفتند. این درآمد یکی از منابع اصلی خزاین مسـلمانان را تشـکیل می‌داد. این یک امر دینی بود و کسی از علما و فرماندهان معتقـد به شـریعت اسـلامی در برابر آن اعتراضی نداشـت. در زمـان حجاج بن یوسف که والی بصره بود و خراسان و سیستان نیز زیر نظر او اداره می‌شد، قانون مالیات تغییر کرد. او به والیان خود دستور داد تا از تازه‌مسلمانان نیز جزیه گرفته شـود. آنـان اسـتدلال می‌کردند که صـرف راندن شـهادتین برای اسـلام کفایت نمی‌کنـد، بلکه مسـلمان کسـی اسـت که ایمان داشـته باشـد، قـرآن را خوانده بتواند، ختنه شود. او این شروط را تعیین کرد (ابن اثیر، ۱۴۰۹، ج ۴: ۴۶۷).

علما و پیروان مرجئه در بلخ این قانون جدید اموی را رد کردند. آنان ایمان با شهادتین را به لحاظ کلامی قبول می‌دانستند و شروط جدیدی را که حجاج وضع کرده بود، غیراسلامی و فاقد اعتبار اعلام کردند. حارث بن سریج یکی از این پیروان مرجئه بود که قانون وضع مالیات جدید را نپذیرفت و آن را ظلمی در برابر تازه‌واردان دانست.

حارث بن سریج از مردان نامدار بنی تمیم و بزرگ قوم ازد بود که در بلخ زندگی می‌کرد. او از ظلم و استبداد عمال جنید بن عبدالرحمان، والی خراسان، برای اخذ جزیه همیشه شکایت و اعتراض می‌کرد. بنابراین، عمال بنی امیه او را گهگاهی آزار و اذیت می‌کردند. یک روز در جریان اعتراض علیه رفتار سپاهیان حکومتی در برابر مردم شکایت کرد و تجیبی، فرماندار بلخ او را چهل تازیانه زد (طبری، ۱۳۸۷، ج ۷: ۹۵). این رفتار فرماندار بلخ تحقیر برای سریج شمرده شد. او در سال ۱۱۰ قمری، در رکاب اشرس بن عبدالله سلمی از والیان گذشتهٔ اموی در خراسان، در جنگ‌های بخارا با ترکان اشتراک کرده و جانفشانی‌ها کرده بود (همان، ج ۵: ۱۵۰). به این سبب خود را غازی می‌دانست و احترام خود را برای دستگاه حکومت شرط می‌دانست.

او در برابر وضع قانون مالیات و بی‌احترامی فرماندار بلخ، مردان قبایل ازد و تمیم را دور خود جمع و قیام خود را در برابر حکومت هشام بن عبدالملک آغاز کرد. در نخستین فرمان، خلیفه را خلع کرد و با لباس سیاه مردم را دعوت به پیروی از قرآن و سنت کرد. در این قیام جهم بن صفوان از متکلمان معروف بلخ نیز در رکاب او بود؛ زیرا جهم بن صفوان از مقاتل بن حیان، مفسر بنام بلخ در دربار تجیبی وزیر، خاطرات بدی داشت و مقاتل برای او اجازهٔ تبلیغ عقاید خود را نمی‌داد.

در این زمان عاصم بن عبدالله، والی جدید خراسان بود. او بزرگانی از جمله

مقاتل بن حیان و خطاب بن محرز سلمی را برای میانجی‌گری نزد حارث فرستاد تا به حارث بگوید که در صورت امان طلبیدن حارث از والی خراسان، عاصم او را عفو خواهد کرد اما حارث علاوه بررد کردن این پیشنهاد، نمایندگان عاصم را زندانی کرد. هرچند نمایندگان به شکلی از زندان فرار کردند به مرو رفتند (طبری، ۱۹۲۰، ج ۷: ۹۴).

حارث بن سریج محل استقرار خود را بیرون از بلخ در نخده قرار داد. از آنجا لشکر مجهز آماده کرد و اول فاریاب را فتح کرد و بعد با چهار هزار مرد جنگی به سمت بلخ آمد. نصر بن سیار خود در جنگ بلخ شرکت کرد و در برابر لشکر حارث شکست خورد و حارث بلخ را فتح کرد و سلیمان بن عبدالله خازم از والیان مقتول خراسان را فرماندار بلخ تعیین کرد (همان، ج ۷: ۹۵). او پس از بلخ، تخارستان را فتح کرد و به سوی مرو رفت. در این زمان لشکر او به شصت هزار نفر رسیده بود. سپاهیان حارث مرو را محاصره کرد اما در جنگ با عاصم بن عبدالله درپی تسلیم شدن محمد مثنی و حماد بن عامر الحمانی از فرماندهان ازد و تمیم همراه با چهار هزار سپاهی به عاصم، شکست خورد.

با شکست عاصم بن عبدالله در شهرهای دیگر خراسان از جمله بلخ، ولایت خراسان به دست هشام بن عبدالملک افتاد. هشام از خالد بن عبدالله قسیری، حاکم بصره خواست تا چاره خراسان را بکند. خالد بلافاصله اسد بن عبدالله قسیری، برادر خود را والی خراسان تعیین کرد. اسد بن عبدالله قسیری که بعدها در بلخ مقیم شد و مرکزیت ولایت خراسان را از بلخ به مرو انتقال داد، با ورود به مرو علیه حارث جنگید. لشکریان اسد از مردم عراق و شام بودند و در جنگی که در بلخ و ترمذ شد، حارث شکست خورد و به سرزمین ترکان خاقان پناه برد (ابن خلدون، ۱۹۹۲: ۱۴۱۳).

وقتی نصر بن سیار والی خراسان تعیین شد، چندین بار در مناطق ترکان خاقان لشکر فرستاد و با حارث جنگید. لشکر حارث تا سال ۱۲۶ قمری با

حکومت نصر توان مبارزه نداشت. به خصوص اینکه بلخ مرکز خراسان شده بود و مقر فرماندهی خود والی بود. نصر بن سیار آدم باتدبیر بود، او در کنار جنگ با حارث در جبههٔ سیاست نیز فعال بود. او با میانجی‌گری بین حارث و خلیفه تلاش کرد حارث را به خراسان بکشاند. حارث پذیرفت و سنگر ترکان را رها کرده به بلخ آمد. در این زمان نصر حتی از حارث خواست تا به جای او والی خراسان شود. اما حارث این پیشنهاد را نپذیرفت به سبب آنکه حکومت اموی نزد حارث مشروعیت نداشت.

با روی کار آمدن مروان بن محمد، خلیفهٔ جدید اموی حارث که از خلیفهٔ گذشته امان داشت، دوباره شورش کرد. او از نصر بن سیار خواست تا کار ولایت خراسان را به شورای رهبری واگذار کند؛ اما نصر قبول نکرد و در عوض پیشنهاد میانجی‌گری داد که حارث پذیرفت. مقاتل بن سلیمان بلخی و مقاتل بن حیان بلخی از جانب نصر بن سیار با مغیره بن شعبه و معاذ بن جبله از جانب حارث مذاکره کردند که جهم بن صفوان بلخی محرک و حامی افراد حارث بود (ثعالبی، ۱۹۹۷، ج ۱: ۲۶۳).

قیام پیش از یک دههٔ حارث بن سریج زمینه‌ساز انقلاب‌های دیگر در برابر حکومت اموی شد. به‌خصوص طرفداران عباسی به شمول ابومسلم خراسانی از این قیام الهام گرفت و در برابر حاکمیت اموی در شهرهای مختلف خراسان شمشیر کشیدند.

۱. ۶. ۲. قیام امام یحیی در بلخ و نواحی آن

چنان‌که در گذشته اشاره شد، خراسان میان سال‌های ۱۱۶ تا ۱۲۸ قمری جولانگاه حارث بن سریج از رهبران مرجئه بود که به فکر فتح بلخ بود. او یک بار بلخ را نیز فتح کرد اما اسد بن عبدالله دوباره آن را تصرف کرد. تلاش‌های حارث تا کشته شدن او ادامه یافت. در سال ۱۲۵ قمری یحیی بن زید از

علویان و متحدان حارث به بلخ حمله کرد. او در شمال غربی بلخ در مناطق جوزجان و سرپل فعالیت داشت. در این سال لشکر محدودی از مردم این مناطق گردآورده به سمت بلخ حرکت کرد تا نصربن سیار را شکست داده بلخ را فتح کند. سپاهیان یحیی بن زید در بیرون بلخ با سپاهیان عظیم حاکم اموی درافتادند. در این جنگ نصربن سیار پیروز شد. یحیی بن زید در این جنگ به دست سپاهیان ابن سیار کشته شد. حاکم اموی سریحیی را بریده به دربار ولید بن یزید در دمشق فرستاد و تن یحیی را برای هراس دیگران به دروازه بلخ آویزان کرد (ابن اعثم، ۱۳۸۷، ج ۸: ۲۸۳). یعقوبی در *البلدان* می‌نویسد که پیکریحیی بن زید تا قیام ابومسلم خراسانی بر دار بود تا اینکه ابومسلم او را با احترام خاص دفن کرد (یعقوبی، ۱۴۴۲: ۳۰۲).

نزدیکی حارث بن سریج با یحیی بن زید یک اتحاد استراتژیک در زمان خود بود. حارث در مکتب کلامی مرجئه بود و یحیی در مکتب کلامی علوی و این دو مکتب از آن زمان با همدیگر در اکثر آرا نزدیک بودند. به این دلیل یحیی بن زید باور داشت که در صورت پیروزی حارث، مجال فعالیت برای داعیان علوی فراهم شده و آنان می‌توانند برای داعیه خود در خراسان و بلخ راحت‌تر کار کنند. حارث هم‌چنان باور مشابه داشت. او عمال اموی را مخالف افکار و آرای اعتقادی خود می‌دانست. هرچند مرجئه با روحیهٔ حکومت‌داری اموی سازگاری داشت اما در مسائل سیاسی حارث منتقد شدید فساد در دستگاه اموی بود. به این سبب می‌فهمید که قیام در برابر اموی‌ها در خراسان به تنهایی ممکن نیست. او علوی‌ها را نیز حمایت کرد تا از هرطرف در برابر اموی‌ها بایستند. فکر راهبردی حارث بن سریج در درازمدت نتیجه داد. او هرچند در جنگی کشته شد و به رویای خود که براندازی حاکمیت اموی بود، نرسید اما ظهور ابومسلم و سایر قیام‌کنندگان مخالف اموی، حکومت آنان را منقرض کرد و به آل عباس داد.

امام یحیی بن زید، دومین امام زیدیان پس از زید بن علی بن حسین است که در مبارزات و قیام پدر خود در برابر حکومت بنی امیّه در کوفه در کنار او بود. پس از این که زید کشته شد، زیدیان و پیروان زید او را پرچم‌دار ادامهٔ قیام در برابر استبداد حکومت اموی تعیین کردند. امام یحیی بن زید عرصهٔ مبارزه در سرزمین عرب و عراق را برای خود تنگ دید و به این جهت، به سمت خراسان حرکت کرد.

خراسان در این زمان جولانگاه سازمان‌های سری و علنی ضد اموی بود. هم‌زمان در شهرهای مختلفی، خوارج، شعوبیان و علویان در خراسان یا به صورت مخفی مردم را دعوت به سازمان خود می‌کردند یا به صورت علنی در برابر حاکم می جنگیدند و به صورت پارتیزانی و فرسایشی مبارزه می‌کردند. بلخ از شهرهای مهم مقاومت در برابر استبداد اموی بود.

امام یحیی بن زید از کوفه به مداین، از آنجا به ری و سرانجام به بلخ آمد. در بلخ در منزل جریش بن عبدالرحمان شیبانی یکی از علویان بلخ اتراق کرد (عارف، ۱۳۷۱: ۱۰۳). چون فضای مبارزه برایش مساعد نبود ترجیح داد مدتی خاموش و آرام برنامه‌ریزی کند. از یک طرف او تازه به بلخ وارد شده بود و مردم نسبت به او شناخت خوب نداشتند، از طرف دیگر، یوسف بن عمر ثقفی حاکم بصره به نصربن سیار، والی خراسان نامه فرستاده بود تا حرکات امام یحیی را زیرنظر داشته باشد و در صورت پیداکردن او، دستگیر و به عراق بفرستد.

نصربن سیار را فرماندار بلخ دستور داد که جریش بن عبدالرحمان را توقیف کند و از این طریق امام یحیی را به دست آورد اما جریش حضور امام یحیی را در خانه خود انکار کرد و درنتیجه فرماندار بلخ او را شش صد تازیانه زد و رها کرد (عارف، ۱۳۷۱: ۱۰۳). اما بعدتر یکی از فرزندان جریش به نام قریش شیبانی که از دیدن شکنجه پدر به دستور فرماندار بلخ اذیت شده بود و

همچنین فرماندار بلخ پدر او را تهدید به مرگ کرده بود، امام یحیی را تسلیم او کرد و فرماندار بلخ نیز امام را به مرو فرستاد. نصربن سیار در مرو او را زندانی کرد (طبری، ۱۳۸۷، ج ۱۰: ۴۳۴۰).

در این زمان ولید بن یزید به نصربن سیار دستور داد تا یحیی را از زندان رها کند. این زندانی و رهایی برای امام یحیی یک فرصت خوب شد. چون او در بلخ به گمنامی به سر می‌برد و مدتی نیاز داشت تا آرام آرام شناخته شود و بعد به مبارزات خود ادامه بدهد. این اتفاق باعث شد اکثر علویان و زیدیان او را بشناسند. تعدادی از جوانان در دور و بر امام یحیی جمع شدند که نتیجهٔ آن چند جنگ با سپاهیان نصربن سیار بود.

یحیی دوباره به بلخ آمد و در نواحی آن به جنگ خود با عمال اموی ادامه داد. والی خراسان، سپاهی با هشت هزار سرباز به مقابله با او فرستاد (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۹: ۱۴۹). در این زمان، عده‌ای از بلخ، طالقان، جوزجان و فاریاب به لشکر یحیی ملحق شدند و سپاه در روستایی به نام «ارغوی» یا «ارعونه» در نزدیکی جوزجان به هم رسیدند و میان آن‌ها سه شبانه‌روز نبردی سخت درگرفت و همه یاران یحیی کشته شدند. خود امام یحیی نیز در جریان این جنگ در سرپل، در آن زمان از توابع بلخ به شمار می‌رفت، تیری به پیشانی‌اش اصابت کرد، به قتل رسید (عارف، ۱۳۷۱: ۱۰۳).

سوره بن محمد که فرمانده لشکر نصربن سیار بود، سر امام یحیی را از تن جدا کرد وبه کوفه فرستاد. ولید بن یزید سر امام یحیی را به مادر او که در کوفه به سر می‌برد فرستاد. پیکر امام یحیی را بر سر یکی از دروازه‌های بلخ آویزان کردند تا اینکه ابومسلم آن را پایین آورد و با احترام دفن کرد (اصفهانی، ۱۴۱۹: ۱۵۰).

۱. ۶. ۳. قیام ابومسلم خراسانی در نواحی بلخ

مردم خراسان از همان آغاز قیام ابومسلم در برابر حکومت اموی با او همکار شدند. زیاد بن عبدالرحمان در بلخ داعیه‌دار خلافت اموی بود و مردم تخارستان و ترمذ نیز او را حمایت می‌کردند. ابومسلم خراسانی وقتی در حوالی مرو و بلخ قیام خود را به صورت سری آغاز کرد. بلخ را به‌عنوان یکی از مراکز مهم دعوت انتخاب کرد. او می‌دانست که مرو به سبب مرکزیت سیاست و حضور والی اموی برای دعوت پرخطر است، بلخ را در تیررس سیاست‌های راهبردی خود انتخاب کرد. این انتخاب دو علت داشت؛ نخست اینکه بلخ مرکز نظامی خراسان بود و با نفوذ در میان نظامیان در واقع سنگر قدرت سخت اموی را در شرق خلع می‌کرد؛ دوم، بلخ دورتر از مرو است و با تسخیر آن مرو نیز با سقوط مواجه می‌شد.

بنابراین، ابومسلم در نواحی بلخ فعالیت خود را آغاز کرد. نخست به روستای فنین (فنی) آمد و در خانه عیسی بن اعین از متنفذان بلخی (برادر ارشد هرثمه بن اعین) و در آنجا یک ماه ماند و برنامهٔ ارسال داعیان عباسی به شهرهای مختلف را برنامه‌ریزی کرد. او عمرو بن اعین بلخی، برادر عیسی و ابوداود خالد بن ابراهیم را به بلخ فرستاد تا ابن عبدالرحمان را شکست دهد و بلخ را فتح کند. ابن ابراهیم به بلخ آمد و با طرفداران داعیه عباسی در برابر زیاد بن عبدالرحمان قیام کرد و بلخ را به نفع ابومسلم سقوط داد (ابن اثیر، ۱۴۰۹، ج ۵: ۳۸۴).

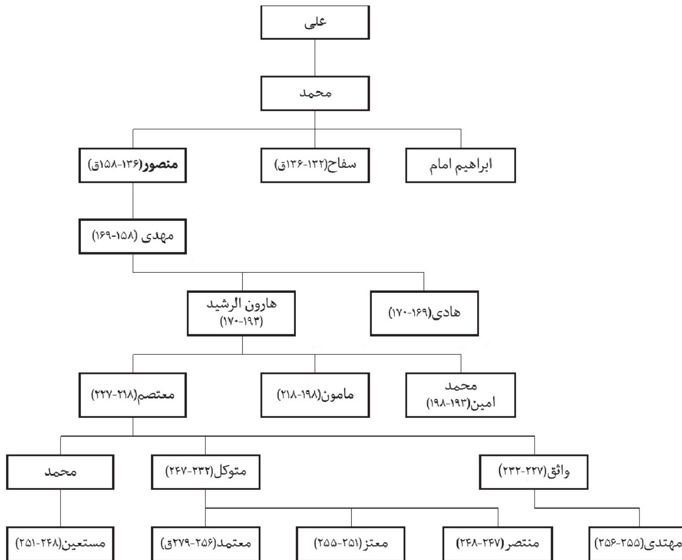
عمرو بن اعین در جنگ ابومسلم با نصر بن سیار در مرو، از بلخ هزار و پنج صد تن سپاهی آماده کرد و به کمک ابومسلم شتافت و مرو را از دست نصر آزاد کرد. بنابراین، سپاهیان بلخ و طخارستان در پیروزی دعوت سری و قیام علنی ابومسلم و درنهایت پیروزی خلافت عباسی براموی نقش داشت.

۱. ۷. ظهور عصر عباسی

عباسیان یا خلفای بنی عباس (۱۳۲ تا ۶۵۶ قمری)، پس از خلافت خلفای راشدین حکومت اموی، سومین حکومت مقتدر اسلامی است که نزدیک به پنج قرن برسرزمین‌های خلافت اسلامی در بخش عربی، مرکزی و شرقی حکومت می‌کردند. آنان از نسل عباس بن عبدالمطلب، کاکای پیامبربودند. به همین دلیل نام حکومت خویش را عباسی نهادند. داعیان عباسی توانستند با کمک مردم خراسان و به‌خصوص ابومسلم خراسانی، سلسله امویان را براندازند و به حکومت برسند.

حکومت عباسیان با خلافت ابوالعباس معروف به سفاح در سال ۱۳۲ قمری آغاز شد و با کشته شدن مستعصم بالله به دست مغول به پایان رسید. آنان نزدیک به ۵۲۴ سال برسرزمین‌های اسلامی خلافت کردند. این پنج و نیم قرن را مورخین به چهار عصر تقسیم کرده‌اند: ۱. عصر اول با حکومت واثق در سال ۲۳۲ ق به پایان رسید؛ ۲. عصر دوم با حکومت متوکل آغاز و با حکومت مستکفی در سال ۳۳۴ ق پایان یافت؛ ۳. عصر سوم حکومت عباسی با مطیع در سال ۳۳۶ ق آغاز شد و با حکومت قایم در سال ۴۶۸ ق پایان یافت؛ ۴. عصر چهارم با حکومت مقتدی در ۴۴۸ ق آغاز و سرانجام با کشته شدن مستعصم در سال ۶۵۶ ق به پایان رسید.

عصر اول خلافت عباسی دوران طلایی این خاندان است. این عصر با خلافت ابوالعباس سفاح آغاز شد و تا پایان خلافت واثق ادامه داشت. در این دور، خلفای عباسی افرادی مستقل و توانا بودند. هرکدام از خلفای این دوره از توان شخصی، سیاسی و اداری فوق‌العاده‌ای برخوردار بودند و توانستند یکپارچگی حکومت را حفظ و قیام‌ها و شورش‌ها را سرکوب کنند. ویژگی مهم این دورهٔ حضور فعال خراسانی‌ها در مناصبی چون وزارت، دبیر و فرمانده نظامی در صحنهٔ سیاسی و نظامی حکومت بود. هرثمه بن اعین نمونهٔ بارز آن است.



نمودار شماره ۱: خاندان خلفای عباسی

۱. ۸. اوضاع اقتصادی ـ تجاری در بلخ و خراسان

وضع اقتصادی و تجارتی خراسان مقارن آمدن اعراب و در تمام حکومت اموی چندان خوب نبود. از یک طرف پرداخت جزیه‌های سنگین مردم خراسان به حاکمان اموی کمر اقتصادی مردم را شکسته بود و از طرف دیگر، ناامنی‌های شدید در مسیر راه ابریشم وضعیت کاروان‌های تجارتی را چنان ساخته بود که تجّار هند و چین به مسیرهای عراق و شام کمتر تردد داشتند. به این سبب، رباط‌ها و کاروان‌سراهای بلخ خالی از بازرگانان بین‌المللی بودند. تولیدات مردم بلخ نیز به اقصی نقاط جهان نمی‌رفت.

حکومت اعراب مسلمان نظم اقتصادی بلخ را به هم زد. آنان به سبب تجربه زندگی در جزیرة العرب و حجاز از نظم تولیدات کشاورزی که شاهرگ اقتصاد و اجتماع بلخ را شکل می‌داد، اطلاع نداشتند. شیوه‌ها، مدیریت

و روابط تولید میراثی چند هزار ساله مردم بلخ بود که اثرات به خصوصی بر اجتماع و سیاست خانواده‌های بلخ داشت و در طول زمان انکشاف یافته بود. در این زمان وضع مالیات سنگین، تقسیم دهقانان بر ذمه و ادارهٔ زمین‌های زراعتی نظام اقتصادی مردم را کمرشکن کرد.

در این میان طبقهٔ اشراف بلخ، سیاست جدید اقتصادی را با دو روش اسلام آوردن و جزیه دادن در پیش گرفتند و سرمایه خود را حفظ کردند. این شیوهٔ آنان منجر به شکل‌گیری یک طبقهٔ مختلط اشراف عرب و بلخی شد. این طبقه بعدها زمینه‌ساز تحولات بزرگ اجتماعی در بلخ و تمام خراسان شد.

وضعیت اقتصادی بلخ در دورهٔ قتیبه بن مسلم و حجاج بن یوسف در بصره بیش‌ازبیش وخیم شد. اعمال جزیه سنگین حکومت بر دهقانان در روستاها منجر به مهاجرت مردم از روستا به شهر شد. این امر باعث شد که دستگاه تولید اقتصاد بلخ فلج شود. موالی به شهرها به دنبال کار آمدند یا حتی بلخ را ترک کردند به مرو و دمشق رفتند. هزینه‌های سنگین لشکرکشی‌های قتیبه به بخارا و سمرقند را مردم بلخ به‌عنوان جزیه پرداخت می‌کرد. بدون شک از این پول قتیبه به بصره نیز می‌فرستاد. از قضا ولید بن عبدالملک وفات کرد و جانشین او سلیمان بن عبدالملک متوجه این نکته شد که با راکد کردن موتور تولید در روستاها از یک طرف هرج و مرج سیاسی و مقاومت در برابر دستگاه عباسی تقویت می‌شود و از طرف دیگر مردم توان پرداخت جزیه نخواهند داشت. به این اساس او جزیه و مالیات را متوقف کرد. سلیمان تنها با اعلان خط و مشی اکتفا نکرد بلکه حجاج و عامل او قتیبه در بلخ را نابود کرد.

۱.۹. اوضاع علمی ـ ادبی در بلخ و خراسان

اوضاع ادب و شعر خراسان در دورهٔ اموی زیر تأثیر سیاست‌های عرب‌محوری آنان قرار گرفت. نظم و نثر به زبان عربی رونق پیدا کرد. اغلب شاعران به دنبال قصیده‌سرایی حوادث بودند یا در مدح حکام می‌سرودند.

اسـد بـن عبـدالله قسـیری علی‌رغـم عرب بـودن ظرفیـت و شایسـتگی آن را داشت که برعکس سایر حاکمان اموی در خراسان با مردم و فرهنگ بومی بلخ بیامیزد. او روابط نیکی با خانواده‌های معروف و سرشـناس بلخ داشـت. سـران بومی بلخ نیز رفتار نیک او را دیدند و با او طرح دوستی ریختند و از حمایت‌های متقابـل برخـوردار شـدند. از یک طرف اسـد بـا نزدیکی بـه مردم بومـی، فرصت شـورش و قیـام را از مـردم بلـخ گرفت و نیـز امنیت حکومـت او و اعتبـارش را نزد خلیفه در دمشـق بالا برد. تا جایی‌که برای بار دوم والی خراسـان شـد و این یک اسـتثنا بـود. از طرفـی دیگر سـران بلخ نیز با حمایت اسـد فرصت امـور فرهنگی یافتنـد و حضور اعـراب را یک واقعیت انکارناپذیـر پذیرفتند که در چهارچوب حکومت آنان به آبادانی و شکوفایی بلخ تلاش کنند. دو تن از شخصیت‌های نامـدار بلـخ برمـک و سـامان خـدات از سـوی اسـد بـن عبـدالله به امـارت بلخ برگزیده شدند که فرصت انجام کارهای ماندگار را برای آنان فراهم کرد.

در ایـن زمـان ادبا و شـعرا اکثـراً به زبان عربی نثر و نظم می‌نوشـتند. فارسـی دری در میـان مـردم محل و روسـتایی‌ها هنـوز طنین‌انداز بود اما رونـق آن نیز به مرور زمان می‌رفت. اشعار و سرودهای بومی در میان مردم زبان به زبان می‌شد. مردم بلخ به ویژه کودکان سـروده‌های محلی به زبان فارسـی داشـتند. در سـال ۱۱۹ قمـری وقتـی اسـد بـن عبـدالله در جنـگ ختلان شکسـت خـورد و بـه بلخ برگشت، کودکان بلخ در کوچه‌ها ترانه فارسی را می‌سرودند با این متن:

از ختلان آمدیه　　　برو تباه آمدیه
آباره باز آمدیه　　　خشک و نزار آمدیه

عبدالحسـین زریـن کـوب در کتـاب *دو قـرن سکوت* می‌نویسـد کـه ایـن کهن‌ترین سرود کودکان در ادبیات فارسی ثبت شده است، در حدود یک سده پس از ثبت این سروده، مورخان دیگر شعری و نثری به زبان فارسی دری در بلخ یا هیچ جای دیگر ثبت نکرده‌اند (زرین‌کوب، ۱۳۷۹).

۱. ۱۰. اوضاع دینی ـ مذهبی در بلخ و خراسان

خراسان در دورۀ حکومت اموی به لحاظ وضعیت دینی و مذهبی، باسرعت فراز و فرودهای را طی کرد که منجر به تحولات جدی در این سرزمین شد. مردان بلخ به لحاظ باورهای دینی پراکنده شدند. یکی مسلمان و پایبند تطبیق حد و شریعت اسلامی شد، دیگری غیرمسلمان و بر دین نیاکان خود ثابت قدم ماند و وضعیت جدید را تحمیلی می‌دانست و معترض آن بود، دیگری در میان اسلام آوردن و پایبندی به دین نیای خود متردد مانده بود؛ یعنی سه دسته از مردم مقارن حکومت اموی در بلخ زندگی می‌کردند. در مراحل نخستین حکومت اموی، پیروان ادیان و مذاهب کهن بلخ غالب بودند و با وجود پذیرش حکومت عمال بنی امیّه در آیین خود آزاد بودند. آرام آرام دورۀ استیلای مترددان زیاد شد. هم تعداد مردم مسلمان زیاد بودند و هم مردم پایبند به رسم و رواج آیین غیراسلامی خود. در مرحلۀ پایانی حکومت اموی‌ها مسلمانان تبدیل اکثریت شدند و دایرۀ فعالیت پیروان غیراسلام را تنگ ساختند.

اسلام با آن سرعت مبتنی بر جذابیت اجتماعی که در فارس وارد شد و به خراسان رسید بسیار زود با تضادهای کلان بین احکام اسلامی و سیاست عمال بنی امیّه در بلخ تبدیل شد. مردم بلخ دیگر با اراده و اشتیاق به اسلام نمی‌گرویدند. آنان با آنکه مسلمان شده بودند، حاکمان اموی و عمال آن را مظهر واقعی اسلام نمی‌دانستند. به این سبب اعتراضات جان دوبار گرفت. به نوشتۀ عبدالله مهدی الخطیب اگر سیاست‌های واقع‌گرای حجاج بن یوسف نمی‌بود، شورش‌های برخاسته در خراسان و در بلخ قبلاً بساط حکومت عربی را برمی‌چیدند. براساس روایات، حجاج تنها ۱۲۰ هزار مسلمان را در غیرمیدان‌های جنگ کشت.

پایان فصل

هرثمـه بـن اعین در یک خانواده تازه‌مسـلمان متعلـق به یک خانـواده معمولی یـا زمیـن‌دار بلخـی مقـارن بـه زوال حکومـت بنی امیّـه متولد شـده اسـت. او از کودکی تا نوجوانی و جوانی شـاهد تحولات بزرگ اجتماعی و سیاسـی در بلخ و تمام نواحی خراسـان بود. در این میان، او دورهٔ تحول انتقال قدرت از امویان به عباسیان را از نزدیک تجربه کرد. در این زمان به احتمال زیاد هرثمه تازه به دنیا آمده است. اما دورهٔ خلافت منصور عباسی و تثبیت اقتدار خاندان عباسی را در سراسر خراسان و سرزمین‌های خلافت اسلامی از نزدیک و دور شاهد بود.

بلخ و خراسان مرکز حمایت خلافت عباسی شده بود. از همین خطه بود که داعیان و نقبای عباسی با لباس دعوت در میان توده‌های مردم به نفع خاندان عباسی آنان را فرا می‌خواند و درنهایت از این خطه مردانی با شمشیرهای برهنه در برابر اموی‌ها قد علم کردند و بسـاط حکومت بنی امیّه را برچیدند. داسـتان مظالـم بنی امیّـه و جنگاوری‌هـای ابومسـلم و دیگـر خراسـانیان در میـان مردم بلخ هنوز تازگی داشـت و هرثمه نوجوان آن را می‌شـنید و روحیه سلحشـوری و جنگاوری پیدا می‌کرد. بی‌دلیل نیست که هرثمه راه سپاهی‌گری را دنبال کرد. این داستان‌ها به صورت عمیق بر روح او اثر گذاشت.

هرثمـه راه خـود را بـه سـوی مرو، مرکز سـرزمین‌های شـرقی خلافت اسـلامی پیـش گرفـت تـا در یک فرصـت بهتر قـرار بگیـرد. بلخ هنـوز مرکـز نظامی‌گری و سپاهی‌گری بود، چنان‌که مرو مرکز سیاست بود. به عنوان سپاهی به مرو رفت و این گونه تقدیر او را به بغداد کشـاند و آمادهٔ بازی در میدان‌های بزرگ سیاسـت و نظامی‌گری شـد. چه می‌دانسـت او در روزگاری در حکومت هارون الرشـید و مأمون الرشید، «پادشاه‌ساز» می‌شود.

فصل دوم

موالات؛ امتزاج اعراب و خراسانیان

مقدمه

در سده‌های اول، دوم و سوم قمری تحولی که در خراسان پدید آمد، منجر به امتزاج خراسانیان با اعراب شد. این آمیختگی چنان عمیق بود که گاهی اوقات منابع تاریخ در شناخت هویت یک شخصیت تاریخی مجهول سخن گفته است و قدرت تثبیت هویت او را نداشته است. افراد زیادی در تاریخ هستند که در اصل خراسانی بوده‌اند اما منابع او را عرب دانسته است و یا عرب بوده اما منابع او را خراسانی دانسته است. اکنون که امکانات تحقیق روی منابع مختلف عربی و فارسی ممکن شده و دنیای مجازی زمینه تسهیلات آن را فراهم کرده است، تحقیق دربارهٔ هویت افراد زمینهٔ شناخت آنان را فراهم می‌کند.

مهم‌ترین عامل در ابهام شناخت هویت افراد، امتزاج آنان در قالب نظم اجتماعی موالات میان اعراب و خراسانیان است. این یک پارادایم غالب اجتماعی در سده‌های اول تا سوم قمری و مرسوم بود. از یک طرف خراسانیان به سبب مصونیت اجتماعی و سیاسی این تحول را پذیرفته بودند و با پیوند

موالات با اعراب به زندگی خود ادامه می‌دادند و از طرف دیگر، اعراب هم برای شناخت افراد قبایل خود و بیگانگان تازه‌وارد در محیط آنان، با تعریف موالات به مسأله «خود و دیگری» پاسخ ارائه کرده بودند. هرثمه بن اعین یک موالی است. هویت او به خصوص در دورهٔ جوانی و پیش از شهرت در قالب «پیمان ولاء» قابل شناخت است. اینکه او در کدام قبیله عرب بوده است و ریشهٔ خراسانی او چیست می‌توان از این طریق به خوبی درک کرد.

۱.۲. ریشهٔ خانواده هرثمه بلخی

دربارهٔ خواستگاه شخصیت‌ها و خانواده‌های تاریخی در تاریخ میانه و باستان، همیشه مباحث زیاد وجود دارد. اکثر آنان متعلق به شهرها و سرزمین‌های مختلف شناخته شده‌اند. به این اساس در پسوند نام‌شان شهرهای مختلف به عنوان تخلص آمده است. گاه با یک شهر منتسب بوده‌اند و گاه با شهر دیگری. مهم‌ترین دلیل این مسأله از یک طرف تردد این افراد در سرزمین‌های مختلف باعث شده است که هرکسی با زندگی این خانواده‌ها در همان شهر، آنان را به آنجا منسوب کرده است. از طرف دیگر، افراد و خانواده‌ها با نام‌های مشابه باعث می‌شد تا خاستگاه یک فرد با فرد دیگر اشتباه گرفته شود. در دورهٔ تاریخ میانه اسلامی، گاهی اوقات به سبب فضای تعصب عربی و یا انتساب انسان‌های بانفوذ به قبایل عرب، خانواده‌های خراسانی نیز خود را به قبایلی از عرب منتسب می‌کردند و این گونه در دستگاه نزدیک می‌شدند.

ابوحاتم هرثمه بن اعین اهل بلخ و موالی قبیله بنی ضبه از قبایل عرب در خراسان است (Rekaya, 1999: 333). بعضی از مورخین در ذکر نام برادران هرثمه آنان را موالی بنی خزاعه می‌دانند. دو احتمال وجود دارد در اینکه هرثمه و برادران ارشد او به دو قبیله اعراب منسوب هستند؛ نخست اینکه امکان دارد ولاء خاندان هرثمه انفرادی بوده باشد؛ یعنی هرکسی از این خاندان در

آستانهٔ ورود اعراب در نواحی بلخ با یکی از مردان قبایل عرب پیمان ولاء بسته باشند؛ یعنی عیسی و عمرو برادران موالی بنی خزاعه بوده‌اند و هرثمه که موالی بنی ضبه بوده است. دوم، اینکه بعدها خاندان هرثمه بنی خزاعه را ترک کرده‌اند با بنی ضبه پیمان بسته باشند. همان‌طور که هرثمه بعدها موالی بنی عباس شد. به قول سمعانی، عیسی و عمرو در یک زمان موالی بنی اسلم هم بودند. چون هر دو برادر پیمان ولاء با بریده بن حصیب اسلمی داشتند. به هرصورت، خاندان اعین و برادران هرثمه موالی افرادی بوده‌اند، هرثمه موالی بنی ضبه بود.

دربارهٔ خواستگاه و زادگاه هرثمه این پیچیدگی به اندازهٔ دیگر شخصیت‌های تاریخی وجود ندارد. اکثر مورخان اسلامی وقتی از خواستگاه و زادگاه او نام برده از خراسان یاد کرده‌اند. مورخینی چون یعقوبی هم خواسته‌اند محدودهٔ جغرافیایی زادگاه او را تعیین کنند، او را اهل بلخ دانسته‌اند. یعقوبی در کتاب *البلدان* در بخش ولایت خراسان وقتی والیان عباسی را معرفی می‌کند، او را هرثمه بن اعین بلخی خراسانی آورده است (یعقوبی، ۱۴۲۲، ج ۱: ۱۴۰). روون گست[1]، نویسندهٔ کتاب *روابط ایران و مصر از اسلام تا دوره فاطمیان* در جایی آورده است؛ مطابق یک روال معمول، حکام مصر از سرزمین‌های شرق خلافت برگزیده می‌شدند؛ تعدادی از این حکام ایرانی (خراسانی) بودند، نظیر ابوعون از منطقهٔ جرجان و هرثمهٔ بن اعین که از خطهٔ بلخ بود (گست، ۱۳۸۱).

جزری در *الکامل* می‌نویسد، زمانی که خوارج در موصل در برابر عباسیان قیام کردند، خلیفه مهدی چند تن را به شمول هرثمه بن اعین وابسته بنی ضبه به جنگ آنان فرستاد (۱۴۰۹: ۳۵۹۸). دربارهٔ خراسانی بودن او نیز شکی وجود ندارد. چون ابن کثیر در وقایع سال ۱۵۴ قمری می‌نویسد که هرثمه بن اعین از

---

1. Rhuvon Guest

خراسان را به اتهام حمایت از عیسی بن موسی بسته نزد ابوجعفرمنصور آوردند (طبری، ۱۹۹۲، ج ۸: ۱۴۴). از روی این دو سند واضح می‌شود که هرثمه موالی (یعنی غیرعرب) و خراسانی بوده است.

مورخان اسلامی در پسوند نام هرثمه تخلص‌های «هاشمی» و «تمیمی» نیز اضافه کرده‌اند. در کتاب *وفیات الاعیان* نوشتهٔ ابن خلکان او را هرثمه بن اعین الهاشمی نوشته است. ابن ابی دینار نیز در مباحث تاریخ افریقا اسم او را هرثمه بن اعین الهاشمی درج کرده است، به سبب اینکه هرثمه بن اعین پس از آنکه در دستگاه عباسی به مناصب بلند حکومتی رسید، با بنی عباس موالات می‌بندد. در منابع تاریخی هرثمه را مولای هارون الرشید و مأمون الرشید نوشته‌اند. خود هارون الرشید در معرفی هرثمه به ولایت خراسان او را مولای خود معرفی کرده است. چون بنی عباس نسب هاشمی داشتند، او را هاشمی تخلص داده‌اند. ابن اعثم کوفی در نقل از نامهٔ طاهرفوشنجی به مأمون، بعد از نام هرثمه لفظ «مولای امیرالمومنین» را از زبان مؤسس حکومت طاهریان آورده است (ابن ابی دینار، ۱۹۹۳: ۶۲).

گاهی اوقات در منابع تاریخی نام دو فرد به خاطر مشابهاتی که با هم دارند، به صورت اشتباه یکی دانسته می‌شود. چنانچه در *تاریخ گزیده* نام هرثمه را «هرثمه بن ابی طمحه اعین التمیمی» درج کرده است. این در حالی است که هرثمه بن ابی طمحه التمیمی یک شخصیت دیگر تاریخی در زمان حکومت سلیمان بن عبدالملک است که با قتیبه بن مسلم باهلی در خراسان مأموریت داشته است. این شخصیت متصدی دیوان حکومت اموی در اهواز بود (ابن قتیبه، ۱۹۹۲: ۴۱۷).

در بعضی منابع عربی در پسوند نام هرثمه بن اعین «الافریقایی» اضافه کرده‌اند. بعضی از خوانندگان به خاطر اینکه هرثمه یک افریقایی است، او را قضاوت کرده‌اند. این تخلص نیز به معنی آن نیست که زادگاه هرثمه افریقا بوده

است. چون کتب عرب به صورت معمول مکان زندگی یک فرد را در پسوند نام آن شخص اضافه و این گونه فرد را معرفی می‌کنند. این منابع دربارهٔ طاهربن حسین فوشنجی نیز این روش را به کار گرفته‌اند. مورخی که نام هرثمه را با پسوند افریقایی به کار برده در روزگاری بوده است که هرثمه در مصر و شمال افریقا حکومت می‌کرد. ابی عمر محمد بن یوسف الکندی مصری در *ولاة مصر* می‌نویسد که بسیاری از والیان مصر در زمان زندگی او اهل خراسان بودند. کندی نام زادگاه تعدادی این والیان را در کتاب خود آورده است ازجمله نوشته است هرثمه بن اعین اهل بلخ است (خسروشاهی، ۱۳۸۵: ۳۳).

با این همه، واضح است که خانوادهٔ اعین با بنی ضبه موالات داشته است و هرثمه نیز تا تعریف یک هویت مستقل برای خود با این موالات به سر برده است اما پس از آن که به حکومت عباسی می‌پیوندد و به مقام می‌رسید با بنی عباس و بنی هاشم موالات می‌بندد. چنان که با این خاندان بزرگ اسلامی تا آخر عمر وفادار می‌ماند.

۲. ۲. موالات خاندان هرثمه با بنی ضبه

در بعضی از کتاب‌های تاریخی او را در شمار اعراب آورده‌اند. ابن خلدون در تاریخ خود هرثمه را در شمار والیان عباسی در افریقا که عرب بودند آورده است (ابن خلدون، ۱۹۹۲، ج ۳: ۳۱۳). جالب است که نویسندهٔ *تاریخ حکومت طاهریان: از آغاز تا انجام* که دربارهٔ انتساب طاهربن حسین به بنی خزاعه از قبایل عرب، مباحث و اسناد زیادی آورده تا ثابت کند که این انتساب براساس پیوند موالات او با بنی خزاعه بوده است، دربارهٔ شهرت هرثمه به سادگی گذشته و او را جزء فرماندهان عرب ذکر کرده است (اکبری، ۱۳۸۷: ۹۷). غلام‌محمد غبار، مورخ شهیر افغانستان در مقاله‌ای با نام طاهر خراسانی، هرثمه را متهم به داشتن عصبیت نژاد عرب کرده و فعالیت‌های او را در برابر

خراسانیان دانسته است (آریانا، شمارهٔ ۷: ۷).

دلیل انتساب هرثمه به نژاد عرب قضاوتِ ساده تعدادی از مورخان و دانشمندان در نوشته‌هایشان است. چون تعداد زیادی از این مورخان مصروف نوشتن و شکل دادن سطوری به نفع تزیا موضوع مرکزی آثار خود بودند، فرصت و مجال پرداختن به جزئیات زندگی افراد و پیرامون آنان نشدند. همچنین در نوشته‌های مورخان یادشده اشتباهات و تناقضات دیگر نیز وجود دارد که فرصت پرداختن آن‌ها در اینجا نیست. از طرف دیگر کمبود منابع تاریخی در دورهٔ نویسندگی این مورخان نیز می‌تواند یکی از علت‌های معلومات اندک آنان دربارهٔ شخصیت‌های تاریخی دربارهٔ خانواده‌های بزرگ خراسانی باشد. باری، کلمهٔ موالی در ارتباط به هرثمه به دقت به کار نرفته است و به آسانی و بدون تحلیل از آن گذشته‌اند.

موالی در آستان فتوحات اعراب مسلمان در بیرون از سرزمین‌های عربی به تمام غیراعراب گفته می‌شد که قبایل مختلف فاتح به بردگی گرفته می‌شد و یا بهتر بگوییم جزء غنایم آن قبیله می‌شد و بعد آزاد می‌کردند. اما پس از آزادی و رهایی پیوند دوستی نزدیک میان قبیله عربی و افراد آزاده شده غیرعربی به وجود می‌آمد. برای مثال، در منابع تاریخی، طاهربن حسین فوشنجی، بنیان‌گذار حکومت نیمه‌مستقل خراسانی اهل هرات را موالی بن خزاعه می‌دانستند. این امر در مطالعات معاصران که اطلاعاتی خوب از تاریخ ندارند، چنان تلقی می‌شود که گویا این افراد عرب بوده‌اند. موالی مردمان بومی خراسان بودند. موالی در اصطلاح کتاب رجال و تراجم بربنده و غیرعربی خالص به کار می‌رفت (ممتحن، ۱۳۸۵: ۱۲۳).

موالات اصطلاح مروج اجتماعی سده‌های اول تا سوم قمری در جهان اسلام و به خصوص در خراسان بود و به معنی پیوند خانوادگی است. در سده‌های یاد شده بسیاری از خراسانی‌ها و عرب‌ها با همدیگر براساس رسم

متـداول جامعـهٔ آن روز باهمدیگر پیوند خانوادگی برقـرار می‌کردند و هر خانوادهٔ خراسانی موالی یک قبیله عرب بود. انتساب هر خانواده خراسانی با یک قبیله عـرب در روزگار امـوی کـه سیاسـت آنان بـا تعصب، ظلـم و چپاول همـراه بود، برای خراسانی‌ها امنیت فراهم می‌کرد. از یک جانب از تعصب و تحقیر درامان بودنـد، از طـرف دیگر مورد ظلم و بردگی قرار نمی‌گرفتنـد و از همه مهم‌تر اموال و دارایی‌شان مصون می‌ماندند (مهدی الخطیب، ۱۳۵۷: ۲۶).

پس موالی در خراسـان در زمان اموی‌ها نمی‌توانسـت از اعراب باشـد. چون عرب‌هـا مسـلمانان فاتـح بودند که در جبههٔ اشـراف برای جنـگ و باج‌گیری به خراسـان آمده بودنـد. آنان بر توزیع غنایم، قدرت و سـرزمین باهم می‌جنگیدند و در قبایـل خود حضور داشـتند. بنابراین، خراسـانی‌های بومی کـه در بیرون از چهارچوب قبیله‌ای اعراب مانده بودند، اگر ثروتمند بودند یا اسـیر می‌شـدند با قبایل عرب موالات می‌بستند.

بـه احتمـال زیـاد انتسـاب هرثمـه بـن اعیـن به اصـل و نـژاد عرب بـه خاطر موالات و پیوند او با قبیله بنی ضبه بوده است. چون در تمام کتاب‌های تاریخ و اسـناد او را موالـی بنی ضبـه ذکـر کرده‌انـد نه از قبیلـه بنی ضبـه. بنی ضبه را مورخـان از اعـراب طایفـهٔ مضـر در جزیرة العـرب می‌دانند که اعضـای آن دیرتر به اسـلام روی آوردند و در رقابت‌های بین اموی و هاشـمی در دهه‌های سـوم و چهـارم قمـری از هم‌پیمانان بنی‌امیّـه بودند. آنان در فتوحات اسـلامی در زمان اموی‌ها در خراسان سهیم شده بودند (ابن خلدون، ۱۹۹۲، ج ۲: ۳۱۹) و مردان آن در بلـخ سـاکن شـدند. در جنگ‌هـای داخلی اعراب مسـتقر در خراسـان به ویـژه در جنـگ میان مضربان و یمانیان در بلخ در زمان حکومت نصربن سـیار اشتراک داشتند.

بنابرایـن، خانـواده هرثمـه پیونـد مـوالات با اعـراب ضبه داشـته و از اعراب نبوده‌انـد. او اهـل بومـی بلخ به شـمار مـی‌رود. پـدران هرثمه به احتمـال زیاد در

فتوحات احنف بن قیس یا قتیبه بن مسلم دو تن از مردان بنی ضبه و از سرداران فاتح بلخ بودند که در کنار لشکر حضرت عثمان بن عفان و بعد حکومت اموی در خراسان در فتوحات اشتراک داشتند، اسیر گرفته می‌شوند. بسیاری از خانواده‌های بزرگ خراسانی که مسلمان شدند و بعد در دستگاه اموی و عباسی اعتبار پیدا کرده‌اند اولاد اسیران این دوره‌اند. به‌طور مثال، خانوادهٔ برمکی و سامان خدات بلخ، وردان خدات مرو، طاهریان هرات و سایرین از این جمله‌اند.

۲. ۳. قبیله بنی ضبه

دربارهٔ آل ضبه اطلاعات فراوان در تواریخ آمده است. این خانوادهٔ بزرگ عرب از شجرهٔ اعراب عدنان و طایفهٔ مضر است (سمعانی، ۱۴۰۰، ج ۸: ۳۸۰). پدربزرگ در چند نسل سعد بن ضبه گفته شده است. دربارهٔ پدران ضبه نیز در تاریخ به‌صورت زیرآمده است؛ ضبه بن اد بن طابخه بن الیاس بن مضر. همچنان دربارهٔ ادامهٔ نسل فرزندان مضرآمده است که او سه فرزند داشت به نام‌های سعد، سعید و باسل، اما نسل مضر از طریق سعد ادامه پیدا کرد. هرچند در دوره‌های مختلف تاریخی، این خانواده به نام یکی از نیاکان آن شناخته شده است اما به‌صورت تدریجی نام نیای آن‌ها «ضبه» مشهور شد و هویت این خانواده را تعریف کرد.

البته در میان قبایل عرب به‌خصوص در میان اعراب عدنانی کسانی بوده‌اند که به نام ضبه شهرت داشتند. مثلاً ضبه بن حارث بن فهر بن مالک که از طایفهٔ قریش بود یا ضبه بن عمرو بن حارث بن تمیم بن سعد از طایفهٔ هذیل بودند. نکتهٔ مشترکی که در میان فرزندان این دو گروه از فرزندان ضبه وجود دارد، این است که آن‌ها به نام آل ضبه شهرت ندارند (ابن حزم، ۱۴۱۸: ۲۰۳ و ۲۰۴). به صورت طایفه‌های خورد و کوچک زندگی کرده‌اند و در درون

اعراب ادغام شده‌اند. وقتی در سده‌های اول و دوم قمری سخن از بنی ضبه در عراق و خراسان می‌شد، منظور خانوادهٔ بزرگ غیرقریش و هذیل بوده است.

بنی ضبه اعراب صحرانشین و جنگاور بودند. در کتاب‌ها از آن‌ها به فراوانی نفوس یاد شده است. این گروه پیش از اسلام، در اماکن مختلف سرزمین‌های عربی زندگی می‌کردند. به احتمال زیاد از صحرای نجد در عربستان سعودی تا شهرهای شام (سوریه امروز) افراد این خانواده زندگی می‌کردند. در گزارش‌ها آمده است که بنی ضبه در حجاز در شهرکی به نام ضبه بودند. این شهرک در مسیر راه سوریه قرار داشته است و کاروان‌ها در آن اتراق می‌کردند. آن‌ها در نجد در نزدیکی قبایل بنی تمیم نیز زندگی می‌کردند.

بنی ضبه به لحاظ تاریخی نیز نسبت به دیگر قبایل عرب، ادعاهای داشتند. در برخی از روایت‌های شفاهی دربارهٔ افراد این خانواده آمده است که نیای بزرگ آن‌ها «ضبه بن اد» را همان کسی می‌دانند که تخت ملکه سبا را برای حضرت سلیمان پیامبر آورد (اندلسی، ۱۴۲۰، ج ۸: ۲۴۰). در برابر این خدمت حضرت سلیمان حکومت یمن و حجاز (عربستان امروز) را به او داده شد. از این جهت، ضبه بن اد در واقع متولی خانه کعبه نیز بود. به گفتهٔ تاریخ، ضبه و فرزند او سعد مسئولیت تولیت کعبه را به عهده داشتند و اما پس از مرگ سعد بن ضبه بن اد، تولیت کعبه به اسد بن خزیمه انتقال کرد (الفاکهی، ۱۴۰۷، ج ۵: ۱۵۱).

افراد بن ضبه در هدایا به کعبه نیز در تاریخ مشهور هستند. حر بن منیع ضبی از اهالی بنی ضبه در عصر جاهلی در میان هدیه‌دهندگان به کعبه مشهور است. او بار صد ماده شتر با بچه شترها و وسایل و تجهیزات کامل را به کعبه هدیه داد (یاقوت ۱۹۷۹، ج ۳: ۳۶۲). آن‌ها بتی در مکه داشتند به نام «بت شمس» که پرستش می‌کردند (طوسی، ۱۳۶۵، ج۱۰: ۱۳۴ و ۱۳۵). آنان به سبب لجاجت و شقاوت، گاهی در اطراف کعبه و به خصوص در ماه‌های

حرام قتل کرده‌اند.

با گسترش اسلام در سرزمین حجاز و نجد، افراد بنی ضبه نیز مسلمان شدند و به دلیلی شجاعت و فراوانی تعداد افراد، با سپاهیان اسلام به مناطق مختلف، از جمله خراسان مهاجرت کردند. خانواده‌های معروف بیت انعیم، بیت یاسین، بیت مروان از میان خانواده‌های بنی ضبه از حجاز به سوی عراق، فارس و خراسان هجرت کردند (ابن خلدون، ۱۹۹۳، ج ۲: ۳۱۹). یکی ارتباط میان بنی ضبه و اسلام مجاورت پیامبر با این خانواده در زمان شیرخوارگی و کودکی بود. در کتاب *امتاع الاسماع* آمده است که پیامبر بزرگ اسلام دوران کودکی خود را در میان بنی سعد از تیرهٔ هوازن و در مجاورت بنی ضبه گذرانده بود. از این جهت لهجه خانوادهٔ بنی ضبه بر لهجهٔ عربی پیامبر اثر گذاشته بود (المقریزی، ۱۴۲۰، ج ۴: ۲۷۶ و ۲۷۷). این نشان می‌دهد که پیامبر در کودکی با مردان بنی ضبه در آن حوالی تماس زیادی داشته است.

در *المغازی* آمده است که بیشتر افراد آل ضبه مسلمان نشدند و با پیامبر رابطهٔ نیکو نداشتند. در سال ششم قمری، گروهی از بنی ضبه در مدینه به حضور رسول خدا رسیدند و ضمن شکایت از بیماری خود، از آن بزرگوار کمک خواستند. پیامبر از آنان خواست چند روزی در مدینه بمانند تا با مراقبت مسلمانان بهبود یابند و بتوانند در سریه‌های بعدی با مسلمانان همراهی کنند؛ ولی آنان مایل بودند در خارج مدینه جای گیرند. پیامبر اکرم با پذیرش خواسته آنان، به تنی چند از مسلمانان مأموریت داد تا مقداری از شتران بیت المال را در چراگاه اطراف مدینه نگه دارند و از شیر آن‌ها بیماران بنی ضبه را پذیرایی و پرستاری کنند. آنان با حمایت پیامبر در مدتی کوتاه سلامت خود را بازیافتند؛ اما به جای قدردانی، سه تن از نگهبانانِ شترها را کشتند و شتران را به سرقت بردند. هنگامی که این خبر ناگوار به پیامبر رسید، حضرت علی را مأمور دستگیری آنان کرد. علی این خطاکاران را تعقیب و بازداشت کرد و به

حضور پیامبرآورد. در این لحظه پیک وحی نازل شد و آنان را محارب دانست و حکم آنان را که اعدام یا قطع دست و پا در جهت مخالفِ هم یا تبعید از سرزمین خود، به پیامبر ابلاغ شد (مائده، آیه ۳۳). پیامبر با قطع یک دست و یک پا در جهت مخالف هم، حکم خدا را دربارهٔ آنان جاری کرد (الواقدی، ۱۴۰۹، ج ۲: ۵۶۹).

سهم و اشتراک افراد بنی ضبه در صدر اسلام نشان می‌دهد که این مردم به مسائل علمی و فرهنگی در مقایسه به جنگاوری کم توجه داشتند. در رویدادهای مهم جنگی به‌خصوص پس از پیامبر نقش مردان این طایفه دیده می‌شود اما در حوزهٔ علوم غایب هستند، به‌طوری که با وجود تعدد و فراوانی نفوس بنی ضبه اما براساس علم الرجال در حدیث، چند راوی محدود از این گروه نام برده شده است. سلمان بن عامر و عتاب بن شمیر از این محدود راویان بنی ضبه‌اند (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲، ج ۲: ۶۳۳).

با درگذشت پیامبر بزرگ اسلام، روحیهٔ رویارویی که در میان بنی ضبه وجود داشت، باعث شد تعدادی از آن‌ها در جنگ‌های اهل رده در زمان حضرت ابوبکر صدیق به سبب ارتداد به سجاع پیوستند. سجاع زنی بود که ادعای نبوت داشت. اما تلاش‌های خلیفهٔ اول اسلام منجر به بازگشت آن‌ها به اسلام شد. آل ضبه در فتوحات حضور داشتند. در فتح ایران و در یکی از نبردها به نام حَصید، روزبه از فرماندهان ایرانی به دست عصمة بن عبدالله حارثی ضبی کشته شد و این باعث شد تا مسلمانان، منطقه حصید را فتح کنند و غنایم بسیاری به دست آورند. منذر بن حسان بن ضرار ضبی در جنگ بویب در رمضان سال ۱۳ قمری در قتل مهران، از دیگر فرماندهان ایرانی نقش داشت. نیز عِصْمة بن فلان ضبی و کلج ضبی از فرماندهان جنگ خنافس در سال سیزده قمری بودند (طبری، ۱۳۸۷، ج ۳: ۴۷۲ و ۴۷۳).

در زمان جنگ‌های اجتهادی بین حضرت علی و دیگر اصحاب پیامبر

و مسلمانان، بنی ضبه سهم فعال داشت. در جنگ جمل، بسیاری از مردان بنی ضبه در کنار حضرت عایشه ایستادند و در برابر خلیفهٔ چهارم جنگیدند. در این جنگ نیز شجاعت و شمشیرزنی بنی ضبه منجر به قوت سپاه حضرت عایشه شد. چنانکه به قول خود حضرت عایشه، کشته شدن چند فرمانده بنی ضبه در میدان جنگ باعث شکست جناح او شد (همان، ج ۴: ۵۱۸). موقف آن‌ها در حمایت از حضرت عایشه، بعدها در ادبیات شیعی این جماعت را از مخالفان معرفی شده است و در برابر آن‌ها دیدگاه‌های مخالف ارائه شد.

۴.۲. دیگر موالی عرب از بلخ

آنچه بیان شد، همه خراسانی‌ها در زمان حکومت بنی امیّه و بنی عباس با اعراب موالات داشتند. مردم بلخ هم در چهارچوب خراسان با ورود اسلام و قبایل عرب، با هرکسی که در آغاز تماس برقرار می‌کردند، پیمان ولاء قایم و این‌گونه برای خود مصونیت سیاسی و اجتماعی تأمین می‌کردند. در این میان کسانی دیگری نیز از موالی عرب اهل بلخ بودند که در دستگاه عباسیان اعتبار پیدا کردند و نقش عمده در تاریخ این دوره داشتند. یکی از آنان از موالی بنی ضبه و دیگر از موالی بنی کنده عرب در بلخ بودند که به صورت کوتاه به چند تن آنان اشاره می‌شود.

سری بن حکم بن یوسف بن مقوم بلخی: او از موالی بنی ضبه بود که در دورهٔ عباسیان نقش برجسته در حکومت آنان داشت (ابن تغری بردی، ۱۹۶۳، ج ۱: ۱۶۵). او در دورهٔ شورش‌های مصر و شمال افریقا با سه هزار نیروی خراسانی به این منطقه ارسال شد. چون خراسانی‌ها و افرادی چون هرثمه بلخی و طاهر فوشنجی به حمایت مأمون در برابر امین قرار گرفتند، موقعیت بلخیان مصر و افریقا تقویت شد. در آنجا سری بن حکم بلخی برای مأمون

بیعت گرفت. سپاهیان سری بن حکم بلخی را پس از سرکوب پیروان امین والی تعیین کردند (کاشف، ۱۹۸۶: ۱۶۱). او در سال ۲۰۵ قمری وفات یافت.

عباد بن محمد بلخی: او از موالی بنی کنده و اهل بلخ بود (کندی، ۱۹۸۷: ۱۴۷). پس از پیروزی مأمون الرشید در برابر امین و حمایت سری بن حکم بلخی از مأمون، خلیفه بلافاصله عباد بن محمد بن حیان بلخی را والی مصر تعیین کرد. او از سرداران سپاه خراسان در مصر بود و در زمان هرثمه بن اعین بلخی مسئول املاک در مصر بود. عباد در جنگ میان مأمون و امین طرف مأمون را گرفت و با سری بن حکم بلخی برای مأمون بیعت گرفت. در زمان ولایت او در مصر، پیروان امین بار دیگر قیام کردند و عباد بن حیان بلخی از طریق فرمانده خود سری بن حکم بلخی آنان را سرکوب کرد (نصار، ۱۳۷۶: ۱۰۰).

پایان فصل

موالات یک رسم و فرهنگ قبیله در میان اعراب از دورهٔ قدیم تا سده‌های نخستین اسلامی بود. این فرهنگ با ورود اسلام به بلخ و خراسان، منجر به امتزاج اعراب با خراسانی‌ها شد. بسیاری خاندان‌های معروف و سرشناس خراسانی برای اینکه در مصونیت قرار داشته باشند، با قبایل و فرماندهان معروف اموی پیمان موالات می‌بستند و بنابر عرف عربی در واقع کسی که پیمان موالات می‌بست، جزء همان قبیله عرب محسوب می‌شد.

همهٔ خراسانی‌ها در سده‌های اول، دوم و سوم قمری که در شهرهای مختلف زندگی می‌کردند، با یک قبیلهٔ عربی پیمان موالات داشتند. به این جهت است که در آثار مورخین و گزارش‌نویسان در سده‌های بعد در شناخت هویت، اصل و نسب این مردان خراسانی ابهام و تردید وجود دارد. در این میان فقط چند خاندان معروف هستند که علی‌رغم پیمان موالات از گذشتهٔ خود جدا نشدند و اعراب نیز آنان را با شهرت قبل از اسلام آنان یاد کردند. برای

نمونه، خاندان برمکی از این گروه به شمار می‌روند.

دربارهٔ خاندان هرثمه بن اعین، طاهربن حسین و دیگران در تاریخ ابهاماتی وجود دارد. بسیار مورخین با سطحی‌نگری و براساس این پیمان موالات هرثمه و طاهر را عرب دانسته‌اند و این دو را متعلق به قبیله بنی ضبه و بنی خزاعه، قبایلی که این دو نفر موالی آنان بودند، دانسته‌اند اما مورخینی هم بودند که با دقت و عمیق‌نگری دربارهٔ اصالت شخصیت‌ها در دورهٔ اموی و عباسی، آنان را درست معرفی کرده‌اند. بنابراین، براساس این منابع دقیق، هرثمه بن اعین خراسانی الاصل و از اهالی بلخ است که با بنی ضبه پیمان موالات داشته است و بعدها این قبیله را ترک کرده و با بنی عباس پیمان بسته است.

بخش دوم

هرثمه بن اعین بلخی

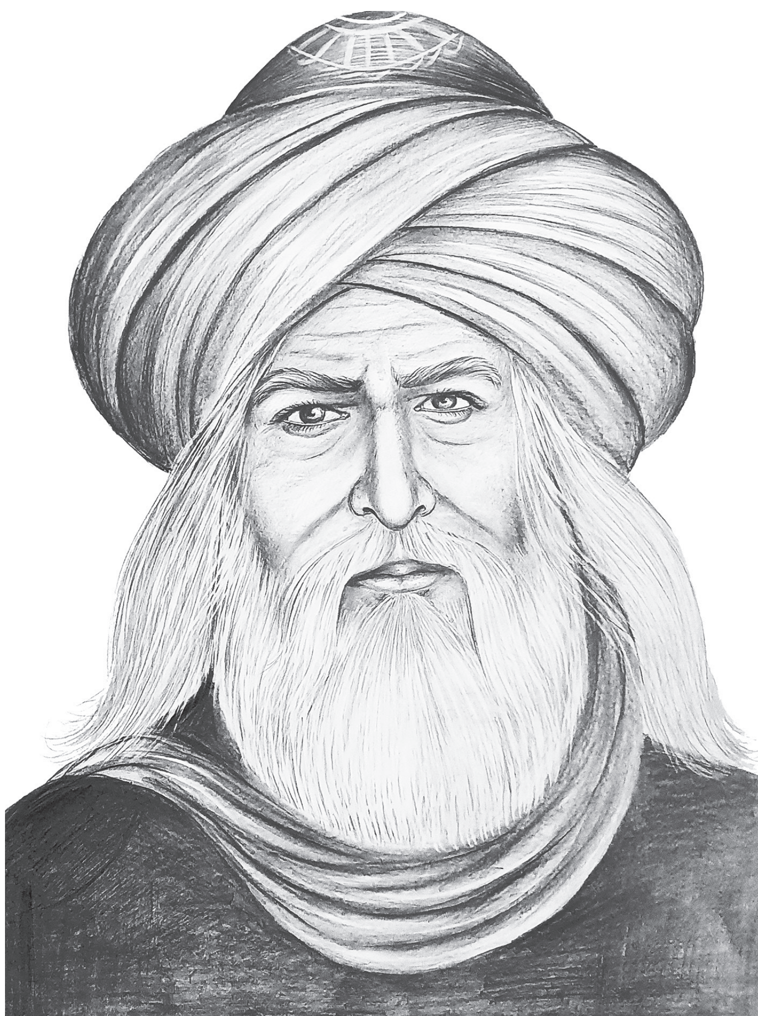
فصل سوم

هرثمه بن اعین‌بلخی از سپاهی‌گری تا فرماندهی

مقدمه

شناخت جزئیات زندگی خانوادگی و اجتماعی هرثمه بن اعین بلخی به دلیل منابع محدود کاری دشوار است. مورخان دربارهٔ گذشته، خانواده، نسب و چگونگی رشد او از سپاهی‌گری به فرماندهی و ولایت را یادداشت نکرده‌اند. آنچه در منابع آمده است، اشاره‌های پراکنده گاه در قالب یک جمله کوتاه خبری است. بنابراین، کسب اطلاعات کامل در این باره مطالعه دقیق و با فرصت می‌طلبد. یک روش ساده برای افراد مثل من که تاریخ رشته اصلی مطالعات آنان نیست و از روی شوق یا کمکی به تاریخ نگاه می‌کنند، آن است که با استفاده از مطالعات تطبیقی در تاریخ یا روش مقایسه‌ای، جزئیات زندگی افراد نام‌گم یا کسانی را که جزئیات زندگی آنان موجود نیست، پیدا کند. چون در مراحل مختلف تاریخ گاهی وضعیت غالب برزندگی افراد به وجود می‌آید که سرنوشت انسان‌های وابسته به این زمان را مشابه می‌سازد.

برای مثال، تمام شهروندان افغانستان در جریان جنگ‌های تحمیلی بین سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۸۱ خورشیدی که در کشورهای مختلف جهان



هرثمه بن اعین بلخی

مهاجرت کردند، کم‌وبیش خاطرات و تجربیات یکسان دارند. سرگردانی، حس حقارت و محرومیت و حضور در پاکستان و ایران به عنوان نخستین ایستگاه مهاجرت، پناهندگی یا قاچاق، دورهٔ بی‌ثباتی زندگی در سرزمین مقصود، کار بامشقت در سرزمین جدید، ادغام فرزندان در جامعه جدید و رشد آنان تقریباً در تمام خانواده‌ها دیده شده است.

به همین‌سان، در روزگار امویان مسافرت و مهاجرت جوانان، خانواده‌ها و شخصیت‌ها از بلخ به مرو که مرکز خراسان دورهٔ اموی و عباسی بود، برای تحصیل یا زندگی به دمشق و بغداد که مراکز حاکمیت اسلامی بودند. آنان به این شهرها نقل مکان کردند و یک دور سرگردانی، بعد ثبات و بعد رشد علمی یا تقرب به دربار تجربه مشابه تمام مردمان سرشناس این دوره است. ابوخالد برمک، نیای برمکیان بلخ؛ سامان خدات، نیای بزرگ سامانیان؛ طاهربن حسین؛ برادران سهل همین مسیر را پیمودند و تجربه مشابه دارند. پس، این روش در شناخت جزئیات زندگی هرثمه در هجرت از بلخ به مرو و رسیدن به بغداد در آغاز حکومت عباسی می‌تواند راهگشا باشد. البته این تا زمانی است که روزی منابع بهتر و موثق‌تر و مستقیم دربارهٔ جزئیات زندگی این نامدار در تاریخ پیدا شود.

در سده‌های اول و دوم قمری، صدها خانواده، جوان و طفل از توابع خراسان به‌صورت نام‌گم به سرزمین‌های خلافت اسلامی به مکه، مدینه، دمشق، بغداد و بصره به برای زندگی، وظیفه و تحصیل مسافرت و هجرت کردند. تعداد از این خراسانی‌ها با کسب مقام عالی در اجتماع، سیاست و دانش به شهرت رسیدند و در تاریخ ماندگار شدند و تعداد زیادی در حافظهٔ تاریخ فراموش شدند. اما در این میان یک وجه مشترک برای همه خراسانی‌ها وجود دارد و آن نبود اطلاعات دربارهٔ زندگی و حیات آن‌ها تا پیش از شهرت آن‌هاست. این ادعا دربارهٔ هرثمه نیز صدق می‌کند. زندگی ابتدایی او با وجود دستاوردهای زیاد در سیاست و نظامی‌گریی تا حدود زیاد در تاریخ ناشناخته مانده است.

۳.۱. معنی نام هرثمه

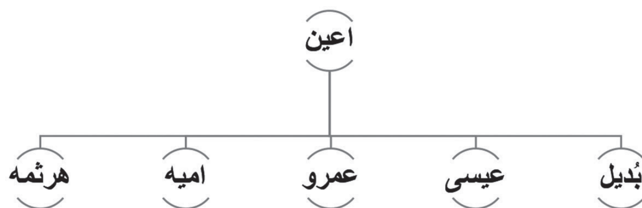
ارثـم یـا هرثمـه نامی نادر اسـت؛ هرچنـد در میان اعـراب نام هرثمـه یا هرثم وجـود دارد امـا نه بـه فراوانی نام‌های دیگـری چون زید، مسـلمه، و غیره. هرثمه در مقایسـه بـه بسـیار نام‌های عربی کم‌ترشـنیده شـده اسـت. به‌ویـژه در میان فارسـی‌زبانان ایـن نام ناآشناسـت. در میان اصحـاب پیامبر هرثمـه بن عرفجه راوی حدیث اسـت. هرثمه بن مسـلم، هرثمه بن نصر، هرثمه بن العذری، اربد بن هرثمه، عبدالملک بن هرثمه، هرثمه بن مسـلم و چندتن دیگر نیز از کسـانی اسـت که در منابع تاریخی با این نام ثبت شـده‌اند. در *فرهنگ المعانی*، هرثمه به معنی شیر بیشه آمده است.

نام پدر هرثمه «اعین» نیز نادر اسـت. اعین در زبان عربی به معنی «درشـت چشـم» اسـت. یعنـی کسـانی که چشـم فـراخ داشـته باشـد (باسـتانی پاریزی، ۱۳۵۲: ۳۶۲). البتـه ایـن نـام بـرای ولدیـت هرثمه بـه دوگونه می‌تواند اسـتفاده شده باشد؛ نخست اینکه اعین یک نام معمولی عربی و به معنی درشت‌چشم اسـت. یعنـی اعین نام کسـی اسـت؛ گونـه دوم اینکـه امـکان دارد، اعین لقب پـدر هرثمـه باشـد کـه بـه دلیـل چشـمان کلان و درشـت. مـردم او را بـه این نام صـدا می‌زدنـد و هرثمه نیز با این نام شـهرت یافته اسـت. به صـورت معمول، از گذشـته تاکنون در نواحی بلخ که اعین در آن تولد و بزرگ شـد، مردان به واسطه برجستگی‌های فیزیکی آنان صدا زده می‌شوند. تعداد زیاد مردان بلخ امروز نیز براساس یک خصوصیت فیزیکی یا رفتاری دارای لقب است.

۳.۲. برادران هرثمه بن اعین

درمنابع تاریخی اسلامی دربارهٔ خانواده هرثمه بن اعین اطلاعات محدود وجود دارد. در اینکـه اعیـن چـه کسـی بـوده و چـه پیشـینه‌ای داشـته، در هیچ جای تاریخ ذکری نشـده اسـت. اما دربارهٔ فرزندان ارشـد او و نسـبت به هرثمه در دورهٔ

تحولات مهم خراسان یاداشت‌هایی آمده است[۱]. به‌خصوص زمانی که دعوت عباسیان برای قیام در برابر خلافت اموی مطرح می‌شود، در این زمان بلخ به عنوان یکی از مراکز مهم تحولات در خراسان، محل اختفاء و فعالیت‌های سیاسی زیرزمینی و سری داعیان و پیروان این جماعت شد. سال‌های آغاز سدهٔ دوم تا به قدرت رسیدن عباسیان یعنی بین سال‌های ۱۰۰ تا ۱۳۲ قمری، هرچند در دمشق اقتدار اموی حاکم بود و شاید در آن زمان کسی پیش‌بینی سرنگونی این خاندان را پس از سه دهه نداشت، اما این سال‌ها در خراسان و به‌خصوص بلخ طوفانی برپا بود. اقتدار حکومت اموی در این منطقه چون کوه یخ از سطح آب نمایان بود اما در زیر آن، بقیه کوه را عوامل نفوذی عباسیان به تصرف درآورده بودند.



نمودار شماره ۲: فرزندان ابن اعین

در کتاب‌های تاریخی چون *اخبار الدول العباسیه والانساب* زمانی که دربارهٔ فعالیت‌های ابومسلم خراسان، نقیبان و داعیان عباسی در خراسان صحبت می‌شود، از کسانی چون عیسی بن اعین، عمرو بن اعین، امیه بن اعین، مروان

---

۱. در منابع تاریخی از خاندانی به نام «آل اعین» در عراق یادآوری شده است که با خاندان هرثمه بن اعین ارتباطی ندارد. اعین پسر سنسن از موالی بنی شیبان اهل روم به اسلام گروییده بود و در کوفه زندگی داشته است (زراری، ۱۳۹۹ ق: د). زراره بن اعین، حمران بن اعین و بکیر بن اعین از اشخاص معروف این خاندان‌اند که در صورت مواجه در منابع با این اسامی نباید دچار تردید شد.

بـن اعیـن و بُدیل بن اعین یاد می‌شـود (کلاته باقـری، ۱۳۸۵: ۹). همهٔ فرزندان اعیـن از پیـروان ابومسـلم خراسـانی یاد شـده‌اند که بـا او در هرسـه دورهٔ دعوت سـری، قیام علنی و حکومت کوتاه مدت او به نیابت از عباسـیان در خراسـان در کنار او بوده‌اند.

نقابـت بـه موقفـی گفته می‌شـد که افـراد متنفذ و اثرگـذار برای پیشـبرد امور اجتماعـی از آن برخـوردار شـده و لقـب نقیـب بـه خـود گرفتـه باشـند. *فرهنگ فارسـی معیـن* در تعریـف آن نوشـته اسـت، «سرپرسـت گـروه، کسـی کـه مأمور تیمارداری و تفحص احوال دسته یا صنفی است». این سمت در دورهٔ دعوت عباسـی در تشـکیلات سـری آنان مطرح بود، اما بعدها پس از به قدرت رسیدن در تشـکیلات رسـمی حکومتی نیز استفاده شـد. فرزندان اعین در زمان دعوت مخفی عباسیان از این امتیاز برخوردار بوده‌اند. البته خود اعین در این دوره در قید حیات نبود.

در میـان نقبـای عباسـی، ابوحمـزه عیسـی بـن اعیـن و ابوالحکـم عمرو بن اعین را در میان نقبای دوازده‌گانه عباسـی در خراسـان و اهل مرو ثبت کرده‌اند (مطلبـی و دور، ۱۹۷۱: ۲۱۶). سـبب مـروی دانسـتن آنان این اسـت کـه در این زمان مرو مرکز خراسان بود و در تشکیلات سری عباسی، مرو از شهرهای مرکزی و مهـم مرکـز دعوت به‌شـمار می‌رفت. چون نفر بعدی را ابوعلی شـبل بن نعمان هروی معرفی می‌کند و او را هم مروی می‌داند. برادر بودن این دو را ابن خلدون در کتـاب خود تأیید کرده اسـت (به نقل از کلاتـه باقری، همان). اینکه آیا آنان سیاست‌ورزی را در انجمن‌های سری دعوت عباسی آغاز کرده‌اند یا در مکانی دیگر ابهام وجود دارد.

البتـه بعضـی از نقبـای عباسـی در خراسـان از پیـروان حارث بن سـریج، از مخالفـان حکومـت امـوی بودند کـه در فصل نخسـتین این کتاب دربـارهٔ قیام و حـوزهٔ حکومت او بحث شـد (ابن اندیـم، ۱۳۸۱: ۴۹۷). بنابراین، این امکان

وجود دارد که برادران بزرگ هرثمه براساس ظلم و استبداد حاکمان بنی امیّه در بلخ با سپاه حارث پیوسته و بعدها در جمع داعیان عباسی قرار گرفته باشند. چون براساس روایت طبری، پایان کار حارث، آغاز فعالیت‌های ابومسلم خراسانی است. حارث در سال ۱۲۷ قمری کشته شد و پیروان او به ابومسلم مخالف دیگر اموی‌ها پیوستند. بنابراین، فرزندان اعین هم اردوگاه را تبدیل کردند.

سندی دیگر وجود دارد که عیسی بن اعین و عمرو بن اعین از بلخ هستند. طبری در حوادث سال ۱۲۹ قمری آورده است که ابومسلم با آغاز برنامهٔ علنی دعوت خود، در حوالی مرو در خانهٔ ابوالحکم عیسی بن مرو در قریهٔ فنین از توابع مرو وارد شد. چون تصمیم داشت، نقبای عباسی را از مرو به شهرهای مختلف خراسان به این منظور بفرستد. او ابوداود خالد بن ابراهیم و عمرو بن اعین را به بلخ و طخارستان که از نواحی بلخ به شمار می‌رفت، فرستاد تا دعوت را علنی کند (طبری، ۱۹۲۰، ج ۱۰: ۴۵۱۷). از شروط اعلان دعوت در یک شهر، شهرت داعی در شهر و معرفت او از شهر و مردم آن بود، عمرو از مردم بلخ بود و نسبت به این شهر و نواحی آن معرفت داشت و مردم بلخ هم او را می‌شناختند. او به این مأموریت خطیر فرستاده شد. اینکه در خانهٔ عیسی وارد شده است به دلیل بوده است که برای دعوت مردم بلخ تصمیم بگیرد، بدون شک چون عیسی برادر عمرو نیز از بلخ بوده با آنان مشورت کرده است.

عیسی بن اعین هم در کنار ابومسلم در قیام علنی او در برابر نصر بن سیار، آخرین حاکم اموی خراسان اشتراک داشت. زمانی که جنگ در مرو آغاز شد و ابومسلم خود در رأس نبرد قرار گرفت، عیسی در کنار او بود. در سال ۱۳۰ قمری، وقتی سلم بن احوز، رئیس حراس نصر؛ بختری دبیر او و دو فرزند بختری؛ یونس بن عبدربه؛ محمد بن قطعن؛ مجاهد بن یحیی؛ نضر بن ادریس؛ منصور بن عمرو و عقیل بن معقل جزسران اعراب و حامیان نصر اسیر سپاه ابومسلم

شـدند، عیسـی بن اعین آنان را زندانی کرد و به دسـتور ابومسـلم همه را به قتل رسـاند (همان: ۴۵۵۷). بعدها ابومسـلم او را در رأس یک سـپاه دوهزار نفری به سوی همدان، آذربایجان و ارمنستان فرستاد تا در برابر خوارج بجنگد.

عمـرو بـن اعیـن نیـز در کنـار ابومسـلم و از نزدیکان او بـود. زمانی که سـپاه ابومسلم با سپاه نصر بن سیار اموی در حوالی مرو روبه‌رو شدند، عمرو بن اعین بـا سـپاهی پانزده صـد نفری از بلـخ به کمک او رفـت. عمرو همچنـان در رأس یک هیئت اعزامی از جانب ابومسـلم به سـوی نصر به مرو رفت و پیام ابومسـلم را برای نصر خواند. نویسنده *اخبار الدول العباسیه* در ادامه آورده است که نصر بـن سـیار بـه پیام ابومسـلم و سـخنان عمـرو و دیگر هیئـت توجه نکـرد و آنان را پس فرسـتاد (مطلبی و دوری، ۱۹۷۱: ۲۸۶). به روایت گردیزی، عمرو بن اعین نیز به دسـت عبدالجبار والی خراسـان کشته شـد. او در هنگام کشته شدن در سـپاه ابـوداود خالد بـن ابراهیم فرمانده بود که پس از وفـات ابوداود، والی جدید خراسان {عبدالجبار} با او مخالفت داشت.

عیسـی بن اعین و عمرو بن اعین در جمع تابعین هم بودند. او موالی بریده بن حصیب اسلمی از اصحاب پیامبر بزرگ اسلام است که در زمان اموی‌ها به بلـخ آمـد و از آنجـا در مرو رفت و در آنجا زندگی کرد و در سـال ۶۳ قمری وفات یافـت. حرکـت بریـده بـه سـوی خراسـان را در زمـان حکومت حضـرت عثمان دانسـته‌اند. براسـاس گفتهٔ سـمعانی عمرو نیز موالی این صحابی پیامبر بود. با این وصف، هردو برادر برعلاوه تابعی بودن، موالی بنی اسلم هم بودند.

مورخ *انساب الاشراف* امیه بن اعین را در شـمار نظراء النقباء آورده اسـت (بـلاذری، ۱۹۷۸، ج ۱۱: ۴۸۸). نظـراء النقبـاء بـه معنـی شـبیه نقیبـان در ردهٔ سـوم تشـکیلات عباسـی پس از نقباء قرار دارد. در صورت وفات و کشته شدن یک نقیب، نظیرالنقیب به جای او گماشـته می‌شد. در واقع، نائب نقیب بود. اینکه آیا امیّه به نقابت رسیده است یا نه، در منابع ذکری نشده است. اما چون

حکومت عباسیان روی کار آمد و این تشکیل در سمت و ادارهٔ حکومتی ادغام شد و جای خود را به امراء و والیان داد، امکان دارد، امیّه در سمت نایب نقیبی باقی مانده باشد (همان).

نویسندهٔ *اخبار الدول العباسیه* از یک برادر دیگر به نام بُدیل بن اعین هم نام می‌برد که در شمار نقبای عباسی و از یاران ابومسلم خراسانی بوده است. اینکه او از عیسی و عمرو خورد یا کلان بوده است، معلومات دقیق وجود ندارد. اما در منبع یادشده می‌گوید عیسی بن اعین نقابت را از بُدیل بن اعین کسب کرده است. با این وصف، او از عیسی بزرگ‌تر و امکان دارد برادر ارشد خانوادهٔ هرثمه باشد. همچنین بدیل مدتی خزانه‌دار ابومسلم خراسانی هم بود (به نقل از کلاته باقری، ۱۳۸۵: ۹).

۳ . ۳ . تولد و کودکی

هرثمه بن اعین بنا بر تحلیل شواهد تاریخی آخرین فرزند پسر از خاندان اعین است. دربارهٔ سال تولد او اطلاعاتی در منابع تاریخی موجود نیست. اما براساس مطالعهٔ زندگی او در مرحلهٔ ابتدایی حکومت عباسیان در زمان حکومت ابو جعفر منصور (۱۳۲ تا ۱۵۸ قمری) چنین می‌توان حدس زد که او در نیمه‌های اول سدهٔ دوم قمری یعنی دههٔ دوم این سده، در سال‌های ۱۲۵ قمری متولد شده باشد. چون برادران هرثمه بن اعین در سال‌های ۱۲۷ قمری در منابع تاریخی جزء نقیبان عباسی یاد شده‌اند، براساس روایت طبری وقتی از نقیبان یاد می‌کند، نوشته است که پدر هیچ یک از این نقیبان به جز منصور طلحه بن رزیق زنده نیست (کلاته باقری، ۱۳۸۵: ۱۴). بنابراین، در سال ۱۲۷ قمری اعین در قید حیات نبود و بنابراین، هرثمه پیش ازاین تاریخ باید تولد شده باشد. چون او در سال ۲۰۰ قمری کشته شد، پیرتر از سن ۷۵ نمی‌توانست باشد. چون در این زمان فرمانده برحال سپاه بود و قرار بود در حجاز ولایت کند.

یک روش دیگر در تثبیت تاریخ تولد هرثمه که به واقعیت نزدیک می‌سازد، معاصران او است. از معاصران مشهور هرثمه یکی طاهربن حسین فوشنجی است که در سال ۱۵۹ قمری متولد شده است که نیم سن هرثمه را داشت. او جنگاوری را در سپاه هرثمه در سال‌های ۹۰ قمری آغاز کرد. بنابراین، تولد هرثمه را می‌توان سه دهه زودتریعنی حوالی ۱۲۵ قمری در زمان حکومت نصر بن سیار اموی (۱۲۰ تا۱۳۱ ق) در بلخ دانست.

پایان کار حکومت بنی امیّه با آغاز کار حکومت بنی عباس تولد هرثمه است. براساس منابع تاریخی هرثمه وقتی در دربار منصور حضور پیدا می‌کند، به احتمال زیاد یک جوان بیست ساله است. حافظهٔ تاریخ از هرثمه برای نخستین‌بار در سال ۱۵۳ قمری یاد می‌کند. زمانی که هرثمه یک فرمانده در سپاه ابوجعفر منصور است. از این تاریخ نیز می‌توان استنباط کرد که او در دههٔ سوم سدهٔ دوم قمری به‌دنیا آمده و در سال ۱۵۳ قمری یک جوان ۲۰ ساله و در رأس یک سپاه کوچک عباسی اجرای وظیفه می‌کرده است.

۳. ۴. در سپاه عباسیان

هرثمه مثل تعدادی زیادی از مردان بلخ که با هدف تحصیل، تجارت یا سیاست شهرخود را به مقصد مرو، مرکزولایت خراسان در آن زمان ترک و به مرو مسافرت کرده است. هدف مسافرت هرثمه واضح نیست. به هر دلیلی که بوده در بلخ یا مرو به سوی سپاهی‌گری کشیده شد. او در حوالی سال‌های ۱۵۰ قمری و به احتمال زیاد در زمان ولایت اسید بن عبدالله (۱۵۰ و ۱۵۱ ق) به سپاه والی خراسان داخل شده و در خدمت لشکر عباسی قرار گرفته است.

سبب اینکه هرثمه در زمان ولایت اسید بن عبدالله به سپاهی‌گری در مرو شامل شده است، دو توجیه تاریخی دارد: ۱) نخست، اینکه حوادث و سمت‌های سیاسی و نظامی بعدی هرثمه نشان می‌دهد که او در سنین پیش

از ۲۵ سالگی فعالیت خود را در دستگاه عباسی آغاز کرده است. فضل بن سلیمان طوسی یک سال والی خراسان بود و این زمان مصادف به بیست و پنج سالگی هرثمه است؛ ۲) دوم، تاریخ نخستین‌بار در سال ۱۵۳ از هرثمه در دربار منصور یاد می‌کند که دست بسته به جرم حمایت از ابن عیسی به دارالخلافه آورده شده است.

هرچند پس از اسید بن عبدالله، شخصی به نام حمید بن قحطبه (۱۵۱ تا ۱۵۹ ق) نیز در خراسان حکومت کرد. اگر هرثمه به فرض اینکه پس از ۲۰ سالگی به سپاه عباسی وارد شده باشد، نهایتاً در دوره یکی از این دو والیان یادشده وارد مرو و دستگاه عباسی شده است. اما تاریخ از آن بیشتر نمی‌رود؛ زیرا چنانچه یاد شد هرثمه در سال ۱۵۳ ق در بغداد به‌عنوان فرمانده در تاریخ دیده شده است.

این احتمال که هرثمه بن اعین سپاهی‌گری را از بلخ آغاز کرده باشد نیز قوی است. همان طوری که در فصل‌های قبلی گفته شد، بلخ از اواخر حکومت امویان در خراسان یک شهر نظامی بود که حکام و والیان اموی از آنجا جنگ‌های تخارستان، بدخشان و ماوراءالنهر را مدیریت می‌کردند. مرو در این زمان مرکز ولایت و سیاست اموی بود. بنابراین، والیان اموی برای سربازگیری به بلخ وارد می‌شدند، سپاه می‌آراستند و بعد به سوی هدف لشکرکشی می‌کردند. این اوضاع در زمان اوایل حکومت بنی عباس نیز ادامه یافت. بعید نیست که در یکی از این سربازگیری‌ها در جنگ‌های ماوراءالنهر، تخارستان یا بدخشان، او نیز در سپاه وارد شده و به مرو رفته باشد.

به نوشتهٔ بعضی از مورخین، برادر هرثمه بن اعین نیز در سپاه عباسی سهم داشته است که بعد در سال ۱۶۰ قمری در زمان حکومت المهدی عباسی در یک جنگ رویارویی با یوسف البرم، از مخالفان خلافت عباسی در بخارا کشته شده است. هرثمه در برابر قتل برادر خود، یوسف را که یزید بن مزید والی

خراسان به بغداد به‌عنوان اسیر فرستاده است، گردن می‌زند (یعقوبی، ۱۳۸۲: ۳۹۷). اینکه آیا کدام برادر هرثمه در این جنگ اشتراک داشته و بعد در جنگ کشته شده است، در منابع چیزی گفته نشده است. اما این احتمال دارد که از بین امیّه بن اعین با عمرو بن اعین، یکی از آن بوده است. چون این دوتن در میان چهار برادران هرثمه جوان‌تر بودند. دو برادر ارشد او بُدیل بن اعین و عیسی بن اعین هم‌سن و سال ابومسلم خراسانی بودند و در قیام او اشتراک داشته‌اند.

به‌هرصورت، از قراین تاریخی چنین پیداست که هرثمه در سمت سپاهی‌گری در بلخ یا مرو، مدت کوتاهی ایفای وظیفه کرده است. چون براساس منابع و روایت‌های تاریخی، به زودی سر و کله هرثمه در بغداد پیدا می‌شود و در آنجا دیگر یک سپاهی نیست بلکه یک فرمانده است که مورخین از او نام می‌برد. او با درایت و شجاعتی که داشته است، با سپاه عباسی به بغداد می‌رود و در آنجا به زودی به سمت فرماندهی بخشی از سپاه ترفیع پیدا می‌کند.

اینکه هرثمه به عنوان یک موالی و سپاهی خراسان به بغداد می‌رود و در آنجا نیز در یک رقابت جدی با هم‌قطاران خراسانی و عرب در جایگاهی نسبتاً رفیع می‌رسد، بدون علت نیست. هرثمه هرچه شجاع، با درایت و قوی بوده باشد، می‌بایست یک شجاعت و وفاداری از او در مرو یا حوالی آن سرزده باشد که او را در میان دیگران یک سروگردن بالا برده باشد. والیان خراسان و یا فرماندهان سپاه عباسی تا مادامی‌که یک برتری در میان سپاهیان خود نمی‌دیدند، در میان هزاران سپاهی به کسی اعتماد نمی‌کردند. به‌خصوص والیان با چند نفر محدود از قبیله خود از عراق به خراسان می‌آمدند و دوباره با چندتن محدود برگشتند و سپاه را تسلیم والی بعدی می‌کردند. در این میان، سپاهیان و فرماندهان نیک‌نام و شجاع را یا با خود می‌بردند و یا به نزد خلیفه می‌فرستادند.

این امکان نیز وجود دارد که هرثمه با موالاتی که با بنی ضبه داشت، با

آن‌ها یا به واسطهٔ آن‌ها به بغداد می‌رود. اما این تحلیل ضعیف به نظر می‌رسد؛ زیرا هرثمه در بغداد به زودی فرمانده می‌شود. سپاهیان و دستگاه حراس در بغداد به این سادگی به موالی اعتماد نمی‌کردند، مگر اینکه پیش از آن یک سابقهٔ وفاداری و درایت در او دیده باشند. این وفاداری و درایت را هرثمه جز در میدان جنگ و در حمایت از حکومت عباسی و سرکوب شورشیان در آن زمان به شیوهٔ دیگر نمی‌توانسته است که اثبات کند.

روایت ارجح این است که چون برادران هرثمه بن اعین پیش از او در میان داعیان و نقبای عباسی وارد عرصهٔ سیاست و نظامی‌گری شده است، او هم در ادامهٔ وفاداری و سیاست‌ورزی برادران، به سپاه عباسی وارد شده است و چون خاندان او مورد حمایت خلفای عباسی است، به زودی در صحنهٔ سیاسی این دستگاه نیز ظاهر می‌شود. آنچه مسلم است او در زمانی که عمرو بن اعین، برادر ارشد او در نواحی بلخ فرمانده سپاه بزرگ بود و در جنگ ابومسلم با نصر بن سیار با هزار و پنج‌صد سپاهی به سوی مرو می‌رفت، اشتراک نداشت. چون در دههٔ ۱۳۰ قمری هرثمه کودک و یا نوجوان بوده است.

۳.۴.۱. هرثمه: فرماندار عباسیان

هرثمه بن اعین به زودی مرو را به قصد بغداد ترک می‌کند. او برای نخستین‌بار در زمان المنصور عباسی (۱۳۶ تا ۱۵۸ قمری) به‌عنوان یکی از مدافعان سرسخت خلافت عباسی در تاریخ به‌صورت مستقل و مستند ظاهر می‌شود. در زمانی که ابوجعفر منصور عباسی حمایت فرماندهان و متنفذان به ولیعهد خود، المهدی می‌گرفت، عیسی بن موسی به‌عنوان مدعی خلافت از این امر سرباز زد. هرثمه بلخی به دستور خلیفه عباسی در سرکوب و مطیع ساختن عیسی بن موسی اقدام کرد. این فرمانده دلیر ابن موسی را با زنجیر بست و به حکومت بغداد آورد (Pellat, 1971: 231). عیسی بن موسی در سراسر

حکومت المهدی در زندان ماند. البته بعدتر، عیسی بن موسی در زمان خلیفه الهادی از زندان رها شد و به‌عنوان مشاور و فرد نزدیک به خلیفه فعالیت کرد.

در این باره یک روایت دیگر نیز گزارش داده شده است. هرثمه پیش از آنکه به بغداد آمده باشد، از پیروان و حامیان عیسی بن موسی در مرو بوده است. زمانی که خلیفه ابوالعباس عباسی چشم از جهان فرو بست، میان خلیفه و عیسی بن موسی به عنوان ولیعهد برسر جانشینی درگیری رخ داد. در این جناح‌بندی‌ها، هرثمه به حمایت عیسی بن موسی شمشیر می‌زند. بنابراین، والی مرو که در آن زمان از طرفداران خلیفه منصور عباسی است، او را با غل و زنجیر می‌ببندد و به بغداد به دربار می‌فرستد. از گزارش چنین پیداست که در این زمان هرثمه یک سپاهی گمنام نیست. به‌هیچ‌وجه یک سپاهی را با غل و زنجیر به دربار خلیفه با پیمودن فرسنگ‌ها راه انتقال نمی‌دهند. به احتمال زیاد هرثمه یک فرمانده معروف است و به این سبب او را به دربار خلیفه می‌فرستند.

خلیفه هرثمه را رها می‌کند. او مدتی به‌صورت گمنام در بغداد زندگی می‌کند. البته یکی از خاندان‌ها خراسانی (شاید برمکی‌ها) یا بزرگان بنی ضبه او را زیر رصد داشتند و با مطالعه ظرفیت نظامی‌گری و سیاست در او به دنبال فرصتی بودند تا شفاعت او را نزد خلیفه پیش کنند و در درون دستگاه عباسی دوباره مقرر کنند. چون فضل بن یحیی برمکی او را بعدتر در حراس معاون خود تعیین می‌کند. فهمیده می‌شود که با بخشیده شدن عیسی بن موسی توسط منصور و حضور او در دربار عباسی به‌عنوان مشاور، فضل از فرصت استفاده می‌کند و این همشهری خود را در دستگاه جذب می‌کند.

پس در این زمان هرثمه بن اعین یک سپاهی گمنام از بخش کلان سیاهی لشکر در سپاه عباسی نیست. او فرمانده قابل توجه در میان سران سپاه ابوالعباس سفاح، نخستین حاکم عباسی بوده است که ابوجعفر منصور در

آستانۀ به قدرت رسیدن، یکی از مأموریت‌های مهم نظامی را زیر فرماندهی او اجرا می‌کند. در صورتی که منصور از درایت، شجاعت و اعتماد هرثمه اطمینان نمی‌داشت او را در این امر خطیر موظف نمی‌کرد. چون در این زمان جبهه‌گیری‌های داخلی برای جانشینی خلیفه در اوج خود بود و دوست و دشمن واضح نبود. در چنین حالتی، هرکسی از مدعیان خلافت به افراد قابل و مورد اعتماد خود هدایا ارسال می‌کرد.

پایان فصل

چنین پنداشته می‌شود که منابع تاریخی در همه ملت‌ها و دوره‌ها فقط کسانی را در برگ‌های خود ثبت می‌کنند که در در یک تحول تاریخی نقش داشته‌اند. درغیرآن یک مورخ قادر نیست تا زندگی میلیون‌ها انسان را ثبت کند. دربارۀ جزئیات زندگی بعضی از خاندان‌های که بعدها در تاریخ اهمیت پیدا می‌کنند، مورخین یادداشت‌هایی دارند که زیاد مستند نیست. نسب‌سازی از ویژگی‌های مهم کسب مشروعیت است که از گذشته تا اکنون درخاندان‌های سیاسی مرسوم است و از این جهت تعداد زیادی از مورخین یا بزرگان دربار برای اینکه از این منبع به خوبی استفاده کنند، جهت کسب رضایت حاکم و شاه دست به چنین اقدامی می‌زدند. نبود یک اجماع دربارۀ نسب حاکمان در سده‌های نخستین اسلامی دال بر این حقیقت است که هرکس روایتی را بافته و به خورد اخلاف داده است.

دربارۀ اصل و نسب زندگی هرثمه جزئیات زیادی وجود ندارد. اعضای این خاندان هرکدام نظامی بودند و در اندیشۀ کسب مشروعیت نشدند تا برای خود اصل و نسب تعیین کنند یا آن چه بودند را ثبت و یادداشت کنند. ابوبکر هرثمی تنها دانشمند و متفکر این خاندان است که کتاب او با عنوان *الحیله فی الحروب* نابود شده است. آنچه به جا مانده است یک تلخیص کوتاه از

آن کتاب دربارهٔ تاکتیک‌های جنگی مسلمانان است. احتمال آن وجود دارد که در این کتاب از زندگی و مبارزات جد خود هرثمه بیاناتی داشته باشد، او فرمانده بزرگ و پیروزی بود و حتمی از هرثمه درس‌هایی داشت.

آنچه مسیرزندگی هرثمه را تعیین می‌کند، مقارنه‌سازی او با هم دوره‌ها و براساس گزارش‌های مورخین از اوضاع خراسان و بلخ است. مورخین تنها زادگاه او را بیان کرده‌اند نه بیشتر از آن. از این مقارن‌ها می‌توان تشخیص داد که هرثمه کدام مسیر را پیموده است و از کجا به کجا رسیده است. اینکه از خاندان اعیان نبوده و پدران او در تحولات بزرگ خراسان و بلخ نقشی نداشته‌اند، از شیوهٔ تاریخ‌نگاری قدما می‌توان آن را استنباط کرد، زیرا وقتی کسی در تاریخ برجسته می‌شود، آن‌گاه مورخین به گذشتهٔ خانوادگی او اشاره می‌کنند. دربارهٔ هرثمه چنین چیزی به مشاهده نشده است.

فصل چهارم

هرثمه بن اعین‌بلخی در دوران منصور، مهدی و هادی

مقدمه

زندگی سیاسی و نظامی هرثمه بن اعین در دستگاه حکومت عباسی با فرازوفرودهایی همراه بود. او گاهی در زیرسایه مستقیم خلیفه در سرکوب شورشیان و غیرمسلمانان اشتراک داشته است و فرماندار و والی بلامنازعه بود و گاهی در اثر مخالفت‌ها و رقابت‌های داخلی در دارالخلافه مورد غضب و قهر خلیفه قرار گرفته و آزار و اذیت شده است. با این همه، او در میان شخصیت‌ها و چهره‌های برجسته و درشت خلفای نخستین عباسی به شمار می‌رود. دوستان و دشمنان زیادی داشته و در میان مردم نیز برای او پیروان و بدبینان فراوان دیده شده است. خانوادهٔ او نیز با توجه به جایگاه هرثمه مورد تأیید و طرد خلیفه عباسی بود. گاهی در سمت‌های بزرگ حکومتی وظیفه انجام می‌کردند و گاه مورد طعن و نفرین واقع می‌شدند و در حاشیه قرار می‌گرفتند. موجودیت سکه‌های درهم نقره‌ای منسوب به هرثمه در افریقا و خراسان در سال‌های ۱۸۰ و ۱۹۰ قمری این را نشان می‌دهد که او فرماندار مورد حمایت خلیفه در بغداد بوده است؛ زیرا درهم نقره‌ای در زمان هارون الرشید توسط فرماندارانی ضرب می‌شد که از اهمیت ویژه برخوردار بودند (Hatam, 796-811).

۱.۴. حکومت منصور، مهدی و هادی

ابوجعفر عبدالله المنصور معروف به منصور دوانیقی با مرگ خلیفه ابوالعباس عبدالله عباسی در سال ۱۳۶ قمری به عنوان دومین خلیفه خاندان عباسی بر تخت نشست. منصور در زمان مرگ خلیفه در حج بود و چون ولیعهد برادر بود، بلافاصله به عراق برگشت و زمام امور حکومت عباسی را به دست گرفت. در زمان منصور اوضاع اجتماعی آرام بود ولی وضعیت سیاسی چندان خوب نبود، انس بن مالک، امام ابو حنیفه، سفیان ثوری، سلیمان بن عمران اعمش و محمد بن عبدالله بن حسن از کسانی بودند که با مشروعیت حکومت عباسی مشکل داشتند که با هرکدام به صورت سیاسی و نظامی برخورد شد (سیوطی، ۱۴۱۲: ۲۷۸). قتل ابومسلم خراسانی نیز در راستای رهایی از هرنوع تهدید بالقوه‌ای بود که منصور آن را احساس می‌کرد.

منصور دوانیقی با اعمار شهر بغداد، آن را به‌عنوان پایتخت عباسیان برگزید، سیزده سال، پس از پیروزی حکومت عباسی بر علیه اموی، این خلافت سرگردان و بدون مرکزیت بود (طقوش، ۱۳۸۳: ۵۷). منصور این شهر را در چهارسال اعمار کرد که با اهداف سیاسی، نظامی و اقلیمی همراه بود. در زمان او بغداد یک شهر پررونق شد و امتزاج اعراب با غیراعراب در این زمان آغاز شد و به صورت تدریجی، عراق مرکز اقتدار شد.

منصور سرانجام در سال ۱۵۸ قمری پس از بیست سال خلافت در ۶۸ سالگی در سفری به حج وفات کرد. هرثمه بن اعین در سال‌های پایانی حکومت منصور در تاریخ پدیدار شد. حوادث زندگی هرثمه پیش از دورهٔ منصور در هاله‌ای از ابهام باقی‌مانده است. هیچ منبعی اولیه اسلامی دربارهٔ جزئیات زندگی او در دورهٔ ابوالعباس سفاح یا بخش اول حکومت منصور در بلخ و مرو اشاره‌ای نکرده است.

با مرگ منصور، محمد بن منصور معروف به مهدی عباسی به عنوان

سومین خلیفه عباسیان در سال ۱۵۸ به قدرت رسید. دورهٔ خلافت المهدی یازده سال بود و آشفتگی و هرج و مرج به پایان رسیده بود و حکومت عباسی آرام به سوی اوج در حرکت بود و شورش‌های داخلی کاهش پیدا کرده بود. البته خوارج و علویان گاه‌گاهی در گوشه و کنار حکومت سربلند می‌کردند که سرکوب می‌شدند. المهدی سپاه خود را بیشتر در توسعه قلمروِ اسلامی به سوی روم و هند سوق داد و با آنان بسیار جنگید (طبری، ۱۹۹۲، ج ۸: ۱۴۴). سپاه اسلام در زمان المهدی عباسی تا قسطنطنیه در روم شرقی و باربد در هند رسید. المهدی سرانجام در سال ۱۶۹ قمری در حال تمرین برای شکار وفات کرد.

مرگ المهدی شورش‌ها و نابسامانی‌های موقتی را در درون خاندان عباسی به وجود آورد. موسی بن مهدی بن منصور معروف به هادی عباسی زمام امور خلافت را به دست گرفت. او در پی آن بود تا جعفر پسر خود را ولیعهد امور خلافت کند و هارون الرشید را نگذارد به حکومت برسد اما فعالیت هارون در درون خاندان باعث شد تا خلافت به او برسد. عمر حکومت هادی عباسی کوتاه بود. او پس از چهارده ماه حکومت در جوانی در بغداد درگذشت.

۴. ۲. هرثمه بن اعین بلخی در زمان ابوجعفر منصور

نخستین بار نام هرثمه به صورت مستند در سال ۱۵۳ قمری در زمان حکومت ابوجعفر منصور در صفحات تاریخ ظاهر می‌شود. در این سال او را دست و پا بسته به اتهام حمایت از عیسی بن موسی نزد ابوجعفر منصور می‌آورند. ابن اثیر با این جمله کوتاه از او یاد می‌کند:

> «نیز {در سال ۱۵۳} منصور، عباد برده‌اش و هرثمه بن اعین از خراسان را فروگرفت که هردو را بسته به زنجیر به نزدش آوردند. از آن رو چنین کرد که این دو گرایش سخت به عیسی

بن موسی داشتند» (ابن اثیر، ۳۵۰۸).

عیسی بن موسی عباسی، برادرزاده ابوالعباس سفاح و ابوجعفر منصور از خلفای نخستین عباسی بود. او در حمیمه متولد و همانجا بزرگ شد. کاکای او سفاح در زمان حکومت خود عیسی را به امارت کوفه و سواد گماشت و همچنین او را به عنوان ولیعهد پس از برادر خود ابوجعفر منصور تعیین کرد. ابوجعفرمنصور برای سرکوب و از بین بردنِ قیام محمد بن عبدالله مشهور به نفس زکیه و برادر او ابراهیم، از عیسی بن موسی کمک گرفت. عیسی نیز با قوت قیام او را سرکوب کرد.

پس از مدتی، ابوجعفرمنصور نیت خود را دربارهٔ ولیعهدی خود تغییر داد. بر این اساس، ابوجعفر منصور دوستان و طرفداران او را زیر کنترل خود داشت و به این فکر بود که در صورت نپذیرفتن پیشنهاد خلیفه مبنی برکنارگیری از ولیعهدی، او را به زور از صحنه بیرون کند. براین اساس هرثمه و ده‌ها تن دیگر را مدتی کوتاه زندانی کرد. اما وقتی او با عیسی بن موسی در این باره مذاکره کرد و برای او در برابر هدایای زیاد موافقت کرد و پذیرش او را دربارهٔ ولیعهدی پسر خود، مهدی خواست. عیسی بن موسی نیز به اساس روایات این پیشنهاد کاکای خود، ابوجعفرمنصور را پذیرفت.

زمانی که مهدی در سال ۱۵۸ ق پس از پدر عهده‌دار خلافت شد، عیسی را مجبور به کناره‌گیری از ولایتعهدی کرد و برای پسر خود، موسی الهادی و پس از او هارون الرشید به عنوان ولیعهد پس از خود بیعت گرفت. عیسی بن موسی پس از برکناری‌اش از ولایتعهدی در کوفه سکنا گزید و در ۶۵ سالگی همان‌جا جان سپرد.

جریر طبری در گزارش‌های سال ۱۵۳ قمری آورده است که در این سال منصور خلیفه عباسی به سپاه خود دستور داد که هرثمه بن اعین، عباد مولای خودش و یوسف بن علوان را به جرم حمایت از عیسی بن موسی دستگیر کنند

و با زنجیر بسته به سوی بغداد بفرستند. صدور این فرمان منصور درست شش سال پس از انصراف عیسی بن موسی از ولایتعهدی خلافت عباسی است؛ یعنی هرثمه بن اعین و چندتن دیگر از متنفذین عباسی در خراسان تا آن زمان از ولیعهدی عیسی حمایت می‌کردند و انصراف او را قبول نداشتند (کلاته باقری، ۱۳۸۵: ۲۵).

صدور فرمان دستگیری هرثمه و پس اجرای فرمان که سپاهیان او را دست بسته نزد ابوجعفر منصور حاکم عباسی فرستاد، این واقعیت را نشان می‌دهد که در این زمان هرثمه یک سپاهی گمنام و فرد ناشناخته نبوده است و به احتمال زیاد در پشت دوازه‌های منصور در سمتی قرار داشته است. در وضعیتی کسی را نزد خلیفه می‌آوردند که دربارهٔ زندگی او دیگران حق تصمیم‌گیری نداشتند. مثل عباد که از خدمه‌های خود منصور است. پس هرثمه نیز یا در دسته محافظان منصور خدمت می‌کرد و یا در جای دیگر لشکر کدام سمت قابل توجه داشته است. مخالفت هرثمه در برابر حکومت، خواب منصور عباسی را آشفته کرده بود و آوازهٔ مخالفت او در معادلات سیاسی مطرح و تأثیرگذار بود و از این جهت دستور اسارت او صادر شد.

براساس منابع دیگری که در صفحات پیشین یاد شد، این احتمال هم می‌رود که هرثمه بن اعین و برادران او در مرو تا مدتی در درگیری‌ها با خلافت منصور عباسی مخالفت نشان داده باشد؛ زیرا گفته شده است که بدیل بن اعین، از برادران ارشد هرثمه در زمان حکومت منصور عباسی به دست عبدالرحمان بن عبدالجبار، والی خراسان و از حامیان منصور در مرو کشته شده است (کلاته باقری، ۱۳۸۵: ۱۱). بنابراین، خاندان هرثمه با حامیان عباسی در حوالی بلخ جنگیده‌اند و پس از شکست برادر ارشد هرثمه کشته می‌شود و هرثمه به اسارت درآمده و به بغداد فرستاده می‌شود. سبب فرستادن هرثمه به بغداد این است که در زمان حکومت اموی و عباسی، وقتی یکی از

هم‌پیمانـان و نزدیکان خلیفه شـورش می‌کرد، به‌صـورت معمول فرمانده و والی او را پس از اسارت نزد خلیفه می‌فرستاد تا خود خلیفه دربارهٔ او تصمیم بگیرد.

به‌هرصـورت، نخسـتین‌بار سـروکله هرثمـه بـن اعیـن بلخی در ایـن زمان به مانند صحنه‌سـازی یک فیلم سـینمایی وارد تاریخ می‌شـود. از این زمان است کـه صفحـات تاریـخ بـه مـدت نیـم قـرن در سراسـر نیمـهٔ دوم سـدهٔ دوم، نـام او صفحات تاریخ را سیاه می‌کند و به‌عنوان یک کلمه درشت به چشم می‌خورد. از این جا به بعد هرثمه دیگریک نفوذی و شـخص شاه‌سـاز در خلافت عباسی تبدیل می‌شـود و در مقامی قرار می‌گیرد که نمی‌شـود او را در تحولات سیاسی و نظامی بنی عباس نادیده گرفت.

۴. ۳. هرثمه بن اعین‌بلخی در زمان ابوعبدالله مهدی

مهـدی عباسـی در مقایسـه بـا منصـور و ابوالعبـاس بـا یـک نرمـش و آرامـش و درعین‌حـال با سیاسـت متفاوت، کار خود را در دسـتگاه عباسـی آغـاز کرد. از تفاوت‌های مهم رفتار سیاسی مهدی رهایی همه زندانیان سیاسی و بخشیدن آنـان بـود. در این میان عیسـی بن موسـی آن داعیه‌دار خلافت عباسـی را که در زندان بود، نیز بخشید و به‌عنوان مشاور در کنار خود گرفت. رهایی ابن موسی، هرثمـه را هـم از محـور بدبینی درباریان خلافت عباسـی دور سـاخت و او نفس تازه‌ای کشید.

هرثمـه علی‌رغم آنکه در سـال ۱۵۳ قمری به سـبب هواخواهی از ولیعهدی عیسـی بـن موسـی بـه دسـت سـپاهیان ابوجعفرمنصـور دسـتگیر شـد و مدت کوتاهـی در زنـدان مانـد؛ اما با موافقت خود عیسـی از مقام جانشـینی خلافت، ایـن کـدورت برطـرف شـد و دوسـت‌داران حکومـت عباسـیان همه بخشـیده شـدند و در محـور توجه قرار گرفتند. هرثمه بن اعیـن در این زمان به تلاش خود برای تثبیت موقعیت در حکومت عباسی تلاش جدی کرد.

این تلاش‌ها نتیجه مثبت داد و هرثمه در توجه خلیفه عباسی قرار گرفت. در سال ۱۶۸ قمری که یاسین از قبیله بنی تمیم زیر تأثیر اندیشه‌های صالح بن مسرح خوارجی در موصل در برابر حکومت قیام کرد، تهدید جدی در نزدیکی مرکز حکومت عباسی بود. المهدی برای سرکوب قیام او دوتن از فرماندهان خود، هرثمه بن اعین و ابوهریره محمد بن فروخ قائد را به موصل فرستاد (ابن اثیر، ۱۴۲۰: ۳۵۹۸). هرثمه در این جنگ توانست یاسین تمیمی را شکست دهد.

گزارش ابن اثیر نشان می‌دهد هرثمه بلخی در دهۀ ۶۰ قمری و در زمان حکومت المهدی سومین حاکم عباسی که بعد از ابوجعفر المنصور به قدرت رسید، یک فرمانده مطرح در بغداد بود. او دیگر در دستگاه عباسی در فهرست متهمان قرار ندارد. بلکه از فرماندهان مورد حمایت حاکم عباسی است که در مأموریت سرکوب مخالفان فرستاده شده است.

خاندان هرثمه در سپاه المهدی در خراسان مصروف جنگ بود. برادر او در حوالی دهۀ ۱۶۰ قمری در خراسان در جریان سرکوب قیام یوسف البرم کشته شد. یوسف بن ابراهیم از مخالفان خلافت المهدی بود. او از سیاست‌های خلیفه انتقاد می‌کرد و در بخارا شورش کرد. در این زمان یزید بن مزید والی خراسان بود. المهدی به او نامه فرستاد تا به دفع یوسف بپردازد. یوسف به بلخ آمد و از آنجا با عبور از ترمذ با سپاه خود به سوی بخارا حرکت کرد. به روایت یعقوبی، در این سپاه برادر هرثمه بن اعین نیز اشتراک داشت. بنابراین، در جنگ رویارویی با سپاه یوسف البرم، برادر هرثمه کشته شد.

یزید بن مزید یوسف را اسیر کرد و به بغداد نزد المهدی فرستاد. المهدی با ناسزاها و بد و رد به یوسف دستور داد که او را بکشند. در این میان هرثمه بن اعین پیش‌قدم شد و در مقابل خون برادر خود او را سر زد. سپس سر او و بعضی دیگر از اسیران را بر پل دجله در نزدیک لشکرگاه سپاه المهدی به دار آویختند (حبیبی، ۱۳۸۰: ۳۲۱). این نشان می‌دهد که برادر و نزدیکان هرثمه نیز در سدۀ

دوم در سپاه عباسی اشتراک داشته‌اند. نام برادر هرثمه در منابع ذکری نشده است. طبری در روایتی آورده است:

المهدی، یزید بن مزید را سوی یوسف البرم فرستاد که تلاقی شد و نبرد کردند تا دست و گریبان شدند. یزید، یوسف را به اسیری گرفت و به نزد مهدی فرستاد. گروهی از سران اصحاب او را نیز با البرم فرستاد و چون آنان را به نهروان رسیدند، یوسف البرم را بر شتری نشاند و روی او را به طرف دم شتر کرد، بدین وضع آنان را وارد رصافه کردند و به نزد المهدی بردند. مهدی به هرثمه بن اعین دستور داد که دو دست و دو پای یوسف را ببُرد و گردن او و یاران البرم را بزنند و آنان را بر پل بالای دجله که مجاور اردوگاه الهمدی بود، بیاویزند. اینکه دستور کشتن یوسف را به هرثمه داد، از آن رو بود که او در خراسان برادر هرثمه را کشته بود (طبری، ۱۹۹۲، ج ۱۲: ۵۰۸۷).

از اتفاقات زندگی برادران هرثمه آشکار می‌شود که این برادر هرثمه امیه بن اعین بوده است که در سپاه عباسی در خراسان کشته شده بود. چون بُدیل بن اعین و عمرو بن اعین در خراسان در زمان منصور عباسی به دست عبدالجبار، والی این دیار که گاهی او را در حمایت منصور و گاهی مخالف منصور دانسته‌اند، کشته شدند. عیسی بن اعین از فرماندهان و نقبای معروف عباسی و برادر ارشد بود و احتمالاً نبوده است. امیّه جوان‌تر بود و شاید در سپاه عباسی به‌عنوان یک فرمانده در رکاب والی خراسان در این جنگ اشتراک کرده باشد.

هرثمه بن اعین در قیام یاسین موصلی از رهبران خوارج هم در زمان مهدی فعالیت داشته است. در سال ۱۶۸ قمری، یاسین در رأس خوارج این منطقه در برابر حکومت مهدی عباسی قیام کرد و خلافت بغداد را قبول نداشت. مهدی عباسی سپاهی را به فرماندهی ابوهریره محمد بن فروخ و هرثمه بن اعین به موصل فرستاد تا این قیام را سرکوب کند. سپاه عباسی به موصل آمدند و خوارج را محاصره کردند. یاسین به دفاع سرسختانه پرداخت تا اینکه

کشته شد و سپاه او پراکنده شد. موصل به دست سپاه مهدی افتاد (ابن اثیر، ۱۴۲۰، ج ۶: ۷۸). به باور بعضی مورخین، هرثمه در این جنگ از خود درایت جنگی و توانایی نظامی نشان داد و مورد توجه مهدی عباسی قرار گرفت (کلاته باقری، ۱۳۸۵: ۳۰).

هرثمه در زمان خلافت مهدی عباسی از این بیشتر دیده نشده است. او با رهایی عیسی بن موسی از زندان توانست خود را از کانون شک اطرافیان دربار برهاند و با ظرفیتی که داشت (و این احتمال دارد که به حمایت یحیی بن فضل برمکی) خود را به خلیفه نزدیک کرد و براساس پیشینهٔ خانوادگی در حمایت از عباسیان، به سمت فرمانده بخشی از سپاه ترفیع پیدا کند.

۴.۴. هرثمه بن اعین‌بلخی در زمان موسی هادی

مسأله ولایتعهدی باعث شد تا در پایان کار مهدی عباسی در درون خاندان بنی عباس اغتشاش به وجود آید. خلیفه فرزند خود، موسی هادی را ولیعهد تعیین کرد و هارون الرشید، فرزند دیگر خود را ولیعهد موسی هادی، اما بعدها تصمیم گرفت موسی هادی را از ولیعهدی خلع و هارون را جانشین تعیین کند. این کار نشد و مهدی وفات کرد. هادی وقتی خلیفه شد، نسبت به هارون الرشید و یحیی بن خالد برمکی که در امر تغییر ذهنیت مهدی نقش داشتند، بدبین شد. از این جهت به دنبال حذف هردو نفر بود. به نوشتهٔ ابن کثیر، هادی تصمیم داشت تا هارون و یحیی را به قتل برساند (ابن کثیر، ۱۴۰۱، ج ۱۰: ۱۶۰).

هادی در یک اقدام سیاسی، همه درباریان و بزرگان عباسی را در دربار گردهم آورد و دستور داد تا با فرزند او، جعفر بیعت کنند. به گزارش طیفوری از طبیبیان دربار هادی عباسی، همه با جعفر بیعت کردند اما هرثمه بن اعین از این بیعت سرباز زد و به بیعت خود با هارون الرشید وفادار ماند. در گزارش

آمـده اسـت کـه هرثمه گفـت، ای خلیفه، دسـت راسـت من در بیعت با شـما اسـت و دسـت چپ من در بیعت با هارون، پس با کدام دسـت با جعفر بیعت کنـم؟ خلیفـه صـدا زد کـه هارون را خلـع کن! هرثمه انـکار کرد. ایـن گزارش به شرح زیر آمده است:

«هرثمه به خلیفه گفت: ای امیرالمؤمنین با چه کسی بیعت کنم؟ خلیفه به او گفت: با جعفر پسر امیرالمؤمنین. او در جواب گفت: دست راست من مشغول بیعت با امیرالمؤمنین و دست چپ من مشـغول بیعت با هارون اسـت. پس با کدام دسـت با جعفـر بیعـت کنم؟ خلیفـه به او گفـت: هارون را خلـع کن و با جعفر بیعت کن. هرثمه در جواب گفت: ای امیرالمؤمنین! من مردی هسـتم کـه روش من وفاداری به تو و دیگـر بزرگان خاندان عباسی است. به خدا سوگند که اگر تهدید کنند که مرا با آتش در مقابل صدق و وفا به تو می‌سوزانند، بازهم از صدق و وفا به تو دست‌بردار نیستم. ای امیرالمؤمنین! بیعت، ایمان و دین قسم است. من برای هارون سوگند خورده‌ام، چنان که تو می‌خواهی بـرای جعفـر سـوگند یاد کنم. اگر امـروز هارون را خلـع کنم، فردا جعفر را خلع خواهم کرد و کسانی که با هارون قسم خوردند، نیز همین‌گونه رفتار خواهند کرد و این روش خیانت است» (به نقل از کلاته باقری، ۱۳۸۵: ۳۳).

تعهـد و صداقـت هرثمه در پیش از این واقعه هم بیان شـده اسـت که او در زمـان منصـور عباسـی هم بر ولیعهدی عیسـی بن موسـی وفادار مانـد و با وجود اینکه خود ابن موسی از ولایتعهدی دست کشید، اما هرثمه برای اکتساب حق او در خراسـان مبارزه کرد تا اینکه پس از شـش سـال مبارزه دستگیر شد. این بار هم او بر تعهد و سوگند خود استوار ماند. این کار هادی را برآشفت و دستور داد

تا او را با غول و زنجیر بسته و از دربار بیرون برانند و از سمت فرماندهی هم عزل کرد. اما هادی از لت و کوب هرثمه به دست سربازان و موالی جلوگیری کرد.

در اول او را از دربار بیرون کردند و اما موسی الهادی دوباره دستور داد که هرثمه به دربار برگردانده شود. یندون خادم موسی هادی به دنبال هرثمه راه افتاد و در منطقه‌ای به نام دروازه خراسان او را یافتند که به سوی خانه خود منطقه نهرهند برود، او را گرفت و به دربار آورد. موسی الهادی دوباره او را وادار به بیعت کرد و جولاء خواند. هرثمه همان سخنان گذشته را تکرار کرد و گفت که در صورت بیعت بزرگان و خاندان بنی هاشم با جعفربن موسی الهادی، دیگر نیاز به بیعت او نیست. هادی از موقف خود برگشت و رو به حاضران کرد و گفت که هرثمه صداقت کرد و شما خیانت. آن‌گاه برای هرثمه بن اعین پنجاه هزار درهم بخششی داد و منطقهٔ دروازه خراسان را هم به او بخشید. به گزارش ابن ابی صبیعه، محل دروازهٔ خراسان در بغداد تا مدت‌ها به نام «عسکر هرثمه» یاد می‌شد (کلاته باقری، ۱۳۸۵: ۳۴).

در روایت طیفوری از سرباز زدن هرثمه در بیعت با جعفر و حمایت از هارون آمده بود. یک روایت دیگر در منابع تاریخی ثبت شده است که سخن از درخواست موسی هادی از هرثمه برای قتل هارون است؛ یعنی خلیفه عباسی از کسی تقاضای قتل رقیب فرزند خود را می‌کند که چند وقت پیش به قیمت خلع از سمت فرماندهی و حتی از دست جان خود ولایتعهدی فرزندش را انکار کرده بود. بررسی این موضوع که آیا روابط بین خلیفه و هرثمه پس از اعطای پنجاه هزار درهم و منطقهٔ عسکر به هرثمه چندان بهبود پیدا کرده بود که هادی جرأت درخواست قتل هارون را از هرثمه می‌کند یا هادی به این نتیجه رسیده بود که چون هرثمه مقرب هادی شده است، به طور حتم هرثمه به فرمان او است. یا اینکه گزینهٔ بهتر و مناسب‌تر از هرثمه برای این مأموریت نداشته است. به هرصورت یک بار دیگر خلیفه بخت خود را آزمود. اما پیش

از آنکـه هرثمـه از ایـن مأموریـت فرار کند، موسـی هـادی وفات کـرد. در گزارش میرخواند چنین آمده است:

«روایـت دیگـر در باب فـوت هادی آنکـه از هرثمـهٔ بن اعین منقولست که گفت شبی هادی مرا بخلوت‌سرائی طلب نمود و چون بآن خانه درآمدم فرمود که در را ببند و بنشین و من خوفناك شـده بموجب فرموده بسد ابواب آن منزل پرداختم آن‌گاه گفت می‌بینـی که این سـگ ملحد یعنی یحیی ابـن خالد به این نوع معـاش می‌کنـد و دل مـردم را بمحبـت هـارون مایـل می‌گرداند باید که امشـب سـر هـارون را نزد من آوری. هرثمـه گوید که بعد از اسـتماع این سـخن لرزه بر اعضاء من افتـاده در غایت تضرع بعرض رسانیدم که یا امیرالمؤمنین رشید برادر اعیانی تست اگر بی‌گناهـی او را بقتـل رسـانم در دنیا و آخرت پیـش خدا و خلق معاتب و ملزم گردم. جواب داد که اگر همچنین نکنی گردنت را بزنم و من زبان بقبول گشـاده هادی گفت چون از قتل هارون فارغ شوی بزندان رو و هرکس از آل ابوطالب که آنجا باشد بعالم آخرت فرسـت آن‌گاه با فوجی از سـپاه بطرف کوفه توجه نمای و اولاد و اتبـاع بنی عبـاس را از آنجا بیرون کرده آتش در شـهر زن. گفتـم یا مـولای این مهمی عظیم اسـت فرمود کـه از آنچه گفتم چاره نیست اکنون در این مقام توقف کن و هرگاه ترا آگاه سازم از پی این خدمات بشتاب و خود بحرمسرا درآمد و من در غایت تـرس و بیـم در آن مـکان نشسـته با خـود چنان خیال بسـتم که ظاهراً هادی از آن کراهت در بشره من مشاهده کرده می‌خواهد این عمل را بدیگری فرماید. پس بازآمده مرا بکشد و با خود جزم نمودم که اگر از آن سراسـر بسـلامت بیرون برم پای در بادیه سـفر

نهاده در شهری که مرا هیچ‌کس نشناسد ساکن شوم و چون نصفی از شب درگذشت خادمی آمده گفت امیرالمؤمنین ترا می‌خواند و من کلمه شهادت برزبان رانده روان گشتم تا بجائی رسیدم که آواز عورات شنیدم پس همانجا ایستاده فریاد زدم که تا آواز امیرالمؤمنین را نشنوم که مرا بخواند پیشترنروم در این اثناء او از عورتی استماع نمودم که گفت ویلک یا هرثمه منم خیزران بیا ببین که ما را چه پیش آمده و من بخانه دررفته خیزران از پس پرده گفت که وی بمرد و خدایتعالی ترا و کافه برایا را از ظلم او نجات داد برخیزو در وی نگرو من بالاپوش از روی هادی برداشته او را مرده یافتم و خیزران گفت که چون هادی باین خانه درآمد من مقنعه از سرباز کرده خون هارون از وی درخواست نمودم و او سخن مرا رد کرده ناگاه بسرفید سرفیدنی در غایت شده آب آشامید فایده برشرب آن مترتب نگشت و فی الحال بعالم دیگرشتافت اکنون یحیی بن خالد را از کیفیت واقعه اعلام کن. تا بیعت رشید را تمام سازد و من بتعجیل نزد یحیی رفته و صورت حادثه را در میان آورده همدرآن شب خلافت برهارون مقرر شد و تولد مأمون نیزدر آن شب بوقوع انجامید و آن شب بلیله هاشمیه اشتهار یافت زیرا که خلیفه بمرد و خلیفه برسریرحکومت نشست و تولد خلیفه بوقوع پیوست و در باب سبب وفات هادی روایات دیگر نیزبنظررسیده که در ایراد آن چندان فایده متصور نیست و بر هرتقدیرآن واقعه در سنه سبعین و مائه بقریه عیسی آباد اتفاق افتاد و برادرش هارون الرشید بروی نماز گذارده جسدش را در خاك نهاد (خواندمیر، ۱۳۱۷، ج ۲: ۲۲۸)».

پایان فصل

هرثمه بن اعین در زمان حکومت منصور عباسی برای بار نخست در منابع تاریخی دیده شده است. البته این آغاز تلخ است. داستان زندگی او چون سناریوی یک سریال فلمی است که در آن مردی را با غول و زنجیر به دربار سلطان به جرم حمایت از مخالفان او کشان کشان آورده می‌شود. مردی جسوری که از چشمان او شجاعت نمایان است. از کاری را که انجام داده است، پشیمان نیست و برای احقاق حق خود تلاش کرده است.

هرثمه با این وضعیت وارد منابع تاریخ می‌شود و از اینجا نقش او به‌تدریج برجسته می‌شود. هرچند این دوره کشاکش برسر قدرت و جانشینی است و دیگران در دربار بنی عباس زور و قدرت دارند. برمکی‌ها به دنبال نفوذگذاری بر خلفا هستند و برای گسترش نفوذ خود خراسانی‌ها را حمایت می‌کنند. هرثمه از نظر یحیی بن خالد برمکی یک جنگاور از بلاد و شهر خود اوست اما گرفتار در چنگال سلطان. او بالاخره فرصت پیدا می‌کند و هرثمه را از چنگ منصور بیرون می‌کشید و در دستگاه حراس وظیفه می‌دهد.

هرثمه بن اعین آرام آرام با شجاعت و ذکاوتی خود در شمار فرماندهان دور و بر دارالخلافه قرار می‌گیرد. تا جایی‌که مهدی به جرم قتل برادر او در خراسان، یکی از دشمنان بزرگ خود یوسف برم را به دست او می‌سپارد تا سرش را بزنند. او در پایان حکومت مهدی و دورهٔ حکومت هادی عباسی میان سران سپاه مرکزی عباسی از اقتدار بلند برخوردار است به طوری که او تاریخ خلافت عباسی را پس از هادی تعیین می‌کند.

فصل پنجم

هرثمه بن اعین‌بلخی در دورهٔ هارون الرشید

مقدمه

دورهٔ طلایی هرثمه بن اعین بلخی در زمان حکومت هارون الرشید آغاز شد. سهم او در این زمان «شاه‌سازی» است؛ با جرأت و دلیری هارون را به کرسی می‌نشاند. در این دوره هرثمه از فرماندهی محافظان خاص هارون الرشید، تا ولایت مصر و شام، خراسان و فرماندهی سرکوب قیام‌های بزرگ ضدعباسی را طی می‌کند. او از بااعتبارترین فرد خراسانی پس از خاندان برمکی بلخ در دربار هارون شناخته می‌شود. این موقف را هرثمه از صداقت و رفتن تا پای مرگ به حمایت از هارون به دست می‌آورد. در پایان کار برمکیان که در آن هرثمه نیز دخیل بوده است، موقعیت و اعتبار او افزون می‌یابد و تقریباً به جای مقام و منصب وزرای همشهری خود تکیه می‌زند. هرچند هیچ خانواده‌ای یا فردی در کل تاریخ عباسی مقام و منزلت برمکیان را کسب نکرده است.

از منابع معتبر تاریخی چنین برداشت می‌شود که به استثنای وزرای برمکی در نیمهٔ اول حکومت هارون الرشید، هیچ فردی به اندازهٔ هرثمه بن اعین در این دستگاه نزدیک و مهم نبوده است. او در این زمان با استفاده از

حمایت خلیفه به مأموریت‌های دلخواه خود می‌رود و گاه هم که از مأموریتی خسته می‌شود، به دلخواه خود از سمت خود کنار می‌رود و در بغداد در جنب هارون الرشید قرار می‌گیرد. او حتی در این زمان به حمایت خود والیانی را در سمت‌ها قرار می‌دهد و یا نصب و عزل می‌کند. در ادامه به این نقش او پرداخته شده است.

۱.۵. خلیفه هارون الرشید عباسی

هارون الرشید چهارمین حاکم عباسی پس از فوت پدرش، مهدی در سال ۱۵۸ قمری در بغداد برتخت حکومت عباسیان تکیه زد. او را از شاهان بافرهنگ و علم‌دوست مسلمان در دورهٔ عباسی دانسته‌اند. هارون اولین حاکم عربی است که با روحیهٔ خراسانی در دستگاه خلافت بغداد حکومت کرد. مهم‌ترین سبب آن، مکان تولد، دورهٔ کودکی او است که در ری از شهرهای بزرگ خراسان (تهران کنونی) بود. هارون از قضا در خراسان نیزوفات یافت. در روزگار او، خانواده‌های خراسانی، فرهنگ و جغرافیای خراسانی اهمیت ویژه یافته بود. برمکیان بلخ به ویژه یحیی برمک و جعفر برمک در ردهٔ دوم بعد از خلیفه در تمام امور حکومت صلاحیت داشتند.

هارون الرشید دورهٔ طولانی یعنی به بیست و سه سال خلافت کرد. در این زمان به لحاظ اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و علمی سرزمین‌های اسلامی رشد سریع داشت اما به لحاظ سیاسی در درون و بیرون مرزهای خلافت او تهدیدهای جدی وجود داشت. در خراسان، ماوراءالنهر، سیستان، طبرستان، ارمنستان، مصر، شمال افریقا و گاهی در درون عراق قیام‌های ضد خلافت برپا می‌شد. در بیرون مرزها هم هند و روم در برابر حکومت اسلامی تهدید محسوب می‌شدند. از این جهت هارون الرشید به صورت دوام‌دار فرماندهان معروف و مقرب خود را در سرکوب قیام‌ها و توسعه قلمروِ خلافت و دفع تهدید

غیرمسلمانان مصروف می‌داشت. هرثمه از آغاز حکومت هارون نقش مهم بازی می‌کند. از رهایی او از زندان تا به قدرت رساندن او، همچنین اشتراک او در سرکوب قیام‌ها در برابر خلافت و جنگ با دشمنان اسلام در مرزها او سهم فعالی داشت.

۵. ۲. نقش هرثمه در به قدرت رسیدن هارون الرشید

با مرگ الهادی عباسی، هارون الرشید در زندان بود. هرثمه در این زمان دست به کار شده و مأمون را شخصاً از زندان رها کرد و به کرسی حکومت رساند (Pallet: 1971: 231). یحیی بن خالد برمکی نیز در زندان الهادی بود و خلیفه تصمیم داشت که او را بُکُشد. اما هارون او را آزاد کرد و وزیر خود تعیین کرد (ابن اثیر، ۱۴۰۹: ۳۶۲۶). این گزارش تاچه اندازه مهم است، نیاز به مطالعهٔ دقیق‌تر دارد؛ اما در حمایت هرثمه برای رساندن هارون الرشید به حکومت تردیدی وجود ندارد و اکثر مورخان از او نام برده‌اند. اگر جماعتی از بزرگان در این امر دخیل بودند، در تواریخ از یک یک آن‌ها اسمی به میان می‌آید. براساس گزارش یعقوبی از زبان یحیی بن خالد برمکی، هرثمه نخست او را از زندان آزاد ساخت و بعد هارون الرشید را (Kimber, 2001: 439).

در ارتباط با نقش هرثمه در تعیین شدن هارون الرشید به خلافت گزارش دیگری نیز در کتاب *العیون و الحدایق* با مؤلف ناشناخته آمده است که درخور توجه است. در این کتاب آمده است که الهادی عباسی به هرثمه دستور داد تا گردن هارون را با شمشیر بزند. هرثمه با این دستور ناگهانی خلیفه شوکه شد و تلاش کرد تا الهادی را از این امر منصرف کند. به احتمال زیاد هارون به‌عنوان ولیعهد آزاد بود. در این زمان که هرثمه در یک دو راهی قرار داشت، الهادی وفات کرد و هرثمه به زندان رفت و یحیی بن خالد را رها کرد و هردو تعهد کردند که با هارون الرشید بیعت کنند (Ibid: 440).

اما ظاهراً هارون نظربند بوده است، چون الهادی در تلاش آن بود تا پس از خود فرزندش جعفر را ولیعهد تعیین کند و هارون را کنار بزند. تجربه‌ای که در روزگار ابوجعفر منصور دربارهٔ عیسی بن موسی انجام داده بود و حالا تکرار می‌شد. در این امر کسانی چون یزید بن مزید شیبانی، عبدالله بن مالک و علی بن عیسی از تصمیم الهادی حمایت و هارون الرشید را نکوهش می‌کردند. الهادی حامیان هارون ازجمله یحیی برمکی را به زندان انداخت و تصمیم قتل او را داشت. در نوشتهٔ طبری سخن از زندانی بودن هارون نشده بلکه آمده است که هرثمه هارون را بیرون کرد و بر خلافت نشاند.

پس در تحول انتقال قدرت از الهادی به هارون الرشید یا جعفر بن الهادی، هرثمه دست به کار شد و حکومت را به صاحب اصلی آن یعنی هارون سپرد. این امر و حمایت هرثمه از ولایتعهدی عیسی بن موسی در زمان ابوجعفر منصور چنین استنباط می‌شود که هرثمه در حمایت از حق شجاعت داشته است و بدون در نظرداشت کیستی طرف از هرکسی که صاحب حق باشد، حمایت می‌کرد. هرثمه هرچند در دربار الهادی بود و می‌بایست از فرزند او دفاع می‌کرد اما به نفع هارون شمشیر زد.

در این زمان به احتمال زیاد هرثمه از افراد بسیار مهم در بغداد و در دربار بنی عباس بوده است که یک تنه در برابر متنفذان چون یزید بن مزید، عبدالله بن مالک و علی بن عیسی و دیگر فرماندهان خورد و کوچک عباسی ایستاده است و با زور هارون را برتخت نشاند. پس اگر قاطعیت این فرزند بلخ نبود، شاید مسیر تاریخ به سمت دیگر متحول می‌شد و عصر طلایی هارون الرشید و مأمون الرشید (هرثمه در به قدرت رسیدن مأمون نیز نقش مهم داشت) که علم و خرد رونق یافت، بوجود نمی‌آمد. تاریخ طلایی اسلام باید مدیون او باشد. هرچند هارون خود مدیون هرثمه بود اما مأمون نتوانست او را تحمل کند.

از روایت‌های متعددی ارادت هرثمه بن اعین به هارون الرشید پیدا است. ابن ابی اصبیه در کتاب *طبقات الاطباء* آورده است، روزی الهادی عباسی در دربار خود از همه بزرگان خواست تا به فرزند او، جعفربه‌عنوان ولیعهد بیعت کنند و این زمانی است که هارون ولیعهد خلافت عباسی بود. همه بیعت کردند اما هرثمه اِبا ورزید و در برابر اصرار الهادی گفت که در قلب من وفای به عهد خلیفه ولیعهد است. کسی که در برابر هارون بیعت خود را بشکند روزی در برابر جعفر نیز چنین خواهد کرد. درنهایت خلیفه از موقف هرثمه حمایت کرد و به کسانی که بیعت خود را از هارون گرفته بودند تا با جعفر تجدید کنند، آنان را خائنین حساب کرد (ابن ابی اصبیه، ۱۹۹۵: ۲۲۱ و ۲۲۲).

این مراسم تاریخ را به نفع هرثمه تغییر داد. همه بزرگانی که بیعت خود را به دستور الهادی از هارون گرفتند و با جعفر بیعت کرده بودند، می‌دانستند که اگر روزی الهادی وفات کند و جعفر نتواند بر کرسی تکیه کند، هارون جزای آن‌ها را خواهد داد. از قضاء الهادی مدتی پس از این رویداد چشم از جهان فروبست و هرثمه که فرمانده معروف در بغداد بود، یحیی را از زندان رها کرد و با او یک‌جا با هارون بیعت کردند. درنتیجه، هرثمه فرد مورد اعتماد و اعتبار برای هارون الرشید و یحیی برمکی وزیراعظم او شد. بااین وصف، هرثمه قهرمان یگانه میران احزار قدرت برای هارون الرشید و خاندان برمکی شد. لشکر سپاه عباسی در بغداد نیز موقف هرثمه را پذیرفتند و از او حمایت کردند (Kimber, 2001: 445). درنتیجه هارون الرشید خلیفه شد.

۵. ۳. هرثمه فرمانده جنگ‌های تابستانی

صائفه به سلسله جنگ‌های تابستانی اعراب به خصوص در دورۀ خلافت عباسی گفته می‌شد. چون زمستان سرد بود و امکان جنگ در آن وجود نداشت، بنابراین، با فرارسیدن تابستان، خلیفۀ عباسی گاه خود و گاه یک

فرمانـده مهـم و مقـرب خـود را در رأس فرماندهـی جنگ‌هـای تابسـتانی مقـرر می‌کرد تا از یک طرف قیام‌های داخلی را سرکوب کند و از طرف دیگر در برابر مخالفان و دشـمنان بیرونی خلافت بجنگد. این سمت هرسال تغییر می‌کرد (کلاتـه باقـری، ۱۳۸۵: ۴۲). هـارون الرشـید پس از بـه قدرت رسـیدن، اولین منصبی که هرثمه را گماشـت، فرماندهی جنگ‌های صائفه بود. این سـمت بـرای هـارون مهـم بود. او خود یک سـال به سـفر حج می‌رفت و سـال دیگر در جنگ‌هـای صائفـه می‌رفـت. بنابراین، از نظـر هارون هرثمه در سـمت مهمی تعیین شد.

هرثمـه در سـال ۱۷۱ قمـری بـه این مقام گماشـته شـد. هارون الرشـید به او دسـتور داد تـا در جنـگ بـا رومیان مسـیحی، آنـان را از سـرزمین‌های اناتولی در مرزهـای مرکـزی خلافـت عباسـی دور سـازد. بنابرایـن، هرثمه در رأس سـپاهی عظیم به سوی شهرطرطوس در روم شرقی حرکت کرد. البته هرثمه در سال‌های بعـد در اواخـر حکومـت هـارون الرشـید یک‌بـار دیگـر هـم در جنـگ بـا رومیان اشـتراک کـرده اسـت که ایـن دو تاریخ باعث سـرگیجی مورخین شـده اسـت؛ یعنی به دو تاریخ اسـتناد شـده اسـت یکی اقامت هرثمه در طرسوس و دیگری سـاخت بنای شـهرطرسوس. بنای شـهر در سـال ۱۹۱ قمری و در مأموریت دوم هرثمه به این منطقه بوده است.

در این که امارت صائفه در یک فصل تابستان و یا نُه ماه بوده و از لشکرکشی هرثمه در سـایر مناطق گزارش نشـده است. این احتمال وجود دارد که خلافت عباسی به دور ثبات خود را رسیده است و در این زمان تمرکز خلیفه روی عقب زدن تهدید رومیان بوده و ازاین‌رو، هرثمه در روم مدتی زیادی مانده است.

هرثمه بن اعین تا گماشـته شـدن در مأموریت شـمال افریقا اکثـراً در بغداد در کنار هارون بوده اسـت و گاهی اوقات در مأموریت‌های سـرکوب شـورش‌ها در اطراف و اکناف سهم گرفته است، مثلاً در سال ۱۷۶ قمری وقتی ابوالهیذام

عامربن عماره در رأس اعراب مضربی در حوران قیام کرد. هارون الرشید فرماندهان زیادی ازجمله هرثمه را با سپاه برای سرکوب او فرستاد (ابن اثیر، ۱۹۶۵، ج ۶: ۱۲۹). این سپاه ابوالهیذام را شکست داد و او را کشت.

۵. ۴. ولایت هرثمه در سرزمین‌های غربی خلافت

هرثمه بن اعین در حدود بیست سال در کنار هارون الرشید در دارالخلافه بغداد بود و گاه به‌عنوان مشاور و گاه برای سرکوب قیام‌هایی که در برابر حکومت عباسی برپا می‌شد، اشتراک می‌کرد. پس از مدتی هارون الرشید تصمیم گرفت تا هرثمه را در سرزمین‌های بیرون از دارالخلافه بغداد به سمت ولایت بگمارد. بنابراین، او را به فلسطین، مصر و شمال افریقا، بخش غربی خلافت اسلامی فرستاد. هرثمه از سال ۱۷۸ تا سال ۱۸۱ قمری سه سال در سرزمین‌های غربی خلافت اسلامی ولایت کرد و شورش‌های زیادی را سرکوب کرد.

۵. ۴. ۱. هرثمه بلخی والی فلسطین

در سال ۱۷۸ قمری با گذشت بیست سال از حکومت هارون، هرثمه به‌عنوان والی فلسطین به این سرزمین رفت. دربارۀ اینکه چه عوامل باعث شد تا خلیفه او را به فلسطین بفرستد، در کتاب‌های تاریخی اطلاعات اندکی وجود دارد. آنچه از مأموریت‌های بعدی هرثمه مشخص می‌شود، او مدت کوتاهی در سمت ولایت فلسطین وکمتر از یک سال بوده است. هارون او را در اثر شورش‌ها و هرج و مرجی که در مصر در برابر خلافت بغداد آغاز شده بود، به سوی مصر می‌فرستد. بنابراین، این امکان وجود دارد که هارون الرشید هرثمه را برای مدیریت اوضاع آشفتۀ فلسطین که در تحویل خراج کوتاهی می‌کردند، ولایت این منطقه را به او سپرده باشد.

دربارۀ اینکه هرثمه پس از مدت کوتاهی والی مصر می‌شود، ولایت فلسطین نیز زیر حکومت او ابقا می‌شود، سندی در دست نیست. هرثمه در مصر نیز

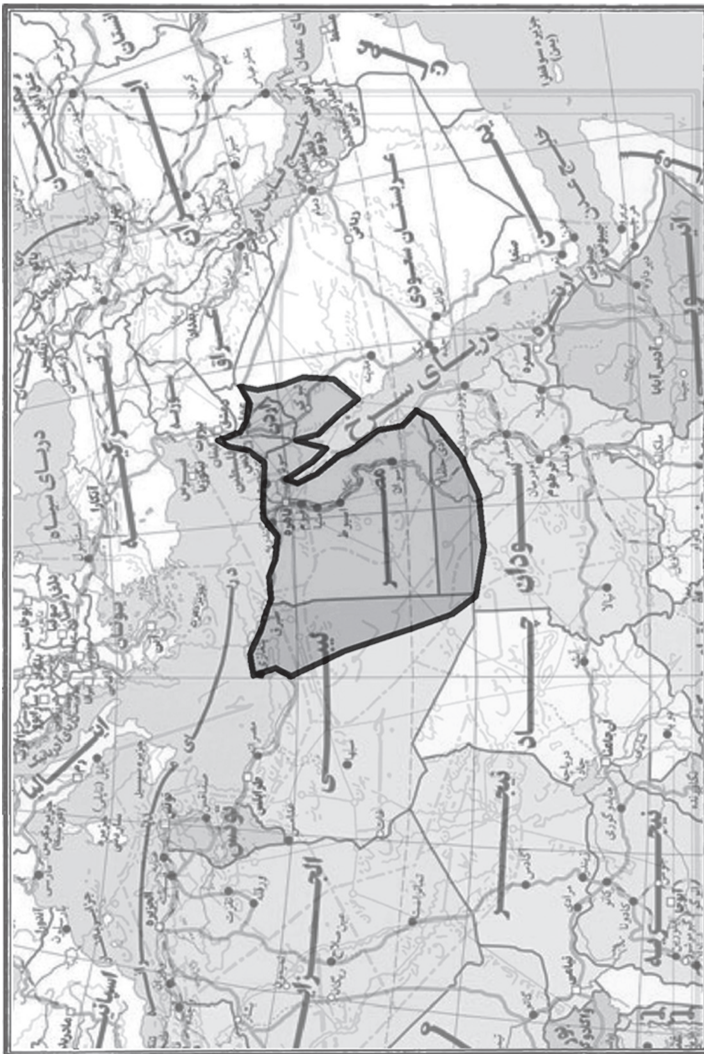
کوتاه ولایت می‌کند. او با سرکوب یاغیان و کسانی که به حکومت خراج نمی‌دادند، دوباره به بغداد برمی‌گردد. با این وصف، حتی اگر ولایت فلسطین زیر فرمان هرثمه ابقا شده باشد، نهایتاً یک سال والی فلسطین بوده است.

به روایت بلاذری، در این مأموریت هرثمه فعالیت‌های خوبی برای آبادانی زمین‌های قابل کشت انجام شده است. به روایت بلاذری، او وقتی به فلسطین می‌رود، زمین‌های متروک را که دهقانان ترک کرده بودند و در دیوان خراج حکومتی ثبت نبود، بازسازی و قابل کشت ساخت. از این زمین‌ها با عنوان «تخفیف» یاد می‌شد (کلاته باقری، ۱۳۸۵: ۴۹).

۵.۴.۲. هرثمه بن اعین بلخی والی مصر

چنانچه در گذشته اشاره شد، هرثمه والی فلسطین بود که خلیفه او را به مصر گسیل کرد و ولایت آنجا را به او سپرد. به گزارش ابن اثیر، در سال ۱۷۸ قمری حوفی‌های مصر در برابر اسحاق بن سلیمان، والی هارون الرشید در آنجا شورش کردند و او و سرزمینش را به خاک و خون کشید. هارون الرشید بلافاصله به هرثمه بن اعین که در این زمان والی فلسطین بود، دستور داد تا برای سرکوب قیام و شورش حوفی‌ها به مصر برود. هرثمه در رأس یک سپاه به سوی مصر حرکت کرد و در جنگی مردم قیس و قضاعه را شکست سختی داد و دوباره به فرمان حکومت عباسی آورد. هرثمه از آنان غرامت گرفت و به حکومت بغداد فرستاد (ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۳۶۶۴).

این پیروزی باعث شد تا هارون الرشید اسحاق بن سلیمان را از حکومت مصر عزل کند و هرثمه بن اعین را با حفظ حکومت فسلطین کارگزار مصر نیز مقرر کند. در این مدت هرثمه در مصر ماند و برای مأموریتی که داشت، آرامش را دوباره حکم‌فرما کرد. پس از یک ماه ولایت در مصر هارون الرشید عبدالملک بن صالح را والی تعیین کرد و هرثمه دوباره به فلسطین آمد.



نقشهٔ شمارهٔ ۲ : قلمرو حکومت هرثمه بن اعین در مصر و فلسطین

۵ . ۴ . ۳ . هرثمه بن اعین‌بلخی والی شمال افریقا

هرثمـه در زمـان حکومـت هارون الرشـید صاحـب امتیـازات و مناصب خوب حکومتـی شـد. یـک دورهٔ طولانی بـه دنبال هم والی فلسـطین، مصـر، موصل و افریقا شـد (Pellat, 1971: 231). در شـوال ۱۷۷ قمری عده‌ای از بزرگان افریقا از مصـر بـه دیـدن خلیفه هـارون الرشـید در دمشـق آمدنـد و از ظلم و اسـتبداد ابن جارود در آن سـرزمین شـکایت کردند. خلیفه از گزارش مردم مصر و شـمال افریقـا آشـفته شـد. چون آنـان ابن جـارود را یک تبهـکار و قاتل معرفـی و اذهان کردنـد کـه مـردم زیـادی را در شـهرهای مختلـف از دم تیغ گذرانده اسـت (ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۳۶۶۰).

هـارون الرشـید، هرثمـه بن اعیـن بلخی کـه در آن زمان از فرماندهـان دلیر و مـورد اعتمـاد خلیفه بود، خواسـت بـا مردم مصر دوبـاره به آن سـو حرکت کند. خلیفه یحیی بن موسـی را نیز که از فرماندهان خراسـانی در لشـکر هارون بود به همراه هرثمه فرستاد. هارون الرشید به هرثمه دستور داد که پیش از خود یحیی بن موسـی را به افریقا بفرسـتد تا در گام نخست با ابن جارود از در دوستی پیش شود و تلاش کند بدون جنگ او را به فرمان بیارود. هرثمه بلخی براساس فرمان هارون الرشید، یحیی بن موسی را به قیروان نزد ابن جارود فرستاد و نامهٔ خلیفه را عنوانی ابن جارود به ابن موسی داد.

یحیی بن موسـی به قیروان به ملاقات ابن‌جارود رفت و نامهٔ هارون الرشـید را به او داد و او را دعوت به اطاعت کرد. ابن جارود نامه را خواند و درعین حال فهمیده بود که لشکر عظیم هرثمه بن اعین نیز در راه قیروان است، ناچار فرمان هـارون را پذیرفـت امـا شـروط خـود را مطـرح کـرد و گفت کـه علاء بن سـعید با بربرهای مغرب (مراکش امروز) برای جنگ با او در راه است. در صورت که او از قیروان بیرون شود، بربرها شهر او را نابود خواهند کرد.

ابن جارود از ابن موسی تقاضا کرد که تا رسیدن لشکر هرثمه بلخی به قیروان

او را اجازه بدهد تا با سپاه خود بر لشکر علاء بن سعید حمله کند. در صورتی که در این جنگ نابود شود، سرزمین‌های او مربوط لشکر عباسی می‌شود اما اگر ابن جارود بر ابن سعید پیروز شود، او سرزمین خود و سرزمین‌های فتح‌شده از علاء بن سعید همه را به هرثمه بن اعین بلخی تسلیم خواهد کرد. اما یحیی بن موسی پیشنهاد او را نپذیرفت. او در نامه‌ای از هرثمه مشورت خواست. هرثمه که در مسیر قیروان به طرابلس اردو زده و منتظر نتیجهٔ کار ابن موسی بود، به فرمانده خود دستور رد پیشنهاد ابن جارود را داد. هرثمه می‌دانست در صورت پیروزی ابن جارود بر علاء بن سعید، ابن جارود او را نیز راحت نخواهد گذاشت.

هرثمه به علاء بن سعید نامه نوشت و او را به اطاعت خود فرمان داد. علاء پذیرفت و به زودی به لشکر هرثمه پیوست. یحیی بن موسی نیز از قیروان بیرون شده و نزد هرثمه آمده بود. به این ترتیب، هرثمه بلخی لشکر مجهز و بزرگی داشت. با آمادگی تام همراه با دو فرمانده خود، یحیی بن موسی و علاء بن سعید، هرثمه به سوی ابن جارود حرکت کرد. ابن جارود دانست که در برابر هرثمه توان مقابله ندارد. او به یحیی بن موسی پیام فرستاد که آماده است قیروان را تسلیم او کند. هرثمه یحیی بن موسی و علاء بن سعید را به قیروان فرستاد تا شهر تسلیم شود.

در محرم سال ۱۷۹ قمری، شهر قیروان به هرثمه تسلیم شد و ابن جارود خود بیرون شد. البته شهر به آسانی نیز تسلیم نشد. چون رقابت میان یحیی بن موسی و علاء بن سعید برای داخل شدن به قیروان منجر به رفتار خشونت‌آمیز سپاهیان ابن سعید با سپاهیان ابن جارود شد. چندتن از سربازان او را کشت و داخل شهر شد. پس از آن یحیی بن موسی به آرامی با لشکر خود درپی علاء بن سعید به قیروان داخل شد. ابن جارود به طرابلس آمد و خود را تسلیم هرثمه بن اعین کرد (ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۳۶۶۱).

هرثمه تسلیمی ابن جارود را پذیرفت و فرماندهان خود یحیی بن موسی

و علاء بن سعید را در صورت تسلیم شدن سپاهیان ابن جارود بدون جنگ سرزنش کرد و رفتار آنان را درست ندانست. اما زیاد برآنان سخت نگرفت چون از دشمنی باسابقهٔ علاء بن سعید با ابن جارود خبر داشت و نخواست این فرمانده خود را که دعوت او را بدون اما و اگر پیذرفته بود، کم کند. البته علاء نیز فرصتی خوب به دست آورده بود، چون می‌دانست هرثمه ابن جارود را خلع خواهد کرد. به این دلیل با هرثمه یکجا شد تا بدون جنگ تن‌به‌تن که امکان پیروزی و شکست در آن واضح نبود، امکان پیروزی را تضمین کرد.

هرثمه بلخی، ابن جارود را با تعداد سپاهیان خود به دمشق نزد هارون الرشید فرستاد و ضمن نامه‌ای به هارون نوشت که ابن جارود بدون جنگ از فرمان خلیفه اطاعت کرده است. این پیام هرثمه مردانگی او را نشان می‌دهد. او نخواست خلیفه را با جزئیات شرط‌گذاری‌های ابن جارود در برابر یحیی بن موسی و بعد در کمال مجبوریت تسلیم شدن او، خلیفه را خشمگین کند و ابن جارود را زیر تیغ هارون قرار بدهد. خلیفه او را زندانی کرد. هارون الرشید خواست که علاء بن سعید نیز به دمشق برود. هرثمه علاء را به دمشق فرستاد وخلیفه او را تقدیر کرد و پس از مدتی در مصروفات یافت (همان).

هرثمه بلخی بعد از طرابلس به سوی قیروان حرکت کرد و به شهر پیروزمندانه داخل شد و برای مردم امنیت تأمین کرد. او مدتی در قیروان ماند و در منستیر کوشکی ساخت که معروف به کوشک هرثمه است و تا امروز این بنا وجود دارد و به این نام شهرت یافته است. بعد به طرابلس آمد. در این زمان هارون الرشید طی فرمانی او را والی افریقا تعیین کرد و دستور داد که همانجا بماند و مردم را به آرامش برساند[1].

---

۱. در منابع تاریخی از ولایت ابوالنصر هرثمه بن نصر الجبیلی در سال ۲۳۳ قمری بر مصر یاد شده است. این هرثمه با هرثمه بن اعین دو فرد متفاوت است که در بعضی پژوهش‌های سطحی گاهی هر دو را یکی دانسته‌اند. او هم فرزندی به نام حاتم بن هرثمه بن نصر دارد که در

هرثمه بن اعین بلخی در افریقا راهبرد سرکوب و توسعه را در یک زمان آغاز کرد. او درعین حال که مخالفان و یاغیان را یکی پس از دیگری سرکوب می‌کرد، در آبادانی شهرهای مختلف افریقا نیز اقدام کرد. باروی شهر طرابلس را روی به دریا ساخت که تا امروز مشهور است (ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۳۶۶۱).

با حضور هرثمه در ولایت افریقا برای کسانی فرصت فراهم شد که از آن خوب استفاده کردند و اما تعداد دیگری آن را تهدید در برابر توسعهٔ حکومت خود دانسته‌اند و دست به قیام زدند. ابراهیم بن اغلب از افراد بانفوذ افریقا در زاب با هرثمه طرح دوستی ریخته و هدایای زیاد برای والی جدید آورد. هرثمه نیز او را فرماندار زاب تعیین کرد. ابراهیم رفتار نیک و پسندیده‌ای با مردم زاب داشت که مورد تأیید هرثمه قرار گرفت، اما کسانی چون عیاض بن وهب هواری و کلیب بن جمیع کلبی در برابر هرثمه شورش کردند.

هرثمه برای سرکوب عیاض و کلیب یحیی بن موسی فرمانده خراسانی خود را فرستاد که دو سپاه در برابر هم قرار گرفتند و جنگ شدید کردند. در این جنگ یحیی بن موسی پیروز شد و تعداد زیادی از لشکریان مخالف را به قتل رساندند و تعدادی را هم اسیر گرفتند به قیروان برگشتند.

هرثمه با وجود آبادانی و توسعهٔ شهرهای افریقا خود را با محیط آن دیار موافق ندید. در نامه‌های پی‌درپی به هارون الرشید از افریقا، هوای و فضای آن شکایت می‌کرد و از خلیفه تقاضای ختم وظیفه می‌کرد. سرانجام در رمضان سال ۱۸۱ قمری، پس از دوسال و شش ماه ولایت، هارون الرشید درخواست هرثمه را پذیرفت و او را به عراق فراخواند (ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۳۶۶۱). به جای او محمد بن مقاتل بن حکیم عکی را گماشت.

سال ۱۳۴ قمری به ولایت مصر گماشته شده است. این در حدود ۳۰ سال بعد از وفات حاتم در آذربایجان است. زرکلی در کتاب *اعلام* هر دو را به‌عنوان دو شخصیت تاریخی معرفی کرده و در معرفی حاتم بن هرثمه بن نصر گفته است که او غیر حاتم بن هرثمه است (زرکلی، ج ۲: ۱۵۲).

والیـان امـوی و عباسـی در شـمال افریقـا با اسـتفاده از شمشـیر و زور تلاش زیـادی بـرای مطیـع کردن مـردم آن سـرزمین کردند امـا نتیجه مثبت نداشـت. هرثمـه بـا ورود به مصر، سیاسـت‌های آرام و دیپلماتیک را با متنفذین و رهبران محلی در لیبیا، مغرب و تونس در پیش گرفت. این سیاست شاید تجربه ولایت ناکام او در خراسان بود که دانست با زور شمشیر و سپاه نمی‌توان اعتراض‌های مردمی را سرکوب کرد.

هرثمه بلخی در دوره ولایت خود در آفریقا آبادانی‌های زیاد از خود به یادگار گذاشته است. او در سال ۱۷۹ قمری در حصار شمال شهر را در طرابلس اعمار کـرد (بهنسـی، ۲۰۰۴: ۱۳) که تا امـروز از بناهای دیدنی و سـیاحتی بن غازی در شمال آفریقا است.

۵. ۴. ۳. ۱. هرثمه و سرکوب اباضیان

اباضیـه، فرقه‌ای منسـوب به عبدالله بـن اباض تمیمی و یکـی از فرق کهن شـکل‌گرفته در بین مسـلمانان بود بـا اینکه این فرقه در برابر اکثریت مسـلمانان گـروه کوچکـی به شـمار می‌آمـد، ولی از لحـاظ تاریخـی و شـناخت اعتقادات فـرق و مذاهب، اهمیت بسـیار دارد. باورمندان به ایـن فرقه در عمان، زنگبار و شـمال افریقا زندگی می‌کنند. اگرچه اباضیان را از خوارج دانسته‌اند و در برخی اندیشـه‌ها همـراه خوارجنـد، امـا متأخریـن اباضیه از اینکـه آنان را جـزء خوارج بدانند، ابا دارند. آنان در تقابل با دیگر مسـلمانان راهی معتدلانه‌تر از خوارج در پیش گرفته‌اند.

اسلام نخسـت بـا مذهب تسـنن به افریقا وارد شـد. از اوایل قـرن دوم قمری بـه شـمار اباضیـانِ شـمال آفریقـا افزوده شـد و جـای تسـنن را گرفـت. در نیمهٔ نخست این قرن حکومتی برای خود تشکیل دادند. جبل نفوسه (واقع در لیبی، جنوب طرابلس) دارالهجرة اباضیـه بوده اسـت. گفته شـده اسـت عبدالله بن

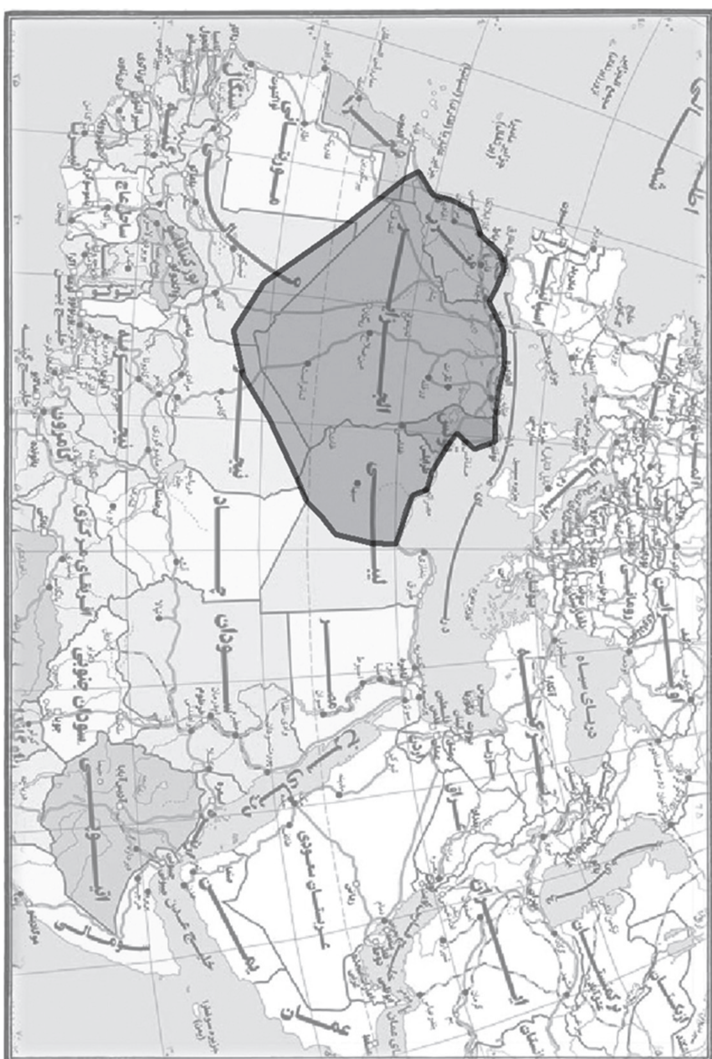
اباض در آنجا درگذشـت. مذاهب اباضی و صفریه در این منطقه رشـد کردند. زناته، تیرهٔ بزرگ قبایل بربر سـاکن در صحرای غربی افریقا نیز به این دو مذهب گرویدنـد. ظاهـراً در همـان روزگاری کـه قبیلـهٔ بربـر نفوسـه به اباضیه پیوسـت، ساکنان غدامس نیز این مذهب را پذیرفته‌اند.

در سـال ۱۸۰ قمـری زمانـی کـه هرثمه بن اعیـن در افریقا والی بـود، اباضیان آخرین قیام خود را در شـمال افریقا انجام دادند تا بتوانند حکومت دایمی خود را در ایـن منطقـه مسـتقر سـازند. عیاض بن وهـب هواری رئیس قبیلـهٔ هواره در برابر حکومت عباسی به رهبری هرثمه در برابر او شورش را آغاز کرد که هرثمه به شدت آنان را درهم شکست و تضعیف کرد (کردی، ۱۳۸۴: ۹۰).

۵. ۴. ۳. ۲. حمایت هرثمه از ولایت ابراهیم بن اغلب

محمـد بـن مقاتـل که پـس از هرثمـه بلخـی در سـال ۱۸۱ قمری والـی افریقا تعیین شده بود، نتوانست با مردم رفتار خوب کند. یک بار دیگر شکایت مردم قیـروان و طرابلس بالا گرفت و به دمشـق رسـید. اکثریت شـکایت‌کنندگان نزد هرثمـه می‌آمدنـد چون از ولایـت او در افریقا راضی بودند و از او می‌خواسـتند تا کسـی مثل خود را در افریقا به عنوان والی بفرسـتند. هرثمه شـکایت مردم را نزد خلیفـه بـرد. هارون الرشـید شـکایت‌ها را شـنید و با مردم مشـورت کـرد که چه کسـی را والـی افریقـا مقـرر کنند. مردم چنـد نام ازجملـه ابراهیم بـن اغلب را به خلیفه دادند.

هارون الرشید پس از اینکه مردم از نزد او رخصت شدند، هرثمه را مخاطب قرار داد و گفت چون تجربه کافی در شناخت افریقا و مردم و بزرگان آن دارد، در این امر برای خلیفه مشورت بدهد. هرثمه رأی خود را به ابراهیم بن اغلب داد و به هارون الرشـید گفت که او را در زاب فرماندار تعیین کرده بود و از مدیریت او در تأمین امنیت مردم و رفتار نیکوی او با آنان راضی بود.



نقشهٔ شمارهٔ ۳ : قلمرو حکومت هرثمه بن اعین در شمال افریقا

درنهایت نقش هرثمه مؤثر افتاد و هارون الرشید در سال ۱۸۴ قمری، محمد بن مقاتل را از ولایت افریقا عزل و ابراهیم بن اغلب را به جای او مقرر کرد. ابراهیم ولایت خوب و توأم با جنگ‌های زیاد با بربرها در آفریقا را کرد و پس از مرگ او فرزند او عبدالله بن ابراهیم بن اغلب نیز در ولایت افریقا باقی ماند.

به نوشتۀ بعضی از مورخین، هرثمه بن اعین نزدیک به دو سال در شمال افریقا حکومت کرد. تلاش‌های او در سال‌های ۱۸۰ و ۱۸۱ قمری منجر به آرامش نسبی در لیبی، تونس، الجزایر و مراکش شد و ثبات در این منطقه برگشت (جودکی، ۱۳۷۹: ۱۰۵). هرثمه با تجربه‌ای که از جنگ و حکمرانی داشت، برای جلب و اعتمادسازی بین مردم و حکومت عباسی، شهرهایی را که در جنگ ویران شده بود، بازسازی کرد و بندرها و اسکله‌ها را از نوبنا کرد. اعمار بندر تونس، ساخت مسجد قیروان و ایجاد بازارها و شهرک‌ها از کارهای مهم حکومت‌داری او در این منطقه بود. او که دید سختی‌هایش به ثمر نشسته است، به بغداد برگشت و از یاران معتمد هارون در مرکز قرار گرفت (ابن خطیب، ۱۹۶۳: ۱۱).

۵. ۴. ۳. ۳. گزارش ابن اثیر از حکومت هرثمه بر آفریقا

ابن اثیر در کتاب معروف *الکامل* خود در عنوان «فرمانروایی هرثمه بن اعین بر سرزمین افریقیه» چنین آورده است:

> «هنگامی که علاء و همراهان، آهنگ قیروان کردند یحیی بن موسی به درگاه رشید رسید. انگیزه او از این باریابی گزارشی بود که از کشتار ابن جارود و تبهکاری‌های او در آفریقیه بدو رسیده بود. رشید هرثمه بن اعین بدان سوی روان کرد و یحیی بن موسی نیز همراه او ساخت، چه یحیی در میان خراسانیان پایگاه ویژه داشت. رشید به هرثمه فرمود تا یحیی را پیش خود

فرستد و با ابن جارود از در مهر درآید و او را چندان بنوازد تا پیش از رسیدن هرثمه گردن به فرمان فرود آرد. یحیی به قیروان رفت و میان او و ابن جارود، پرنده سخن بسی پرکشید. یحیی نامه رشید بدو داد. ابن جارود نیز نوید فرمان‌برداری داد و گفت: لیک علاء بن سعید به همراه بربرها آهنگ و اگر پای من از قیروان برون نهم بربرها فرا می‌جهند و آن به یغما می‌برند و بدین‌سان من سرزمین سرور خداگرایان را تباه کرده‌ام. بگذارید من سوی او سپاه آرایم، اگر او بر من چیره شد شما دانید با کرانه‌هایتان، و اگر من پیروزی یافتم رسیدن هرثمه را استقبال می‌کنم و همه کرانه‌ها بدو واگذارم و خود روی سرور هداگرایان آرم.

او در این میان چیزی جز واهرگری خواهان نبود، زیرا اگر بر علاء چیرگی می‌یافت دست هرثمه را ازاین سرزمین کوتاه می‌داشت، و یحیی این دریافت و با ابن فارسی در نهفت سخن گفت. ابن فارسی از آهنگ خود پوزش خواست و سوگند پیمان‌داری یاد کرد و توان خود به کار زد تا نگر هنجار او به پریشانی کشاند و به سوی تباهی‌اش راند. او گردانی از سپاهیان را نواخت و آن‌ها فرمان او بردند و بدین‌سان گروه او پرشمار گشت و برای رویاروی ابن جارود روان شد. ابن جارود به یکی از یاران خود که طالب خوانده می‌شد گفت: هرگاه در برابرهم سپاه آراستیم من ابن فارسی را می‌خوانم تا او را بنکوهم و تو در این هنگام آهنگ او کن و فرناسانه خون او بریز. طالب پذیرفت و دو سپاه در برابرهم آرایش یافتند. ابن جارود، محمد بن فارسی را خواند و با او سخن راند و طالب فرناسانه بر او راند و جانش ستاند و ابن جارود یاران او شکاند و یحیی بن موسی

اسپ به طرابلس سوی هرثمه راند.

علاء بن سعید چون نزدیک شدن مردم به هرثمه را دید به او گروید و بدین‌سان شمار یاران او افزونی گرفت و از هر کرانه به سوی او گسیل شدند و او آهنگ ابن جارود کرد. ابن جارود دانست که فرجام این نبرد به سود او نخواهد بود و از همین رو نامه‌ی به یحیی بن موسی نبشت و او را خواست تا قیروان بدو سپرد. یحیی در محرم ۱۷۹ قمری به همراه سپاهی سترگ از طرابلس راهی شد و چون به کابس رسید همه سپاهیان بدو پیوستند و ابن جارود در آغاز صفر از قیروان برون شد. فرمانروایی او هفت ماه پایندگی داشت.

علاء بن سعید و یحیی بن موسی سوی قیروان شتافتند و هریک آهنگ آن داشت که آوازه قشون این کرانه به نام خود زند. علاء گوی سبقت ربود و گروهی از یاران ابن جارود را از دم تیغ گذراند. او سوی هرثمه رفت. ابن جارود نیز سوی هرثمه رفت و هرثمه او را به بارگاه رشید فرستاد و بدو گزارش نوشت که علاء بن جارود را به فرمان‌برداری واداشته است. رشید بدو فرمان نوشت که علاء را نزد او فرستد و چون علاء به بارگاه رشید رسید، یادداشت‌ها و ارمغان‌های کلان از سوی رشید بدو داده شد، و دیری نپاید که سرانجام در مصر رخ در نقاب خاک کشید. ابن جارود نیز در بغداد به زندان افکنده شد و هرثمه به سوی قیروان ره سپرد و در ربیع الاول ۱۷۹ قمری بدان جا رسید و به مردم آرامش و آسایش بخشید و در منستیر در سال ۱۸۰ قمری کوشکی برافراشت و باروی شهر طرابلس را روبروی دریا بساخت.

ابراهیـم بـن اغلـب کـه در شارسـان راب بـود ارمغان‌هـای زیـاد بـه هرثمـه داد و بـدو مهرفـراوان ورزید و از همیـن رو هرثمه فرمان‌داری زاب به او داد و او هم نیکورفتاری در پیش گرفت.

عیـاض بـن وهب هـواری و کلیب بن جمیـع کلبی گردانی گردآوردنـد و آهنـگ سـتیزبـا هرثمـه کردنـد و هرثمـه یحیـی بن موسـی را بـا سـپاهی گشـن بـه رویارویـی آن‌هـا فرسـتاد. یحیی گـروه آن‌هـا بپراکنـد و زیادی ایشـان را خون بریخت و بـه قیروان بازگشت.

چـون هرثمه ناسـازگاری‌های آفریقیـه بدید پیاپی به رشـید نامه می‌انگاشـت و از پی‌گرفتن کار پوزش می‌خواسـت. رشـید به او فرمود تا راهی عراق شـود و او در رمضان سـال ۱۸۱ قمری از افریقیه برفت. فرمانروایی او دوسال و نیم پایید».

۵. ۵. از ولایت افریقا تا ولایت خراسان

هرثمـه بـن اعیـن پـس از برکنـاری از ولایت افریقا بـه فرمان هارون الرشـید در سال ۱۸۲ قمری تا انتصاب او به ولایت خراسان در سال ۱۹۲ قمری، ده سال در بغداد با خلیفه در پسـت‌های مشـاورت، فرماندهی سـرکوب شـورش‌ها و رئیس حراس ایفای وظیفه کرد. به‌عنوان یک فرمانده احتیاط در رأس سـپاه عباسـی در دربار حضور داشـت، اگر در مأموریتی فرسـتاده می‌شد، در پایان مأموریـت نظامـی دوبـاره بـه بغـداد بـر می‌گشـت. بنابراین، این شـخصیت تاریخی در این مدت مسئولیت‌های مهم و متعددی را در دارالخلافه بغداد اجرا کرد.

۵. ۵. ۱. هرثمه بلخی فرمانده موصل

در اسـناد تاریخـی دربـارهٔ ولایـت هرثمـه بن اعیـن در موصل نیز اشـاراتی شـده

است. ابن اثیر در وقایع سال ۱۸۲ قمری نوشته است که هرثمه بن اعین فرماندهی موصل بوده است؛ اما از قراین چنین تحلیل می‌شود که هرثمه این وظیفه را بلافاصله پس از پایان مأموریت در افریقا عهده‌دار شده است. فرماندهی در نظام اداری و سیاسی عباسیان یک رتبهٔ پایین‌تر از ولایت قرار داشت. ولایت یک واحد اداری بزرگ بود که چند شهر در درون قلمروِ آن قرار داشت. در تعبیر واحد اداری امروز می‌توان آن را مشابه ایالت دانست. برای مثال در ایالت مهاراشترا در هند شهرهای بزرگ چون ممبئی، پونه و غیره قرار دارد. فرماندهی مقامی بود که دریک شهر در درون یک ولایت زیر ادارهٔ فرماندار قرار داشت. بنابراین، هرثمه در این سال تنها فرماندار موصل بود.

۵. ۶. هرثمه بن اعین‌بلخی رئیس حراس هارون الرشید

هرثمه بن اعین پس از مأموریت افریقا و مأموریت فرماندهی موصل به بغداد آمد. جعفربن یحیی برمکی در سال ۱۸۰ قمری او را به عنوان فرمانده محافظان خاص (حراس) خلیفه گماشت (Pellat, 1971: 231). جعفربرمکی وزیر دربار هارون الرشید صاحب مُهر خلافت هارون بود و خود خلیفه دستور داده بود که در سراسر حکومت عباسی فرمان‌های او بدون تأخیر اجرا شود. بنابراین، اکثر تعیینات در مسائل اداری و نظامی را جعفر انجام می‌داد. او نسبت به خراسانی‌ها نیت نیک داشت. از یک طرف به خاطر تعلقی که به آنان داشت و از طرف دیگر، رقابت منفی و شدید شخصیت‌های عرب‌تبار در دربار هارون الرشید او را مجبور می‌ساخت تا بر غیراعراب اعتماد و تکیه کند.

دراین میان هرثمه بن اعین همشهری او بود و در سرکوب چند قیام ضد عباسی در زمان ابوجعفر منصور از خود درایت و رشادت نشان داده بود، مورد توجه جعفر برمکی قرار داشت. او به حفاظت جان خلیفه توجه جدی داشت. برای این، در رأس حراس یا واحد حراست از خلیفه عباسی کسی را جستجو

می‌کرد که هم ظرفیت و شجاعت می‌داشت و هم موردِ اعتماد خودش می‌بود. هرثمه را حمایت کرد. او را با مشورت هارون الرشید در مقام فرماندهی محافظان خاص هارون گماشته شد. به نوشتهٔ یعقوبی، پیش از هرثمه بن اعین، کسانی چون جعفربن محمد بن اشعث و عبدالله بن مالک در ریاست حرس بودند و اما جعفربرمکی وقتی سمت ریاست را به هرثمه می‌داد، به او گفت: «این نعمتی است که از من به تومنتقل شد» (یعقوبی، ۱۴۲۲، ج ۲: ۴۲۹).

هرثمه بلخی هرچند بعدتر از همین منصب در سرکوبی و سقوط برمکیان استفاده کرد و در سال ۱۸۷ قمری بساط این خانواده را برچید (Pellat, 1971: 231). دربارهٔ نقش هرثمه در دستگیری جعفرو سربریدن او به تفصیل در جای خود صحبت خواهد شد.

۵. ۷. هرثمه بن اعین بلخی مشاور هارون الرشید

پس از مأموریت سه سال ولایت در افریقا، هرثمه بن اعین به دارالخلافه بغداد برگشت و در کنار خلیفه هارون الرشید ماند. او در این مدت یک فرمانده احتیاط و مشاور برای خلیفه هارون الرشید کار می‌کرد. اوضاع آشفتهٔ نظامی در مرزهای خلافت اکثراً خلیفه را وادار می‌کرد تا در مشورت با هرثمه در سرکوب قیام‌ها و شورش‌ها اقدام کند. گاهی اوقات در مأموریت‌های نظامی از جانب خلیفه برای دفع این قیام‌ها فرستاد می‌شد. چون در بعضی موارد حجم تهدید یک شورش به مراتب بالا می‌بود و خلیفه احساس می‌کرد حضور خود هرثمه ضروری است.

۵. ۷. ۱. هرثمه بن اعین بلخی فرمانده سرکوب‌گر

هرثمه در زمان هارون الرشید، پس از آنکه یک فرمانده ارشد نظامی شد، در سرکوب‌های مختلف به نفع حکومت عباسی اقدام کرد. در جنگ‌های آسیای صغیر در برابر امپراتوری بیزانس اشتراک کرد (Pellat, 1971: 231).

شورش باوندیان یکی از آن تهدیدهای مهم در برابر خلافت عباسی بود که هارون الرشید ضرورت دانست تا برای دفع این قیام هرثمه از بغداد خارج شود و مدیریت جنگ را شخصاً به عهده بگیرد.

۵. ۷. ۲. هرثمه بن اعین بلخی و سرکوب باوندیان

شروین باوندی مشهور به ملک الجبال از فرماندهان معروف مخالف عباسی در طبرستان بود که در برابر حکومت مقتدر اسلامی قیام کرد. باوندیان از آغاز مخالف خلافت عباسی بودند، در زمان ابوجعفر منصور نیز در برابر عمر بن علاء والی طبرستان قیام کرده و او را شکست داده بود (بلاذری، ۱۹۷۸: ۳۳۰). او با ورود به شهرهای مختلف طبرستان، عمارت‌هایی را که خالد برمکی در زمان ولایت خود در این منطقه کرده بود، به طور کامل ویران کرد و در شهر وحشت انداخت. هرچند در آن زمان این قیام سرکوب شده بود اما دوباره اوج گرفته بود. دلیل اوج گرفتن دوبارۀ قیام این بود که سپاهیان عباسی به رهبری فرغانی به کوهستانات باوند داخل نشدند. بنابراین، مرکز مقاومت شروین و ونداد هرمزد، هر دو فرمانده ثابت مانده بود.

به نوشتۀ *دانشنامه بزرگ اسلامی*، در سال ۱۷۶ قمری، هارون الرشید والیان بسیاری را برای مقابله با دو فرمانده معروف به طبرستان فرستاد. اما نتیجه درپی‌نداشت و سرانجام در سال ۱۸۹ قمری خود خلیفه، در نزدیکی ری مستقر شد و شروین و ونداد هرمز را نزد خود خواند، اما چون آن دو از هارون تقاضای گروگان کردند، هارون خشمگین شد و تصمیم به نبرد گرفت. اخبار خشم هارون الرشید باعث شد تا ونداد هرمز نزد خلیفه برود، اما شروین به بهانۀ پیری و رنجوری، از رفتن سرباز زد (قسم، ج ۱: ۱۹۷).

بنابراین، هارون الرشید به هرثمه بن اعین بلخی دستور داد تا با لشکری راهی طبرستان شده و شهریار بن شروین و قارن بن ونداد هرمز را گروگان بگیرد

و به بغداد بفرستد (طبری، ۱۳۸۷، ج ۸: ۳۱۶). اما پس از یک سال، هارون الرشید که به سبب بیماری رنجور شده بود، گروگان‌ها را به پدرانشان بازگرداند. از سرگذشت شروین در زمان مأمون آگاهی چندانی در دست نیست.

۵. ۸. ولایت هرثمه بن اعین‌بلخی در سرزمین‌های شرقی خلافت

پس از یک دهه کار در دارالخلافه بغداد پس از ولایت افریقا، هارون الرشید، هرثمه را والی خراسان و سیستان گماشت. دربارهٔ این تصمیم خلیفه منابع تاریخی نوشته‌اند که هرج و مرج در خراسان هارون را وادار کرد تا هرثمه را به این سمت بفرستد. در سال‌های ۱۹۰ قمری، اخبار آشفته از خراسان به هارون الرشید می‌رسید. شورش‌ها و اعتراضات متنفذان و بزرگان محلی در بعضی از شهرهای بزرگ و حاشیه‌ای خراسان خلیفه را در بغداد اذیت کرده بود. در آن روزگار تحلیل این بود که مردم خراسان از سیاست‌های خشن حاکمان عباسی در خراسان که همه از اعراب بودند، به تنگ آمده بودند. هارون الرشید با مشورت و تدبیر به این نتیجه رسید که در سیاست انتصاب والیان تغییری دهد. بعضی از مورخان به این باوراند که دلیل انتصاب هرثمه بر خراسان تغییر سیاست‌های خلیفه در آرامش شورش‌ها و اعتراضات در سراسر قلمروِ عباسی بود. حکومت عباسی مدتی با نصب والیان و حاکمان وابسته به خاندان خود درپی سرکوب شورش‌ها و بسط قلمرو این خلافت بودند که درنتیجه در خراسان، غطریف بن عطاء مامای ناتنی هارون الرشید و منصور بن منصور، برادرزن خلیفه منصور به‌عنوان والیان منصوب شدند اما به زودی خلیفه متوجه شد که مردم در برابر خویشاوندان خلفای عباسی حساسیت دارند و به این منظور، هرثمه بن اعین را که یک خراسانی بومی بود به این منطقه به عنوان والی انتصاب کرد (Tabari, Cited in Crone,1980: 75).

بنابراین، هرثمه دو ویژگی در مقایسه به دیگران داشت؛ اول اینکه او از

ابنای عرب نبود. دوم، مردی از خراسان و از مردم این منطقه بود. خلیفه هارون الرشـید به او موالی امیرالمؤمنین لقب داد. او خون اشرافیت نداشت (Crone, 1980: 75). و به این سبب هارون با پیوند او به خود به موقف هرثمه مشروعیت داد تا مورد حمایت و پذیرش سپاهیان در خراسان قرار بگیرد.

البته این سیاست به زودی تغییر کرد. هرثمه بن اعین نتوانست توقع هارون را در آرام‌سـازی شـورش‌های خراسان برآورده کند. قیام رافع بن لیث اوج گرفت و در گوشه و کنار دیگر شهرهای خراسان به خصوص در حوالی بخارا و سمرقند مردم در برابر حکومت عباسـی اعتراض کردند. سیاسـت‌های خشـن و جنگی (نـه دیپلماتیـک و صلح‌طلبانه) هرثمه باعث شـد تا هارون بار دیگر سیاسـت انتصـاب ابنـاء و اعراب را درپیـش بگیرد. بنابراین، او مأمـون فرزند خود را والی خراسان تعیین کرد و هرثمه را عزل کرد.

۵. ۹. هرثمه بن اعین‌بلخی والی خراسان و سیستان

چنانکه گفته شد، هارون الرشید برای نخستین بار در سال ۱۹۲ قمری تصمیم گرفت تا یک خراسـانی غیرعرب و غیروابسـته به خاندان عباسـی را در سـمت ولایت خراسـان بگـذارد. بنابراین، هرثمـه به‌عنوان فرمانده وفـادار، متنفذ بومی و موالـی عباسـی مـورد توجـه خلیفـه قرار گرفـت. در سـال ۱۹۲ او را به خراسـان فرسـتاد. هارون الرشـید متن فرمان ولایت هرثمه بلخی را به دسـت خود نوشت با این مضمون:

> «ایـن فرمان هارون الرشـید امیرمؤمنان اسـت بـرای هرثمه بـن اعیـن وقتـی کـه او را برمـرز خراسـان و اعمـال و خـراج آن گماشـت. به او دسـتور می‌دهـد که پرهیـزگار و مطیع خداوند باشـد و مراقـب کار خدای بـوده در همه امور. کتـاب خداوند را پیشـوای خـود قـرار داده، حلال آن را حلال بـدارد و حرام آن

را حرام. در آیات متشابهات درنگ کند و از اهل فقه دین خداوند و عالمان کتاب خداوند بپرسد. یا به امام خود مراجعه کند تا خدای عزوجل، رأی خود را دربارهٔ آن مورد به او بنماید و او را به هدایت خود بگشاید. نیز فرمان داده می‌شود که این بدکار علی بن عیسی و فرزندان و عاملان و دبیران او را به بند کرده و با آنان به سختی و خشونت پیش برو. هر مالی که از خراج امیرمؤمنان و غنیمت مسلمانان بر آنان محقق شود از ایشان بگیرد و آنچه را که از این بابت نزد آنان است تصفیه کرده و حقوق مسلمانان و پیمان‌داران را بگرد و حق تمام مدعیان را از آن‌ها مطالبه کن و به صاحبان آن برگردان. اگر در پرداخت حق امیرمؤمنان و مسمانان که بر آنان محقق شد و در آن تعلل کردند و انکار کردند، تازیانه عذاب و عقوبت خداوند را بر آنان فرود آورده چنان عذاب بده که در این راه جان‌هایشان بیرون شود. چون حق تمام صاحبان حق را پرداختند، آنان را به مثل یاغیان بر مرکب خشن و با آب و غذای خشن و لباس خشن همراه معتمدان یاران خود به دربار امیرمؤمنان بفرستد. انشاالله.

ای ابو حاتم، به آنچه دستور دادم عمل کن که من خداوند را و دین خود را بر هوس و مقصود خود ترجیح داده‌ام. عمل تو نیز چنین باشد و کارت مطابق آن باشد. با عاملان ولایاتی که هنگام رفتن بر آنان می‌گذری چنان رفتار کن که وحشت نیارند و بدگمان نشوند و هراس نکنند. مردم آن مرز و بوم را امیدوار کن و ایمن بده و معذوردار آن‌گاه چنان عمل کن که خداوند و خلیفه و کسانی که خداوند کارشان را به تو سپرده

از تو راضی شـوند. اِن شـاءالله. این دسـتور من و نامه من اسـت بـه خـط خودم. خداوند و فرشـتگان و عاملان عرش و سـاکنان آسمان‌های او را شاهد می‌گیرم و شهادت خداوند کافی است» (طبری، ۱۹۲۰: ۵۳۴۹).

***

ورود هرثمه بن اعین به مرو در خراسان از همان وهله‌های نخست با چالش‌های جدی امنیتی و سیاسـی مواجه شـد. از دفع تهدید عیسی بن ماهان تا سرکوب شورش‌هایی که در دورهٔ والیان پیشین عباسی در خراسان برای هرثمه به میراث مانـده بود از یک سـو و از سـوی دیگر، مأموریت‌های فرامـرزی هرثمه در بیرون از سـرزمین‌های خراسـان به دسـتور خلیفه برای کمک به سـنگرهای اسـلامی در برابر امپراتور بیزانس و خوارج در سیستان دورهٔ او را با مشکلاتی مواجه ساخت. به این رویدادها به صورت کوتاه پرداخته می‌شود.

او بلافاصلـه پـس از ورود بـه مرو و بلخ (برای کشـف دارایی‌های عیسـی بن ماهان) در اطراف و اکناف خراسـان فرماندارانی را مقرر کرد. سـیف بن عثمان طارابـی را به‌عنوان فرماندار سیسـتان فرسـتاد و عبدالله بن ابـی نصر را در هرات گماشـت. هرچنـد هرثمه در سـال ۱۹۳ قمری که قرار شـد خود بـرای دفع حمزه سیسـتانی به سـوی سیستان برود، از مسیر هرات گذشت و در این سفر ابن ابی نصـر را از فرمانـداری هـرات معـزول و احمد بـن مصعب را به جـای او در هرات گماشت (حبیبی، ۱۳۸۰: ۴۱۶).

۱.۹.۵. خلع عیسی بن ماهان در خراسان

در سـال ۱۸۰ قمری هارون الرشـید عیسـی بن ماهان را در خراسـان والی تعیین کـرده بـود. این حاکم مسـتبد عباسـی در یازده سـال ولایت خـود در این منطقه مظالم زیادی مرتکب شد. خانواده‌های بزرگ خراسانی در اعتراض به حکومت

ظالمانهٔ او در هرگوشه کنار ملک خراسان دست به قیام زدند. رافع بن لیث از قیام‌کنندگان معروف این دوره به شمار می‌رود. هارون الرشید با این تحلیل که عیسی بن ماهان توان سرکوب و نابودی کسانی که به خون‌خواهی قتل برمکیان سربلند کرده‌اند، را دارد و می‌تواند تهدید بالقوه از جانب خراسان را برای همیشه خنثی سازد.

محاسبهٔ هارون الرشید در انتصاب عیسی بن ماهان برای سرکوب هواخواهان خاندان برمکی، اشتباه از آب برآمد. عیسی بن ماهان با سیاست‌های خشن و بی‌رحم مردم را در خراسان سرکوب کرد و این سیاست او منجر به اعتراض‌های پی‌درپی مردم خراسان شد. به‌خصوص بی‌توجهی دستگاه خلافت به خشونت‌های ابن ماهان، باعث شد مردم خراسان شورش مسلحانه را آغاز کنند. عیسی بن ماهان برنخبگان خراسان بی‌احترامی زیاد می‌کرد. او روزی در منزلی داخل شد که بزرگان نشسته بودند و در این میان حسین بن مصعب فوشنجی پدر طاهر فوشنجی نیز حاضر بود و همین که به ابن ماهان درود فرستاد، والی او توهین کرد و گفت سلام تو از روی دل است و تو در ته دل علیه اسلام و مسلمانان هستی و بعد او را از آن منزل بیرون کرد (ابن اثیر، ۱۳۷۰، ج ۸: ۳۷۳۱). او به هشان بن فرخسرو که صاحب منزل و از بزرگان خراسان بود، توهین کرد و خانه او را دسیسه خانه نام گذاشت. بعدها این افراد در کنار هرثمه جمع شدند.

ابن اثیر در گزارش عزل عیسی بن ماهان و روی کار آمدن هرثمه آورده است که در سال ۱۹۱ قمری، علی بن عیسی بن ماهان که ثروت زیادی را در باغی در بلخ دفن کرده و به مرو رفته بود. بعضی این ثروت را سیصدهزار دینار نوشته‌اند. کنیز او از این قضیهٔ آگاه بود و به خدمت‌گزاران خانهٔ عیسی بن ماهان قصه کرد. بنابراین، قصه گنج برسر زبان‌ها افتاد و این باعث شد تا تعدادی برباغ وارد شدند و آن را دزدی کردند. قصه ربوده شدن ثروت علی بن عیسی به

هارون الرشید رسید. خلیفه بیرون شدن عیسی بن ماهان از بلخ را بدون اجازهٔ او بود، بر عیسی بن ماهان قهر شد و گفت به جای جنگ علیه رافع بن لیث به ثروت‌اندوزی مصروف شده است.

خلیفـه در ایـن زمان که هرثمه چند سـالی بـود که از ولایت افریقـا به بغداد آمده بود و گاه در دربار به خلیفه در برخی امور مشـورت می‌داد، او را خواسـت و دسـتور داد که به خراسـان برود و عیسی بن ماهان را عزل کند و خود مسئولیت ولایـت خراسـان را به عهـده بگیرد. هرثمه بن اعین بـدون تأخیر فرمان خلیفه را گرفـت و در سـال ۱۹۱ قمـری به مرو داخل شـد. البته فرمان هارون الرشـید برای هرثمـه پنهانـی بـود و کسـی را به جز خـود خلیفـه و هرثمه خبر نداشـت. هارون الرشـید حتی در حین حرکت سـپاه هرثمه به سوی مرو به عیسی بن ماهان نامه نوشـت و به او چنین فهاند که هرثمه را برای کمک او در جنگ با رافع بن لیث فرستاده است (ابن اثیر، ۱۳۷۰، ج ۸: ۳۷۳۲).

در منابع آمده اسـت که دلیل انتخاب هرثمه به ولایت خراسـان و تسلیمی فرمان ولایت به دست خود هارون الرشید به هرثمه در هنگام خداحافظی ترس هـارون از قیام عیسـی بن ماهان و همدسـتی او با رافع بن لیـث بود. ابن ماهان نفوذ قابل توجهی در خراسـان داشـت و گاه اوقات به صورت خودسـرانه در امور خراسان بدون هدایت و مشورت بغداد عمل می‌کرد.

بـا ورود هرثمـه بـه مـرو، او افـراد مـورد اعتمـاد خـود را بـه مکان‌هـای خـاص جابه‌جـا کـرد و بدون اتلاف وقت برنامهٔ دسـتگیری عیسـی بن ماهـان را طوری ریخـت کـه در همان دیدار نخسـت مجال فرار بـرای او را نداد. چون در صورت گذشت زمان امکان اطلاع والی از نیت هرثمه می‌رفت که در آن صورت نتیجه به ناکامی می‌انجامید. به این سـبب، او آمادگی‌های خود را گرفت و به عیسـی بن ماهان خبر داد که هرثمه به مرو رسیده است.

عیسـی بـن ماهـان بلافاصلـه پس از دریافـت خبـر ورود هرثمه به مـرو که در

انتظار آن بود (چون قبلاً نامهٔ حرکت او را هارون الرشید داده بود) به سوی منزل یا اقامتگاه هرثمه حرکت کرد. با ورود به منزل هرثمه بدون احوالپرسی بر او برآشفت و افراد خود را دستور داد تا دستگیرش کنند. عیسی بن ماهان و افراد محدود او مجال دفاع نیافتند و اسیر شدند. هرثمه آنان را بر شترسوار به سوی هارون الرشید فرستاد.

هرثمه بن اعین بلخی فردای آن روز در سال ۱۹۲ قمری، رسماً خود را والی خراسان معرفی کرد و فرمان هارون الرشید را برای مردم خواند و سپس به شهرهای خراسان فرمانداران تعیین کرد. این کارها بدون تأخیر و فاصله انجام شد. این امکان می‌رفت که هرثمه در مسیر بغداد به مرو تمام برنامه خود را سنجیده بود و چون خود از این منطقه بود، با افراد آشنایی داشت و به این سبب در تعیین فرمانداران معطلی نکرد.

پس از برقراری نظم، درپی ثروت خانواده عیسی شد و مالی که از مردم غصب کرده بود. درنتیجه هشتصد هزار دینار، گنج‌های فراوان، ابزارهای زینتی و سایر اموال او را جمع کرد که به قول ابن اثیر تمام آن دارایی در پنج‌صد شتر بار شد و به سوی بغداد فرستاد.

۲.۹.۵. جنگ با رافع بن لیث در سمرقند

رافع بن لیث بن نصربن سیار، از نواده‌های نصربن سیار آخرین حاکم اموی در خراسان است. او و پدرش لیث از اموی‌ها برگشت و پیرو حکومت عباسی شد. بنابراین، در خراسان و ماوراءالنهر بانفوذ ماندند. رافع از کشته شدن برمکیان به دستور خلیفه عباسی مثل هر خراسانی به شدت ناراحت بود. این ناراحتی با آمدن عیسی بن ماهان از والیان مستبد عباسی به خراسان مضاعف شد. رافع بن لیث یکی از معترضان سیاست‌های ابن ماهان در خراسان بود. به این سبب، در سال ۱۹۱ قمری، رافع برعلیه حکومت هارون در سمرقند قیام کرد.

به زودی مردم شهرهای مختلف خراسان از این قیام حمایت کردند. هرثمه بن اعین تلاش کرد تا این قیام را آرام کند اما به دلیل مردمی بودن آن قادر نشد. هارون الرشید چون دانست که قیام رافع ریشهٔ مردمی دارد و هرثمه توان سرکوب آن را به تنهایی ندارد، از اسد بن سامات خدات بلخی از همشهریان هرثمه خواست تا در سرکوب قیام به هرثمه کمک کند.

اسد سامانی چون در این زمان سیاست‌های مردمی در پیش گرفته بود، بین رافع و هرثمه میانجی‌گری کرد و آشتی برقرار شد. اسد سامانی و هرثمه به احتمال زیاد به خلیفه گزارش دادند که مسبب اصلی این قیام‌ها سیاست‌های غلط والی او عیسی بن ماهان است. هارون الرشید به این سبب، هرثمه بن اعین را به خراسان فرستاد تا در اعتراض به سیاست‌های نادرست عیسی بن ماهان او را دستگیر کند.

ابن اثیر از جنگ میان هرثمه و رافع بن لیث در سال ۱۹۳ قمری در سمرقند نیز یادداشت‌هایی دارد. او می‌گوید در این سال که هرثمه در سمرقند با رافع می‌جنگید، در محاصرهٔ سپاهیان رافع و ترکان قرار گرفت و در آستانهٔ نابودی ترکان (به دلیل نامعلوم) دست از جنگ کشیدند و رافع مجبور شد که محاصره را رها کند (ابن اثیر، ۱۳۷۰، ج ۸: ۳۷۵۳). در این زمان هارون الرشید درگذشت و مأمون الرشید که از مادر خراسانی و اهل مرو بود، خلیفه شد و با مردم خراسانی رفتار نیکو داشت. این امر باعث شد تا رافع بن لیث نیز دست از قیام کشیده در مرو خود را به مأمون برساند و تسلیم شد. مأمون الرشید نیز از خطای او درگذشت (فرای، ۱۳۶۳: ۶۶).

منابع تاریخی دربارهٔ شمار سپاهیان هرثمه بن اعین در جنگ با رافع بن لیث آمار دقیق ارائه نمی‌کنند اما به نوشتهٔ یعقوبی، زمانی که هرثمه از بغداد به مرو وارد شد و به‌صورت رسمی ولایت خود را اعلان کرد، در حدود چهار هزار سپاهی در لشکر او بود (یعقوبی، ۱۴۲۲، ج ۲: ۴۲۵). به احتمال زیاد او با این

سپاه در برابر رافع بن لیث وارد جنگ شده و او را در محاصره کرده است. این احتمال نیز وجود دارد که در مسیر راه سپاهیان بومی نیز از بلخ، ترمز، بخارا با این سپاه پیوسته و تعداد آن افزایش یافته باشد؛ زیرا مورخین تعداد سپاهیان رافع را سی هزار گزارش کرده‌اند. بنابراین، چهار هزار سپاه با سی هزار نمی‌تواند مقابله کند. دینوری در کتاب *الاخبار* تعداد سپاهیان هرثمه در حلوان در سال ۱۹۵ قمری را سی هزار درج کرده است. پس احتمال دارد که این تعداد زیر فرماندهی هرثمه حضور داشته است (Al Dinawari, 399).

براساس گزارش ابن اثیر از جنگ هرثمه در برابر رافع بن لیث طاهر بن حسین فوشنجی (بعدتر بنیان‌گذار سلسلهٔ نیمه‌مستقل طاهریان در خراسان) از فرماندهان سپاه هرثمه بود و در این جنگ در سمرقند حضور داشت. بعد از اینکه رافع تسلیم مأمون شد و به مرو رفت. طاهر بن حسین در سمرقند برای مدیریت اوضاع احتمالی ماند اما هرثمه به دستور مأمون الرشید به مرو رفت. مأمون الرشید چون خود در مرو ساکن شده بود بنابراین به ولایت هرثمه لازم ندید و او را در رأس پاسبانان خود گماشت.

۵ . ۹ . ۳ . جنگ با حمزه سیستانی

هارون الرشید وقتی هرثمه بن اعین را به سوی خراسان می‌فرستاد، او هم‌زمان والی خراسان و سیستان بود و سیستان را نیز به او سپرد اما مشکلات خراسان و دوری راه باعث شد تا هرثمه در سیستان سیف بن عثمان طارابی را به عنوان حاکم سیستان بفرستد (دبیرسیاقی، ۱۳۲۶: ۵۲۷). سیف از تهدیدی حمزهٔ سیستانی به زرنج نرفت و در عوض به بست مرکز گرفت (حبیبی، ۱۳۸۰: ۳۵۶). مصروفیت و اولیت مهار قیام رافع بن لیث برای هرثمه بلخی منجر به تقویت خوارج در مناطق غربی خراسان و سیستان شد. او تمام امکانات و سربازان خود را از مراکز نظامی خراسان در بلخ جمع کرد و به سوی شمال

دریای آموسوق داد. حمزه سیستانی که در این زمان براساس ضربات سنگین سپاهیان عیسی بن ماهان در کوهستانات بادغیس، غور و هرات در حال تردد بود، میدان را خالی دید و به شهرها یورش برد (ابن اثیر، ۱۴۲۰، ج ۶: ۲۰۹).

به باور عبدالحی ضحاک گردیزی، دلیل هارون الرشید برای تعیین هرثمه برخراسان را ناکامی عیسی بن ماهان در مقابله با خوارج سیستان و خراسان دانسته است. در گردیزی آمده است:

> «در سال ۱۹۱، هارون به علت ناکامی علی‌بن عیسی در نبرد با حمزه، او را پس از یازده سال از حکومت خراسان برکنار و هرثمه بن اعین را به جای او منصوب کرد. برای مقابله با قیام رافع‌بن لیث در این سال (۱۹۱ ق)، هرثمه بیش‌ترین نیروهای خود را اعزام کرد. این امر سبب شد تا خوارج با فراغ بال بیشتری به فعالیت‌های خود بپردازند. بعضی منابع تصریح کرده‌اند که در این زمان عاملان خلیفه از هرات و سیستان به سوی حمزه آمدند» (گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۹۲).

ابوخزیمه حمزه بن عبدالله یا حمزه بن آذرک معروف به حمزه سیستانی از رهبران خوارج در سیستان و خراسان بود که در برابر خلافت عباسی قیام کرد و به دنبال ایجاد یک حکومت خراسانی بود. او را از اعیان‌زادگان می‌دانند که به زوطهماسب نسب داشت. حمزه زیر تأثیر عبدالکریم بن عجرد بلخی از پیشوای فرقۀ عجارده در کلام خوارج بود (خضری، ۱۳۷۹: ۶۱). او در دورۀ ولایت عیسی بن ماهان شهرهای بادغیس، هرات، بست و بیهق را اشغال و غارت کرد. ابن ماهان توان مبارزه با او را نداشت و عذر خود را قبلاً برای هارون اعلام کرده بود.

خوارج یک گروه ایدولوژیک آزادی‌خواه بودند که در برابر ظلم و استبداد اعراب مسلمان در خراسان، سیستان و طبرستان می‌جنگیدند. آنان

براساس عقیدهٔ سیاسی خود حکومت‌های حضرت علی، خلفای بنی امیه و بنی عباس را قبول نداشتند و براساس آیهٔ ۱۳ سوره حجرات، إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقاکُم رهبری و زعامت اسلام را به انسان‌های شایسته سزاوار می‌دانستند. هرچند انسان شایسته خوارج یک مرد انتزاعی و آرمانی بود که معلوم نبود در وجود چه کسی قابل تعریف بود. اما این نهضت آرام آرام در قالب شریعت افراطی تکفیری در عراق رشد کرد و بعد در خراسان در قالب جنبش‌های آزادی‌طلب و عرب‌ستیز چهره بدل کرد.

درنهایت حمزه و پیروان او به صورت کامل شکست نخوردند. هارون الرشید با تشویشی که از ناحیهٔ نفوذ خوارج و دیگر شورشیان چون رافع بن لیث داشت به خراسان سفر کرد اما در این سفر وفات کرد. حمزه تا سال ۲۱۳ قمری، یعنی دورهٔ مأمون الرشید زندگی کرد و در اطراف سیستان به مبارزه پرداخت تا این که در اثر بیماری در گذشت.

۵. ۹. ۴. تعقیب یحیی بن زید تا خوارزم

یحیی بن زید از مخالفان حکومت عباسی بود. او پس از آنکه از عراق شکست خورد و مدتی در یمن متواری شد، دوباره به خراسان آمد تا با استفاده از نفوذ علویان و مرجئه‌ها لشکر و سازو برگ پیدا کند در برابر حکومت بغداد بجنگد. ابوالعباس احمد بن ابراهیم حسنی در کتاب خود *المصابیح* دربارهٔ پیگیری و تعقیب یحیی که هرثمه مأمور این کار بود، گزارشی آورده است، یحیی بن عبدالله به یمن رفت و مدتی را در آنجا ساکن شد و سپس به مصر و مغرب و نواحی آن سفر کرد و موسی الهادی به شدت در تعقیب او بود. موسی در سال ۱۷۱ قمری درگذشت و هارون الرشید جانشین او شد. او نیز در پی دستگیری یحیی بود. یحیی از آنجا به عراق بازگشت و وارد بغداد شد. هارون بسیار مجدانه درپی او بود، اما موفق به دستگیری او نشد، یحیی به ری رفت و

پیش از یک ماه در آن‌جا ماند سپس به خراسان و ناحیهٔ جوزجان و بلخ رفت. هارون، هرثمه بن اعین حاکم خراسان را مأمور دستگیری او کرد. یحیی به نزد قاخان حاکم ترک ماوراءالنهر رفت. درحالی که هفتاد نفر از شیعیان و داعیان او از مردم مدینه، بصره، کوفه و خراسان همراه او بودند، خاقان مقدم او را گرامی داشت و او را در مکانی بهتر سکونت داد. خاقان به او و یارانش کمک‌های زیاد کرد. هارون فرستاده‌ای به نام نوفلی را نزد خاقان فرستاد تا او را تحویل دهد، اما خاقان امتناع کرد. یحیی پس از مدتی به قمس و جبال و درنهایت به طبرستان وارد شد.

۵. ۹. ۵. جنگ با رومیان

در زمان حکومت عباسیان، قلمروِ اسلام از یک طرف با چینی‌ها نزدیک شده بود و از طرف دیگر با هند و روم و صحرانشین‌های افریقا. بنابراین جنگ‌های زیادی میان لشکریان مسلمان و ملت‌های دیگر رخ داد که صفحات تاریخ در این مورد نوشته‌های زیاد دارد. یکی از این سلسله جنگ‌ها میان عباسیان و رومیان مسیحی در شرق بود. سال‌های انتقال قدرت از بنی امیه به بنی عباس یک فرصت مغتنم برای رومیان شده بود تا به استحکام نیرو و قوا پرداخته و روح تازه‌ای به خود بدمند. خلفای نخستین عباسی مثل ابوالعباس سفاح و ابوجعفر منصور بیشتر در پی تثبیت موقعیت خود در جهان اسلام بودند. در زمان هارون الرشید فرصت مساعد شد تا توسعهٔ قلمرو دوباره در دستور کار خلیفه مسلمانان قرار گیرد.

در سال ۱۹۲ قمری، هارون الرشید یزید بن مخلد هبیری را با ده هزار سپاهی برای جنگ با رومیان مسیحی در اناتولی (ترکیه امروزی) فرستاد. یزید در منطقهٔ طرطوس با رومیان مواجه شد و جنگ سختی درگرفت، لشکریان عباسی از رومیان شکست خورد و یزید با پنجاه تن دیگر کشته شدند. گزارش

این خبر برای خلیفه هارون الرشید بسیار گران تمام شد. چون هم لشکر شکست خورده بود و هم فرمانده لشکر کشته شده بود که این ضایعهٔ بزرگ برای حکومت عباسی بود و پیروزی کلان برای رومیان به حساب می‌آمد.

هارون الرشید بلافاصله عبدالله بن مالک و سعید بن سلم قتیبه دو تن از فرماندهان دیگر خود را به درب الحدث و مدعش جابه‌جا کرد تا پس از تجهیز لشکر برای انتقام دوباره با رومیان وارد جنگ شوند. خلیفه در این وقت به هرثمه بن اعین والی خراسان نامه نوشت و در آن دستور داد تا با سی هزار سرباز خراسانی به کمک فرماندهان در درب الحدث برود و مشترک در جنگ با رومیان شمشیر بزند. هرثمه سپاهیان خراسان را آماده کرد و با ادارهٔ خود به حواشی سرزمین‌های روم شرقی رفت (ابن اثیر، ۱۳۷۰، ج ۸: ۳۷۳۴).

جنگ بزرگی با رومیان درگرفت. سپاه سعید بن سلم در مرعش اقدامی نکرد اما سپاه عبدالله بن مالک در درب الحدث با هرثمه بن اعین بر رومیان شبیخون زدند. در این جنگ هارون الرشید خود نیز در درب الحدث آمده بود. سپاهیان عباسی وارد شهر طرطوس (شهری در ولایت مرسین در ترکیه امروز) شده و شهر را ویران کردند. هرثمه با لشکر خود وارد شهر طرطوس شد و در آنجا مدتی کوتاه ماند. او در طرطوس نیز شهری ساخت.

۵. ۱۰. پایان ولایت هرثمه بن اعین بلخی در خراسان

هرج و مرجی را که عیسی بن ماهان در یازده سال حکومت خود در خراسان به پا کرده بود، در شش ماه امارت هرثمه قابل جمع کردن و تأمین امنیت نبود. بنابراین، سپاهیان هرثمه و راهبرد نظامی او نیز در سرکوب و فروکش کردن این شورش‌ها ناکام ماند. از یک طرف مخالفان و معترضان چون رافع بن لیث لشکر هرثمه را مصروف خود کرده بود که در جنگ‌های تن به تن پیروزی درپی نداشت. از طرف دیگر، جنگ‌های پارتیزانی خوارج به رهبری نیزک، که متاثر

از اندیشه‌های سیاسی عبدالکریم بن عجرد بلخی بود، بسترخود را درشهرهای مختلف خراسـان توسـعه می‌داد. همهٔ این حوادث هارون الرشـید را نسبت به هرثمه بن اعین بدگمان کرد (طبری، ۱۳۵۴، ج ۶: ۵۳۶۵).

بـه ایـن سـبب، هـارون الرشـید علی‌رغـم بیمـاری و کهولتی که داشـت به ایـن نتیجـه رسـید که خود به خراسـان سـفرکند و اوضـاع را از نزدیک بررسـی و فرماندهـی جنـگ را بـه عهـده گیرد. هـارون با عجـزهرثمه بلخـی نتیجه گرفته بـود که فرسـتادن هرکسـی دیگربه جـای هرثمه گره از مشـکل نمی‌گشـاید. او بر درایـت و فرماندهـی هرثمه اعتماد داشـت. به این سـبب ضرورت سـفرخود او به خراسـان حس کرده بود. او در سـال ۱۶۱ قمری به توس از توابع نیشـاپور رسید (جهشیاری، ۱۴۰۸: ۲۶۶).

۵. ۱. ۱۰. ۱. گزارش طبری از ولایت هرثمه در خراسان

دراین‌جا بدون تحریف عین جملات *تاریخ طبری* را دربارهٔ حکومت هرثمه بن اعین در خراسان نقل می‌شود:

> «عرش و ساکنان آسمان‌های او را شاهد می‌گیرم و شهادت خـدای بـس، امیرمؤمنان نوشـت به خط خویش و جـزخدای و فرشتگان وی کسی حضور نداشت.
>
> گویـد: آن‌گاه بگفـت تـا دربـاره هرثمـه بـه علـی بـن عیسـی نویسـند کـه بـه کمـک و تأئیـد کار و دسـتیاری وی مـی‌رود کـه نوشته شد و کار به ترتیب آن نمودار شد.
>
> گوید: و چنان بود که نامه‌های حمویه به نزد هارون آمده بود که رافع و موافقان وی خلع نکرده‌اند و سیاه از تن برون نکرده‌اند بلکه هدفشـان عزل علی بن عیسـی است که با آن‌ها بدرفتاری کرده است.

از جمله حوادث سال این بود که هرثمه بن اعین به ولایت‌داری سوی خراسان رفت».

سخن از کار هرثمه در سفر خراسان و کار علی بن عیسی و فرزندان او

گویند: هرثمه شش روز پس از آنکه رشید فرمان خویش را بروی نوشته بود حرکت کرد. رشید از او بدرقه کرد و آنچه را لازم می‌دانست بدو سفارش کرد. هرثمه بی‌درنگ برفت، به ظاهر مقداری مال و سلاح و خلعت و عطر سوی علی بن عیسی فرستاد و چون به نیشابور رسید جمعی از معتمدان و کهنسالان و کارآزمودگان اصحاب خویش را فراهم آورد و هر کدام را نهانی خواست و با وی خلوت کرد و از آن‌ها پیمان و تعهد گرفت که کار وی را نهان دارند و راز وی را پوشیده دارند و هریک از آن‌ها را به ترتیب وضعی که به نزد وی داشتند بر ولایتی گماشت.

ولایت‌مداران گرگان و نیشابور و دو طبس و نساء و سرخس را معین کرد و فرمان هر کدام را بداد و دستور داد که پوشیده سوی عمل خویش رود و هنگام ورود به ولایت و اقامت تا به وقتی که معین کرده بود همانند مسافران باشد. اسماعیل بن حفص را مطابق فرمان رشید ولایت‌مدار گرگان کرد. آن‌گاه برفت و چون به یک منزلی مرو رسید جمعی از معتمدان اصحاب خویش را پیش خواند و نام فرزندان علی بن عیسی و مردم خاندان و دبیران وی را در رقعه‌ها برای آن‌ها نوشت و به هر کدام‌شان رقعه‌ای داد به نام کسی که پس از ورود به مرو عهده‌دار مراقبت‌شان بود، مبادا وقتی کار وی نمودار می‌شود

فراری شوند. آن‌گاه کس به نزد علی بن عیسی فرستاد که اگر امیر که خدایش گرامی بدارد مایل باشد معتمدان خویش را برای گرفتن اموالی که همراه من است بفرستد که وقتی مال پیش از من آید برای نیرو گرفتن امیر و شکسته کردن دشمنان وی موثرتر بود و نیز اگر مال را پشت سر گذارم بیم هست که یکی که بر بودن چیزی از آن طمع دارد غفلت ما را هنگام ورود به شهر فرصت شمارد.

گوید: علی بن عیسی دیوان‌داران و پیشکاران خویش را برای گرفتن مال فرستاد. هرثمه به خزانه‌داران خویش گفت: " امشب آن‌ها را مشغول دارید و در کار حمل مال تعلل کنید به بهانه‌ای که طمع‌شان را نبرد و شک از دل‌هاشان ببرد. خزانه‌داران چنان کردند و به آن‌ها گفتند: باید با ابوحاتم درباره چهارپایان حامل مال و استران سخن کنیم.

گوید: پس از آن هرثمه به طرف شهر مرو حرکت کرد و چون به دو میلی آن رسید علی بن عیسی با فرزندان و مردم خاندان خویش مقدم وی را به بهترین دیداری پذیره شد. وقتی چشم هرثمه بدو افتاد پای بگردانید که از مرکب خویش فرو آید. علی بدو بانگ زد که به خدا اگر فرود آیی من نیز فرود می‌آیم. هرثمه برزین خویش بماند و هر کدام‌شان به دیگری نزدیک شدند و معانقه کردند و روان شدند. علی از هرثمه از کار رشید و حال و وضع وی و حال خاصان و سرداران و یاران دولت وی می‌پرسید و هرثمه بدو پاسخ می‌داد تا به پلی رسیدند که یکی بیشتر از آن نمی‌گذشت، هرثمه لگام اسب خویش را نگهداشت و به علی گفت: به برکت خدای پیش برو.

علی گفت: نه، به خدا چنین نمی‌کنم تا تو بروی.

گفت: در این صورت من نیز نمی‌روم که تو امیری و من وزیرم.

گوید: پس علی برفت و هرثمه از پی او رفت تا وارد مرو شدند و به منزل علی رفتند. رجاء خادم به شب و روز در سواری و پیادگی از هرثمه جدا نمی‌شد. علی غذا خواست که بخورند، رجاء خادم نیز با آن‌ها بخورد، قصد داشت که نخورد اما هرثمه بدو اشاره کرد و گفت: بخور که گرسنه‌ای، و گرسنه و نیز کسی را که مثانه‌اش پر است اختیار نیست.

گوید: وقتی غذا را برداشتند علی به هرثمه گفت: دستور داده‌ام قصری در نزدیک ماشان، برای تو خالی کنند، اگر مایل باشی سوی آن روی چنان کن.

هرثمه بدو گفت: کارها دارم که نباید گفتگو درباره آن‌ها به تأخیر افتد. آن‌گاه رجای خادم نامه رشید را به علی داد و پیام وی را بدو رسانید. وقتی نامه را گشود و به اولین کلمه آن نگریست فروماند و بدانست که آنچه از آن بیم داشته بود، رخ داده است.

گوید: هرثمه بگفت تا علی را با فرزندان و دبیران و عاملانش در بند کنند، وقتی حرکت می‌کرده بود یک بار، بند و غل همراه داشته بود وقتی علی را به بند کرد سوی مسجد جامع رفت و سخن کرد و مردم را امید داد و گفت که امیرمؤمنان مرزهایشان را بدو سپرده به سبب آنچه از بدرفتاری بدکار، علی بن عیسی، بدو رسیده بود و آنچه درباره علی و عاملان و یارانش بدو دستور داده بود بگفت و اینکه در آن باب و هم درباره انصاف کردن

با عامه و خاصه و گرفتن حقوق آن‌ها به تمام کوشش می‌کند. آن‌گاه بگفت تا فرمان وی را برای کسان خواندند که شادی نمودند و امیدوار شدند و صدا به تکبیر و تهلیل برداشتند و درباره بقای امیرمؤمنان و پاداش نیکوی وی دعای بسیار گفتند.

گوید: آن‌گاه هرثمه برفت و علی بن عیسی و فرزندان و عاملان و دبیران وی را خواست و گفت: زحمت خویش را از من بردارید و نگذارید با شما عمل ناخوشایند کنم. دربارۀ کسانی که سپرده‌هایی از آن‌ها داشتند ندا داد که هر کس سپرده‌ای از علی یا فرزندان یا دبیران یا عاملان وی به نزد او باشد و آن را نهان دارد و خبر ندهد، حرمت از او برداشته شود.

گوید: کسان سپرده‌های آن‌ها را بیاوردند بجزیکی از مردم مرو که از ابنای مجوس بود که همچنان برای دست یافتن به علی تدبیر کرد و چون به نزد وی رسید نهانی بدو گفت: مالی از آن تو به نزد من هست، اگر بدان نیاز داری هر چه زودتر به نزد تو آرم و در راه وفاداری و طلب ستایش نکو بر کشته شدن صبوری کنم و اگر بدان نیاز نداری آن را نگاه دارم تا رأی خویش را درباره آن بگویی.

گوید: علی از کار وی شگفتی کرد و گفت: اگر هزار کس مانند ترا برآورده بودم نه سلطان طمع در من می‌بست و نه شیطان. آن‌گاه از قیمت چیزی که نزد او بود پرسید که گفت مقداری مال و جامه و مشک به نزد وی سپرده که قیمت آن را نمی‌داند اما آنچه را سپرده به خط خویش نوشته که به نزد وی محفوظ است و چیزی از آن کم نشده.

علی گفت: آن را نگهدار، اگر کشف شد آن را تسلیم می‌کنی و جان خویش را نجات می‌دهی و اگر آن را محفوظ داشتی رأی خویش را درباره آن بگویم. و برای وی پاداش خیر مسئلت کرد و سپاس نکو گفت و عوض داد و نکویی کرد و چنان شد که درباره وفاداری بدو مثل میزدند.

گویند: چیزی از مال علی از هرثمه نهان نماند بجز آنچه به نزد این مرد سپرده بود که نام وی علا بود پسر هامان.

راوی گوید: هرثمه همه آنچه را که به جای نهاده بودند تصفیه کرد حتی زیور زنان‌شان را گرفت و چنان شد که یکی وارد خانه می‌شد و هر چه در آن بود می‌گرفت و چون بجز پشمی یا چوبی یا چیز بی‌ارزشی نمی‌ماند به زن می‌گفت: هر چه زیور که با خویش داری بده. و چون مرد به زن نزدیک می‌شد که زیور او را بگیرد می‌گفت: ای فلان، اگر نکوکاری چشم از من برگیر که به خدا چیزی از آنچه منظور تواست نمانده و همه را به تو تسلیم کرده‌ام. اگر مرد از نزدیک شدن بدو دریغ داشت گفته او را می‌پذیرفت و بسا می‌شد که انگشتری یا خلخالی یا چیزی که ده درم ارزش داشت سوی او می‌انداخت و اگر کسی به خلاف این بود می‌گفت: رضایت نمی‌دهم تا ترا تفتیش کنم که طلا یا مروارید یا یاقوتی را نهان نکرده باشی. و دست خویش را به زیر بغل‌ها و میان پاهای وی می‌برد و آنچه را می‌پنداشت که از وی نهان داشته می‌جست.

گوید: و چون هرثمه پنداشت که همه این کارها را چنانکه باید به سر برده علی را بر شتری بی‌روپوش روانه کرد، زنجیری به گردن داشت و بندهای سنگین بر پای، که با وجود آن توان

برخاستن نداشت.

یکی که شاهد کار هرثمه و کار علی بود گوید: وقتی هرثمه از مطالبه اموال امیرمؤمنان از علی بن عیسی و فرزندان و دبیران و عاملان وی فراغت یافت، آن‌ها را برای مظالم کسان نگهداشت و چون برای کسی حقی براو یا یکی از یارانش ثابت می‌شد می‌گفت: حق این مرد را تسلیم کن وگرنه شکنجه‌ات می‌کنم.

علی گفت: خدا امیر را قرین صلاح بدارد یک روز یا دو روز به من مهلت بده.

هرثمه می‌گفت: این مربوط صاحب حق است، اگر بخواهد چنین کند. آن‌گاه رو به آن مرد می‌کرد و می‌گفت: مایلی به او مهلت دهی؟ که می‌گفت: بلی.

می‌گفت: برو باز بیا.

آن‌گاه علی کس پیش علاء پسر ماهان می‌فرستاد و می‌گفت: از جانب من درباره فلان و فلان چیز یا فلان کس به فلان و فلان مقدار یا چنانکه صلاح بدانی صلح کن. که با وی صلح می‌کرد و کار وی را سامان می‌داد.

گویند: یکی به نزد هرثمه به پای ایستاد و گفت: خدای امیر را قرین صلاح بدارد، این بد کار یک شتر گران‌بها از من گرفت که کس نظیر آن را نداشت، قصد فروش نداشتم و آن را به نارضایتی از من خرید به سه هزار درم، به مطالبه بهای شتر به نزد پیشکار وی رفتم اما چیزی به من نداد. یک‌سال بماندم و در انتظار برنشستن این بدکار و چون برنشست براه وی ایستادم و بانگ زدم که ای امیر من صاحب شترم و تاکنون

بهای آن را نگرفته‌ام. اما مادرم را به بدکارگی منسوب داشت و حقم را نداد. حق مرا درباره مالم و نسبت بدکارگی به مادرم از او بگیر.

گفت: شاهد داری؟

گفت: جمعی هنگام گفتار وی حضور داشته‌اند.

گوید: پس آن کسان را بیاورد و شاهد دعوی خویش کرد. هرثمه گفت: حد بر تو واجب شد.

گفت: برای چه؟ گفت: برای آن‌که مادر این شخص را به بدکارگی منسوب داشته‌ای.

گفت: کی این را به تو آموخته؟

گفت: این دین مسلمانان است.

گفت: شهادت می‌دهم که امیرمؤمنان بیش از یک‌بار و دوبار مادر ترا به بدکارگی منسوب داشته و شهادت می‌دهم که خود تو مادر پسرانت را وقتی خاتم را و وقت دیگر اعین را چندان به بدکارگی منسوب داشته‌ای که شمار آن را نمی‌دانم. پس کی این حدها را به تو میزند؟ و کی آقای ترا حد میزند؟

گوید: هرثمه به صاحب شتر نگریست و گفت: رأی من این است که شتر را یا بهای آن را از این شیطان مطالبه کنی و از ناسزا گفتن وی به مادرت چشم بپوشی.

نامه هرثمه بن اعین به هارون الرشید

گوید: وقتی هرثمه علی را سوی رشید فرستاد نامه‌ای بدو نوشت و آنچه را کرده بود بدو خبر داد، به این مضمون:

به نام خدای رحمان رحیم

اما بعد، خدای عزّ و جلّ پیوسته در همه کارهای خلافت

و امور بندگان و ولایت‌ها که به امیرمؤمنان سپرده او را توفیق کامل و نکو می‌دهد و وی را در همه کارها، دور باشد یا نزدیک، خاص یا عام، نهان یا آشکار، به کمال کفایت می‌برد و به نهایت آرزو و مقصود می‌رساند. به منظور منت براو و حفاظ چیزی که به او دست وی داده است که سبب نیروی وی و نیروی دوستان و حق شناسان و مطیعان وی است، از خدا مسئلت داریم که ما را در همه کارهایمان به کمال کفایت برساند و در انجام حق واجب خویش توفیق‌مان دهد که به فرمان وی کار کنیم و به رأی وی بس کنیم.

ای امیرمؤمنان که خدایت عزیز بدارد، از آن‌وقت که از اردوگاه امیرمؤمنان جدا شده‌ام، پیوسته در پی فرمان بوده‌ام، دربارۀ کاری که مرا برای آن فرستاده بود از آن تجاوز نکردم و به کار دیگر نپرداختم که میمنت و برکت را در فرمانبری وی میدانم و تا وقتی به اوایل خراسان رسیدم دستوری را که امیرمؤمنان دستورم داده بود، محفوظ و مکتوم بدارم، محفوظ داشتم و به هیچکس از خاص و عام نگفتم. در مکاتبه با مردم چاچ و فرغانه و بازداشتن‌شان از خیانت پیشه تدبیر کردم که طمع وی و یارانش از آنجا ببرد. با مردم بلخ نیز مکاتبه کردم چنانکه به امیرمؤمنان نوشته‌ام و توضیح داده‌ام. و چون به نیشابور فرود آمدم درباره ولایت‌هایی که از آن گذشته بودم عمل کردم و ولایت‌دارانی را که پیش از گذشتن از آنجا معین کرده بودم چون گرگان و نیشابور و سرخس برگماشتم.

در این باب نیز از احتیاط بازنماندم و مردم با کفایت

وامانـت و درسـت از معتمدان اصحاب خویـش را برگزیدم و به آن‌ها دسـتور دادم که کار را مسـتور و مکتوم دارند و در این باب قسم‌هاشـان دادم. چنانکـه هنگام بیعت و فرمـان ولایت‌داری هر کدام‌شان را بدادم و گفتم نهانی و پوشیده سوی ولایت مورد عمل خویش روند و چون مسافران به ولایت درآیند و آنجا بمانند تـا وقتـی که معین کـرده بودم، یعنـی روزی که می‌خواسـتم وارد مرو شـوم و با علی بن عیسـی روبرو شـوم چنانکه به امیر مؤمنان نوشـته‌ام. کار گـرگان را بـه اسـماعیل بـن حفـص ابـن مصعب سـپردم، ایـن عاملان دسـتور مـرا اجـرا کردند و هر کدام‌شـان در وقـت معیـن علـم خویش را بدسـت گرفتنـد و ناحیـه خویش را اسـتوار داشـتند و خـدا بـا تدبیـر دقیـق زحمـت از امیرمؤمنـان برداشت.

و چـون بـه یـک منزلـی مـرو رسـیدم، عـده‌ای از معتمـدان اصحـاب خویـش را برگزیـدم و نـام فرزنـدان و دبیـران و مـردم خاندان علی بن عیسی و دیگر کسان را بر رقعه‌ها نوشتم و به هر کدام‌شـان رقعه‌ای دادم. به نام کسـی که می‌باید به هنگام ورود من حفظ وی پردازند که بیم داشتم اگر کوتاهی کنم و این کار را به تأخیر افکنم وقتی خبر آشـکار و شـایع شود، غایب و پراکنده شوند و آن‌ها بدین گونه کار کردند.

آن‌گاه از سـوی محل خویش سـوی شـهر مرو حرکت کردم و چـون به دو میلی آن رسـیدم، علی بن عیسـی بـا فرزندان، مردم خاندان و سرداران خویش پذیره من شد. با وی به نیکی برخورد کـردم و او را دلگرمـی دادم، احتـرام و تجلیـل کـردم و هنـگام دیـدار مُصـرّ بودم که برای وی پیاده شـوم که بیشـتر دلگرم شـد

و بدانچـه از نامه‌هـای مـن دریافته بـود و بدان اعتمـاد کرده بود بیشـتر اطمینان یافت که پیوسـته در نامه‌ها به تعظیم و تجلیل وی پرداخته بودم و کوشیده بودم که بدگمانی وی را ببرم، مبادا چیزی در دل وی افتد و تدبیری که امیرمؤمنان درباره وی کرده بود و مرا بدان فرمان داده بود بشکند، تنها خدای تعالی بود که کار وی را کفایت کرد.

عاقبت من و وی در مجلس وی فراهم شدیم و با وی غذا خوردم و چون از آن فراغت یافتم از من خواسـت سـوی منزلی روم کـه بـرای من معین کرده بـود. بدو فهماندم کـه کارها دارم کـه تأخیـر گفتگو درباره آن روا نیسـت. آن‌گاه رجـاء خادم نامه امیرمؤمنـان را بـدو داد و پیـام را بـدو رسـانید. در ایـن هنـگام بدانسـت که آنچه با خویشـتن کرده بود و به سبب مخالفت و تجاوز از روش امیرمؤمنان مایه خشـم و تغییرنظروی شـده بود گریبان‌گیرش شـده، آن‌گاه کس براو گماشـتم و سـوی مسجد جامـع رفتـم و کسـانی را که حضور یافتـه بودند امیـد دادم و از آنچـه امیرمؤمنـان دسـتورم داده بـود سـخن کـردم و گفتـم کـه امیرمؤمنـان اعمـال و رفتـار بـد علـی را سـخت ناروا دانسـته و آنچـه دربـاره وی و عاملانـش و یارانـش دسـتور داشـتم بگفتم و اینکـه در کار عامـه و خاصـه انصاف می‌کنم و حقوقشـان را از علـی و عمـال وی بـه تمـام می‌گیـرم. بگفتم تا فرمـان مرا که دربـاره آن‌هـا بود بخواندند و معلوم‌شـان داشـتم که سرمشـق و پیشـوای مـن اینسـت کـه از آن تبعیـت می‌کنـم و بـه طریق آن میـروم و اگـر از یکـی از مضامیـن آن بگـردم، با خویشـتن سـتم کـرده‌ام که به سـبب مسـتحق عقوبـت مخالفان رأی و دسـتور

امیرمؤمنان می‌شوم. کسان خرسندی نمودند و خوشدل شدند و صداهایشان به تکبیر و تهلیل برخاست و دعای بقا و پاداش نیک امیرمؤمنان گفتند.

آن‌گاه به جایی رفتم که علی بن عیسی آنجا بود و او را به بند کردم، فرزندان و مردم خاندان و دبیران و عاملانش را نیز به بند کردم که همگان بندی شدند و گفتم‌شان که آنچه از اموال امیرمؤمنان و غنیمت مسلمانان نهان کرده‌اند بیاروند تا درباره آن‌ها اقدامی که ناخوشایندشان باشد نکنم و تازیانه نزنم.

ودیعه‌دارانش را بانگ زدم که هرچه نزدشان هست بیارند تا وقتی که به امیرمؤمنان می‌نویسم مقدار زیادی نقره و طلا به نزد من آورده‌اند و امیدوارم که خداوند کمک کند تا آنچه را به نزد آن‌ها هست بگیرم و آنچه را به جا نهاده‌اند تصفیه کنم و این کار به بهترین وجهی که امیرمؤمنان پیوسته در امثال آن معمول میداشته به سر رود، ان شاء الله تعالی.

از وقتی به مرو آمده‌ام، از فرستادن رسولان و نوشتن نامه‌های تهدید و توضیح و ارشاد سوی رافع و یاران وی از مردم سمرقند و بلخ غافل نمانده‌ام و امیدوارم که بپذیرند و اطاعت و استقامت آیند و همین که فرستادگان من بازآیند ای امیر مؤمنان و اخبار قوم را درباره اجابت یا امتناع بیارند به ترتیب آن درباره ایشان کار می‌کنم و برای امیرمؤمنان به واقع و راستی می‌نویسم و امیدوارم، خدای به منت و کرم و نیروی خویش در کار امیرمؤمنان چنان تدبیر و کارسازی کند که پیوسته می‌کند والسلام."

جواب رشید به نامه هرثمه بن اعین

به نام خدای رحمان و رحیم

اما بعد نامه تو به امیرمؤمنان رسید که نوشته بودی به روز معین و به وضعی که گفته بودی به مرو رسیده‌ای و توضیح‌ها که داده بودی و حیله‌ها که پیش از ورود خویش درباره کار ولایت‌هایی که نام برده بودی کرده‌ای و عاملانی که پیش از عبور از آنجا معین کرده‌ای و تغییرها که درباره وصول به مقصود درباره خاین، علی بن عیسی و فرزندان و مردم خاندان وی و کسانی که از عاملان وی و یارانش که به دست تو افتاده‌اند، به انجام برده‌ای و در همه این کارها از آنچه امیرمؤمنان معین کرده بود و وانمود بود، تبعیت کرده‌ای، امیرمؤمنان همه آنچه را نوشته بودی فهم کرد و خدا را بسیار ستایش کرد که ترا رهنمون شد و کمک کرد و توفیق داد تا مقصود امیرمؤمنان را انجام دادی و به هدف وی رسیدی و آنچه را از تو می‌خواست و سامان آن به دست تو بودن و سخت بدان توجه و دلبستگی داشت به خوبی به سربردی و از برای نیک‌خواهی و کفایت تو پاداش خیر مسئلت کرد. خدای این رویه ترا که در هر مورد که به کارت می‌گیرد به تو تکیه می‌کند و به کار می‌بری برای امیرمؤمنان محفوظ دارد.

امیرمؤمنان فرمانت می‌دهد که در آنچه دستورات داده بیشتر بکوشی و تلاش کنی و اموال خاین علی بن عیسی و فرزندان و دبیران و عاملان و نمایندگان و دیوانداران وی را بجویی و در کار خیانت‌ها که در اموال امیرمؤمنان کرده‌اند و ستم‌ها که در اموال رعیت آورده‌اند بنگری و از پی آن باشی

و هـر جـا هسـت بگیـری و از دسـت ودیعه‌دارانشـان در آری و در همـه ایـن موارد درشـتی و نرمـی را به کار بری تـا آنچه را نهان کرده‌انـد بگیـری و تصفیـه کنـی و از این باب فارغ‌البال شـوی و هـم انصـاف مردم را دربـاره حقوق و مظالم‌شـان از آن‌ها بگیری تـا چنان شـود که هرکـه را مظلمه‌ای به نزد آن‌ها هسـت بگیری و مـا بین‌شـان بـه حق و عدالت کار کنی و چـون در این باب به نهایت دقت و مراقبت رسیدی خاین و فرزندان و مردم خاندان و دبیران و عاملانش را در بند و به حالی از زبونی و خفت که به سـبب اعمال‌شـان در خور آن شده‌اند به نزد امیرمؤمنان فرستی که خدای ستمگر بندگان خویش نیست.

سپس آنچه را امیرمؤمنان دستورات داده به کار بند و سوی سـمرقند رو و بکـوش تا همراهان خامـل و موافقان عقیدت وی را از مـردم ولایت‌هـای ماوراءالنهر و طخارسـتان کـه مخالفت و مقاومـت نموده‌اند دعوت کنی که بازآید و و آنچه را امیرمؤمنان به تو سـپرده میان‌شـان رواج دهی که اگر پذیرفتند و سـوی آنچه مایـه صلاح‌شـان اسـت بازآمدنـد و گروه‌های‌شـان را پراکندند، همانسـت کـه امیرمؤمنـان می‌خواهد که ببخشدشـان واز آن‌ها درگـذرد کـه رعیت وی بوده‌اند که از پس آن که مقصودشـان را انجام داده و ترس‌شـان را به ایمنی آورده و ولایت‌مداری کسـی کـه از ولایـت‌داری وی کراهـت داشـته‌اند بـه سـربرده و دسـتور داده تا در کار حقوق و مظالم‌شـان انصاف کنند، این کار نیز بر امیرمؤمنان فرض است.

و اگـر به خلاف گمـان امیرمؤمنان عمل کردند حکم خدای را درباره آن‌ها روان کن که طغیان کرده‌اند و سرکشـی آورده‌اند و سلامت را نخواسته‌اند و از آن سرباز زده‌اند که امیرمؤمنان آنچه

را به عهده داشت انجام داد که تغییرآورد و عقوبت کرد و معزول کـرد و بـدل آورد و از حادثه‌انگیـزان درگذشـت و عصیان‌گران را بخشـید و از بـس که قـوت و نیرویی جزبه وسـیله خدای والای بزرگ نیست که بدو تکیه می‌کند و سوی او باز می‌گردد.

اسماعیل بن صبیح نوشت، پیش روی امیرمؤمنان

در این سـال فضل بن عباس عباسی که ولایت‌دار مکه بود سالارحج شد.

از پـس این سـال تـا به سـال دویسـت و پانزدهم مسـلمانان غزای تابستانی نداشتند.

آن‌گاه سال صد و نود و دوم درآمد.

سخن از خبرحوادثی که به سال صد و نود و دوم بود

در ایـن سـال مبادلـه اسـیران میـان مسـلمانان و رومیـان به دست ثابت بن نصرانجام شد.

و هم در این سـال رشـید از رقه برکشـتی‌ها به مدینه السلام آمد که می‌خواست برای نبرد رافع سوی خراسان رود. روز جمعه پنج روز مانده از ماه ربیع الاخربه بغداد رسید. پسرخویش قاسم را در رقه جانشین کرده بود و خریمه بن خازم را بدو پیوسته بود.

از آن پـس، شـامگاه دوشـنبه پنـج روز رفته از شـعبان از پی نماز پسـینگاه از خیزرانیه روان شـد و شب را در بستان ابوجعفر بـه سـربـرد. آن‌گاه روز بعـد سـوی نهـروان رفـت و آنجـا اردو زد و حمـاد بربررا سـوی اعمالش روان کرد و پسـر خویـش محمد را بر مدینه السلام جانشین کرد.

ذوالریاسـتین گوید: وقتی رشید می‌خواسـت برای نبرد رافع سوی خراسان رود به مأمون گفتم اکنون که رشید سوی خراسان

می‌رود، نمی‌دانی براو چه رخ می‌دهد. خراسان ولایت تواست. محمد برتوتقدم دارد و بهترین کاری که درباره توبکند اینست که خلعت می‌کند. وی پسر ذبیده است، بنی هاشمیان دائیان وینـد. زبیـده بـا اموالـش (پشـتبان اوسـت) از او بخواه کـه ترا با خویش ببرد.

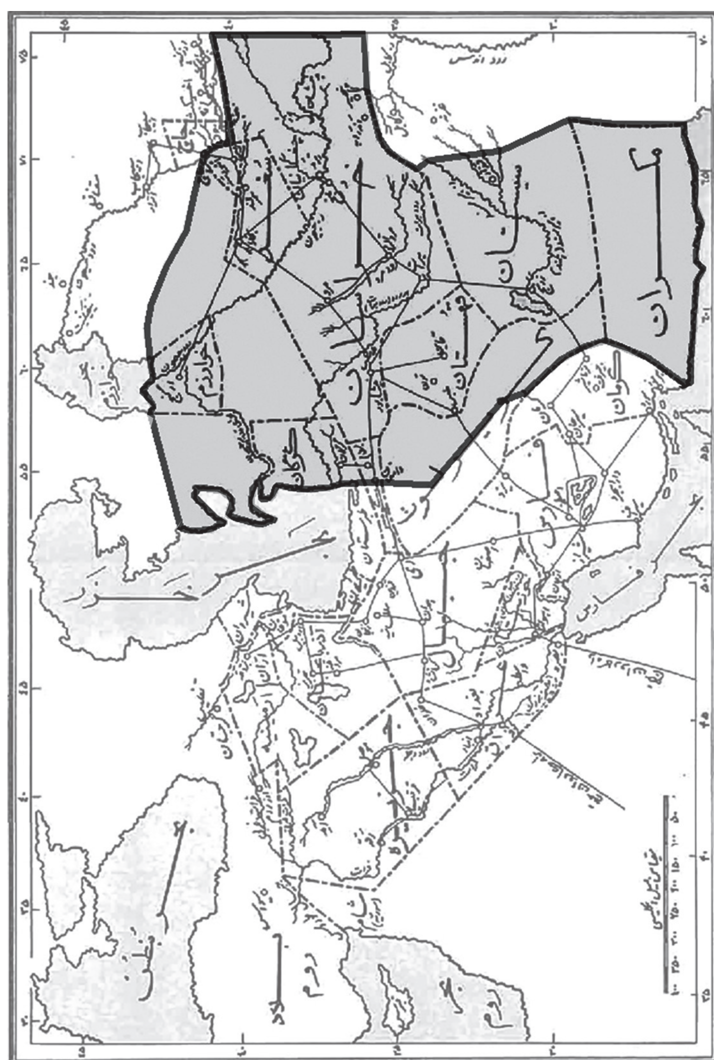
گوید: مأمون از رشید اجازه خواست اما نپذیرفت. بدو گفتم: بـدو بگـوی که توبیماری و می‌خواهم تـورا خدمت کنم و تکلفی برای تو پدید نمی‌آورم که رشید اجازه داد و او حرکت کرد.

محمـد بن صباح طبری چنین آورده که وقتی رشـید سـوی خراسـان می‌رفته بود پدرش به بدرقه وی برون شـده بود و با وی تا نهروان رفته بود. رشـید در راه با وی سـخن می‌کرده بود، گفته بود: ای صباح گمان ندارم هرگز مرا ببینی.

صبـاح می‌گوید: گفتم: خدایت به سـلامت پـس می‌آورد با فیروزی و ظفر بر دشمنت».

***

هرثمـه دو سـال در خراسـان ولایـت کـرد. بعضـی از مورخـان البتـه پیش از مأموریت او به عنوان والی خراسان، از یک سال فرماندهی او در بلخ نیز گزارش داده اسـت. نویسـنده *تاریخ منتظم ناصری* نوشته اسـت که در سال ۱۹۱ قمری هـارون الرشـید هرثمه بـه اعین را به عنوان والی بلخ فرسـتاد (اعتمادالسـلطنه، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۶۹). در این که آیا هرثمه براسـاس اغتشاشـات در خراسـان برای یک مأموریت کوتاه‌مدت هرثمه را به بلخ فرسـتاده اسـت تا از آنجا شورش‌های طالقـان، بدخشـان، سـمرقند و ماوراءالنهـر را سـرکوب کنـد، این امـکان وجود دارد؛ زیرا هرثمه در سـال‌های پیش از این نیز مأموریت‌های یک سـال و کمتر از آن در مصر و جاهای دیگر داشت.



نقشهٔ شماره ۴: قلمرو حکومت هرثمه بن اعین در خراسان

این احتمال نیز می‌رود که مؤلف *تاریخ منتظم ناصری* ولایت هرثمه در خراسان را در مکان و سال متفاوت نوشته است. به‌طور نمونه، ولایت هرثمه در خراسان را در بلخ محدود کرده باشد چون بلخ از زمان اسد بن عبدالله قسیری به عنوان مرکز خراسان یک شهر مهم بود. هرچند در زمان خلفای نخستین عباسی مرکز خراسان مرو بوده است و بعید نیست که هرثمه بن اعین به عنوان یک بلخی وقتی والی خراسان تعیین شده است و مرکز خود را به بلخ انتقال داده باشد. دیگر این که در سال نیز امکان اشتباه می‌رود. سال ۱۹۱ یا ۱۹۲ قمری در منابع تاریخی گاه پس و پیش می‌شود.

از اسناد و شواهد تاریخی چنین فهمیده می‌شود که هارون الرشید در کنار اینکه امارت خراسان را به هرثمه داد، سرزمین‌های ماوراءالنهر، سیستان و کرمان را نیز زیر اداره او آورده باشد؛ زیرا هرثمه از یک طرف برای سرکوب رافع بن لیث به سوی ماوراءالنهر لشکر می‌کشد، از طرفی دیگر برای جنگ با خوارج به سیستان سپاه می‌برد. همچنین در فهرست حکام اسلامی کرمان، نام هرثمه بن اعین (سال ۱۹۳ ق) ثبت شده است (فهرست حکام کرمان، ۱۳۴۵: ۲۵۱). چون وقتی عیسی بن ماهان پیش از هرثمه والی خراسان بود، در ردیف حکام کرمان نام او نیز پیش از هرثمه درج شده است.

۵. ۱۱. هرثمه بن اعین بلخی در هنگام مرگ هارون الرشید

هنگام وفات هارون الرشید در توس در سال ۸۰۹ میلادی، هرثمه بن اعین بلخی در سمرقند بود (Pellat, 1971: 231). در کتاب‌های تاریخ از قطع روابط و بدگمانی هارون الرشید نسبت به همه اطرافیان و از جمله خود هرثمه بن اعین گفته شده است؛ زیرا سه روز پیش از مرگ، هارون الرشید، مأمون الرشید را با ابنای الدوله خراسانی و امرای عرب مانند عبدالله مالک خزاعی، یحیی بن معاذ، اسد بن یزید، عباس بن جعفر اشعثی، سندی بن حرشی،

نعیم بن خازم، شبیب بن حمید قحطبی، عبدالرحمان بن عبدالملک را به مرو فرستاد تا در زیرفرمان مأمون مدیریت جنگ با رافع بن لیث را از هرثمه بگیرند (جهشیاری، ۱۴۰۸: ۳۵۳).

هرچند این روش هارون الرشید کارگر افتاد. هرثمه که با سیاست شمشیر با رافع مقابله کرده بود؛ اما مأمون الرشید با نرمی و شعار عدالت به سوی رافع رفت و این امر باعث شد که رافع بن لیث با وساطت سامان خدات بلخ، با مأمون صلح کند و در مرو به او تسلیم شود. مأمون الرشید هم رافع را عفو و ندیم خاص خود مقرر کرد (همان، ۳۵۴).

حضور هرثمه در سمرقند در هنگام مرگ خلیفه فرصت آن را داد تا با مأمون الرشید که در مرو به سر می‌برد، نزدیک‌تر شود و در جنگ داخلی دوبرادر برسر قدرت، مأمون را حمایت کند. در محاصرهٔ بغداد که چهارده ماه طول کشید، هرثمه جبههٔ شرقی و طاهربن حسین فوشنجی جبههٔ غربی را رهبری می‌کردند. در اینجا بود که طاهر از سپاه هرثمه راه خود را جدا کرد و با تلاش فضل بن سهل، فرمانده مستقل شد.

۵. ۱۲. هرثمه و سقوط برمکیان بلخ

خاندان برمکی از وزرای بانفوذ خلافت اسلامی بود که در دورهٔ حکومت عباسی به‌خصوص در دورهٔ اوج و اقتدار بنی عباس در دستگاه حضور داشتند و در اطراف مکه صاحب مکان و جاهای زیاد بودند. آنان از فرزندان بانی معبد نوبهار بلخ بودند که دربارهٔ نیای بزرگ آنان که در مرو به دست اسد بن عبدالله مسلمان شد، در فصل اول سخن گفته شد. اعضای این خاندان در هر دو دوره بنی امیه و بنی عباس بانفوذ بودند. چهره‌های چون خالد برمکی، یحیی برمکی، جعفر برمکی و دیگر برمکیان خورد و کلان در سیاست و تاریخ اسلام

مهم هستند. اینکه چه برسر این خاندان آمد که تخت بخت آنان یک شبه واژگون شد، از نقاط مبهم تاریخ است. اما در سرنگونی آنان هرثمه بن اعین نقش داشت که در زیر به آن پرداخته می‌شود.

فضل بن یحیی بن خالد برمکی مانند دیگر بزرگان خاندان برمکی با سیاست حمایت از خراسانی‌ها و غیراعراب در درون دستگاه عباسی، چون درایت و جنگاوری هرثمه بن اعین را دیده بود، درپی حمایت او شد. فضل در زمانی که رئیس حراس هارون الرشید بود، هرثمه بن اعین را به‌عنوان معاون خود مقرر کرد (Tabari, Cited in Crone, 1980: 176).

این موهبت را هرثمه هرچند می‌دانست و در سال‌های حکومت موسی الهادی که او را مأمور قتل یحیی برمکی کرده بود، هرثمه از آن اکراه داشت و مرگ ناگهانی هادی باعث شد تا هرثمه از یک انتخاب دشوار که یا قتل خودش بود یا یحیی برمکی بود، نجات یافت.

چنانکه اشاره شد، هرثمه در زمان وزارت جعفربن یحیی برمکی در رأس حراس که واحد محافظت هارون الرشید بود، قرار گرفت. این مقام هرثمه را به خلیفه نزدیک ساخت و محرم امنیتی او شد. بنابراین، در مأموریت‌های خاص که خلیفه حتی صلاح نمی‌دانست که کسی به جز خود او از آن اطلاع داشته باشد، بر هرثمه اعتماد می‌کرد و به او دستور می‌داد تا نتیجهٔ کار را نیز به خلیفه گزارش بدهد. این مقامی بود که برای هر کسی میسر نمی‌شد و هارون بدون شک هرثمه را با مشورت جعفر در این سمت گماشته است. به نوشتهٔ چنتل الیسون[1] به نقل از طبری، هارون الرشید چون برنامه مخفیانه در سر داشت تا کار برمکیان را چنان پایان دهد که برای او پیش از وقت دردسر خلق نکند، بنابراین، هرثمه را از ولایت افریقا دوباره به بغداد خواست (Allison, 1999: 45).

---

1. Chantal Allison

چون نفوذ خاندان برمکی در میان خراسانیان عمیق بود و در عین حال هارون به کسی نیاز داشت که هم خراسانی باشد و هم مقتدر و صاحب سر. احتمالاً به این دلایل او خواست این مأموریت را هرثمه انجام بدهد. الیسون تأکید دارد که هرثمه با قرار گرفتن در رأس حرس، مأموریت خود را می‌دانست (همان).

در سال ۱۸۶ قمری حین برگشت هارون الرشید از سفر حج، او به جعفر برمکی و در کل خانواده برمکیان بی‌اعتماد شد. مورخان در علت اصلی سقوط برمکیان در دورهٔ هارون الرشید، سخنان پراکنده و متفاوت آورده‌اند. یکی داستان عشق عباسه خواهر هارون الرشید به جعفر برمکی را علت اساسی آن دانسته‌اند. چون هارون الرشید بر جعفر در قسمت گرفتن اقتدار عباسی شک کرده بود. عباسه همسر جعفر بود و حتی از او دو فرزند داشت (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۳: ۳۷۵). یکی دیگر علت اساسی خشم هارون الرشید بر برمکیان را در عدم پرداخت باج از سوی فضل برمکی را به خزانه بغداد می‌دانند که به عنوان والی فارس موظف بود (جهشیاری، ۱۴۰۸: ۱۷۵). طبری و ابن خلکان، سبب را در حمایت جعفر برمکی از زندانیان سیاسی زیدیان دانسته‌اند که آنان را از زندان رها کرد.

عامل اصلی سقوط برمکیان در رقابت‌های میان خانواده‌های عرب و خراسانی نهفته است. مردان عرب با مردان خراسانی در بغداد رقابت‌های ناسالم داشتند و قسمت زیادی از انرژی و نیروی حاکمان عباسی مصروف حل این رقابت‌ها می‌شد. در پیش ذکر شد که چگونه ابوایوب رقیب خود خالد برمکی را به دستور منصور عباسی از بغداد دور کرد. فضل بن ربیع از دیگر وزرای عرب‌تبار هارون و بعد امین، فضل بن سهل سرخسی نیز از میدان خارج کرد و به خراسان فرستاد. علی بن عیسی، جعفر بن محمد، فضل بن ربیع و چندتن دیگر از اعراب بانفوذ در دربار هارون کاری جز دسیسه‌سازی و

بد کردن خلیفه علیه بزرگان برمکی نداشتند. وقتی جعفر برمکی در سفری به حج، به هارون الرشید پیشنهاد داد تا برای خوشبویی مداوم کعبه در داخل آن آتشدانی گذاشته شود و عود بسوزانند، این پیشنهاد او را تشویق آتش‌پرستی دانسته‌اند و به دنبال آن بر برمکیان تهمت‌ها بستند (الجومرد، ۲۰۰۵: ۳۷۴). به احتمال زیاد، علت‌های دیگر نیز تابع این رقابت‌ها بوده است و این افراد زیرگوش هارون می‌خواندند و سرانجام او را تحریک کردند. به قول مسعودی وقتی هارون کار حکومت را پس از برمکیان بی‌تدبیر و پراکنده دید، از کار خود اظهار پشیمانی کرد.

به هرصورت روزی صبح وقت هارون الرشید هرثمه بن اعین بلخی و ابراهیم بن حمید مروورودی را فرستاد تا یحیی برمکی را اسیر و اموال او را مصادره کنند (طبری، ۱۹۲۰، ج ۶: ۱۶۶). مورخین بزرگ اسلامی چون یعقوبی، مسعودی، طبری و جهشیاری روایت زیر را نوشته‌اند که هارون پس از بازگشت از حج در سال ۱۶۸ قمری در شب اول محرم سال ۱۸۷ ق دستور قتل جعفر، زندانی شدن یحیی و فضل و مصادرهٔ اموال آنان را صادر کرد. سرِ جعفر در شهر انبار به دست مسرور خادم جدا شد و بدنش قطعه قطعه شد و هرکدام در جایی از بغداد آویخته شد (یعقوبی، ۱۴۲۲، ج ۲: ۴۲۱). یحیی و فضل نیز زندانی شدند تا این که یحیی در سال ۱۹۰ قمری در زندان درگذشت و جسد او در رقه در کنار فرات دفن شد (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۳: ۳۴۳). فضل نیز در زندان و به سال ۱۹۳ قمری درگذشت (طبری، ۱۳۷۸، ج ۸: ۲۴۱). به فرمان هارون، محمد بن خالد و فرزندان و وابستگان او که در امور دولت و وزارت دخالت چندانی نداشتند، به همراه فرزندان خردسال فضل و جعفر امان داده شدند (جهشیاری، ۱۴۰۸: ۱۵۱).

اما با وجود این حوادث و اتفاقات که برسر خاندان برمک آمد، هرثمه بن اعین از بعضی از آنان در رویدادهای بعدی در بیرون از بغداد حمایت کرد.

موسی بن یحیی برمکی را هرثمه در زمان تعیین ولایت خراسان با خود به خراسان آورد و او در رکاب هرثمه حضور داشت (بلاذری، ۱۹۷۸، ج ۳: ۲۶۶). هرثمه فرزند او عمران بن موسی بن یحیی برمکی را به وساطت خود والی سند کرد و به این طرف گسیل داشت. بعدها عمران در سند کشته شد.

پایان فصل

هرثمه بن اعین با آغاز حکومت هارون الرشید در سال ۱۷۰ قمری به‌عنوان یک شخصیت مطرح و مهم در تاریخ یاد می‌شود. او از همان ابتدای کار نقش «پادشاه‌ساز» را بازی می‌کند. رهایی هارون الرشید و یحیی برمکی از زندان هرثمه را در محور بازی‌های دارالخلافه بغداد قرار داد. او پس از هارون الرشید و یحیی بن خالد برمکی در واقع سومین فرد با قدرت در دربار عباسیان بود. البته زمینه‌ساز این حضور در ابتدا بزرگان خاندان برمک بودند که در شرایط بسیار حساس دست او را گرفته بودند.

او در این دوره والی، مشاور و سرکوب‌گر است. هارون الرشید او را به مأموریت‌های مهمی چون جنگ در مرزهای روم، افریقا و خراسان فرستاد. او در همهٔ مأموریت‌ها قاطع و خشک عمل کرد و به دنبال کسب رضایت مردم نبود. با روحیه نظامی‌گری که داشت برای بقای خلافت عباسی شمشیرزد؛ یعنی مدارا در برابر مسائل اجتماعی در دستور کار هرثمه قرار نداشت. این سیاست او گاه هارون را ناراضی می‌ساخت. برای مثال زمانی که در ولایت خراسان بود، هارون از سیاست سرکوب خشمگین هرثمه در برابر سپاهیان رافع بن لیث ناخشنود بود. این احتمال بود که اسد سامانی در مرو به هارون گزارش داده باشد که روش نرم می‌توانست رافع را مطیع عباسیان کند و چنین نیز شد.

هرثمه بن اعین به‌عنوان بزرگ‌ترین فرمانده هارون الرشید موقف خود را حفظ کرد. فرماندهان دیگر که بعدها خوب درخشیدند در رکاب هرثمه بن

اعیـن شمشـیرزدنـد و مورد حمایت او بودند. طاهربن حسـین معـروف به طاهر فوشنجی از این قهرمانان خراسان بود که در زمان مأمون از سپاه او جدا شد و راه خود را پیمود. ابوالسرایا و دیگرفرماندهان نیزدر سپاه هرثمه به شهرت رسیدند و از او جدا شدند.

روابـط هرثمه در کشـاکش قـدرت میان اعراب و خراسـانی‌ها با هردو طیف یکسـان و متعـادل بـود. او درعیـن حـال که روابط حسـنه و نزدیک بـا فضل بن سـهل و خاندان سـهل در مرو داشـت، با فضل بن ربیع و خاندان ربیع در بغداد نیزخوب بود. محمد امین و مأمون الرشـید هردو او را دوسـت داشـتند. هرچند از مأمـون در جنـگ رویارویـی بـا امیـن حمایت کـرد؛ امـا دربارهٔ امیـن نظربدی نداشت و در اندیشه امان دادن به او بود.

فصل ششم

هرثمه بن اعین بلخی در دورهٔ مأمون الرشید

مقدمه

در دورهٔ خلافت مأمون الرشید، هرثمه بن اعین در جنگ‌های داخلی نقش کلیدی داشت (Kennedy, 1990: 65) و پادشاه‌ساز شد. با به قدرت رسیدن مأمون الرشید عباسی، جایگاه هرثمه در خلافت عباسی مثل دورهٔ هارون درخشان بود. هرچند پس از مرگ هارون در سال ۱۹۳ قمری براساس سیاست ولیعهدی، محمد امین برای پنج سال الی ۱۹۸ قمری در بغداد به خلافت رسید که سراسر حکومت او در جنگ با مأمون برسر تصاحب خلافت گذشت. از لحاظ اعتبار، توسعه و رویدادهای مهم، دورهٔ امین در تاریخ عباسی قابل توجه نیست. هرثمه والی خراسان است و در پایان عمر هارون در این منطقه مصروف جنگ است. او در این زمان به مأمون پیوست. هرثمه همچنان یکی از امضاکنندگان عهدنامه مکه بین مأمون و امین بود که هارون در سفری به مکه در سال ۱۹۶ است، انجام داده بود (ازرقی، ۱۳۶۸: ۱۸۵).

با مرگ هارون الرشید در سال ۱۹۳ قمری در توس از توابع نیشاپور، هرثمه بن اعین بلخی در سمرقند بود. او به زودی خود را به مرو، مرکز مأمون الرشید پسر

هارون رساند. یک مدت کوتاه فرمانده حراس مأمون الرشید شد. در جنگ مأمون علیه امین نقش فرمانده کل سپاه را داشت و همراه طاهرفوشنجی در شکست امین و به قدرت رساندن مأمون الرشید در سال ۱۹۸ نقش محوری داشت.

۱.۶. خلیفه مأمون الرشید

ابوالعباس عبدالله بن مأمون الرشید معروف به مأمون عباسی پس از شکست محمد امین در سال ۱۹۸ قمری به خلافت رسید. عامل اصلی جنگ او با امین این بود که محمد امین مأمون را از ولیعهدی خلع و پسر خود جعفر را جانشین خود تعیین کرد. مأمون به کمک وزیر دانای خراسانی او فضل بن سهل و سپاهی‌گری هرثمه بن اعین و طاهر بن حسین محمد امین را شکست داد و خلافت را از آن خود کرد. مأمون پیش از این از سوی هارون الرشید والی خراسان تعیین شده بود و در مرو زندگی می‌کرد.

مأمون از پدر عرب بنی هاشم بود اما از مادر نسل خراسانی داشت. او پسر مراجل اهل بادغیس در افغانستان است (یعقوبی، ۱۳۷۸: ۴۶۰). برخی مورخین باور دارند که مراجل دختر استاد سیس هروی (بادغیسی) است که در زمان خلیفه منصور عباسی در برابر حکومت قیام کرده بود (لنگرودی، ۱۳۷۷، ج ۷: ۱۴۴). به هرصورت، مأمون خون خراسانی داشت و در حکومت او خراسانی‌ها در موقف‌های بلند حکومتی حضور داشتند. هرچند خراسانی‌ها با هم رقابت‌های منفی داشتند. چنان‌که برادران ابن سهل سرخسی هرثمه بلخی را به قتل رساندند و غالب بادغیسی، مامای مأمون فضل بن سهل را به قتل رساند (زریاب خویی، ۱۳۹۳: ۱۵).

دورهٔ حکومت مأمون الرشید نیز چون دورهٔ هارون، عصر طلایی اسلامی در اقتصاد، فرهنگ و علم دانسته شده است. دانشمندان بزرگی در عالم اسلامی در حوزه‌های علوم اجتماعی، علمی و دینی به بالندگی رسیدند. اما

دورهٔ مأمون، از لحاظ سیاسی اوضاع خوب نبود و در درون خلافت عباسی شورش‌هایی به پا می‌شد و خلافت را مصروف سرکوب و مبارزه با آن می‌داشت. قیام‌های زیادی در بلاد اسلامی از سوی فقهای ضد معتزلی، خوارج، علویان و مخالفان سیاسی خاندان عباسی رخ می‌داد.

مأمون بیست سال حکومت کرد و سرانجام در زمانی که مشغول آمادگی حمله به سرزمین‌های روم شرقی در طرسوس بود در سال ۲۱۸ قمری از دنیا رفت. مزار او در دورهٔ کنونی در مسجد جامع شهر طرسوس در ولایت مَرسین در جنوب ترکیه و در مرز سوریه واقع شده است. در شهری دفن شد که روزگاری هرثمه بن اعین آن را بنا کرده بود.

۶. ۲. هرثمه بن اعین بلخی فرمانده حراس مأمون الرشید

چنانچه اشاره شد، پس از آنکه علی بن عیسی ماهان، والی خراسان در سرکوب شورش‌های رافع ابن لیث (۱۹۲ قمری) ناکام ثابت شد، هرثمه در جنگ با ابن لیث به صورت نسبی موفق شد. هرثمه به دستور هارون الرشید، در سال ۱۹۴ قمری، علی بن عیسی را خلع و خود مدت کوتاه حاکم خراسان شد (Pellat, 1971: 231). با ورود هرثمه بلخی به مرو، او آستین برزد تا شورشیان به رهبری رافع بن لیث را در سمرقند و حوالی آن سرکوب کند. محاسبهٔ هارون الرشید در فرستادن هرثمه به ولایت خراسان به همین دلیل بود که او اهل خراسان بود و با شناختی که از جغرافیا و مردم خراسان داشت، توانست هرج و مرج برخاسته از سیاست‌های بی‌تدبیر والی پیشین را مدیریت کند. در این زمان هارون الرشید وفات کرد و مأمون الرشید در مرو ساکن شد. هرثمه به مأموریت خود در سرکوب قیام رافع ادامه داد. هرثمه تا سال ۱۹۴ قمری با قوا و سپاه در سمرقند به مبارزه ادامه داد تا اینکه رافع به مرو رفت و تسلیم مأمون شد.

در این سال مأمون هرثمه را به مرو خواست و او را مسئولیت جدید در

حراس داد؛ مأمون شبیب بن عمید قحطبه الابناوی، رئیس حراس دورهٔ هارون الرشید را برکنار کرد و هرثمه در این وظیفه گماشته شد. مأموریت هرثمه در این سال رسماً در ولایت خراسان پایان یافت. او فرمانده محافظان مأمون الرشید بود. وظیفه‌ای که سال‌ها قبل در بغداد در دورهٔ هارون الرشید، یحیی بن خالد برمکی به او اجرا داده بود و در این زمینه تجربه خوب داشت.

۶. ۳. نقش هرثمه بن اعین‌بلخی در جنگ مأمون و امین

هارون الرشید پس از تصاحب خلافت، انتخاب جانشین برای خود را به‌عنوان یک موضوع مهم در دستور کار قرار داد. به تعبیر *تاریخ یعقوبی*، هارون از تجارب نیاکان خود آموخته بود که در صورت بی‌توجهی به توزیع و تقسیم قدرت و یا تعیین ولیعهد، امکان تجزیه و تنش‌های شدید میان میراث‌خواران حکومت او بیشتر خواهد شد. هارون الرشید خوب می‌دانست که ابوالعباس سفاح، جد نخستین او با تعیین نکردن ولیعهد برای بقایای خلافت مشکلاتی خلق کرد. المنصور نیز با ادعاهای جانشینی عبدالله بن علی مواجه شد. هرچند که ابوالعباس وصیت کرده بود تا او نیز عیسی بن موسی را جانشین تعیین کند، اما منصور چنان نکرد. المهدی با یک روش جدید، برای هر دو فرزند خود بیعت گرفت که منجر به کشمکش‌های زیاد در خانوادهٔ عباسی شد. هادی و هارون روزهای بدی را تجربه کردند.

به این سبب، هارون الرشید از یک طرف معضل جانشینی را حل می‌ساخت و از طرف دیگر رویایی کسانی را که برای مرگ هارون انتظار می‌کشیدند تا برای تصاحب قدرت اقدام کنند، نابود کرد. به این منظور، او در سال ۱۷۵ قمری محمد بن هارون، فرزند پنج‌ساله خود را ولیعهد معرفی کرد و او را احمد لقب داد. بعد مأمون، فرزند دیگرش را به‌عنوان ولیعهد امین مقرر کرد و به این سان خلافت بعد از خود و بعد از آن را تضمین کرد. به قول

مسعودی، هارون الرشید ملک‌های تحت فرمان خود را نیز میان پسران تقسیم کرد؛ او امارات عراق، شام و مغرب را به امین داد و بغداد را مرکزیت آن تعیین کرد و خراسان، سیستان و طبرستان را با مرکزیت مرو به مأمون سپرد. همچنان پسر سوم خود، قاسم را حاکم آذربایجان و قسمتی از آسیای صغیر و جزیره کرد و او را ولیعهد مأمون قرار داد.

با مرگ هارون الرشید در سال ۱۹۲ قمری نظم تعریف شدهٔ او به دست امین برهم خورد. امین در سال ۱۹۴ قمری بدون اعتنا به عهدنامه هارون الرشید، قاسم برادر خود را که حاکم آذربایجان و ولیعهد مأمون بود از قدرت خلع و به بغداد خواست. همچنان نام او را از خطبه حذف و به جای او نام پسرش موسی را اضافه کرد. در عهدنامه هارون الرشید آمده بود که خلع قاسم از صلاحیت‌های مأمون است. این عهدشکنی منجر به جنگ میان مأمون و امین شد و بغداد و مرو به جان هم افتادند. مغز متفکر جنگ از طرف مأمون، فضل بن سهل سرخسی، وزیر کارکشتهٔ او بود و اما فرماندهی و مدیریت جنگ به دوش طاهر بن حسین فوشنجی و هرثمه بن اعین بلخی بود. به‌عبارت دیگر، مأمون که خود از طرف مادر و همسر تعلق خراسانی داشت به کمک سه بزرگ‌مرد خراسانی برادر خود را که از طرف پدر و مادر هاشمی نسب بود از قدرت خلع کرد.

۶. ۳. ۱. حرکت هرثمه از مرو به سوی بغداد

با شکست سپاه محمد امین به فرماندهی عیسی بن ماهان از سپاه مأمون که طاهر فوشنجی به حمایت از او شمشیر می‌زد، مأمون الرشید این انگیزه را پیدا کرد که محمد امین را تا بغداد دنبال کند و خلافت را از چنگ او بیرون کند. بنابراین، لشکر بزرگ تجهیز کرد و به سوی بغداد حرکت داشت. هرثمه بن اعین فرمانده کل سپاه مأمون الرشید تعیین شد و از مرو به سوی بغداد گسیل شد. طاهر بن حسین جزء فرماندهان مهم این سپاه بود (فلاح‌زاده، ۱۳۹۰:

۱۵۰). هرچند در بعضی منابع تاریخی نشان داده شده که هرثمه و طاهر دو فرمانده هم‌وزن بودند که در این جنگ اشتراک کردند و کسی رهبری آن‌ها را به عهده نداشت.

امین تلاش داشت تا با وارد کردن آخرین ضربه بر لشکریان مأمون محاصرهٔ بغداد را بشکند و راه فرار برای خود بجوید. ، بنابراین در شعبان سال ۱۹۶ قمری یک سپاه مجهز ترکیب کرد و با برافراشتن چهارصد پرچم که در دست چهارصد فرمانده او داد، به آنان دستور داد تا در برابر لشکر هرثمه بن اعین جنگ کنند او را شکست دهند. این جنگ در ماه رمضان میان سپاهیان امین و هرثمه رخ داد که پس از زد و خورد زیاد فرمانده آنان علی بن محمد بن عیسی به دست هرثمه دستگیر و لشکر امین شکست خورد. هرثمه نهروان را فتح کرد و لشکر خود را در آنجا مستقر کرد.

در این زمان طاهر بن حسین فوشنجی نیز در جانب اهواز به سمت بغداد در حرکت بود و هیچ فرمانده امین توان مقابله با او را نداشت. این پیروزی‌های پی‌درپی دو فرمانده معروف مأمون الرشید، برای امین ترس آفرید. در گام نخست برای دفع پیشروی‌های هرثمه و طاهر به لشکریان و فرماندهان آن انعام فراوان توزیع کرد. امین سرخزانه را باز کرده بود. به قول نویسندهٔ *تاریخ حکومت طاهریان* (اکبری ۱۳۸۷: ۹۷) آنچه ابوالعباس سفاح، ابوجعفر منصور، مهدی و هارون الرشید در سال‌های گذشته جمع کرده بود، همه را حال امین برای دفاع از مرکز خود به باد می‌داد. آوازهٔ پخش انعام از سوی امین به سپاهیان باعث شد که در جناح سپاه طاهر فوشنجی تزلزل وارد شود. دراین زمان پنج هزار از سپاهیان طاهر اردوگاه او را ترک کردند و به سپاهیان امین پیوستند. امین از کاری که کرده بود راضی به نظر می‌رسید و عملاً دید که هدایای او تأثیر داشته و سپاه دشمن را اغوا کرده است. او جاسوسانی را در میان سپاه طاهر و هرثمه فرستاد تا این آوازه را بیشتر کند و از این طریق از پیروزی‌های دو فرمانده جلوگیری کند.

نقشهٔ شمارهٔ ۵: مسیر لشکرکشی هرثمه بن اعین و طاهر بن حسین از مرو به بغداد

اما لشکریان هرثمه و طاهر پیش روی کردند و به دروازه‌های بغداد رسیدند. امین سراسیمه شده و به وحشت افتاده بود. در این زمین چند میلیون درهم را از خزانه میان سپاهیان توزیع کرد و امکانات خزانه حکومت نیز هرروز کمتر شده می‌رفت (P.M. Holt, Vol Vi: 334). او وقتی پول خزانه را تمام کرد، جواهرات و جام‌های سیمین و زرین به فرماندهان لشکر رشوت داد.

۶. ۳. ۲. محاصره بغداد توسط هرثمه و طاهر

در سال ۹۷ هجری، فرماندهان مأمون الرشید هریک هرثمه بن اعین، طاهر بن حسین فوشنجی و زهیر بن مسیب بغداد را از سه ضلع محاصره کردند. آنان از هرطرف با منجنیق شهرها را می‌زدند تا مقاومت لشکریان امین به پایان برسد. البته در این جنگ هماهنگی میان هرثمه بن اعین و طاهر بن حسین ضعیف بود. این دو برای به دست آوردن افتخارات باهم رقابت شدید داشتند. مأمون این را می‌دانست و به این سبب تا رسیدن به دروازه‌های بغداد هردو را در دومسیر جداگانه سوق داد و نگذاشت در یک مسیر باشند.

اهمیت هرثمه نسبت به طاهر در جنگ علیه امین که دو فرمانده هم‌تراز شرکت داشتند بیشتر بود، چون به لحاظ اعتبار تجربهٔ نظامی و موقف هرثمه در دهۀ ۹۰ قمری، فرمانده کل جنگ با رافع بن لیث در سمرقند بود و در آن روزها طاهر فوشنجی زیر فرماندهی هرثمه به عنوان یک فرمانده او خدمت می‌کرد. به این سبب مأمون الرشید در تمام دستورات هردو را همزمان مخاطب قرار می‌داد و در تطبیق هدایای خود آن دو را مجبور به اقدام مشترک می‌کرد. پس از کشته شدن امین که قاسم موتمن ولیعهدی او در بغداد هنوز زنده بود، می‌توانست یک تهدید بالقوه برای مأمون در آینده باشد. بنابراین، در فرمانی به طاهر و هرثمه به هردو دستور داد که موتمن را از آن مقام خلع کنند.

در این زمان که دروازه‌های بغداد درصدد گشوده شدن روی لشکریان

مأمـون بود و منجنیق‌ها دروازه‌های خراسـان و شـام را به‌کلـی تخریب کرده بود، هرثمـه بـن اعین و طاهربن حسـین، هرکـدام در این فکربودند کـه فتح بغداد را به نـام خود کننـد. بنابراین، هـردو با فرماندهان سـپاه امین در تماس شـدند تا بـا تسـلیم شـدن آنـان راه ورود به شـهررا باز کننـد. هردو جنگ را تشـدید کردند و تعـداد زیـادی سـپاهیان خود را به کشـتن دادنـد. هرثمه حتـی دراین گیرودار برای آن که زودتر وارد شهرشود در دروازهٔ شماسیه بغداد اسیرسپاه امین شد اما سـپاهیانش به زودی بدون آن که به او ضرری برسـانند، او را از قید اسـارت رها کردند (ابن اثیر، ۱۹۶۷، ج۱۰: ۲۱۹).

او درکنـار نهریـن موضـع گرفت و در اطراف خود دیـوار و خندقی به اطراف خـود حفـرکـرد و درآن منجنیق‌ها را تنظیم کرد و بغداد را زیرآتش سـنگین قرار داد. دربـارهٔ منجنیق‌اندازی هرثمه به سـوی بغـداد، عمرو بن عبدالملک عتری وراق از شاعران آن زمانی شعری سروده است به مضمون زیر:

ای منجنیق اندازان
همگی‌تان نامهربانید
این که دوست است یا دشمن، اهمیت نمی‌دهید
وای برشما! می‌دانید به رهگذران چه می‌افکنید!
ای بسا زیبای صاحب دلال
که همانند شاخی سرسبزبود
از دل دنیای خود و زندگی آرام
برون شد
که از این چاره نداشت
و به روز حریق نمایان شد

(طبری، ۱۹۲۰، ج ۱۳: ۵۵۱۹).

۶. ۳. ۳. پایان کار امین

کشته شدن علی بن عیسی برای امین دشوار تمام شد. او در واقع ستون اصلی سپاه خود را از دست داد. طبری در گزارش سال ۱۹۵ قمری در این باره آورده است:

«نامه را پیک‌رسان در پهنای سه روز به مأمون رساند. دوری این دو از هم دوصد و پنجاه فرسنگ بود. ذو ریاستین بر مأمون درآمد و پیروزی را به او شاد باش گفت و مردم را فرمود تا به درگاه او درآیند و خلافت او را خجسته شمرند. دو روز پس از رسیدن نامه سر علی بن عیسی به درگاه مأمون رسید. مأمون فرمود تا سر او را در خراسان گرداندند. هنگامی که گزارش پیروزی به مأمون رسید او در کار آراستن سپاه (دیگر) هرثمه بن اعین برای یاری رساندن به طاهر بود. امین سرگرم ماهی‌گیری بود که گزارش کشته شدن علی بن عیسی را بدو رساندند. او به سربازی که این گزارش را آورد گفت: نفرینت باد! مرا رها کن که کوثر (خدمت‌گزار او) دو ماهی گرفته است و من هیچ ماهی به دام نیانداخته‌ام».

هرثمه در جریان محاصرهٔ امین در بغداد تلاش کرد زندگی امین را نجات بدهد. با قایقی که آماده کرده بود نیمه‌شب می‌خواست او را از طریق رود دجله فراری بدهد اما افراد طاهر ممانعت کردند و امین را دستگیر و به قتل رساندند. در این برنامه با غرق کردن قایق امین، هرثمه نیز نزدیک بود که در دریای دجله غرق شود. پس از این، هرثمه مدتی در بغداد ماند و معلوم نیست که فتح‌نامه طاهر بن حسین که در آن از هرثمه در فرار دادن امین ذکر شده بود، وضعیت او چگونه بود. هرچند فضل بن سهل تلاش داشت تا مأمون را علیه هرثمه تحریک کند (اکبری، ۱۳۸۴: ۸۷).

نیروهـای مأمـون داخـل شـهر بغـداد شـده بودنـد. امین با چنـد تـن از یاران خاص ازجمله فضل بن ربیع، وزیر خود در مدینه المنصور محاصره شـدند. او در فکر آن شـد تا به لشـکریان مأمون تسـلیم شـود. در یک سبک و سنگینی که خـودش کـرده بود بـه فضل بن ربیع تصمیم خود را اعلام کرد که به سـپاه هرثمه بن اعین تسـلیم می‌شـود. دلیل اینکه میان طاهر و هرثمه به دومی تکیه کرد آن بـود کـه امین هرثمه را موالی خود و هارون الرشـید می‌دانسـت. بنابراین، هرثمه را مطمئن‌تـر از طاهـر سـنجش کرد و بـرای هرثمه دربارهٔ تسـلیم شـدن خود نامه فرستاد (ابن اثیر ۱۳۷۰، ج ۸: ۲۱۱).

نامـهٔ امیـن بـه هرثمـه بـن اعیـن درسـت همانـی را دریافـت کـرد کـه انتظار داشـت. با تسـلیم شـدن امین به هرثمه، فتح بغداد به نام او ختم می‌شـد و به این ترتیب امین را اسیر می‌گرفت و برای مأمون می‌فرستاد و اعتبار او نزد خلیفه بالا می‌رفت. او در پاسـخ به نامهٔ امین نوشـت که هرثمه و سـپاه‌اش جان امین را محفـوظ و از هـر آسـیبی او را در امـان می‌دارنـد (الیمینـی، ۱۱۲۱، ج ۲: ۳۰۹). هرثمـه حتـی در ایـن نامه به امین قول داد که شـفاعت او را نـزد مأمون کند و در صـورت نپذیرفتـن مأمـون بـا او درگیر شـود (ابن خلـدون، ۱۳۹۳، ج ۲: ۳۷۳). هرثمـه چـون نمی‌خواسـت هیچ فرصتی را از دسـت بدهـد، بنابرایـن، در تلاش کسـب اعتمـاد امیـن به خود بـود. او ایـن نگرانی را نیز داشـت که مبـادا امین با طاهربن حسین نیز در مکاتبه باشد و درصورت پذیرفتن شروط او از سوی طاهر به سپاه او تسلیم شود.

اخبـار تصمیـم تسـلیم شـدن امیـن به هرثمـه بن اعین بـه طاهربن حسـین رسـید. او از این خبر آشـفته شـد. چون با این اقدام تمام زحمات خود را به هدر رفتـه می‌دانسـت. بنابرایـن، در جلسـهٔ عمومی با تسـلیم شـدن امین بـه هرثمه مخالفـت کـرد. هرثمـه نیـز مجلسـی از بـزرگان بغـداد را دایـر کـرد تا در ایـن باره فیصلـه صـورت گیرد. در جلسـهٔ بـزرگان بغـداد که طاهـر و هرثمه و یـاران امین

و مردم دیگر اشتراک داشتند به این فیصله رسیدند که امین انگشتر و ردای خلافت را به طاهربن حسین تسلیم کند و خودش را به هرثمه بن اعین. این تصمیم مورد توافق هرثمه و طاهر شد. اما در اصل امین تصمیم داشت هم خود و هم انگشتر و ردا را به هرثمه تسلیم کند.

یکی از فرماندهان سپاه امین به نام هرش این نیت امین را برای طاهربن حسین رساند. طاهر تصمیم قتل امین را گرفت. او به سپاهیان خود دستور داد که متوجه باشند امین به هرثمه تسلیم نشود. آورده‌اند که در شبی که امین تصمیم داشت از کاخ خود بیرون شود تا به هرثمه بن اعین تسلیم شود، هرثمه پیام فرستاد که لشکریان طاهر متوجه این امر شدند و امکان ضرر به جان امین وجود دارد. بهتر است یک فرصت دیگر زمینه تسلیم شدن فراهم شود. اما امین نپذیرفت. بنابراین، هرثمه خود شخصاً با قایقی به نزد امین رفت و او را برقایق سوار کرد و می‌خواست به سوی دیگر دریا انتقال بدهد.

سپاهیان طاهر که در کمین بودند به سوی قایق تیر و سنگ پرتاب کردند و تعدادشان داخل دریا شدند و قایق را واژگون کردند. امین که شناکردن بلد بود خود را به ساحل دریا رساند اما هرثمه شنا بلد نبود و یکی از یارانش او را از دریا بیرون کرد. در کنار دریا احمد بن سلام از فرماندهان طاهر امین را دستگیر و نزد طاهربن حسین برد. طاهر بلافاصله دستور قتل او را داد و سرش را از تن جدا کردند. طاهربن حسین جسد امین را در باغ مونسه دفن کرد و سر امین را برای مأمون به مرو فرستاد.

چون کار امین تمام شد. هرثمه بن اعین نیز واکنشی در این موضوع نکرد چون غایت جنگ با امین سقوط بغداد و شکست امین بود که به دست آمد و رقابتی هم که برای کمایی افتخار با طاهربن حسین داشت، تمام شد. اما طاهربن حسین در نامه‌ای همراه با سر امین به مأمون فرستاد، هرثمه را متهم به برنامهٔ فرار نافرجام امین کرد. اما مأمون چون از رقابت دو فرمانده خراسانی

اطلاع داشت. شکایت طاهربن حسین را جدی نگرفت و مأموریت فتح بغداد را علی‌رغم تمام جنجال‌های داخلی پایان یافته دانست.

هرثمه نیزبا کشته شدن ابن ماهان و سرکشی‌های امین به این نتیجه رسیده بود که «کار از اندازه گذشته و از کسی کاری ساخته نیست» چون دیگر امکان تدبیروجود نداشت و امین همه پل‌ها را پشت سر خود ویران ساخته بود. این سخنان معروف هرثمه بعدها در میان مردم عرب و خراسانی به یک ضرب المثل تبدیل شد و تا امروز گاهی کاری از تدبیر بیرون شود، مردم می‌گویند؛ «حال دیگر کار از کار گذشته است» (صیامیان گرجی، ۱۳۹۲: ۱۳۲).

۶. ۳. ۴. امان خواستن محمد امین از هرثمه

امین پس از ناامیدی از جانب طاهر، به هرثمه بن اعین روی آورد (Forstner, 1983). در نظر امین، هرثمه بهترین شخص برای تسلیم شدن بود. او هرثمه را از موالی و خدمتگزاران خود و پدرش می‌دانست و به وفاداری‌اش نیز اطمینان داشت و در اثر وضعیت پیش‌آمده، شناخت و اعتمادش نسبت به او فزونی یافته بود؛ بنابراین در نامه‌ای از هرثمه درخواست کمک و امان کرد (اکبری، ۱۳۸۴: ۱۰۴). هرثمه نیز این رویداد را افتخاری برای خود می‌دانست؛ زیرا به سبب آن می‌توانست به پیروزی بزرگی در برابر طاهر نائل آید. هرثمه همچنین تحت تأثیر غیرت و تعصب عربی خویش، مخالف هرگونه اقدام خراسانیان دربارهٔ امین بود؛ به همین سبب با امین پیمان بست که او را از هر گزندی محفوظ دارد و به درگاه مأمون گسیل کند. حتی در صورت نیاز، شفاعت امین را در نزد مأمون کند و در صورت مخالفت مأمون با او درگیر شود. تعهداتی که هرثمه پیشنهاد کرد، خوشایند امین واقع شد و با قبول آن، تصمیمات لازم برای تسلیم شدن به هرثمه اتخاذ شد (زرین کوب، ۱۳۶۳: ۴۹۸)، اما درطرف دیگر، طاهر از وصول این خبر ناراحت و خشمگین شد و از آنجا که قصد نداشت،

تا امتیازات و پیروزی نهایی را برای هرثمه بگذارد یا او را شریک خود کند، تصمیم گرفت مانع این اتفاق شود. هرثمه با اطلاع از مخالفت طاهر، مجلسی از بزرگان بغداد تشکیل داد که در طی آن به طاهر یادآور شدن که امین هرگز تسلیم او نمی‌شود؛ اما انگشتری، عصا و ردای خلافت را برای طاهر خواهد فرستاد، که مورد موافقتش واقع شد و مخالفتی با تسلیم امین به هرثمه نکرد. یکی از سران دربار امین که هرش نام داشت، از توطئهٔ موجود پرده برداشت که براساس آن امین به همراه نشانه‌های خلافت، تسلیم هرثمه خواهد شد. طاهر نیز با توجه به عدم اعتماد نسبت به امین و هرثمه، درصدد محبوس یا مقتول ساختن امین برآمد و به همین منظور به وسیلهٔ افرادش، کاخ امین و مادرش را تحت نظر گرفت و دستورهای لازم برای جلوگیری از پیوستن امین به هرثمه را به سپاهیان ابلاغ کرد (نفیسی، ۱۳۳۵: ۹۹).

پنج شب مانده از محرم سال ۱۹۸ قمری، امین با وجود اخطار هرثمه به او دربارهٔ تأمین امنیتش و توصیه به تسلیم شدنش در روز بعد، برای محافظت از جانش، به علت جایز ندانستن هرگونه تعلل و تأخیر، از کاخ خود بیرون آمد و به اخطار هرثمه بی‌توجهی کرد. امین بر قایقی که برای او در کنار دجله آماده کرده بودند و هرثمه خود با آن به استقبال امین آمده بود، سوار شد. هرثمه در مواجهه با امین، اظهار اطاعت و بندگی کرد (همان، ۱۰۲). مسیری طی نشده بود که سپاهیان طاهر از کمینگاه خویش خارج شدند و به سوی قایق، سنگ و تیر پرتاب کردند. در ادامه افرادی به زیر قایق رفتند و آن را واژگون ساختند. یکی از یاران هرثمه او را نجات داد و امین نیز با شنا، خود را به کنار آب رساند. پیش از اسارت امین، یکی از یارانش را که احمد بن سلام نام داشت، اسیر کردند و با از پرسش از او دربارهٔ امین، او اظهار بی‌اطلاعی کرد. سرانجام امین اسیر شد و به دست محمد بن حمید طاهری شناسایی شد. این خبر به اطلاع طاهر رسید و او نیز بلافاصله دستور قتل امین را به قریش دندانی، حاجب خویش ابلاغ کرد.

بدین ترتیب امین در اسارت کشته شد (باسورث، ۱۳۶۳: ۸۲).

پس از شکست امین، کاخ خزیمه به منزلهٔ محل اجتماع هرثمه بن اعین، به‌عنوان فرمانده کل و والی بغداد و برخی از نیروهای او استفاده شد. حتی امین نیز درصدد برآمد در همان مکان به هرثمه پناهنده شود (طبری، ۱۳۸۷، ج ۳: ۹۱۶و۹۱۷). از این کاخ تا سال‌های دراز پس از خزیمه نیزاستفاده می‌شد، چنان‌که در ۲۳۵ قمری، متوکل خلیفه عباسی برای تصفیه حساب با ایتاخ، از سرداران مشهور دورهٔ معتصم تا متوکل، از این مکان استفاده کرد (همان).

دلایلی وجود دارد که در جنگ مأمون در برابر امین، هرثمه بن اعین فرمانده کل سپاه مأمون بوده است و طاهربن حسین و رهیربن مسیب با نظارت او می‌جنگیده است. این دلایل عبارتند از: ۱. با ارسال سپاه بزرگ از مرو به سوی بغداد، مأمون به طاهر دستور داد تا مناطق فتح‌شده از سپاه عیسی بن ماهان را در نهروان به هرثمه بسپارد؛ یعنی فرماندهی عمومی سرزمین‌های تازه فتح شده را می‌بایست هرثمه زیر ادارهٔ خود بگیرد و بعد به سوی بغداد حرکت کند؛ ۲. هرثمه بن اعین یک نظامی کهنه‌کار و به لحاظ سن حدود ۳۵ سال از طاهر بزرگ‌تر بود. در ضمن طاهر حدود شش ماه قبل از این جنگ، در سپاه هرثمه یک فرمانده بود که در سمرقند می‌جنگید و خلافت این نزاکت‌ها را بلد بود؛ ۳. پس از سقوط بغداد و شکست سپاه امین، به روایت تاریخ، هرثمه بن اعین در کاخ معروف خزیمه مستقر شد. این کاخ خلافت در بغداد بود که امین در آن به سر می‌برد. حضور هرثمه در این کاخ نیز نشانهٔ از فرماندهی کل قواست؛ (بنیاد دایره المعارف اسلامی، ج ۱: ۷۰۴۵). ۴. پس از سقوط بغداد، مأمون الرشید هرثمه را به عنوان والی بغداد تعیین می‌کند.

به هرصورت طاهربن حسین از هرثمه گلایه داشت و در نامه‌ای به مأمون الرشید از بغداد به مرو فرستاد و قضایا و واقعه را به صورتی که خود او می‌خواست تعریف کرد. متن نامه طاهر به قرار زیر است:

«اما بعد، حمد خدای تعالی را که صاحب عزت است و جلال و ملک و قدرتی که چون چیزی را اراده کند، فقط بدان گوید: باش و موجود شود. خدای جزء او نیست، رحمان است و رحیم. ازجمله چیزهای که خداوند مقرر کرده بود، و استوار داشت و تدبیر کرد و تأیید نمود، این بود که چون مخلوع، از بیعت او کوتاهی کرد و پیمان او را بشکست و در فتنه افتاد، و سبب آن چه کرده بود، کشته شدن بر او، مقدر گشت که خداوند بر بندگان ستمگر نیست.

بر امیرمؤمنان که خداوند بقایش را طولانی کند نوشتم که سپاه خداوند، شهر را به همراه خلد در میان گرفت و گذرگاه‌ها و راه‌ها و معبرهای آن را در دجله و اطراف کوچه‌های مدینه السلام بست و پادگان‌ها مستقر شد و من کشتی‌ها و قایق‌ها را به همراه عرابه‌ها و سربازان در مقابل خلد و دروازه‌های خراسان فرستادم، به این خاطر که مبادا مخلوع حیله‌ای به کار بسته و یا به راهی رود که از آن طریق برای برانگیختن فتنهٔ یا ایجاد آشوب یا نبردی اقدام کند. و این موضوع پس از هنگامی بود که خدای عزوجل او را محاصره کرده و رسوا نموده بود.

درباره پیشنهادی که هرثمه بن اعین، وابسته امیرمؤمنان به او کرده بود، فرستادگان یکی پس از دیگری می‌رسید که از من می‌خواست که راه را بر او بگشایم تا سوی هرثمه رود.

من و هرثمه بن اعین نزد هم آمدیم تا در این مورد مذاکره کنیم و من اقداماتی را که دربارهٔ او انجام داده بود و در نظرداشت نپسندیدم. چرا که خداوند، او را به سختی گرفته بود و امید او را از هرگونه حیله و دستاویز بریده بود، آذوقه از او قطع شده بود

و میان او و آب نیز حایل شده بود، چه رسد به چیزهای دیگر، به‌طوری که خادمان و افرادش از مردم شهر و آن‌ها که با او به شهر رفته بودند، قصد جان او را داشتند و باهم متحد می‌شدند که به او حمله کنند و جان خویش را نجات دهند و مطالب دیگر که برای امیرمؤمنان که خداوند بقایش را طولانی کند، توضیح دادم و امیدوارم به او رسیده باشد.

اینک امیرمؤمنان را خبر می‌دهم که درباره تدبیر که هرثمه بن اعین وابسته امیرمؤمنان دربارهٔ مخلوع کرده بود و آنچه به او پیشنهاد کرده بود و از او پذیرفته بود، فکر کردم و چنان دیدم که اگر از مقام ذلت و حقارتی که خداوند برای او قرار داده و او را به تنگنا و محاصره افگنده بود رهایی یابد، فتنه بیشتر می‌شود و طمع و نفوذ کسانی که در اطراف، در انتظار فرصت به سر می‌برند، زیادتر می‌شود. این را به هرثمه بن اعین گفتم که امیدی را که به محمد داده و با او موافقت کرده، نمی‌پسندم و او گفت نمی‌تواند از آنچه برای او تعهد کرده، بازگردد و من پس از آن که از منصرف نمودن او از نظر خویش ناامید شدم، با او توافق نمودم که پیش از آن که مخلوع بیرون آید، عبای پیامبر خدا ص، و شمشیر و عصا را بفرستد، سپس راه خروج را بر او باز کنم. چرا که نمی‌خواستم میان من و هرثمه اختلاف افتد و چنان شود که دشمنان در ما طمع کنند، یا دل‌ها برخلاف آنچه که اکنون هستیم و اتفاق و ائتلاف داریم، جدایی گیرد.

قرار شد شب شنبه در وعده‌گاه نزد هم آییم و من با خواص معتمدانم که به آن‌ها اطمینان داشتم و به دلیری و جنگاوری و خیرخواهی می‌شناختم، حرکت کردم و بر کار همه کسانی که

از خشکی و آب به شهر و خلد گماشته بودم، نظارت نمودم و سفارش کردم که احتیاط کنند و بیدار و مراقب و دقیق باشند. آن‌گاه بر دروازه خراسان رفتم. غیر از لوازمی که بود، کشتی‌های فراهم کرده بودم که برای میعاد میان خودم و هرثمه، خویش در آن سوار شوم. با گروهی از خواص معتمدان و خادمانم، در آن سوار شدم و گروهی از آن‌ها را سواره و پیاده مابین دروازه خراسان و آبگاه و ساحل قرار دادم. هرثمه بن اعین با لوازم مهیا بیامد تا به نزدیک دروازه خراسان رسید، او با من حیله کرده بود و به مخلوع نوشته بود که وقتی به آبگاه رسید، به نزد او رود تا پیش از آن که من متوجه شوم، او را با عبا و شمشیر و عصا که درباره آن توافق شده بود که نزد من فرستد، با خود ببرد.

وقتی مخلوع به نزد مأموران من به دروازه خراسان رسیده بود، به هنگام دیدن او برخاسته بودند تا بداند که چه کسی است که می‌آید، چرا که من به آن‌ها دستور داده و سفارش کرده بودم که نگذارند کسی بدون اجازه من از آنجا بگذرد. اما او با شتاب به سوی آبگاه رفته بود.

هرثمه کشتی را نزدیک آورده بود، اما یاران من زودتر از پیمان‌شکن به آن رسیده بودند، کوثر دیرتر آمده بود، قریش غلام من به او دست یافته بود در حالی که عبا و عصا و شمشیر را به همراه داشت و او را با هرچه همراه داشت، دستگیر کرده بود.

یاران مخلوع وقتی دیده بودند که افراد من می‌خواهند مانع رفتن مخلوع آن‌ها شوند، فراری شده بودند، بعضی از آن‌ها به سوی کشتی هرثمه می‌شتافتند، که با آن‌ها وارونه شده و در آب فرورفته بود، بعضی دیگر سوی شهر بازگشته بودند. در این

هنگام مخلوع خویش را از کشتی به دجله انداخته بود که به سوی ساحل رود در حالی که از خروج و پیمان شکستن و شعار گفتن پشیمان شده بود.

گروهی از یاران من که آن‌ها را بین آبگاه دروازه خراسان و ستون صراه گماشته بودم پیش‌دستی کرده و او را به زور گرفته بودند، بی‌پیمان و قرار، او شعار خود را گرفته بود و با پیمان‌شکنی بازگشته بود، یک صد دانه به آن‌ها عرضه کرده بود که گویند که هر دانه یکصد هزار درهم قیمت داشت اما جزوفا با خلیفه خویش که خدایش باقی بدارد و حفظ دین و ترجیح حقی که برآن‌ها واجب بود، نخواسته بودند، چرا که خداوند او را به تسلیم آورده و تنها رها کرده بود. هریک از آن‌ها طالب او بود چرا که می‌خواست جدا از یار خویش، نزد من منزلت یابد، چنانکه در میان آن‌ها زد و خورد به وجود آمده و با شمشیرها به او پرداختند. چرا که برسر او نزاع داشتند و درباره بدست آوردن او سخت رقابت کردند، عاقبت خشم خدا و دین او و پیامبر او و خلیفه‌اش به او رسید و کشته شد و خبر آن به من رسید و من دستور دادم تا سرش را نزد من آورد و چون به نزد من آوردند، به کسانی که به شهر و بر خلد و اطراف آن گماشته بودم و دیگر کسانی که در پادگان‌ها بودند، دستور دادم در جای خویش مستقر باشند و از اطراف خویش را محافظت کنند تا دستور من به آن‌ها برسد، آن‌گاه بازگشتم خداوند برای امیرمؤمنان کار بزرگ کرد و با آن او و اسلام را ظفر داد.

چون صبح شد، مردم به هیجان آمدند و اختلاف کردند، یکی کشته شدن او را بار داشت، یکی دروغ می‌پنداشت. یکی

شک داشت و دیگری یقین، و تصمیم گرفتم که درباره کار او شبهه را از ایشان برطرف سازم، سر او را بردم که در آن بنگرند و در چشم خود ببینند و حیرت از دل‌های ایشان برود و شبهه‌افکنی فسادخواهان و فتنه‌انگیزان را از بین ببرد. صبحگاه سوی شهر رفتم کسانی که آنجا بودند تسلیم شدند و مردم به اطاعت درآمدند و شرق غرب مدینه الاسلام و چهار ناحیه و حومه‌ها و اطراف آن بر امیرمؤمنان استقرار گرفت، جنگ از بین رفت و بجای آن مردم اسلام و آرامش یافتند و خداوند توطئه را از آن‌ها دور کرد و به برکت امیرمؤمنان به امنیت و استقرار و صلح و استقامت و خرسندی و لطف خداوند عزوجل خیر بسیار رسانید و خداوند را بر این سپاس.

روز یکشنبه چهار روزمانده از محرم سال صدونود هشتم، نوشته شد.» (طبری، ۱۳۸۷، ج ۸: ۴۹۰).

۶.۴. هرثمه بن اعین بلخی والی بغداد

در سال ۱۹۶ قمری، مأمون الرشید، هرثمه را به حلوان فرستاد تا به جای طاهر بن حسین مسئولیت سرزمین‌های فتح‌شده را به عهده بگیرد. هرثمه به حلوان رسید و مسئولیت سپاه را به عهده گرفت و از دو راه شرق و غرب با سپاه طاهر به سوی بغداد حرکت کردند. سرانجام پس از یک جنگ فرسایشی دو ساله، در سال ۱۹۸ قمری بغداد فتح شد و هرثمه بن اعین با طاهر بن حسین فاتحانه وارد شهر شدند. به نوشتهٔ طبری، بلافاصله پس از فتح بغداد، مأمون الرشید در غیابت از خود هرثمه را والی تعیین کرد.

در حدود کمتر از یک سال هرثمه والی بغداد و همهٔ سرزمین‌های فتح‌شده از سپاه امین بود. در سال ۱۹۹ قمری، مأمون حسن بن سهل را به بغداد فرستاد

و طی نامه‌ای دستور داده بود تا هرثمه همه مسئولیت‌های خود را به ابن سهل بسپارد و به سوی خراسان بازگردد. هرثمه علی‌رغم بی‌میلی به سپردن حکومت بغداد و حوالی آن به رقیب سیاسی خود بغداد را ترک کرد و به سوی سرکوب شورش ابوالسرایا شد.

هرثمه پس از سقوط بغداد و قتل امین الرشید، به عنوان والی بغداد از سوی مأمون تعیین می‌شود و مدتی در بغداد مانده و فعالیت‌های کمتر داشته است. یکبار در سال ۱۹۹ قمری برای سرکوب ابوالسرایا، از مخالفان و شورش‌گران علیه مأمون الرشید اشتراک کرد و او را شکست داد (Kennedy, 2004: 152). اما به زودی مأموریت او با آمدن حسن بن سهل در بغداد به پایان رسید.

۶.۴.۱. سرکوب قیام ابوالسرایا

سری بن منصور شیبانی معروف به ابوالسرایا از مردان بنی شیبیان یکی از فرماندهان هرثمه بن اعین بود. البته بعضی از مورخان او را از طایفه بنی تمیم نیز نوشته‌اند (ابن خلدون، ۱۳۹۳، ج ۳: ۲۰۳). او در شهر خود به سبب قتل کسی از بنی تمیم فراری شد و سپاهی لشکر عباسی شد. در جنگ با خرم‌دینان رشادت نشان داد و به فرماندهی رسید.

در زمان جنگ میان مأمون الرشید و امین، خلفای عباسی، در جبهاتی که هرثمه آن را فرماندهی می‌کرد، ابوالسرایا با ادارۀ او در یکی از سنگرها مسئول جنگ بود. مأمون الرشید او را خود زیر فرمان هرثمه آورد (ابن اثیر، ۱۹۶۵، ج ۸: ۳۰۴). ابن اثیر می‌نویسد که هرثمه جنگجویی‌های او را شنیده بود و به او نامه نوشت و از او خواست تا به لشکر زیر اداره‌اش بپیوندد. ابوالسرایا پیام هرثمه را پذیرفت و با گروه مردان شیبانی به لشکر هرثمه پیوست.

بدون شک، دعوت هرثمه از ابوالسرایا او را متوقع ساخته بود و انتظار آن را داشت تا هرثمه به سخنان و توقعات او پاسخ رد ندهد. بامرگ امین و سقوط

بغداد، هرثمه مواجب و امتیازات سپاه او را کم کرد. یا در روایت دیگر هرثمه بن اعین معاش او و سپاهیان او را پرداخت نکرد (طبری، ۱۳۸۷، ج ۶: ۵۲۹). ابوالسرایا در اعتراض به این امر از هرثمه جدا شد و به قیام‌کنندگان زیدی از مخالفان حکومت عباسی پیوست (زرکلی، ۱۹۸۹: ۸۲). او به بهانهٔ حج هرثمه را ترک کرد و فرماندهان سپاه خود را نیز دستور داد گروه گروه جدا شده و در محلی که تعیین کرده بود به او بپیوندند. لشکریان او چنین کردند و در گام نخست سپاه عین التمر، از قشله‌های عسکری عباسی در نزدیک کربلا را شبیخون زدند و معاشات سربازان خود را پرداخت (ابن اثیر، ۱۹۶۵، ج ۸: ۳۰۴).

هرثمه لشکری را به سوی او فرستاد که در نبردی، به شدت از یاران ابوالسرایا شکست خورد و گریخت. او به شهر «دقوقاء» رفت و با والی منطقه که ابوضرغامه عجلی نام داشت، جنگید و او را شکست داد. ابوضرغامه گریخت و به قلعهٔ دقوقاء پناه برد. ابوالسرایا هم او را محاصره کرد؛ پس از آن به او امان داد و او از منطقه بیرون رفت و هرچه در آنجا بود، نصیب او شد (همان، ۳۰۵). او بعد از شهر دقوقاء، به شهر «انبار» رفت که حاکم آن، ابراهیم شروی بود. ابوالسرایا ابراهیم را کشت و هرچه در آنجا بود، مصادره کرد. پس از آن مجبور شد در گوشه‌ای از بیابان به دور از مردم زندگی کند (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۹: ۴۲۶). او از بیابان‌گردی به ستوه آمد و به شهر «رقه» رفت. در آنجا محمد بن ابراهیم معروف به ابن طباطبا او را دید و به او پیوست.

دربارهٔ عقاید و باورهای ابوالسرایا مورخان نظر واحد ندارند. تعدادی به سبب حمایت از محمد بن ابراهیم بن طباطبا او را از پیروان زیدی دانسته‌اند اما در بعضی از منابع به دلایل خاص خوارجی گفته شده است (گردیزی، ۱۳۴۷: ۱۷۲). دلیل نخست اینکه، او زاده جزیزه در میان دجله و فرات بود. این منطقه از مراکز و پایگاه‌های مهم خوارج بود و به صورت تقریبی تمام خانواده‌ها

گرایش خوارجی داشتند (ابن خلدون، ۱۹۹۲، ج ۳: ۳۰۳). دلیل دوم، اینکه او از طایفۀ شیبانی بود و شیبانیان از پیروان معروف خوارج شمرده شده‌اند. تعدادی از رهبران و فرماندهان بنام خوارج از این قبیله بودند (دایرةالمعارف بزرگ اسلامی: ۵۱۲). دلیل سوم پیوستن او به قیام‌کنندگان ضد عباسی است. خوارج در هرکجا فرصتی به دست می‌آورد در برابر حکومت عباسی قیام می‌کردند، بلافاصله همه حمایت کرده‌اند.

ابوالسرایا به زودی به فرماندهی لشکر محمد بن ابراهیم بن طباطبا از امامان زیدیه و از مخالفان حکومت عباسی رسید و در این مقام جنگ‌های شدید و شبیخون‌های زیادی را در برابر سپاهیان عباسی به صورت پارتیزانی زد و که آسیب‌های زیاد به عباسیان رسید. ابوالسرایا در سال ۱۹۹ قمری به کوفه که از مراکز مهم حکومت عباسی بود، حمله کرد و آن را تصرف کرد و در این شهر سپاهیان ارسالی حسن بن سهل، والی عراق را ضربه سنگین زد و اموال و تجهیزات لشکر ابن سهل را تاراج کرد.

در این زمان ابن طباطبا از جهان رفت و نوجوانی به نام محمد بن محمد زیدی به جای او نشست. این وضعیت منجر به تقویت جایگاه ابوالسرایا در میان علویان شد و او مقتدرترین مرد این جماعت شد. در بیرون از حوزه تحت نفوذ همه او را می‌شناختند و ابوالسرایا نیز به نام خود سکه ضرب زد.

در این زمان که فرماندهان معروف عراق و سرزمین عرب نتوانستند قیام ابوالسرایا را سرکوب و کوفه را فتح کنند، مأمون الرشید که در مرو به سر می‌برد، به هرثمه بن اعین دستور داد تا کار ابوالسرایا را یکسره کند. هرثمه با لشکری به سمت ابوالسرایا حرکت کرد و در نزدیکی مداین دو لشکر باهم درافتادند. هرثمه لشکریان ابوالسرایا را شکست داد و کوفه را آزاد کرد.

ابوالسرایا متواری شد و به شوش رفت. در آن زمان علی بن حسن بادغیسی از فرماندهان دیگر مأمون الرشید در آنجا به سراغ او رفت و او را از شوش راند.

حسن بن علی بادغیسی معروف به «مأمونی» به سوی آن‌ها آمد و به آن‌ها گفت هرکجا می‌خواهید بروید که مرا به نبرد با شما نیازی نیست و اگر از ناحیهٔ من بیرون روید دنبال‌تان نمی‌کنم اما ابوالسرایا با او به جنگ پرداخت ابوالسرایا در این جنگ شکست خورد و مجروح شد و گریخت و با محمد بن محمد زید و ابوالشوک به منزل خود در «رأس‌العین» رفت و چون به جلولا رسیدند؛ «حماد کندغوش» آن‌ها را اسیر کرد و نزد حسن بن سهل برد. ابوالسرایا در سال ۲۰۰ قمری در جولا اسیر شد و حسن بن سهل والی عراق سر او را از تن جدا کرد برای مأمون الرشید فرستاد.

هرثمه پس از پایان این مأموریت یک روز در کوفه ماند و غسان بن ابی الفرج پدر ابراهیم بن غسان را به فرماندهی کوفه گماشت دوباره به خراسان برگشت. چون او هنوز فرمانده پاسبانان خلیفه و فرماندار خراسان بود (ابن اثیر، ۱۴۰۹، ج ۸: ۳۸۴۰). البته در این زمان علی بن ابی سعید نیز با ولایت حسن بن سهل مخالفت داشت. مأمون برای او نامه نوشت که از حسن اطاعت کند با او به مرو بیاید. هرثمه در حین بازگشت به مرو او را با خود به مرو آورد.

هرثمه پس از سرکوب قیام ابوالسرایا، به‌عنوان والی شبه‌جزیرهٔ عرب و سوریه از طرف مأمون تعیین شد. اما هرثمه به جای پذیرش این مقام به شرق رفت تا در کنار مأمون ماند. در این زمان مأمون هنوز در مرو به سر می‌برد و اوضاع عراق سامان نیافته بود (Kennedy, 2004: 151). به باور مورخین، هرثمه از شکایت مردم بغداد نسبت به حسن بن سهل می‌خواست به مأمون گزارش بدهد و دربارهٔ تصمیم خلیفه گلایه کند. بنابراین، او برای گزارش به مرو حرکت کرده است نه برای ماندن در کنار مأمون.

داستان ابوالسرایا در گزارش ابن خلدون:

«چون مأمون حسن بن سهل را به عراق فرستاد، و او را بر این سرزمین‌های که طاهر گشوده بود امارت داد، مردم گفتند

که فضل بن سهل بر مأمون چیره شده و او را در اختیار خود گرفته و از سرداران و اهل بیتش دور داشته است. بنی هاشم و بزرگان دیگر بر حسن بن سهل، زبان به بدگویی گشودند و فتنه برخاست.

ابوالسرایا سری بن منصور که می‌گفت از بنی شبیان و از فرزندان هانی بن قبیضه بن هانی بن مسعود است، مردی از بنی‌تمیم را در جزیزه کشت و اموال او را برد و از فرات به سوی شام گریخت، و در آنجا به راهزنی پرداخت. سپس با سی سوار در ارمنیه به یزید بن مزید پیوست. همراه او با خرمیان جنگید و جمعی را از ایشان اسیر کرد، که غلام او ابوالشوک یکی از آن اسیران بود.

چون یزید بن مزید بمرد، ابوالسرایا از یاران فرزند او، اسد بود. ولی از اسد دوری گزید و نزد احمد بن مزید رفت. آن‌گاه که امین، احمد بن مزید را به جنگ هرثمه فرستاد او ابوالسرایا را به عنوان طلایه روان کرد، ولی هرثمه او را به سوی خود جلب کرد. ابوالسرایا نیز به او پیوست. آن‌گاه به میان شیبان به جزیره رفت و از هرثمه برای آنان مواجب و ارزاق گرفت، و قریب دوهزار سوار و پیاده گرد خود جمع کرد. چون امین کشته شد، هرثمه در ادای مواجب و ارزاق شان تعلل ورزید. ابوالسرایا خشمگین شد، و از او اجازت خواست که به حج برود. هرثمه او را اجازت داد، و بیست هزار درهم عطا داد. او نیز آن مال را میان اصحاب خود پخش کرد و از آنان خواست که با او همراه شوند، دوصد تن با او به راه افتادند. چون به عین التمر رسیدند، عامل آن دیار را گرفتند، و اموال او را میان خود تقسیم کردند. همچنین

اموال عامل دیگررا نیزکه برسه استرحمل می‌کرد، گرفتند و تقسیم کردند.

هرثمه از پی آنان سپاهی فرستاد، ولی اینان سپاه هرثمه را شکست دادند و به بادیه روی نهادند. یاران او که بازپس مانده بودند و به او پیوستند. و چون همه گرد آمدند به دقوقا رفت. حکومت دقوقا با ابوضرغامه بود. او با هفتصد سوار به مقابله بیرون آمد، ولی شکست خورده به قصرتحصن جست. ابوالسرایا او را در محاصره گرفت، تا امان خواست. ابوالسرایا اموال او را پس داد و بجانب انبار رفت. امارت انبار، به دست ابراهیم الشروی، از موالی منصور بود. ابوالسرایا او را کشت، و هرچه در آنجا بود به تصرف در آورد. بار دیگر به هنگام جمع‌آوری غلات به آنجا رفت، و هرچه بود به تاراج برد. پس قصد رقه کرد. در راه به طوق بن مالک التغلبی رسید. طوق از او در نبرد با قیس یاری طلبید. ابوالسرایا چهارماه نزد او ماند و به عبیت ربیعه، با قیس می‌جنگید، تا آن‌گاه که قیس منقاد طوق گردید. ابوالسرایا به رقه رفت. در آنجا محمد بن ابراهیم بن الحسن المثنی بن الحسن السبط بن علی، معروف به ابن طباطبا را بدید و او را به خروج دعوت کرد. آن‌گاه به کوفه رفت و با مردم کوفه به «الرضا من آل محمد» بیعت نمود. ابوالسرایا، قصرعباس بن موسی بن عیسی را تاراج کرد و مقداری بی‌حساب از اموال و جواهر به دست آورد. این واقعه در ماه جمادی الآخر سال ۱۹۹ بود.

بعضی نیز گویند که چون هرثمه در پرداخت ارزاق و مواجب اصحاب ابوالسرایا معطل کرده بود، خشمگین شد و

به کوفه رفت و با این طباطبا بیعت کرد. چون کوفه را در تصرف آورد، مردم و اعراب بدوی از هرسو بدو روی آوردند، و با او بیعت کردند. امارت کوفه از جانب حسن بن سهل، با سلیمان بن منصور بود. حسن بن سهل، زهیربن علی بن حسین بن علی، معروف به الافطس را حکومت مکه داد، و امور حج را به او سپرد. و ابراهیم بن موسی بن جعفر صادق را حکومت یمن داد و اسماعیل بن موسی بن جعفررا حکومت فارس و زید بن موسی بن جعفررا حکومت اهواز. سپس به بصره رفت، عباس بن محمد (الجعفری را از آنجا براند و بصره و اهواز را در قلمروِ خود آورد. ابوالسرایا)[1] محمد بن سلیمان بن داود بن الحسن بن الحسن بن علی را به مداین فرستاد و فرمان داد که از جانب شرقی به بغداد آید. او نیز چنین کرد.

عبدالله بن سعید الحرشی، از سوی حسن بن سهل در واسط بود. مقاومت را نیاراست و بگریخت. حسن بن سهل نزد هرثمه فرستاد، و او را به جنگ با ابوالسرایا فراخواند. هرثمه که از حسن به سهل خشمگین شده بود و به خراسان می‌رفت و پس از امتناع بازگشت و در ماه شعبان روانه کوفه گردید. حسن به سهل علی بن ابی سعید را به مداین و واسط، گسیل داشت. خبر به ابوالسرایا رسید. او در قصر ابن هبیره بود. سپاهی به مداین فرستاد و آنجا را در ماه رمضان در تصرف آورد، و پیش رفت، و در کنار نهر صرصر فرود آمد. هرثمه نیز در برابر او لشکرگاه زد. علی بن ابی سعید در ماه شوال به مداین رفت و

---

۱. این قسمت از *تاریخ الکامل* نوشته ابن اثیر افزوده شده است.

در آنجا اصحاب ابوالسرایا را در محاصره گرفت. ابوالسرایا از نهر صرصر به قصر ابن هبیره رفت، و هرثمه در پی او بود. سپس او را محاصره کرد و جماعتی از یاران او را به قتل آورد. ابوالسرایا به کوفه راند. جماعتی از طالبین که با او بودند، به خانه‌های بنی عباس و شیعیان ایشان ریختند، و غارت کردند و ویران نمودند، و آنان را بیرون راندند ودایعی که در نزد مردم داشتند بستند.

داود بن عیسی بن موسی بن محمد بن علی، فرمانروای مکه بود. چون از آمدن حسین الافطس آگاه شد، شیعیان بنی عباس را گرد آورد. مسرور کبیر هم در آن سال با دوصد سوار از اصحاب خود به حج رفته بود. او نیز آماده جنگ شد. داود را نیز در جنگ با افطس دعوت کرد. داود گفت، که در ماه حرام جنگ نمی‌کند، و به عزم عراق بیرون آمد. مسرور نیز از پی او برفت. حسین الافطس در شرف بود و از دخول به مکه بیمناک، تا او را گفتند که مکه از بنی عباس تهی گشته. پس با ده تن وارد مکه شد و طواف کرد، و سعی بجا آورد و شب عرفات ماند و حج خود تمام نمود. هرثمه که در نواحی کوفه بود و کوفه را در محاصره داشت، منصور بن المهدی را فراخواند و با رؤسای کوفه مکاتبه نمود. علی بن ابی سعید از مداین به واسط رفت. آنجا را در تصرف آورد و روانه بصره شد.

در سال ۲۰۰ قمری، محاصره کوفه شدت یافت. ابوالسرایا با هشتصد سوار از کوفه بگریخت. محمد بن محمد بن زید که او را پیشوایی به جای ابن طباطبا برگزیده بود، نیز با او بود.

هرثمه، در نیمه محرم وارد کوفه شد و یک روز در آنجا

بماند، و غسـان رییس نگهبانان والی خراسـان را در آنجا جای خود گماشت، و آهنگ ابوالسرایا کرد، و به سوی قادسیه تاخت آورد. ابوالسرایا از آنجا به جانب شوش روی بنهاد. در راه مالی را که از اهواز حمل می‌شـد، بدید و آن را بگرفت و میان اصحاب خـود تقسـیم کـرد. عامل اهـواز حسـن بن علـی مأمونی بـود، به مقابلـه او بیـرون آمـد. ابوالسـرایا در ایـن نبرد شکسـت خـورد، و یاران او از گرد او پراکنده شـدند و او به خانه خود به رأس العین آمـد. محمـد و غـلام او ابوالشـوک نیـز بـا او بودند. حمـاد الکند گوش آنان را بگرفت و نزد حسن بن سهل در نهروان آورد. حسن بن سـهل ابوالسـرایا را بکشـت و سـرش را برای مأمون بفرسـتاد و تـن او را نیـز در جسـر بغداد به دار آویخـت و محمد بن جعفر بن محمد را نیز نزد مأمون گسل داشت.

علـی بـن ابی سـعید بـه بصره رفـت و آنجـا را از دسـت زید بـن موسـی بن جعفـر به در آورد. ابـن زید را از بس کـه خانه‌های عباسیان و شیعیان را آتش زده بود «زیدالنار» می‌گفتند.

***

محمـد بن جریـر طبری هم از مأموریت هرثمه بن اعین در پایان دادن به کار ابوالسـرایا گزارشـی مفصل دارد که با اندک تفاوت نسبت به گزارش ابن خلدون است.

۶.۵. قتل هرثمه بن اعین بلخی

براسـاس روایـت ابـن خلـدون، هرثمـه بـن اعیـن پـس از پیـروزی در جنـگ بـا ابوالسـرایا بـه کوفه آمـد. مأمون الرشـید به پاس این پیـروزی فرمـان داد تا هرثمه والی حجاز و شام (عربستان و سوریه امروز) شود. اما هرثمه تصمیم داشت قبل

از آغاز ولایت در شامات، به خراسان برود و خلیفه را از نزدیک ملاقات کند و دربارهٔ دسیسه‌های فضل بن سهل نسبت به خود آگاه کند. به احتمال زیاد، هرثمه تعیین خود به ولایت حجاز و شام را به نوعی دورشدن از اطراف خلیفه دانست و آن را کاهش اعتماد خلیفه نسبت به خود تلقی کرد. عامل اصلی این وضعیت را فضل بن سهل می‌دانست. به همین منظور با والی مداین، حسن بن سهل، برادر فضل بن سهل ملاقات نکرد و از راه عقرقوف به نهروان و از آنجا وارد خراسان شد.

همچنان هرثمه چون خود را از نزدیکان خلافیت عباسی می‌دانست از زمان هارون الرشید در دربار خدمات زیاد انجام داده بود، به این فکر شده بود که یک مأموریت دیگر نیز در قبال سلامت حکومت مأمون دارد. در میان مردم به‌خصوص هاشمیان، علویان و تعدادی دیگر مردم خراسان آوازه شده بود که فضل بن سهل نفوذ عمیق بر مأمون دارد و از برنامه‌های پنهانی وزیر خود ناآگاه است. اوحتی در پاسخ به اینکه خلیفه فرمان حرکت به شامات را داده است گفته بود تا امیرالمؤمنین را ملاقات نکند به هیچ جای نخواهد رفت.

طبری داستان را چنین نوشته است:

«اما فضل بن سهل، این وزیر زیرک و هشیار مأمون نیز متوجه حرکات هرثمه بود. شاید در این که او با حسن بن سهل ملاقات نکرده و بدون اطاعت از فرمان خلیفه به نهروان و از آنجا به‌سوی خراسان حرکت کرده بود، را والی مداین به برادرش ابن سهل اطلاع داده باشد. ولو اگر اطلاعی به دست وزیر نرسیده باشد او می‌دانست هرثمه به دلیل به سمت خراسان حرکت نکرده است. به این دلیل با پیروان خود فعال شده و مأمون را برانگیخت. آوازه به راه انداختند که هرثمه بن اعین از نامه‌های خلیفه سربرتافته و دشمنانه به جانب خراسان

حرکت کرده است. ابن سهل به خلیفه مشورت می‌داد در صورت که امیرالمؤمنین با مساحمت رفتار کند، دیگران نیز سرکش و جسور شده و این وضعیت منجر به بی‌نظمی در قلمروِ عباسی خواهد شد.

با ورود هرثمه به مرو، ذهن مأمون الرشید آماده مجازات او شده بود. برای همین خلیفه به سربازان امر کرده بود تا با واردشدن هرثمه بن اعین به شهر، بر طبل‌ها بکوبند و این‌گونه اجازه ندهد به‌صورت مخفیانه وارد شهر شود و بعد درحالی که فرمان خلیفه را نپذیرفته است، مشورت‌های نادرست نیز برای خلیفه بدهد. قضیه چنان شد. با رسیدن این سرلشکر و فرمانده مجرب، برطبل‌ها نواختند و خلیفه را از آمدن هرثمه آگاه کردند. هرثمه با اظهار خلیفه مستقیم به دارالخلافه رفت.

مأمون با دیدن هرثمه گفت، برای نجات ابوالسرایا و سایر علوی‌ها تلاش زیاد کردی، درحالی‌که توان از میان برداشتن همه آن‌ها را داشتی اما چنین نکردی. هرثمه باشنیدن چنین سخنان تند و خشمگین خلیفه، متوجه شد که فضل بن سهل و دوستان او قبلا کار خود را انجام داده و ذهن خلیفه را در برابر او آماده کرده است. برای این که خلیفه بیشتر آشفته نگردد، بجای دفاع به تهمت‌های خلیفه به آرامی می‌خواست عذر بیاورد. اما مأمون امان نداد و به سربازان داخل قصر هدایت داد تا او را ضربه بزنند.

سربازان فوراً به هرثمه یورش برده ضربتی شدیدی بر پیشانی و بینی‌اش وارد کردند و سپس برزمین انداخته با لگدهای سنگین برشکمش وارد کردند. بعد از آن، به امر خلیفه بدن

زخمی هرثمه را به زندان افگندند».

اینکـه چـه مدتـی هرثمه در زندان می‌ماند واضح نیسـت و آثـار تاریخی نیز در ایـن مـورد صحبت نکرده اسـت. اما از قراین چنین فهمیده می‌شـود که این مـدت خیلـی کوتاه و درحد کمتر از یک هفته بوده اسـت. بعداً خلیفه کسـی را وظیفه می‌دهد تا در زندان هرثمه را به قتل برساند.

***

طبری با عنوان «سـخن از رفتن هرثمه سـوی مأمون و این که سـرانجام او در این سفر چه شد» گزارشی مفصل آورده است:

گویند: وقتی هرثمه از کار ابوالسرایا و محمد بن محمد علوی فراغت یافت تا ماه ربیع الاول در اردوگاه خود ببود و چون آن ماه آغاز شـد برون شـد و سـوی نهر صرصره رفت، کسان پنداشتند کـه او سـوی حسـن بن سـهل مـی‌رود، به مدایـن، و چـون به نهر صرصره رسـید راهـی عقرقوف گرفت، آن‌گاه سـوی بردان رفت، سـپس به نهروان رفت، آن‌گاه حرکت کرد تا به خراسـان رسـید. نامهٔ مأمون مکرر به او رسـید که بازگردد و ولایت‌دار شـام باشـد یـا حجـاز، اما نپذیرفت و گفـت: «باز نمی‌گردم تـا امیرمؤمنان را ببینـم» کـه نسـبت بـه او جسـور بـود از آن رو کـه بـا او و نیاکان او نیک‌خواهـی کرده بود می‌خواسـت تدبیرهایـی را که فضل بر ضـدّ مأمـون می‌کرد بـا او بگوید و رهـا نکند تا به بغـداد خانه‌ی خلافت و ملک نیاکان او باز برد که در میان قلمروِ خود باشـد و ناظر اطراف آن باشد.

فضل مقصود او را بدانست و به مأمون گفت: «هرثمه ولایت و مردم را برتو آغالیده و با دشمنت بر ضد تو همدستی کرده و با دوسـتت دشمنی آورده، ابوالسـرایا را که یکی از سپاهیان او بود

نهانـی وادار کـرد که چنان کرد کـه کرد. اگر هرثمه می‌خواسـت کـه ابوالسـرایا چنان نکند نمی‌کرد، امیرمؤمنـان چندان نامه بدو نوشـته که باز گردد و ولایت‌دار شـام و حجاز شـود اما نپذیرفته و به عصیان و خلاف به در امیرمؤمنان بازگشـته سـخن درشـت می‌گوید و به کار پرخطر تهدید می‌کند، اگر چنین رها شـود مایه تباهی دیگران می‌شود».

بدین‌سـان دل امیرمؤمنان را بر ضد او برانگیخت. هرثمه در رفتـن کُنـدی کرد و به خراسـان نرسـید تا ماه ذی القعـده درآمد و چـون بـه مرو رسـید بیم کرد کـه آمـدن او را از امیرمؤمنان نهان دارند و طبل‌ها را نواخت تا مأمون آن را بشنود که شنید و گفت: «این چیست؟»

گفتند: «هرثمه آمده است و سر و صدا راه انداخته است».

هرثمـه گمان داشـت کـه گفتـار او پذیرفته می‌شـود. مأمون بگفـت تـا او را وارد کننـد، چـون واردش کردنـد و دل مأمـون نسـبت بـه او چنـان بـود کـه بـود، بـه او گفـت: «بـا مـردم کوفه و علویان همدلی کردی و نفاق آوردی، ابوالسرایا را نهانی تحریک کـردی تـا قیـام کـرد و چنان کرد کـه کرد، او یکـی از یـاران تو بود و اگـر می‌خواسـتی همه آن‌ها را بگیری، می‌گرفتـی. ولی با آن‌ها سستی کردی و رسن آنان را رها کردی».

هرثمه می‌خواسـت سـخن کند و عذرگویی کند و تهمتی را کـه بـدو زده بودند از خود براند اما او (مأمون) نپـذیرفت و بگفت تـا بینـی او را بکفتنـد و شـکم او را لگـد کـوب کردنـد و از پیش روی مأمـون کشـانیدند. فضل بن سـهل به یـاران گفته بود که با او خشـونت و سـختی کنند، عاقبت بداشـته شد و چند روزی

در زنـدان بمانـد، آن‌گاه نهانـی کـس فرسـتادند و او را کشـتند و گفتند: «درگذشت».

***

۶. ۶. دلایل قتل هرثمه بن اعین بلخی

اینکه چرا مأمون الرشید، این حاکم باتدبیر و هشیار بنی عباس، فرمانده شجاع و مطیع خود را به قتل رساند، سؤالاتی زیادی در میان محققان و تاریخ‌نویسان وجود دارد. هرثمه برای تحکیم قدرت هارون الرشید و مأمون الرشید تلاش‌های صادقانه انجام داده بود. او در اکثر مواقع، مسئولیت‌های خطیر و محرمانه حکام عباسی را اجرا کرده بود. برای پاسخ روشن، اسنادی تاریخی در دست نیست. بنابراین، به منابع تاریخی پراکنده و روایت‌های تحلیلی مراجعه کرد.

چنانچه در صفحات گذشته بیان شد، پنج دلیل را می‌توان در قتل هرثمه به دستور مأمون الرشید مؤثر دانست. به عبارت دیگر عوامل تحریک‌کننده قتل هرثمه بن اعین بلخی به دستورمأمون این‌ها اند:

۱. هارون الرشید در روزهای پایان عمر در دورهٔ اقامت در طوس، با مدیریت جنگ رافع بن لیث به مأمون و ارسال فرماندهان معروف عرب و خراسانی نزد مأمون به نوعی نارضایتی خود را از مدیریت جنگ هرثمه اعلام کرده بود. گزارش‌هایی از جانب مرو و سمرقند به بغداد می‌رسید که هرثمه بن اعین به جای حل مشکلات خراسان و به‌خصوص جنگ با رافع بن لیث، با سپاهیان رافع به سختی درگیر شده است و از راه نظامی نمی‌تواند مشکل را حل کند. این تصمیم را هارون در هنگام انتصاب هرثمه بر ولایت خراسان و سیستان گرفته بود و می‌دانست که کار خراسان راه‌حل نظامی ندارد و احتمالاً خلیفه هرثمه را به این دلیل به خراسان فرستاد که او زبان مردم خراسان را بلد است و با مدارا قیام‌ها را مهار می‌کند. اما نکرد و اوضاع از آنی که بود، آشفته‌تر شد.

بنابراین، این وضعیت مشاوران و فرماندهان درون حکومت عباسی را در برابر هرثمه قرار داد و از این زمان تبلیغات و توطئه علیه هرثمه آغاز شد که سرانجام هم نتیجه داد.

۲. مأمون الرشید به عنوان والی خراسان در مرو از نزدیک شاهد سیاست‌های افراطی نظامی هرثمه در سرکوب مخالفان دستگاه عباسی و خود او بود. بسیاری فرماندهان شورشی را که می‌توانست با مدارا مطیع کند با شمشیر تهدید می‌کرد و بر مخالفت آن‌ها در برابر عباسیان می‌افزود. مأمون از نزدیک متوجه بود که چگونه اسد بن عبدالله سامانی که مرد سیاست و شمشیر بود، اوضاع سمرقند و بخارا را آرام بسازد و رافع بن لیث را نیز به مرو بکشاند. این وضعیت مأمون را نسبت به کارهای هرثمه مشکوک می‌ساخت ولی از آن طرف، مخالفان هرثمه نیز چنین روایتی را توسعه داده و در میان دربار پخش می‌کردند. مأمون به مجرد حل مشکل رافع سپاه بزرگی را به رهبری طاهر فوشنجی از بدنه سپاه هرثمه به بهانه رویارویی با سپاه عیسی بن ماهان که از سوی بغداد به سوی مرو در حرکت بود، جدا کرد. در حالی که هرثمه اصرار داشت در این رویارویی برود اما ابن سهل مانع شد.

۳. ارسال لشکر هرثمه برای جنگ با امین موازی با سپاه طاهر فوشنجی به سوی بغداد نیز به احتمال قوی از سوی مأمون یک امر محتاطانه بود تا هرثمه در این جنگ موقف خود را تثبیت کند. او در سیاست رقابت درون خانوادگی مأمون و امین با وجود حمایت از مأمون، حیثیت امین را نیز حفظ می‌کرد و این اخبار از طرف جاسوس‌ها به مأمون می‌رساند و از طرف دیگر سپاهیان طاهر نیز آن را دامن می‌زدند. چون طاهر فوشنجی برای بار نخست حس آزادگی می‌کرد و خود فرمانده یک سپاه بود که فقط به فضل بن سهل پاسخگو بود و فرماندهی بالاتر از خود نداشت. اما نفوذ هرثمه را مأمون می‌دانست و نمی‌توانست او را خانه‌نشین کند.

۴. در مرو کسانی چون حسن بن سهل و دیگر رقبای هرثمه هر روز زیرگوش

مأمـون دربارهٔ تهدید بالقوه یا عدم وفاداری هرثمه به مأمون می‌خواندند. پسـران سـهل چنان که گفته شـد، با هرثمه به شـدت مخالف بودند و از نفوذ روزافزون او در قلمـروِ اسـلامی در هـراس بودند. این دو برادر انتقـام خون یحیی بن فضل برمکی را در حافظه داشتند که هرثمه در آن دخیل بود.

۵. عدم اطاعت هرثمه از فرمان مأمون برای اشـغال پسـت ولایت عربستان و سـفر او بـه مـرو شـک و بدبینی مأمـون را مضاعف کـرد. هرچند امیـکام ایلاد[1] بـه ایـن باور اسـت که ایـن مورد اخیـر را مورخین اشـتباه تحلیـل کرده‌اند، چون هرثمه بن اعین براسـاس دسـتور خود مأمون به سـوی خراسـان حرکت می‌کند. طبـری نیـز در حوادث سـال ۱۹۸ قمری آورده اسـت کـه، در این سـال مأمون به هرثمه دستور داد تا به سوی خراسان حرکت کند (طبری، ۱۳۸۷، ج ۱۳: ۱۲۰). البته هرثمه در سال ۱۹۹ قمری به خراسان رفت امکان دارد این تأخیر در خشم خلیفـه دخیل بوده باشـد. هرچند بعضـی از مورخین می‌گویند که هرثمه پس از سـرکوب ابوالسـرایا قرار شد به سـوی مصر برود. حالا عربستان یا مصر، اما او قرار نبـود به مرو بیاید و خلیفه و وزیران او دوسـت داشـتند کـه هرثمه از مرو و بغداد دور باشند و این گونه نفوذ او را مهار کنند.

همـه ایـن عوامـل یا یکـی از آن نقـش محوری و عمـده در زمینه‌سـازی قتل هرثمه به دسـتور مأمون را داشـته است؛ اما به‌عنوان نتیجه می‌توان ادعا کرد که توطئـه نقـش برجسـته در قتـل او دارد. اینکه مأمـون چه زمانی نسـبت به هرثمه بدبین شد و آمادهٔ قتل یکی از فرماندهان معروف، دلاور و متنفذ خود می‌شود، ریشه در رقابت‌های داخلی اطراف مأمون دارد.

***

بعضی‌هـا کشـته شـدن هرثمـه را نزدیکـی او بـه امـام رضـا از علویـان بـزرگ

---

1. Amikam Elad.

خراسان و مخالفان حکومت عباسی دانسته‌اند. در سده‌های اول و دوم اسلامی و حتی امروز، یکی از مسائل حاد جامعهٔ اسلامی زعامت و رهبری خلافت اسلامی است. این مسأله باعث شد تا جنگ‌های خونین میان یاران پیامبر در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ قمری رخ دهد. بعدها در دورهٔ اموی‌ها نیز داعیان عباسی و کسانی چون ابومسلم خراسانی حاکمان اموی را شایسته این مقام نمی‌دانستند. در زمان عباسیان نیز علویان مدعی خلافت بودند و حاکمان عباسی را در این مقام ناشایسته می‌دانستند و درپی براندازی آنان بودند. امام رضا یکی از چهره‌های مطرح در این هدف بود.

بنابراین، هرثمه بن اعین را از طرفداران حکومت فرزندان حضرت علی نیز دانسته‌اند. اما این روایت‌ها بیشتر در اسناد و مصادر شیعیان انعکاس یافته است. در صحت و سقم آن پژوهش‌های جدید لازم است. یکی از نوشته‌های داستان‌گونه که بدون منابع و مآخذ دقیق به کشته شدن هرثمه اشاره کرده است، *داستان عشق هشتم* نوشتهٔ کمال السعید، نویسندهٔ شیعه‌مذهب عرب است. این کتاب دربارهٔ روابط امام رضا و هرثمه یادداشت‌هایی دارد که در آن به کشته شدن هرثمه در اثر این پیوند ذکری کرده است. در اینجا این قسمت داستان آورده شده است:

> «سال جدید قمری فرا رسید. دویست و سه سال (دو صد و سه سال) از هجرت آخرین پیام‌آور وحی می‌گذشت. آفتاب تیرماه می‌تابید و نور و آتش می‌پراکند. سرزمین خراسان، با آن بیابان‌ها، تپه‌ها، رمل‌ها و نمک‌زارها در زیر آفتاب خفته بود. کاخ حمید بن قحطبه در میان باغ بزرگی می‌درخشید. درختان انار در قسمت شرقی، پرچینی ساخته بودند. آن روز، امام به عادت همیشه به مناسبت آغاز محرم روزه بود. ابری از اندوه عاشورایی بر چهره گندم‌گون او نشسته بود. درونش

از یادآوری صحنه‌های کربلا آرامش نداشت. صحنه‌هایی همچون لحظه‌ای که امام حسین تشنه از اسب برکرانه فرات، میان نواویس و کربلا برزمین غلتید... مأمون منتظر بود؛ منتظر شنیدن فریاد، مویه و یا سوگواری؛ اما خبری نشد. شاید سه دانه انگور برای قتل کسی که بغداد فتنه‌گر او را دوست نداشت، کافی نبود.

حال امام لحظه به لحظه رو به وخامت گذاشت. تبی شدید او را فرا گرفت، خبر انگور سمی در کاخ و بیرون کاخ پیچید. مأمون همچنان در بستر ماند؛ اما تبی نبود. پیکرش تکه‌ای گوشت سرد بود؛ بی‌احساس و عاطفه و بی‌هیچ عشقی. دل او همانند تکه‌ای سرب بود. اندک اندک، دغدغه‌ها وجود او را فرا گرفتند. اگر رضا از دسیسهٔ مأمون لب به سخن بگشاید، چه می‌شود؟ اگر آن را به برخی از دوستان نزدیک و فرماندهان ارتش بازگوید، چه خواهد شد؟ به کسانی که از چشمان و رفتارشان احترام به حضرت خوانده می‌شد؟

جاسوس منزل امام رضا وارد اتاق مأمون شد و گفت: «هرثمه بن اعین به دیدار رضا آمد».

مأمون با خشم برسرش فریاد کشید: «اینجا چه کار می‌کنی، احمق؟! برو و گوش بده چه می‌گویند!»

- این کار را کردم؛ اما نتوانستم حتی یک کلمه از حرف‌هایشان را بشنوم. رضا با صدای ضعیفی حرف می‌زند و هرثمه سرش را پایین گرفته است و گوش می‌دهد. انگار گریه هم می‌کند.

- برو دنبالِ ابن بشیر.

ـبه روی چشم سرورم.

پسر بشیر هراسناک آمد و بی‌مقدمه گفت: «ای امیرمؤمنان! انارها رسیدند».

ـمی‌دانم. آن صندوق را بگشا و بقچه مهر و موم شده را به من بده.

پسر بشیر بقچه زرد رنگ را آورد. مأمون گفت: «مهر را بشکن. دستت را داخل آن بکن و دارویی را که در آن است، به هم بزن.»

پسر بشیر تمام کارها را بی‌پرسش کرد. آن قدر آرد سپید را به هم زد که ناخن‌هایش پر از آرد شدند. مأمون برخاست و بقچه را در صندوق گذاشت. رو به خادمش کرد و گفت: «الان می‌رویم به عیادت رضا. تب دارد.»

ـ...؟!

ـچرا مثل ابلهان می‌نگری؟

خلیفه وانمود کرد که به سختی از جا برمی‌خیزد. او به سوی اتاق امام گام برداشت.

حضرت تلاش کرد تا برای احترام برخیزد؛ مأمون اشاره کرد که در بستر بماند. در نزدیکی بالش او نشست. هرثمه پس از درود به مأمون از اتاق خارج شد. سکوتی ژرف چیره شد. خلیفه آن را شکست و گفت: «ای اباالحسن! تب داری. سزاوار است که آب اناری بنوشی».

امام با صدایی ناتوان فرمود: «نیازی به آن ندارم».

ـباید بخوری! به جان خود قسمت می‌دهم!

فرمانبری را صدا زد و دستور داد: «برای ما اناری بچین».

خـادم، انـار مرگ را آورد. پسـر بشـیر همچنان حیـرت‌زده به رخدادهـا می‌نگریسـت. مأمون رو بـه او گفت: «بیـا جلو. این را پوست بکن و دانه کن».

در ایـن لحظـه بـود کـه او نقـش خویـش را در تـرور حقیقت دریافت. او دستش را دراز کرد و با ناخن‌هایی بسان ناخن گرگ، انـار را گرفت. خدمتکاری جامی بلوریـن آورد. آن چنگال‌های حیوانـی، دانه‌هـای یاقوتـی انـار را در جـام افکنـد. پودر سـپید، بسان سم افعی در آن فرو می‌ریخت.

کار پایان یافت. مأمون گوشـه کاسـه را گرفت. ملاقه مرگ را از دانه‌هـای آغشـته با سـم پر کـرد. امام زیر لب قـرآن می‌خواند. ملاقـه دوم، سـوم و... امام به مردی نگریسـت کـه چهرهٔ قابیل را داشت و گفت: «کافی است. به مقصودت رسیده‌ای!»

بـا گفتن این سـخن، چهـره‌اش را به طرف پنجـره‌ای چرخاند کـه بـر باغ انار گشـوده می‌شـد. پرتـو کم‌رنـگ پاییزی، شـاخه‌ها را فـرا گرفته بود. مأمون برخاسـت. از شـادی در درونش می‌رقصید؛ بسـانِ شـادمانی گورکن به هنگامی که جنازه کودکی را می‌آورند. امام با دلیری به سوی سرنوشت رهسپار شد. دیگر سایه‌ای نبود.

سراسـر جهان ابـری بود. زمـان، همچون جویبـاری کوچک بـا آوایی آرام از میان انارسـتان عبور می‌کـرد. موج نگرانی، وجود آن‌هایی را که دل‌شـان به عشـق مرد پنجاه و یک ساله حجازی می‌تپیـد، فـرا گرفت. مردان با دل‌های شکسـته، بر گرد شـمعی حلقـه زدنـد که به پایـان نورافشـانی خود می‌رسـید. چشـم‌ها تر بودند. اشک‌هایی از سر خشم، پیمان و وداع سرازیر می‌شدند. یاسـر، خدمتـکار حضـرت خشـمگینانه فریاد بـرآورد: «نفرین بر

گـرگ عباسـیان. نفریـن بر گرگی که پوسـتین روبهان را پوشـیده است!»

آفتاب پاییزی رو به سـوی مغرب داشت. آن روح بزرگ با آن که مهیای کوچ بود، اما همچنان می‌درخشید.

امـا بـا صدایـی ضعیـف، واژگان آسـمانی را تکـرار می‌کـرد: «بگو اگر در خانه‌های خویش هم بودید، کسانی که کشته شدن در سرنوشت‌شـان نوشـته شـده بود [بـا پای خویش]، بـه قتلگاه خویش رهسپار می‌شدند».

امـام پلک‌هایـش را گشـود و بـه یاسـر فرمـود: «کسـی چیـزی خورده است؟»

ـ با این حالی که شما دارید، چه کسی غذا می‌خورد؟

امـام نیرویـش را جمع کرد تا بتواند بنشـیند. روحش بر پیکر رنجورش سنگینی می‌کرد؛ روحی که در آستانه کوچ بود.

ـ سفره را بیاورید!

آن‌گاه رو به همنشینش کرد و گفت: «همه را صدا بزنید».

همـه آمدنـد؛ نگهبـان، تیمارگـر چارپایـان، خدمتکارانـی از آفریقـا و روم و همـه برگـرد سـفره نشسـتند. امام با چشـمانی که از آن عشـق و مهربانـی می چکیـد، از همـه احوالپرسـی کـرد... هنگامی که همه سـیر شـدند و برخاسـتند، دیگر نیروی امام به پایان رسیده بود. پس بیهوش بر بالش خویش افتاد.

غـروب پاییـزی، فرجامیـن گداخته‌هـا، گرمـا را بـر تپه‌هـا می‌پراکنـد. مـرد حجـازی بـه هـوش آمد. آخریـن نگاهـش را به جهـان سـنگین از غم‌هـای انسـانی افکند. در لحظهٔ کوچ، زیر لب زمزمه کرد: «امر الهی سنجیده و بسامان است».

و چشمانش را بست. خورشید آن روز خاموش شد. تاریکی غـروب، بسـان خاکسـترمتراکـم در افـق اندوهگین افزون شـد. مویه‌هـای عاشـورایی برخاسـت. تاریکـی بـر کاخ سـایه افکند. قندیل‌هـا خامـوش بودنـد. خورشـید رفتـه بـود و قابیـل بـر پیکر هابیل می‌رقصید. قابیل زمان، مأمون آمد؛ با اشک‌های تمساح گونـه‌اش؛ تـا بـر پیکـر بی‌پاسـخ امام نعـره زنـد: «نمی‌دانـم کدام مصیبت برمن سـنگین‌تراسـت؟ فقدان و هجران تو و یا تهمت مردم به من که تو را کشتم؟!»

یکـی بـرای اطـلاع دادن بـه محمـد بن جعفـر ـ عمـوی امام ـ حرکت کرد؛ اما با انبوهی گزمه رو به رو شد. دستور اکید برعدم خـروج از قصـر صـادر شـده بود؛ هـرکس به هـردلیل که باشـد! گردان‌ها به حال آماده‌باش کامل درآمدند. جاسوسانی در میان لشـکریان پراکنـده شـدند کـه شـامّه سـگ داشـتند. تا بیسـت و چهـار سـاعت بعد، خبردرگذشـت امـام را اعـلام نکردند. در پایان صفرسـال دویسـت و سـه قمری، آن روح بزرگ به آسـمان پرگشـود و مراسـم شسـت و شـوبـرطبـق وصیتـش انجـام شـد. مأمون به دنبال محمد بن جعفرو جمعی از خاندان ابی طالب فرستاد تا بیایند و گواهی دهند که حضرت به طورطبیعی جان سـپرده اسـت. با آن که مأمون شـیون می‌کرد و همه صدای او را شـنیدند که پیش از مراسـم غسـل گفته بود: «آرزو داشـتم پیش از او می‌مـردم»، امـا موضـوع سـم خورانـدن بـه حضـرت، انگـور مشکوک و آب انار زبانزد مردم شد.

صبـح روز سـوم، پیکـر را شسـتند و بـرای نمـاز بـه مسـجد دهکده سـناباد بردند. در هوای ابری خراسـان که سـه سال این

مرد حجازی مهمانش بود، جنازه با شکوه بسیار بار دیگر به سوی کاخ حمید به قحطبه رهسپار شد.

زمین کنار گور هارون الرشید، پیکر را در برگرفت. خاک بر او ریختند. مأمون زمزمه کرد: شاید خدا [به خاطر این هم‌جواری] هارون را ببخشاید!

محمد بن جعفر غمگینانه اشک می‌ریخت. به یاد برادرش افتاد که او هم در بغداد، مسموم چشم از جهان پوشید. چه سرنوشتی! هارون موسی را می‌کشد و پسر هارون، پسر موسی را! تشییع‌کنندگان برگشتند. تنها مأمون در کنار قبر ماند. سه روز روزه گرفت. با فرا رسیدن شب، مأمون به دنبال هرثمه بن اعین فرستاد. آن شب، مأمون تنها تکه‌ای نان و نمک خورد. هرثمه آمد و در برابر مأمون نشست. بوی خاک عطرآگین از قبر برمی‌خاست. اشک‌های هرثمه جاری شد. مأمون پرسید: «آیا شب اول، رضا چیزی گفت؟»

هرثمه نتوانست حقیقت را پنهان سازد و گفت: «به من فرمود: ای هرثمه! اینک لحظه کوچ من به سوی خداست. به پدران و نیایم می‌پیوندم. این سرکش، پیش از این هم تصمیم گرفته بود که با انگور و انار مرا مسموم کند».

مأمون با صدای بلند گریست و یا چنین وانمود کرد. خویش را بر قبر افکند و گفت: «وای بر مأمون از بیم خدا! وای بر او از بیم رسول خدا! وای بر وی از علی بن ابی طالب! وای بر او از فاطمه! سوگند به خدا که این، زیانی آشکار است».

او در حالی که سعی می‌کرد نگاهش در نگاه هرثمه گره نخورد، گفت: «ای هرثمه! این سخن را پنهان دار و آن را نپراکن».

و پس از سکوتی سنگین گفت: «برو!»

هرثمه برخاست تا به دهکده برگردد؛ اما به آنجا نرسید. روز بعد، پیکرش را در کنار جاده یافتند! مدتی نگذشت که مأمون، پسرش حاتم را با حکمی به فرمانروایی ارمنستان و آذربایجان منصوب کرد!

سه روز گذشت و روزه مأمون به پایان رسید. او اعلام کرد که می‌خواهد به سفرش برای رفتن به بغداد ادامه دهد. به گرگان که رسیدند، محمدبن جعفر مسموم شد. اندکی بعد، پیکر بی‌جان حاتم بن هرثمه را در کاخ فرمانروایی‌اش یافتند!»

***

در کتاب *عیون اخبارالرضا*، اثر شیخ صدوق، دو روایت به نقل از هرثمه بن اعین وجود دارد. اولین روایت، در ارتباط با شایعهٔ شهادت امام‌رضا است که مؤلف به نقل از محمد بن احمد سنانی و او از محمد بن ابی‌عبدالله کوفی از محمد بن خلف از هرثمه بن اعین آورده است. هرثمه در این روایت، از امام با عنوان «سیدی» یاد می‌کند (ابن بابویه، ۱۳۷۲، ج ۲: ۶۰۲).

روایت دوم نیز از تمیم بن عبدالله تیم‌القرشی از پدرش و او از محمد بن یحیی از محمد بن خلف طاطری از هرثمه بن اعین نقل شده که گفت:

«من [هرثمه] شبی در حضور مأمون بودم، چون چهار ساعت از شب گذشت اذن رفتن داد و من به خانه خود رفتم، نیمه‌شب صدای کوفتن در شنیدم، غلامم پاسخ داد. کوبنده در به غلام گفت: هرثمه را بگو آقایت تورا می‌طلبد... به سرعت خود را به خانه حضرت رسانیدم» (همان، ۶۰۲).

امام رضا در این دیدار تمام جزئیات شهادت خویش و حوادث بعد از آن را برای هرثمه شرح می‌دهند.

با توجه به اینکه هرثمه بن اعینِ سردار، پیش از شهادت امام رضا در مرو کشته شد، برخی مانند علامه شوشتری نقل این خبر از هرثمه را بر خلاف درایه می‌داند (تستری، ج ۱۰: ۵۰۴). برای رفع این تناقض، عده‌ای قائل به وجود فرد دیگری به همین نام شده‌اند که جزء یاران امام بوده است (نجف، ۱۹۱). اما گفتار شیخ صدوق به لحاظ عبارات و نحوۀ بیان، اختلافی بین هرثمه سردارِ مأمون و هرثمه صحابی امام رضا نمی‌گذارد. به‌عنوان مثال، در روایتی از موسی بن هارون می‌نویسد: «حضرت را دیدم که در مدینه به هرثمه [بن اعین] می‌نگریست و می‌فرمود: گویی می‌بینم او را به مرو می‌برند و سرش را از بدنش جدا می‌سازند»(ابن بابویه، ج ۲: ۵۰۷؛ مجلسی، ج ۴۹: ۳۴). واضح است که این توصیف دربارۀ هرثمه سردار است و شیخ صدوق که در صفحات بعدی کتابش، دو روایت فوق را آورده است، هیچ توضیحی دربارۀ تفاوت این دو شخص نمی‌دهد. در کتب رجالی شیعه هم هرثمه بن اعین را «از خدمه مأمون و از دوستداران حضرت رضا» معرفی کرده‌اند که راوی خبر شهادت ایشان است (نمازی شاهرودی، ج ۸: ۱۴۵؛ خویی، ج ۸: ۱۴۵؛ عطاردی، ۵۰۴).

این درحالی است که در شرح حال و اعمال هرثمه بن اعین، سردار هارون‌الرشید و مأمون، نشانی از تمایل او به حضرت رضا دیده نمی‌شود. برای این موضوع، چند احتمال می‌توان ارائه داد:

۱. در حوادث زندگی، سال فوت و اعمال هرثمه بن اعین، سردار معروف، تصحیف و تحریفی صورت گرفته و تمایل وی به ائمّه گزارش نشده است که اثبات آن نیازمند دلیل و سند باشد و نمی‌توان گفت تمام منابع، اعم از سنی و شیعی، به طور هماهنگ به تحریف شخصیت و زندگی او اقدام کرده باشد؛

۲. فرد دیگری به نام هرثمه بن اعین وجود داشته است که راوی شهادت امام‌رضا بوده، اما شرح حالی از وی در دست نیست؛

۳. در سلسله اسناد روایات مذکور، افتادگی صورت گرفته است و فردی به

نام هرثمه، غیر از هرثمه‌ی سردار، در میانه این سلسله قرار داشته است که او با واسطه از امام روایت کرده است. این مورد، هرچند قابل بررسی است، ولی اثبات آن دشوار است؛

۴. احتمال دیگر این است که راوی خبر شهادت حضرت رضا فرزند هرثمه باشد. ابن اعین فرزندی به نام یحیی داشت که جزء لشکریان و خدمه متوکل عباسی بود. او در سال ۲۳۳ یا ۲۳۴ ق از طرف خلیفه مأمور شد که حضرت علی النقی را از مدینه به سامراء بیاورد (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۲: ۵۷۲ و۵۷۳). یحیی که در ابتدا بر مذهب حشویه بود، در طی این مسافرت، با مشاهده کرامات و معجزاتی از حضرت، تغییر عقیده داد و در ردیف علویان حضرت درآمد و تا آخر عمر بر این اعتقاد بود (تستری، ج ۱۱: ۸۵) بر این اساس، احتمال دارد که خبر شهادت امام‌رضا را یحیی بن هرثمه روایت کرده باشد، ولی نام یحیی از سلسله راویان افتاده باشد. البته بر این گمانه، دو اشکال وارد است: اول اینکه در روایت شهادت امام فرد مورد خطاب حضرت، خود را از دوست‌داران ایشان معرفی می‌کند؛ در حالی که یحیی بن هرثمه، طبق گفتهٔ خودش تا سال ۲۳۴ قمری طرفدار حشویه بود؛ دوم اینکه در هیچ‌یک از منابع رجالی و تاریخی، فردی به نام یحیی جزء راویان یا اصحاب امام‌رضا معرفی نشده است. حتی اگر یحیی بن هرثمه را راوی مورد نظر بدانیم، خبری مبنی بر اینکه او در خراسان یا توس فوت کرده باشد، وجود ندارد.

۶. ۷. پیامدهای قتل هرثمه بن اعین بلخی

دربارهٔ جایگاه و نفوذ هرثمه در حکومت عباسی در نوشته‌های پیشین بحث زیاد شد. فرمانده، فرماندار و والی که تقریباً در همهٔ سرزمین‌های خلافت عباسی مأموریت داشته است، بدون شک از یک طرف پیروان و هواخواهانی در دستگاه بوروکراسی عباسی و نظامیان و سپاهیان داشته و از طرف دیگر،

به لحاظ سیاسی فرزندان و اطرافیان او در گوشه و کنار مسئولیت‌های اداری داشته‌اند. کشته شدن چنین شخصیتی به آرامی و بدون غوغا امکان نداشته است. به این سبب، اغتشاشاتی در قلمروِ خلافت عباسی آغاز شد. البته دولت عباسی در سرکوب و مجازات سیاست‌مداران و فرماندهان خود با روش اقتدارگرایانه آمادگی مدیریت اوضاع آشفته را داشتند.

هرثمه عادت داشت در هر گوشه و کنار سرزمین‌های خلافت اسلامی که مأموریت اجرا می‌کرد، مردم خراسان را اسکان می‌داد و به نوعی نفوذ او در آنجا تثبیت می‌شد. از افریقا تا اناتولی خراسانی‌ها زندگی می‌کردند که هرثمه تعداد زیادی از آن‌ها را انتقال داده بود. زمانی که طرسوس را در ترکیه امروزی بنا کرد، در این شهر خانواده‌های زیاد خراسانی را ساکن ساخت (اسماعیلی، ۱۳۷۵: ۲۰۷). در زمان مرگ هرثمه طرسوس یک پادگان و دژ مستحکم نظامی عباسی زیر ادارهٔ هرثمه بود و بدون شک با انتشار اخبار قتل او، سپاهیان آشفته می‌شدند. در شهرهای شمال افریقا مانند المنستیر، قیروان، زاب، جزیرهٔ شریک، مقره و مجانه (شهرهای در کشورهای لیبی، تونس، الجزایر و مراکش امروزی) نیز خاندان‌ها و فرماندهان و سپاهیانی وجود داشتند که هرثمه آن‌ها را اسکان داده بود (گل‌افزانی، ۱۳۹۲: ۷۰) یا زیر نفوذ او بودند.

مهم‌ترین اغتشاش در بیرون از خانوادهٔ هرثمه و فرزندان او، اغتشاش سپاهیان معروف به حربیه در بغداد، مرکز خلافت عباسی بود. آن‌ها در اعتراض به کشته شدن هرثمه بن اعین در برابر حکومت ایستادند و با شورشی که آغاز کردند، سپاهیان حسن بن فضل را عقب زدند. اوضاع اجتماعی و سیاسی بغداد به هم خورد و شهر در آشوب جدی سقوط کرد. به گزارش طبری، این شورش چنان ناامنی و فساد اجتماعی را در بغداد گسترش داد که اهالی آن شهر را به ستوه آورد (طبری، ۱۳۷۸، ج ۸: ۵۵۱ تا ۵۵۳). هرچند بعضی مورخان به این باور است که این شورش در ابتدا به دلیل کاهش معاشات

سپاهیان آغاز شده بود که حسن بن فضل با اعلان تعهدات مالی به سران شورشیان، آن را مهار و مدیریت کرده بود، اما انتشار خبر قتل هرثمه بن اعین وضعیت را خراب کرد و مدیریت آن را از دست حسن بیرون کرد.

فرماندهان و سپاهیان دیگر فرمان حسن را نپذیرفتند و او را از قدرت خلع کردند و به جای او منصور بن مهدی را والی بغداد تعیین کردند که مأمون عباسی نیز مجبور شد این والی تحمیلی را بپذیرد. ابن المهدی تا مدتی والی بغداد بود تا اینکه خلیفه از مرو والی دیگری را به بغداد فرستاد و با آرام کردن شورش، بغداد را دوباره تصاحب کرد.

به گزارش طبری، این شورش مستقیم با نفوذ و قتل هرثمه پیوند دارد. در گزارشی آمده است:

> وقتی سوی خراسان روان شد، حسن بن سهل در مداین بود. او همچنان آنجا بود تا خبر آنچه با هرثمه شده بود به مردم بغداد و حربیان رسید. پس حسن بن سهل به علی بن هشام که از جانب او ولایت‌دار بغداد بود پیام داد که مقرری سپاهیان حربی و بغدادی را عقب‌انداز و عده بده اما نده.
>
> و چنان بود که حسن پیش از آن وعده داده بود که مقرری‌هایشان را بدهد. هنگامی که هرثمه سوی خراسان می‌رفت حربیان به پا خواستند و گفتند: رضایت نمی‌دهیم تا حسن بن سهل را از بغداد بیرون کنیم. ازجمله عاملان حسن بن سهل در بغداد محمد ابن ابی خالد بود و نیز اسد بن ابی الاسد که حربیان بر آنان تاختند و بیرون‌شان کردند و اسحاق بن موسی را در بغداد جانشین مأمون کردند. مردم دوست سمت در این باب متفق شدند و بدان رضا دادند».

***

از گزارش پیداست که سران سپاه حربیه با هرثمه پیوند خوب داشتند و آنان از مقرری خود به سبب اینکه هرثمه آنان را تحریک به قیام نکند، محروم شدند. این احتمال که هرثمه کسانی چون محمد ابن ابی خالد و اسد بن ابی الاسد را تحریک به شورش در برابر حسن کرده باشد، بعید نیست. چون پس از انتشار اخبار مرگ هرثمه، آنان بر شورش خود افزودند و حسن را از بغداد فراری دادند.

شورش دیگر در آذربایجان و ارمنستان به رهبریِ حاتم بن هرثمه والی این منطقه رخ داد. حاتم پس از یک دورۀ جنگ در رکاب پدر در فتح بغداد، با فرمان مأمون الرشید به سوی آذربایجان و ارمنستان فرستاده شد تا هم در این منطقه ولایت کند و هم مخالفان عباسی را سرکوب کند. خرم‌دینان و بِطریقان در این دو منطقه تهدیدهای مهم در برابر حکومت عباسی شمرده می‌شدند.

با حضور حاتم در آذربایجان و متواری ساختن خرم‌دینان در دامنه‌های قفقاز، اخبار قتل هرثمه در منطقه پیچید. حاتم بلافاصله به منطقه کسال عقب‌نشینی کرد و در برابر خلافت عباسی قیام کرد و نام خلیفه را از خطبه انداخت. او با مخالفان عباسی که با آن‌ها جنگیده بود از در آشتی پیش آمد و از آنان خواست تا به صورت متحد در برابر عباسیان بجنگند. البته دو جنگ با فرستادگان بغداد انجام داد که والیان تعیین‌شده مأمون شکست خوردند؛ اما روزگار به نفع حاتم نشد و او در این گیرودار از جهان رفت. هرچند ادامه کار حاتم را بابک خرم‌دین به عهده گرفت اما قیام و شورش از انتقال و خون‌خواهی هرثمه به جنگ مسلمانان و غیرمسلمانان رقم خورد.

پایان فصل

نقش هرثمه بن اعین در خلافت مأمون الرشید نیز «پادشاه‌ساز» بود، اما با این تفاوت که در دورۀ هارون الرشید او با فرصتی استثنایی که داشت به صورت انفرادی وارد عمل شد و اقدام او هارون را به اریکه قدرت نشاند اما در

زمان مأمون الرشید، برادران سهل و طاهربن حسین در کنار او در سیاست و نظامی‌گری حضور داشتند و رقبای او نیزبودند. در عین حال، این جماعت نفوذگذار خراسانی در برابر هم نیزرقابت شدید داشته و در تلاش حذف یکی در برابر دیگر شدند. در این میدان هرچند هرثمه بازنده شد.

او براساس روابط خوبی که با محمد امین و فضل بن ربیع داشت، در جنگ دو برادر نیز تلاش زیاد کرد تا از کشته شدن امین جلوگیری کند و او را در امان خود قرار بدهد. این احتمال وجود دارد که هرثمه از عاقبت کشتن امین نگران بود و می‌دانست که مأمون یک روز به بهانه خون برادر قاتل او را جزا خواهد داد. او در گفتگو با طاهر فوشنجی در هنگام محاصرهٔ بغداد این هشدار را به او داد؛ اما طاهر قتل امین را به حمایت از فضل بن سهل ترجیح داد. عاقبت چنین هم شد. براساس روایات، مأمون طاهر را از خود دور ساخت و به خراسان فرستاد تا با دیدن او یاد قتل محمد امین نیفتد و بعد هم او را کشت.

هرثمه زمان پیری خود را سپری می‌کرد. در هنگام کشته شدن در سال ۲۰۰ قمری، او هفتاد سال داشت. برای یک فرمانده و سیاست‌مدار نظامی‌گرا هفتادسالگی سن زیادی است. او اگر زنده هم می‌بود، امکان داشت آرام آرام از سپاه کناره‌گیری کند و به کار مشاورت ولایت بپردازد. احتمال دارد که مأمون نیز براساس این قضاوت ولایت عربستان را به او می‌سپرد تا مدتی در آنجا انجام وظیفه کند. اما هرثمه توطئه‌های برادران فضل را در سرانجام ولایت خود نیز موثر نمی‌دانست و برای آنکه مأمون را از این سیاست‌ها آگاه کند، به مرو آمد. هرچند مأمون آگاه شد. احتمال دارد که سخنان کوتاه هرثمه در مواجهه با خلیفه که هرچند ناتمام ماند، او را متأثر و آگاه ساخته باشد. چون به زودی مأمون فضل بن سهل را نیز به قتل رساند.

فصل هفتم

شخصیت، سیاست و میراث هرثمه بن اعین بلخی

مقدمه

منابع اولیه تاریخی در سده‌های نخستین اسلامی از شخصیت‌ها یا گزارش سیاسی نظامی یا گزارش روایی فقهی داده است؛ یعنی دو گونه منابع در شناخت انسان‌های سده‌های اول، دوم و سوم قمری وجود دارد. بنابراین، شناخت ابعاد شخصیتی آدم‌ها در این دوره‌ها کار ساده‌ای نیست. باید نوشته‌های جسته و گریخته که به زوایای دیگری از آن‌ها می‌پردازد، باحوصله و دقیق مطالعه شود و از لابه‌لای آن دربارهٔ چهره‌ها مطالبی نوشت. دربارهٔ ابعاد زندگی هرثمه و ویژگی‌های شخصیتی او موارد اندک در کتاب‌ها دیده می‌شود. در این بخش با استفاده از این منابع محدود تلاش شده است تا هرثمه از بُعد اجتماعی (نه سیاسی نظامی) معرفی شود.

البته یک نکته مهم دیگر نیز قابل یادآوری است که دربارهٔ شخصیت حقیقی هرثمه بین آثار تاریخی و آثار روایی اختلاف نظر وجود دارد. چنان‌که گفته شد، هرثمهٔ تاریخی یک شخص وفادار به حکومت عباسی است که جز خیرخواهی هارون و مأمون به چیزی دیگر فکر نمی‌کند اما هرثمه روایی

بـه خصوص تولیدشـده در ایـران او را از محبان اهل بیـت پیامبر و به خصوص امام موسـی الرضا می‌دانند. اجماع این دو روایت مشـکل به نظر می‌رسـد، مگر اینکه به سبب احترامی که همه اهل سنت به اهل بیت پیامبر داشته‌اند، او نیز امام رضا را دوسـت داشـته است. چنان‌که خود مأمون نیز او را دوست داشت و ولیعهد خود مقرر کرده بود.

۱.۷. ابعاد شخصیتی هرثمه بن اعین بلخی

قضاوت دربارهٔ اینکه هرثمه چگونه شـخصیتی بود، دشـوار اسـت. آثار و منابع بی‌طرفانـه دربـارهٔ او مطالعـه نکرده‌انـد. متون متناقـض در زمینه وجـود دارد که دسـته‌بندی آن تقریبـاً ناممکن اسـت؛ ۱. تعدادی با گرایش‌هـای ملی‌گرایانه‌ای خراسانی با حمایت از خاندان سهل و طاهری هرثمه را که از حامیان سرسخت و جدی خاندان عباسـی بود، مورد قضاوت منفی قرار داده‌اند و حتی در شـمار اعـراب ضدخراسـانی با رفتار خراسانی‌سـتیزی معرفی کرده‌انـد؛ ۲. تعداد دیگر او را یـک خراسـانی عـرب‌زده دانسـته‌اند کـه مدافـع ابنـای عـرب بـوده اسـت و فعالیت‌هـای او را در جهـت تضعیف نخبگان خراسـان گفته‌انـد؛ ۳. تعدادی نیـز حمایتـی که مأمون از او داشـته و همچنیـن دفاعی که هرثمـه از فرماندهان معـروف خراسـانی در سـپاه خـود می‌کـرده اسـت، او را یـک ضدعـرب ملی‌گـرا می‌داننـد؛ زیـرا بـه همیـن دلیـل هارون الرشـید نیـز در پایـان عمر خود بـه خاطر شـک و تردید نسـبت به هرثمه، او را از ولایت خراسـان عزل می‌کند؛ ۴. گروهی با استناد به احترام او به محمد بن علی النقی از داعیان معروف شیعه و تکریم امـام رضـا او را یک شـیعه ضد عباسـی دانسـته‌اند؛ ۵. کسـانی انـدک دیگر هم هستند که او را یک افریقایی مدافع عباسیان می‌دانند.

آنچـه به‌عنوان روش منطقـی از درون این تحقیقات پراکنده و متناقض بیرون می‌شـود مطالعهٔ زندگی هرثمه بن اعین براسـاس واقعیت‌های گزارش‌شـده همراه

با تحلیل اوضاع آن زمان است. این احتمال نیز وجود دارد که در این روش نیز گاهی قضاوت‌های نادرست صورت بگیرد. اما این تنها روش مؤثر موجود است.

۱.۱.۷. سبک زندگی اعیانی و اشرافی

به لحاظ سبک زندگی، هرثمه بن اعین یک اشراف‌زاده در دورهٔ عباسی بود. او از امتیازات یک وزیر مقتدر استفادهٔ بهینه می‌کرد. به‌طور مثال، فرزندان او از آموزش نزد علمای بزرگ برخوردار بودند. کسانی چون ابوعبید قاسم بن سلام هروی، یکی از بزرگ‌ترین محدثان و فقیهان آن روزگار به فرزندان او درس می‌داد. او در میان اعیان بغداد دارای مطبخی معروف بود که خواجه‌ای روزانه خورد و خوراک آن را معاینه کرد. نوشته‌اند یک آشپز او تا بیست درهم ماهانه معاش دریافت می‌کرد. در جنگ‌ها هم به صحت و سلامتی خود توجه جدی داشت و شرایط احتمالی جراحت را در نظر داشت. بنابراین برای خود طبیبی استخدام کرد و همراه خود داشت. به نوشتهٔ ابن ابی اصیبعه، در سال ۱۹۸ قمری، سهل کوسه[۱] از طبیبان معروف عراق و اهل خوزستان و فارغ‌شده از مدرسه جندی شاپور، طبیب شخصی هرثمه بن اعین بود.

۲.۱.۷. سخاوت‌مندی و دست به خیر

در منابع تاریخی از بخشش و سخاوت هرثمه و کسان زیردست او اشاراتی شده است؛ باس وان باول[۲]، میشل کمپاپلانو[۳] و جسیکا دیکمن[۴] در نوشته‌های خود با عنوان *عوامل بازارهای عراق در سده‌های نخستین اسلامی* به نقل از مارگیلیوت[۵] نوشته است که هرثمه بن اعین، وزیر معروف مأمون الرشید در

---

۱. سهل از مسیحیان عراق بوده و به دلیل ریش انبوهی که داشته، به مزاح او را کوسه صدا می‌کردند. او پس از قتل هرثمه بن اعین در خدمت مأمون الرشید درآمد و طبیب شخصی خلیفه شد.

2. Bas Van Bavel

3. Michele Campoplano

4. Jessica Dijkman

5. Margolioth

بغـداد آشـپزخانه‌ای بـزرگ داشـت و در آن یکـی از آشـپزها نقل کرده کـه هرثمه برای او ماهانه پانزده درهم معاش و غذای عیال او را می‌داد. یک روز یک کیسه زر هدیـه بـرای او داد کـه این آشـپز صـد درهـم از آن را پس‌انداز کرد. آشـپز ادامه می‌دهد که هرثمه خواجه‌ای داشت که یک روز برای معاینه آشپزخانه آمده بود و از او می‌پرسد که حال پول زیاد داری، آیا بازهم می‌خواهی معاش تو زیاد شود. آشـپز پاسـخ می‌دهد که بلی ده درهم دیگر زیاد شـود و خواجه چهار درهم زیاد می‌کند (Margolioth, 1921: 506).

۷.۱.۳. دلاوری و جنگاوری

ویژگی بارز و برجسـتهٔ هرثمه بن اعین نظامی‌گری اوسـت (یحیایی و هرسـینی، ۱۳۹۷: ۱۴۱). او برعکس دیگر فرماندهان بزرگ عباسـی از این نشـانه به شهرت رسـید. مورخیـن گذشـته نیـز بـا همین اوصـاف هرثمـه را معرفـی کرده‌انـد؛ ابن تغری بردی در کتاب خود نوشـته اسـت که هرثمه بن اعین فردی دلاور، شجاع و دارای هیبـت بـزرگ اسـت (تغـری بـردی، ۱۹۶۳، ج ۲: ۸۸). هرچند در حوزهٔ مسـائل روایـی نیـز در کتب اهل سـنت و اهـل تشـیع از او احادیثی نقل شـده و در شـمار راویـان حدیث نام او برده شـده اسـت، اما تاریخ هرثمـه را یک نظامی نترس شـناخته و معرف هویت تاریخی هرثمه همین اسـت. او حتی در بعضی تصمیم‌گیری‌های خطیر که می‌دانسـت امکان دارد جانش هم برود، از تصمیم خـود عقب ننشسـت. وقتی هادی عباسـی می‌خواسـت بـه زور از او برای فرزند خود جعفر بیعت بگیرد، او اکراه و سرباز زد. یا وقتی هادی از او خواست هارون را بکشد یا خودش کشته می‌شود، او باز اکراه کرد.

۷.۱.۴. پایبندی به وفای به عهد

از سراسـر زندگی هرثمه بن اعین بلخی چنین اسـتنباط می‌شـود که او به شدت بـه وفـای به عهـد پایبند بـود و در این زمینه از خط مشـیِ خود عـدول نمی‌کند.

او بـا تعهـدی که برخلیفه برای حمایت از حکومت عباسـی و خاندان عباسـی می‌دهـد، تـا آخرعمربه آن پایبند می‌ماند. او برعکس سـایرهم‌تباران خراسـانی خود از مدافعان سرسپرده و صادق حاکمان عباسی بود و در این راه تا پای جان نیـز پیـش رفت. او نسـبت به محبـت و اعتمادی کـه برخلفای عباسـی به ویژۀ مأمون الرشـید داشـت که البته ناشی از زحمات فراوان برای به قدرت رسیدن او کرده بود، از فرمان او سرباز نزد. همین امرمنجربه قتل او شد. حکم خلیفه برای او دستور قطعی بود. هرکسی را براساس این حکم از سرراه حکومت عباسی دور می‌سـاخت. قتـل جعفربن خالد برمکـی، حمایت از امین فرزند هارون الرشـید در دورۀ محاصـره در برابـرطاهـربـن حسـین، سـرکوب ابوالسـرایا و حتی اطاعت از فرامیـن بـرادران سـهل را برخـلاف میـل او، همه حاکـی از پیروی سرسـخت او از خانـدان عباسـی اسـت. هرچنـد بعضـی از مورخـان سـبب قتـل او را رهایـی ابوالسرایا پس از محاصره دانسته‌اند و به نوع علایق زیدی یا علوی یا درنهایت با خراسانی‌ها بازگو کرده‌اند که از سند قوی برخوردار نیست. بلکه حتی این آوازه را فضل بن سـهل سرخسـی و پیروان او راه انداخته بودند تا هرثمه را از چشم مأمون بیندازند و زمینه به حاشیه کشاندن او را فراهم کنند که باعث قتل او شد.

۵.۱.۷. روحیۀ آزاده‌خواهی

با به خلافت رسـیدن مأمون الرشـید در سال ۱۹۸ قمری، مردم و بزرگان خراسان مناصب مهم در ادارۀ حکومت عباسـی به دسـت آوردند و توانسـتند از جایگاه مهـم و برجسـته‌ای برخـوردار شـوند. در ایـن میان فضـل بـن سهل، حسـن بـن سـهل و طاهربن حسـین از سـرآمد آنان بودند. این یک فرصـت خوب و مغتنم بـرای اقتدار خانواده‌های خراسـانی بود اما درعین حال بـه زودی منجربه ایجاد شکاف میان این بزرگان شد و به اقداماتی در برابریکدیگردست زدند. قسمت زیادی از غرب و شرق خلافت به تسلط افرادی همچون حسن بن سهل و طاهر

بـن حسـین درآمـد و فضـل بن سـهل نیـز ادارهٔ امور عمـده را بر عهـده گرفت. در جریـان ایـن اختلافات، هدف فضـل از اقدامات او دور کردن دو فرمانده ارشـد سـپاه، یعنی طاهر بن حسـین و هرثمه بن اعین، از عراق و در انحصار درآوردن حکومت بود (مفتخری، ۱۳۹۵: ۷۵).

۲.۷. سیاست هرثمه بن اعین بلخی

هرثمه بن اعین انسـان پیچیده و مرموز از لحاظ سیاسـی نبود. رفتار سیاسـی او ناشـی از سرشـت نظامی‌گری و سـپاهی‌گری او بود. یک فرمانده نظامی عقاید و رفتار خود را براساس میزان وفاداری به حکومتی که ولی‌نعمت او است، استوار می‌سازد. برعکس کسی که سیاست برنظامی‌گری او غلبه کند، به دنبال موقف مبتنی بر منافع فردی می‌شود و در این مسیر تا عناد و دشمنی با حکومت پیش مـی‌رود. بنابرایـن، به اقتضای مأموریـت نظامی هرثمـه در مواقع مختلف حتی با خشـونت رفتار کرده اسـت. نویسـندهٔ *تاریخ افریقیه والمغرب* آورده است که حکومت هرثمه بن اعین در شـمال افریقا به لحاظ بدرفتاری با مردم دوام نکرد و خلیفه مجبور به عزل او شـد (گلی زواره، ۱۳۹۳: ۴۱). این سیاسـت هرثمه در خراسان هم تکرار شد؛ زیرا او نتوانست رافع بن لیث را مجبور به اطاعت کند و مظالم زیادی در برابر او و مردم سمرقند روا داشت.

هرثمه بن اعین بلخی در دورهٔ مأمون الرشید در مقایسه به دورهٔ هارون الرشید بیشـتر مصـروف دفـع توطئـه و دسیسـه در برابـر خـود بـود. چنان‌کـه از یـک طرف در برابـر مخالفـان حکومـت عباسـی مثل علویـان، خـوارج و شـهزادگان ناراضی عـرب مبـارزه می‌کرد، از جانـب دیگر، با مخالفان داخلی در دربار مأمون الرشـید نیز رقابت شـدید داشـت. خانوادهٔ ابن سـهل سرخسـی و فرماندهان بزرگ مأمون الرشید ازجمله طاهر بن حسین فوشنجی از رقبای اصلی هرثمه ثبت شده‌اند.

اینکـه دلیـل اصلی مخالفـت و رقابت خانواده ابن سـهل سرخسـی و طاهر

بـن حسـین فوشـنجی در برابـر هرثمه چـه بوده اسـت، دو عامل می‌تواند باشـد. نخسـت نزدیکـی هرثمـه با حاکمان عباسـی تـا آنجا کـه او حامیان خـود یعنی برمکیـان را نیـز نابود کـرد؛ دوم، مهم‌تر از آن، صداقت هرثمـه بلخی به حاکمان عباسـی بـود. او برعکـس یحیی برمکی، جعفر برمکی، فضل بن سـهل، حسـن بن سـهل و طاهر بن حسـین فوشـنجی گرایش‌های ضدعربی به صورت سری و تمایل خراسانی کمتری داشت.

۷.۲.۱. شیوهٔ کسب مشروعیت

در سـده‌هایی نخسـتین اسـلامی، نخبـگان و سیاسـت‌مداران خراسـانی با دو رویکرد مردمی و حکومتی در خراسـان و سـرزمین‌های خلافت اسـلامی زندگی می‌کردنـد. کسـانی بودنـد کـه بـرای خـود و خانـدان خـود ریشـهٔ تاریخـی بومی برچسـب زده بودند و خود را ذُرِّیه شـاهان و خاندان اسـطوره‌ای باسـتان معرفی می‌کردنـد و از ایـن طریـق در میـان مـردم مشـروعیت کسـب می‌کردنـد. تعـداد دیگـر بـا پیوند موالات با قبایـل بزرگ عرب و به خصوص دسـتگاه خلافت این مشروعیت را به دست می‌آوردند.

کسـانی چون ابومسـلم خراسانی، فضل بن سهل، طاهر بن حسین و دیگران از گروه نخسـت هسـتند که نسب خود را به شاهان باسـتان رسانیده بودند و به این ترتیب در میان مردم منزلت خود را تثبیت می‌کردند و مشروعیت به دست می‌آوردند. به طور نمونه، ابومسلم خراسانی ریشهٔ نسبی خود را به بزرگمهر، وزیر خردمند دربار ساسـانی می‌رسـاند (ابن طقطقی، ۱۳۵۴: ۱۳۷). این گونه فضل بن سـهل نسـب خود را به وزرای ساسـانی می‌رساند. طاهر فوشـنجی نیز مدعی بود که از نسب منوچهر آن شاه افسانه‌ای است.

امـا در ایـن میان کسـانی چون هرثمـه بن اعین و خاندان او این مشـروعیت را در آن زمـان بـا تعریف موالات با اعراب که منبع قدرت و مشـروعیت بودند به

دست آوردند. از برادران هرثمه هم منبعی در دست نیست که به دنبال تعریف نسب خراسانی و آریایی برای خود باشند.

۷.۲.۲. مخالفت‌های سیاسی هرثمه

هرثمـه در دورهٔ زندگـی سیاسـی و نظامـی خـود با تعـدادی از بـزرگان و نخبگان دربـار عباسـی مخالفـت جـدی داشـت. در این میـان مخالفت او بـا نخبگان خراسانی بیشتر از نخبگان عرب بود. در این میان رقابت و مخالفت او با طاهر بن حسـین، بنیان‌گذار خاندان طاهری خراسـان و برادران سهل، فضل و حسن در منابع تاریخی به تکرار آمده است.

۷.۲.۲.۱. مخالفت هرثمه با فضل بن سهل

ابوالعبـاس فضـل بـن سـهل بن زادان فـروخ سرخسـی از وزرای شناخته‌شـدهٔ دورهٔ عباسـی در زمان مأمون الرشـید است. به نوشته خطیب بغدادی، ابن سهل از خاندان‌های معروف خراسان در دورهٔ پیش از اسلام است. اینکه در کدام سال تولـد شـده اسـت، منابع تاریخـی ذکری به میان نیاورده اسـت. اما اهل سـرخس (شـهری در مـرز ترکمنسـتان و ایـران امروزی) اسـت. پـدران او در زمـان حکومت ساسـانی زمامـدار ولایـات مختلـف در قلمـروِ ایـن امپراتـوری بودنـد (خطیـب بغـدادی، ۲۰۱۱، ج ۱۴: ۲۹۸). در زمـان المهـدی عباسـی ایـن خانـدان یعنـی زادان فـروخ بـا دو فرزنـد خود فضل و حسـن مسـلمان شـدند و بـا حمایت یحیی بـن خالـد برمکی در دسـتگاه عباسـی جذب شـدند (ابن خلکان، ۱۳۶۹، ج ۴: ۴۱). همین ورود متأخر آن‌ها به اسلام بود که رقبای آن‌ها ازجمله هرثمه بن اعین و نعیـم بـن خـازم، آن‌ها را متهم به آیین مجوسـیت می‌کردنـد و می‌گفتند که این «مجوسی‌زاده‌ها» (فضل‌بن سهل و حسن بن سهل) به بهانه‌های مختلف، قصد دارند خلافت اسـلامی را به سوی سلطنت پادشـاهان قدیم و کسراییان ساسانی سوق دهند (جهشیاری، ۱۴۰۸: ۳۱۳ و ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۰۹: ۴۵۴).

در این خاندان فضل بن سهل زودتر به دربار عباسی مقام یافت. یحیی بن خالد برمکی او را در شمار ملازمان خود آورد. فضل آدم نکته‌سنج و کاردانی بود و این ظرفیت او را یحیی زود کشف کرد و به هارون الرشید معرفی کرد. بعد یحیی برمکی او را نزد مأمون الرشید به مرو فرستاد که در آن زمان ولیعهد بود (جهشیاری، ۱۴۰۸، ج ۱: ۲۶۶). این نشان می‌دهد که یحیی برمکی برنامهٔ راهبردی طولانی مدت داشت و می‌خواست خلیفه بعدی عباسی را نیز با نفوذی‌های خود زیر نفوذ خراسانیان داشته باشد. فضل بن سهل نیز در نخستین اقدام سیاسی خود هارون را وادار کرد تا پس از امین، مأمون را ولیعهد تعیین کند که چنین شد (ابن عمرانی، ۱۳۷۳، ج ۱).

با مرگ هارون در طوس در سال ۱۹۳ قمری و آشکار شدن اختلاف امرای سپاه در حمایت از امین یا مأمون، فضل بن سهل کوشید تعهدات امرای سپاه را در وفاداری به مأمون به آنان یادآوری کند (طبری، ۱۳۸۷، ج ۱: ۳۷۲). در این هنگام مأمون، برای سرکوب شورش رافع بن لیث در مرو بود. امین به تحریک وزیر خود فضل بن ربیع و علی بن عیسی بن ماهان، سردار لشکر خلافت خود را در بغداد تثبیت کرد و عهدنامهٔ ولایتعهدی مأمون را لغو و فرزند خود را ولیعهد اعلام کرد و به این ترتیب، مناسبات امین و مأمون منجر به دشمنی شد. فضل بن سهل، به رغم ناامیدی مأمون در این‌باره و حتی تمایلش به کناره‌گیری از ولایتعهدی، او را به مقاومت تشویق کرد و مسئولیت پیگیری این امر را برعهده گرفت (ابن طقطقی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۲۱۳).

بعدها پس از کشته‌شدن امین و تثبیت خلافت مأمون در ۱۹۸قمری، مأمون که خود را مدیون فضل بن سهل می‌دانست، به او لقب ذوالریاستین، ریاست قلم و شمشیر را داد و دیوان و سپاه را به فضل سپرد و او را در رجب سال ۱۹۶ حاکم تمام سرزمین‌های شرق، از همدان تا تبت و از دریای خزر تا خلیج‌فارس و دریای هند ساخت (ذهبی، ۱۴۱۱، ج ۱: ۳۵ و۳۶). مأمون

حتی دستور داد به نام او سکه‌هایی زدند که لقب ذوالریاستین بر آن‌ها حک شده بود.

در دوم شعبان همان سال، در مسیر شهر سرخس، فضل بن سهل مشغول استحمام بود، همانطور که خودش پیش‌بینی کرده و برادرش نیز به او هشدار داده بود، به دست چهارتن با ضربه‌های شمشیر کشته شد. در منابع، این چهارتن از نزدیکان مأمون معرفی شده‌اند (ابن بابویه، ۱۳۷۲: ۲۳۴). با این حال، پاره‌ای منابع دلیلی ناموجه برای قتل فضل ذکر کرده‌اند (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۴: ۲۹۹). بنابراین منابع، فضل بن سهل چنان بر مأمون تسلط یافته بود که دربارهٔ کنیزی که می‌خواست بخرد با او رقابت کرد و مأمون او را کشت. به این ترتیب، فضل بن سهل که دولتش همانند دولت برمکیان بود و پرورش یافتهٔ مکتب آنان بود، در برآوردن این آرزو که نفوذ فرمانش را در شرق و غرب سرزمین‌های اسلامی بگستراند، ناکام ماند (ابن طقطقی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۲۲۱ و ۲۲۲).

فضل بن سهل و خاندان او از رقبای سرسخت هرثمه بن اعین به‌شمار می‌روند. فضل از اعتبار خاص در دربار مأمون الرشید برخوردار بود. خلیفه بدون قید و بندی همه امور کشور را در اختیار فضل قرار داده بود و خود با علما و دانشمندان به سر می‌برد. به علاوه استیلا و نفوذ فضل در خلیفه به حدی بود که نمی‌گذاشت احدی به درگاه او راه یابد به همین دلیل هرثمه بن اعین که از وضعیت آشفته بغداد و اعتراض مردم برای نفوذ فضل بر مأمون به خشم آمده بود، کوشید تا به هر شکل ممکن به نزد خلیفه راه یابد و شرح دقیقی از تمام وقایع رخ داده را به عرض خلیفه برساند.

هرثمه قصد داشت مأمون را از آنچه مردم دربارهٔ او و فضل بن سهل می‌گویند مطلع سازد، اما فضل که به حضور و گزارش او رضایت نداشت، مأمون را نسبت به نافرمانی او تحریک کرد و نیز شورش ابوالسرایا را به دستور او

دانست. مأمون در بدو ورودش او را به اتهام یاری علویان و ابوالسرایا زندانی کرد و در زندان به دستور فضل کشته شد (طبری، ۱۳۸۷، ج ۱۳: ۵۶۴۶).

مخالفت و رقابت فضل بن سهل و طرفداران او در برابر هرثمه سرانجام پاسخ داد و مأمون را علیه هرثمه قرار داد. چنانچه در سال ۲۰۰ قمری، مأمون هرثمه بن اعین را زندانی و اعدام کرد. البته مطالعه اینکه هرثمه از طرفداران امام رضا بوده است یا اینکه با تلاش به فراری دادن امین مورد بی‌اعتمادی فضل بن سهل قرار گرفته است و یا طاهربن حسین فوشنجی که از هم‌پیمانان مهم فضل بن سهل بود در مخالفت با هرثمه نقش داشته است (Kennedy, 2004: 151).

یک نکته دیگر اینکه فضل بن سهل از دست‌پروردگان برمکیان بود. چون هرثمه در سرکوب خانوادهٔ برمکی نقش برجسته داشت به احتمال زیاد عقدهٔ آن در دل فضل بن سهل بود و در انتظار انتقام از هرثمه به سر می‌برد. فضل بن سهل طرفدار خراسانی‌ها در دستگاه عباسی بود و به این منظور مأمون را که مادر و همسر خراسانی داشت، در برابر امین که پدر و مادر عرب هاشمی بود، حمایت می‌کرد. همچنان مخالف سرسخت فضل بن ربیع وزیر معروف امین بود که یک عرب متعصب بود.

۲.۲.۲.۷. مخالفت هرثمه باحسن بن سهل

حسن بن سهل بن زادان فروخ سرخسی برادر فضل بن سهل وزیر مأمون الرشید است. از زندگی حسن بن سهل پیش از ورود به دربار عباسیان، اطلاعات اندکی وجود دارد. حسن و برادرش، فضل منجمان مجوسی بودند که از طریق طالع‌بینی گذران زندگی می‌کردند. آنان هنگامی به دربار راه یافتند که پدرشان، سهل مورد توجه یحیی بن خالد برمکی، وزیر معروف هارون‌الرشید قرار گرفته بود و در پی آن، حسن و فضل نیزبه خدمت پسران او درآمدند. هرچند قبلاً به مسلمان بودن جد حسن بن سهل در تواریخ اشاره شده است.

ظاهراً از دورهٔ عباسیان بود که خاندان سهل تغییر کیش را ضروری دیدند. در اغلب منابع به اسلام آوردن سهل در زمان هارون اشاره شده است (ابن عمرانی، ۱۴۲۱: ۹۸).

اولین منصب رسمی حسن در دربار مأمون، ریاست دیوان خراج در سال ۱۹۶ قمری بود. او دو سال در این سمت باقی ماند تا اینکه مأمون، بعد از مرگ امین در ۱۹۸ قمری، او را به امارت مناطق وسیعی شامل عراق، جبال، حجاز، یمن، فارس و اهواز منصوب کرد. واگذاری امارت به حسن بن سهل، واکنش‌های مختلفی در پی‌داشت. اولین مخالفت از سوی امیران مأمون، هرثمه بن اعین بود که زحمت فتح بسیاری از این مناطق و استوار کردن خلافت مأمون در آنجاها را متحمل شده بود (یعقوبی، ۱۴۲۲، ج ۷: ۴۴۶). بنابراین، مأمون در سال ۱۹۹ قمری طی نامه‌ای هرثمه را به خراسان خواست تا از مخالفت و مزاحمت هرثمه در برابر ولایت ابن سهل جلوگیری کند.

براساس گزارش منابع تاریخی، هرثمه نیز از حسن بن سهل دل مانده بود و باور داشت که او در سنگر نظامی برای حکومت عباسی شمشیر می‌زند اما وزرا و مشاوران در دور و بر خلیفه از پیامدهای آن استفاده می‌کنند. وقتی حسن بن سهل به هرثمه نامه نوشت تا او را به مبارزه با ابوالسرایا دعوت کند، هرثمه باخواندن نامه به آورنده آن که سندی بن شاهکار بود به صورت شفاهی گفت:

> «ما باید کارهای خلافت را برای این‌ها سر و سامان دهیم و اوضاع را آرام کنیم و چون بر مقصود رسیدند، در کارها مستبدانه رفتار کنند و اعتنایی به گفته‌ها و تدبیر ما نکنند و چون در اثر نالایقی و بی‌تدبیری، اوضاع آن‌ها آشفته گردد و شکستی در کارشان پدید آید، می‌خواهند آن را به دست ما اصلاح کنند. نه بخدا من نخواهم رفت. بگذار بی‌لیاقتی این‌ها دستگیر امیرالمؤمنین، خلیفه شود» (فقیه بحرالعلوم، ۱۳۹۳: ۳۳).

چون نامهٔ حسن بن سهل بی‌پاسخ ماند، منصور بن مهدی در آن زمان از فرماندهان مهم و مورد اعتماد هرثمه به او نامه نوشت و از او خواست تا قیام ابوالسرایا را سرکوب کند. هرثمه به پاس آشنایی و احترام به منصور نامه او را پذیرفت و درحال گریه گفت: «خدا حسن بن سهل را چه کار کند که پایه‌های این دولت را متزلزل و دستخوش نابودی ساخت و کارها را تباه نمود».

در جنگ هرثمه با حسن بن فضل هرچند پایان آن به مرگ هرثمه ختم شد اما هرثمه نیز ولایت بغداد را برای او نگذاشت. پس از مدت کوتاهی که حسن بن فضل وارد بغداد شد، هرثمه محمد ابن ابی خالد و اسد بن ابی الاسد از فرماندهان حربیه را در برابر حسن شوراند و به آنان توصیه کرد که منصور بن مهدی می‌تواند حاکم خوب برای خلافت عباسی در بغداد باشد. هرثمه به سوی خراسان رفت اما نفوذی‌های او در سپاه، حسن را از ولایت خلع کردند و منصور را به جای او گماشتند.

۳.۲.۷. رقابت هرثمه بلخی با طاهر فوشنجی

ابوطیب طاهر بن حسین معروف به طاهر فوشنجی یا طاهر ذوالیمینین بنیان‌گذار خاندان و حکومت طاهریان خراسان است. طاهر پیش از اینکه از جانب مأمون الرشید به‌عنوان والی خراسان منصوب شود، یک سردار و سرلشکر جنگاور و معروف در سپاه عباسی بود.

طاهر فوشنجی در زمان سپاهی‌گری در دستگاه عباسی به خصوص در زمان هارون الرشید در سپاهی زیر فرماندهی هرثمه بن اعین کار می‌کرد. طبری در گزارش سال ۱۹۴ قمری و دیگران منابع تاریخی وقتی از جنگ هرثمه با رافع بن لیث در حوالی سمرقند خبر می‌دهند، طاهر را از فرماندهان سپاه هرثمه می‌دانند (Al Tabari, Vol. III: 777).

هردو مورخ؛ طبری و ابن اثیر در یادداشت‌های خود آورده‌اند که وقتی رافع

بن لیث به هرثمه خود را تسلیم کرد و هرثمه او را برای ملاقات با مأمون به مرو آورد، در این سفر طاهر فوشنجی نیز در سپاه هرثمه به مرو آمد. اما با ورود سپاه هرثمه به مرو، مأمون طاهر را برای مأموریت دیگر به ری فرستاد (Ibid). به احتمال زیاد، کسانی چون فضل بن سهل و حسن بن سهل برای تضعیف سپاه هرثمه طاهر را از سپاه هرثمه جدا می‌سازند. بعدها طاهر را در اردوگاه خود جلب و جذب کرده و در برابر هرثمه قرار می‌دهند.

طاهر بن حسین فوشنجی با هرثمه بن اعین بلخی رقابت شدید داشت. هر دو فرمانده در شجاعت، تدبیر و مدیریت جنگ در زمان هارون الرشید و مأمون الرشید عباسی در سراسر سرزمین‌های اسلامی نامدار بودند. اتفاقاً هردو به‌عنوان سرلشکر و حاکم در شاخه‌های غربی و شرقی خلافت اسلامی مأموریت اجرا کرده بودند. اما دسیسه‌های دربار مأمون در مرو و بعد در بغداد منجر به رقابت‌ها میان سرلشکران و حاکمان در بلاد اسلامی شد.

عامل اصلی رقابت میان طاهر و هرثمه، سیاست‌های فضل بن سهل سرخسی، وزیر مأمون بود. فضل در کشاکش میان مأمون و امین، به‌عنوان مشاور و سازندهٔ اقتدار مأمون الرشید درپی برنامه‌های فردی خود بود. او از یک طرف با ریشهٔ خراسانی که داشت به دنبال به قدرت رساندن مأمون بود تا از این طریق قدرت را از اعراب بگیرد و به نفع خراسانی‌ها استعمال کند و از جانب دیگر، رقیب اصلی او در دربار امین، فضل بن ربیع، وزیر عربی امین می‌خواست عین معادله را به کار گیرد و اقتدار اعراب را با ابقای امین تضمین کند.

بنابر مسائل ذکرشده، فضل بن سهل در میان لشکر مأمون الرشید از یک طرف دسته و پیروان خود را می‌ساخت و از جانب دیگر، افراد وابسته و وفادار به فضل بن ربیع را به حاشیه می‌کشاند و یا خلیفه را علیه او تحریک می‌کرد تا از بین ببرد. در میان افراد معروف آن زمان، قدرت فیزیکی و لشکری دست طاهر و هرثمه، دو هم‌نژاد خراسانی خودش بود. هر دو هم‌زمان از فرماندهان

بسیار وفادار به حکومت عباسی بودند که در زمان هارون الرشید در این راه جان‌فشانی‌های فراوان به خرج داده بودند. هر دو فرمانده به عهدنامه هارون در قبال خلافت امین و مأمون احترام می‌گذاشتند و از رقابت دو برادر آگاه بودند؛ اما کمتر خود را درگیر مسائل درون خلافتی می‌کردند. طاهر و هرثمه اغلب مصروف جنگ با علویان و خوارج دشمنان خلافت عباسی بودند.

فضل بن سهل دربارهٔ انتخاب این دو فرمانده شجاع و نترس تحلیل و مطالعه می‌کرد. هرچند در جبهه‌گیری‌های بین دوبرادر هردو وفادار به مأمون بودند ولی فضل به هرثمه اعتماد کمتری داشت. اینکه چرا هرثمه مورد اعتماد وزیر نبود، دلایلی دارد. فضل بن سهل از دست‌پروردگان خانوادهٔ برمکی بود. او در تمام دورهٔ وزارت خود حرمت خانواده برمکی را داشت. هرثمه کسی بود که به دستور هارون الرشید، یحیی برمکی و خانواده او را سرزده بود. از این جهت برای فضل، هرثمه فرد مطلوب نبود و کینهٔ او را در سینهٔ خود نگه داشته بود. همچنین، هرثمه فرمانده محافظان خاص هارون الرشید بود و با فرزندان او نزدیکی زیاد داشت و فضل گمان می‌کرد هرثمه با امین روابط حسنه و خوب دارد.

اما نظر فضل بن سهل به طاهر مساعد بود. او در دسته‌سازی‌های درون خلافت روی طاهر سرمایه‌گذاری کرد. بنابراین، در برنامه‌های تبلیغاتی خود طاهر را نزد مأمون مقام داد. در *مجمل التواریخ* آمده است که فضل بن سهل در مأموریت‌های سرنوشت‌ساز برای مأمون، طاهر را پیشنهاد می‌کرد. چنانچه در جنگ با کابل شاه به شاه گفت از اوضاع نجوم و سیر کواکب چنین معلوم می‌شود که این مهم را طاهر بن حسین بن مصعب کفایت کند. همچنین به طاهر نیز این اعتماد را می‌داد که از او در نزد خلیفه و دسیسه‌های دربار حمایت قاطع می‌کند. چنانچه روزی فضل به طاهر گفت تو را لوایی بستم که از این زمان تا شصت و پنج سال هیچ کس نگشاید.

حال که قرار است مأمون به بغداد لشکرکشی کند، کسی باید فرماندهی

این جنگ را به عهده داشته باشد. طاهربن حسین و هرثمه بن اعین دو فرمانده مهمی هستند که به سختی زیربار فرمان یکدیگر می‌رفتند. در گذشته نیزثابت شده بود که در بعضی از جنگ‌های با خوارج و علویان هرثمه و یا طاهر فرمان یکدیگررا اطاعت نمی‌کردند و گاهی به جای پیروزی قطعی‌شده منجر به عقب‌نشینی شده بودند. فضل بن سهل درپی آن بود تا فرماندهی را به طاهر بن حسین بدهد. ازاین‌رو، به خلیفه مشورت‌های داد. اما خلیفه وضعیت حساس میان دو سرلشکر خود را می‌دانست؛ به همین دلیل لشکرهای دوگانه به فرماندهی طاهرفوشنجی و هرثمه بلخی ترتیب داد و از راه‌های مختلف به سمت بغداد روان کرد.

البته مشورت و تلاش‌های فضل بن سهل نتیجه داد چون در آغاز مأمون طاهررا با یک لشکرمجهزبه سمت بغداد روان کرد و هرثمه را در مرو نگهداشت. لشکرطاهردر منطقهٔ ری با لشکرقوی‌تراز خود به فرماندهی علی بن عیسی، از فرماندهان امین درگیرشد. در این جنگ نامتوازن مأمون بیم آن کرد که مبادا طاهردر جنگ شکست بخورد و راه پیشرفت به بغداد مسدود شود، به این دلیل هرثمه را با یک لشکراحتیاط برای کمک ارسال کرد. هرچند طاهربا مهارت و شجاعتی که داشت، تا قبل از رسیدن هرثمه دشمن را شکست داد. با ورود نیروی تازه‌نفس عبدالرحمان ابناوی به همدان از جانب امین، مأمون نیزمی‌بایست طاهررا تقویت می‌کرد.

در سال ۱۹۶ قمری وقتی لشکرسی هزارنفری هرثمه به حلوان رسید، مأمون برای آنکه دو فرمانده با هم مصروف رقابت سرلشکری نشوند، به طاهردستور داد که مناطق فتح‌شده خود را به هرثمه تسلیم کند و خود به اهواز برود. طاهر هرچند دوست نداشت مناطق فتح‌شدهٔ خود را با رقیب خود تقسیم کند اما فرمان خلیفه را نیزنمی‌توانست نادیده بگیرد. ظاهراً مأمون با ارسال لشکربه فرماندهی هرثمه، در گام نخست شهرهای فتح شده را به‌عنوان پشت جبهه

تقویت می‌کرد و از طرف دیگر آمادگی فتح بغداد را در سر داشت و این امر نیروی بیشتر می‌خواست.

رقابت طاهر و هرثمه باعث شد تا مأمون هردو فرمانده را به‌صورت مستقیم اما برای یک هدف در دوجبهه سوق بدهد. ملاحظهٔ مأمون به اینکه شاید هرثمه از طاهر اطاعت نکند باعث شد تا طاهر را با لشکرش از راه اهواز به سمت بغداد حرکت بدهد و هرثمه را با لشکرش از راه نهروان. دو لشکر را از مسیرهای جداگانه حرکت داد. دو لشکر از دو سمت شرقی و غربی خود را به بغداد رساندند و شهر را در محاصره کردند. در جریان محاصرهٔ بغداد که چهارده ماه طول کشید، طاهر و هرثمه به‌صورت مخفیانه رقابت داشتند و هرکدام دیگری را رصد می‌کرد.

امین برای این که محاصر را بشکند، چهارصد فرمانده خود را با پرچم‌های افراشته به سوی هرثمه فرستاد تا او را شکست بدهد. فرمانده این لشکر علی بن عیسی بود. جنگی شدیدی میان لشکر هرثمه و علی بن عیسی درگرفت که در پایان هرثمه با درایت جنگ را مدیریت کرد و لشکر امین را شکست داد و در نهروان مستقر شد. او در این جنگ علی بن محمد بن عیسی را نیز دستگیر کرد. پیروزی دو سردار خراسانی به ترتیب و نوبتی نوعی رقابت نیز محسوب می‌شد تا به زعم خودشان از دیگری عقب نمانند. پیروزی اصلی لشکرکشی سقوط بغداد و در صورت ممکن اسارت و قتل امین بود که هردو کوشش داشتند که این افتخار نصیب او شود. بنابراین، علاوه بر مقابله با دشمن، بریکدیگر نیز نظارت داشتند و شاهد پیشرفت‌های یکدیگر بودند (اکبری، ۱۳۸۴: ۹۸).

۷. ۳. میراث هرثمه بن اعین بلخی

هرثمه بن اعین از اشراف و بزرگان حکومت عباسی در زمان هارون الرشید و مأمون الرشید است. او در نظامی‌گری، حکومت‌داری و شهرسازی معروف

است. از این جهت در هر کجایی که لشکر کشید و حکومت کرد، میراث‌های تاریخی از خود به یادگار گذاشت. در لیبی، تونس، مراکش، مصر، عراق، ترکیه و خراسان این میراث‌ها هنوز پابرجا هستند. بخشی از این میراث هم‌اکنون نیز به نام او یاد می‌شوند اما بخشی دیگر به مرور زمان نام بدل کرده و به نام دیگران مسمی شده‌اند. البته بخشی از میراث او نیز در میان حوادث گم شده است و نشانه‌ای که از آن هرثمه بوده، در دست نیست. بخشی نیز به نام او در منابع یاد شده است، اما دیگر وجود فیزیکی ندارد.

به‌صورت نمونه، در حومهٔ شهر بغداد بخشی بود که به نام ربض هرثمه یاد می‌شد. این همان منطقه‌ی است که وقتی یحیی بن خالد برمکی در سال ۱۹۰ قمری از دنیا رفت. او را در ربض هرثمه دفن کردند و بر مزار او یک برج بلند بنا کردند (خالندی، ۱۳۸۸: ۱۱۵). ربض قطعه زمین‌های بیرون از شهر را می‌گفتند که در آن حصاری کشیده می‌شد و به نام بزرگان و اعیان مسمی می‌کردند.

۷.۳.۱. بنای المنستیر در مراکش

المنستیر یک شهری بندری در شرق کشور تونس در شمال افریقاست. این شهر هرچند امروز با نمای زیبای کلیساهای مسیحی تزیین شده است و از شهرهای مهم سیاحتی کشور تونس به شمار می‌رود اما در سال‌های ۱۸۰ قمری زمانی که هرثمه بن اعین والی شمال افریقا بود، او قلعه معروف این شهر را با سبک یونان رومی بنا کرد (Donzel, 1994: 273). در منابع تاریخی آمده است که هرثمه این قلعه ساحلی را برای محافظت شهر در برابر ورود احتمالی ناوگان دریایی روم شرقی بنا کرده بود. او در این سال‌ها والی شمال افریقا بود و به استحکامات بندری توجه زیادی داشت.

۷.۳.۲. بنای طرطوس در ترکیه

بنای شهر طرسوس در ترکیه امروزی نیز از میراث‌های سازندگی هرثمه بن اعین

است. هارون الرشید، خلیفه عباسی در سال ۱۷۱ قمری هرثمه بن اعین را برای جنگی با رومیان فرستاد. او که خود تا مرز سوریه آمده بود به هرثمه دستور داد در منطقهٔ طرسوس شهری بنا کند با بناهای محکم. هرثمه بن اعین شهر طرسوس را با پنج دروازه و ۸۷ برج ساخت که در برابر نفوذ رومیان یک سد قرار بگیرد. این شهر یکی از دژهای مهم نظامی مسلمانان در برابر رومیان مسیحی بود و سپاهیان عباسی قرارگاه زدند و به نوشتهٔ ابن حوقل، در یک زمان در آن یک‌صد هزار سواره نظام به سر می‌برد و مسلمانان از همهٔ سرزمین‌های خلافت عباسی در آن سپاه خدمت می‌کردند. این شهر امروز بین انطاکیه و حلب قرار دارد و مزار مأمون الرشید در آنجاست (برومند اعلم، ۱۳۸۴: ۳۹). براساس روایت و شواهد تاریخی، دلیل عمدهٔ انتخاب این منطقهٔ راهبردی برای اعمار شهر نظامی توسط هارون الرشید آن بود که در اوایل سال ۱۷۱ قمری به هارون گزارش دادند که رومیان قرار است به طرطوس وارد و در آنجا مستقر شوند. این بود که سپاه بزرگی از خراسانی‌ها و مردم انطاکیه را زیر فرمان هرثمه در آن جا فرستاد.

۷. ۳. ۳. بنای حصار طرابلس

یکی دیگر از میراث‌های به جای مانده از هرثمه، بنای حصار طرابلس در کشور لیبی کنونی است. صلاح‌الدین احمد بهنسی در یادداشت‌های خود آورده است که «هرثمه بلخی در دورهٔ ولایت خود در افریقا آبادانی‌های زیاد از خود به یادگار گذاشته است. او در سال ۱۷۹ قمری در حصارِ شمال شهر طرابلس را اعمار کرد» (بهنسی، ۲۰۰۴: ۱۳) که تا امروز از بناهای دیدنی و سیاحتی بن غازی در شمال افریقا است. دربارهٔ بنای این سور همه منابع تاریخی ذکر کرده‌اند. هرچند سورهای سه گانه در اضلاع دیگر این شهر وجود داشته اما از سوی دریا سوری وجود نداشت. این سور را هرثمه بنا کرده است (کلاته باقری، ۱۳۸۵: ۶۵). این بنا هم در راستای حفاظت قلمروِ خلافت غربی عباسی از حملات احتمالی روم شرقی است.

۴.۷. مزار هرثمه بن اعین بلخی

در بخش شهادت هرثمه بن اعین بلخی خوانده شد که این سپاهی دلیر، فرمانده باتدبیر و والی کوشا سرانجام در زندان مأمون الرشید در مرو (ترکمنستان امروزی) به قتل رسید. بنابر این گزارش مورخان بزرگ اسلامی، اگر نشانه‌ای از مزار از هرثمه به جا مانده باشد باید در مرو باشد. اما چون جزئیات قتل هرثمه و یا سپردن جسد او به چه کسانی وجود ندارد، روایت عمومی تأیید می‌شود.

دربارهٔ چگونگی وفات هرثمه دو روایت متفاوت آمده است. بعضی‌ها باور دارند که در زندان به صورت عمدی او به قتل رسیده و تعدادی دیگر براین باور هستند که او در زندان وفات یافته است. چگونگی قتل هرثمه بن اعین در تثبیت مزار او کمک می‌کند. او به خاطر یک سرکشی نه چندان بزرگ، که در واقع جرم او تأخیر در اجرای فرمان خلیفه بود، به زندان افتاد و درعین حال کسی است که خدمات بلندی برای حکومت خلیفه و حکومت پدران او کرده است، این امکان می‌رود که خلیفه از روی خشم زودگذر او را زندانی و یا نظربند کرده باشد و بعد در اثر عارضه‌ای وفات کرده باشد. با این حدس و گمان، یک امکان قوی وجود دارد که جنازهٔ او را به خانواده یا دوستان هرثمه داده باشند و آنان در هرکجا که زندگی زن و فرزندان او بوده است، به خاک سپرده باشند.

ولو اینکه از طرف هرثمه احتمال قیام و سرکشی می‌رفت و برای همین به مجرد رسیدنش به مرو به او مجالی داده نشد و سربازان او را زیر لگد گرفتند و بعد در زندان به دستور خلیفه کشته شده باشد، با این حال هرثمه در میان مردم و به خصوص طرفداران بنی عباس چهره‌ای مطرح و حامی شمرده می‌شد و این امکان وجود دارد پس از قتل جسد او را به بستگان او تحویل داده‌اند تا دفن شود. خلیفه با قتل او تهدید را رفع کرد و دیگر تشویش آن را نداشت که جسد او برای آینده حکومت بنی عباس مشکل آفرین شود. در حالی که مأمون امام رضا، داعی علوی و فضل بن سهل سرخسی وزیر خود را نیز به قتل رساند

که مزارات هردو در مشهد و سرخس هویداست.

حتی این امکان در تاریخ بارها رفته است که مزار بزرگ‌مردی را به سبب تقاضا و توقع مردم یا احساس تهدید از گم شدن مزار با بی‌احترامی مخالفان بر مزار عزیزشان با پیدا شدن فرصت به جایی که می‌خواستند، انتقال می‌دادند. برای نمونه، چند سال پیش، دوستداران استاد خلیل‌الله خلیلی، استخوان‌های استاد را از گور او در پیشاور پاکستان که در هجرت ناشی از دورهٔ جهاد وفات یافته بود، به کابل آوردند و در دانشگاه کابل دفن کردند. مأمون به مدت کوتاه پس از مرگ هرثمه مرو را به مقصد بغداد ترک کرد. در صورتی که مزار نخستین هرثمه در مرو بوده و پس از این که خلیفه آنجا را ترک کرده باشد، امکان دارد خانواده یا پیروان هرثمه جسد او را از مرو به جای دیگری انتقال داده باشند.

با این همه، آرامگاه منسوب به ابوحاتم هرثمه بن اعین مشهور به «خواجه مراد» در ۱۲ کیلومتری شرق مشهد از سمت راست جادهٔ فریمان در دامنهٔ کوهی است. مزاری است معروف به خواجه مراد. اما در سنگ مزار این زیارت هرثمه بن اعین نوشته شده است. حداقل این سنگ‌نوشته قدمت نیم قرن دارد که در سال ۱۳۴۳ قمری نوشته شده و بر مزار خواجه مراد گذاشته شده است. البته در جهان اسلام همین حال نیز این روان وجود دارد که مزار شخصیت‌های تاریخی و واقعی را مردم محل براساس عقیده و توقع خود یک نام بومی می‌گذارند و از این طریق به نذر و نیاز می‌پردازند. مزار شاه دوشمشیره در کابل، خواجه سیول در بلخ که به ترتیب قیس بن لیث و امام ابوجعفر هندوانی هستند و ده‌ها مزار دیگر که مردم نام‌های آنان را تغییر داده‌اند در طول زمان نام‌های اصلی‌شان برای عوام فراموش شده است و فقط خواص و اهل تحقیق می‌دانند. بنابراین، این که خواجه مراد نام زیارتگاه هرثمه شده باشد دور از حقیقت نیست.

هرثمه شخصیت شناخته‌شده و فرمانده محبوب برای مردم خراسان

بود. قهرمانی‌های او و حمایت حاکمان عباسی از او و وظایف بزرگی که داشت هرکدام در افزایش شهرت هرثمه در میان مردم کمک کرده بود. چنین شخصیتی اگر کشته می‌شود آن هم در میان مردمی که حس آزادی‌خواهی داشتند و عقدهٔ استیلای عرب برآنان در ذهن‌شان پرورش یافته بود، بیهوده نیست که مورد احترام مردم بوده است و مزار او زیارتگاه شود.

فرض اینکه جنازهٔ هرثمه بن اعین را از زندان مرو به توس آورده باشند، دور از ذهن است؛ زیرا دلیلی ندارد جنازهٔ شخص مغضوب را بدون اینکه نتیجه‌ای داشته باشد و با امکانات آن روز به توس بیاورند و در این دره دفن کنند. دربارهٔ مزاری مشهور به خواجه مراد آمده است:

موقعیت خاص جغرافیایی بقعه، که در دل کوه قرار دارد و در قدیم دور از شهر و آبادی بود، محل مناسبی را برای خلوت و عزلت شیوخ طریقت فراهم می‌ساخت که در کنار چشمهٔ آب و دور از هیاهوی مردمان شهر به عبادت و ریاضت مشغول شوند. شاید دلیل اینکه اولین‌بار یکی از دراویش مشهور مشهد، اقدام به تعمیر و توسعه بقعه کرد، همین واقعیت باشد. بر این اساس می‌توان احتمال داد که اصل بقعه، مدفن یا مقبره شخص خاصی نبوده است؛ بلکه محل عبادت و نذر و نیاز عمومی بوده است و چه بسا بعدها یکی از شیوخ هم در آن دفن شده باشد.

پیشینهٔ بقعهٔ خواجه مراد، مانند صاحب آن، چندان روشن نیست، ولی مسلم است که از گذشته محلی به نام خواجه مراد در ورودی مشهد از سمت نیشابور وجود داشته است. محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه که در ۱۲۶۲ قمری این مسیر را پیموده است، دربارهٔ آن می‌نویسد:

«قبر خواجه مراد که مردم به زیارت [آن] مزار می‌روند... و حوائج ایشان برآورده می‌شود... در کمر کوهی است، تکلف و بنایی ندارد، جز اتاق مختصری از سنگ که بر روی قبر

ساخته‌اند، چند درخت بلند اینجا است» (اعتمادالسلطنه، ج ۳: ۸۱۲).

او هیچ اشاره‌ای به وجود کتیبه یا نوشته‌ای که معرف صاحب بقعه باشد، نمی‌کند. محمد احتشام کاویانیان نیز که یک‌بار در سال ۱۳۰۳ قمری از آن بقعه دیدن کرده است، آن را فاقد کتیبه معرفی می‌کند، اما در گزارش دیدار سال ۱۳۴۵ قمری می‌نویسد:

«در آن تاریخ [۱۳۰۳ قمری] در مزار مزبور کاشی‌هایی که به نام هرثمه بن اعین باشد، نصب نبود، آن کاشی‌ها را بعدها سیدمحسن [روحانی طرق در آن دوره] یا دیگری روی تصور خود تهیه و نصب کرده و به همین جهت اخیراً به مدفن هرثمه بن اعین مشهور است» (کاویانیان، ۲۶و۲۷).

بنابه قولی، درویش محمدعلی سرابی ملقب به نورعلی‌شاه (۱۲۶۸ تا ۱۳۵۳ قمری) که سال‌ها متولی مزار خواجه اباصلت بود:

«در خواب می‌بیند که درویش پیری به وی می‌گوید: تو که به شیراز نمی‌آیی، اگر می‌خواهی باباکوهی شیراز را ببینی، برو باباکوهی امام‌رضا را آباد کن. او می‌پرسد باباکوهی امام رضا کجاست؟ می‌گوید همان خواجه مراد است».

براساس همین خواب، او از سال ۱۳۲۰ قمری اقدام به تجدید بنای بقعه و تعریض و تسطیح جاده آن کرد. در همین زمان، کتیبه‌ای بر سردر بقعه نصب شد که در آن نوشته شده بود: «مقبره شریفه هرثمه بن اعین مشهور به خواجه مراد راوی شهادت حضرت رضا که در سنه ۲۱۰ قمری وفات یافته است» (شریعتی، ۱۴۶و ۱۴۷).

در سال‌های اخیر، بنای مذکور تخرب شد و بقعه‌ای جدید با طرح جامع پیرامون در حال ساخت است. بنای اصلی مزار که با مصالح جدید و بتونی

ساخته‌شده و دارای ۸۰۰ مترزیربناست. قبر حاج محمدعلی سرابی ملقب به نورعلی شاه ۱۳۵۲ ق آبادکنندهٔ اولیه مزار خواجه مراد، در سمت راست بقعه در دامنهٔ کوه زیر صفه‌ای سرپوشیده قرار گرفته است. بر دیوارهٔ صفه که طرحی زیبا دارد، عکس نقاشی شده صاحب قبر و اشعاری از وی بر روی کاشی حک شده است.

پایان فصل

بارزترین ویژگی هرثمه بن اعین نظامی‌گری او است. از نخستین وظیفهٔ او در سپاه عباسی تا فرماندهی حراس، سرکوب شورش‌ها، جنگ با محمد امین و ولایت‌هایی که در سرزمین‌های شرقی و غربی خلافت داشت، همه با روحیهٔ نظامی و خشن بود. منابع تاریخی نیز هرثمه را با همین روحیه تعریف کرده‌اند. سیاست او ناشی از رویکرد نظامی بود. از این جهت در برابر مخالفان سیاسی در دربار مأمون توجه جدی نکرد و باعث نابودی او شد.

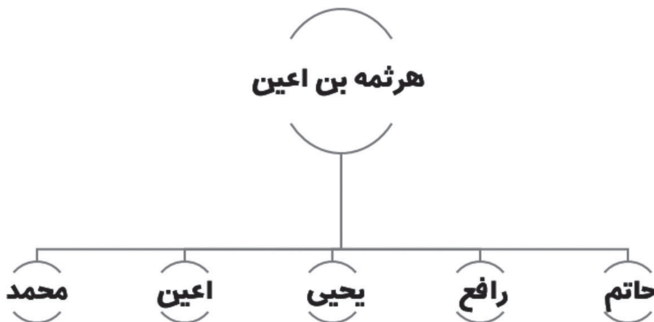
ویژگی رهبری در حکومت‌داری خوب جهت کسب مشروعیت برای خلافت عباسی را در مقایسه با فرماندهان زیادی بلد بود. او در زمان مبارزه در برابر مخالفان سرسخت عباسی در شمال افریقا و یا در ترکیه در برابر رومیان مسیحی، برای آنکه رضایت مردم را برای خلافت کسب کند، به آبادانی و شهرسازی می‌پرداخت. اعمار المنستیر و طرطوس دو یادگار مهم و بزرگی از فعالیت‌های هرثمه در تونس و ترکیه است تا اکنون بجا مانده است. در جاهای دیگر هم اقداماتی از این دست داشته است که در لابه‌لای حوادث از بین رفته است.

بخش سوم

حکومت فرزندان هرثمه بلخی

مقدمه

از فرزنـدان هرثمـه بـن اعیـن در منابـع تاریخـی عـرب و غیرعـرب گزارش‌هـای پراکنـده آمـده اسـت. بنابراین، در هیـچ منبعی به‌صورت دقیق تعـداد فرزندان پسـر و دختر هرثمه ذکر نشـده است. آنچه در اثر تحقیق به دست می‌آید در واقع آن اسامی است که منابع به‌عنوان فرزندان هرثمه بن اعین در حوادث مختلف تاریخی به آن‌ها اشاره کرده است. یحیی و حاتم فرزندان تنی و رافع فرزند ناتنی هرثمه بن اعین هستند.



فرزنـدان و اعضـای خانـدان هرثمـه بـن اعیـن پـس از مـرگ پدرشـان (۲۰۰ قمری) در زمان مأمون الرشید، تا زمان حکومت المتوکل (۲۳۲ قمری) به مدت ۳۲ سـال در دسـتگاه عباسـی غایب هسـتند. فرزندانی چون حاتم بن هرثمه و

رافع بن هرثمه نیز در برابر دستگاه قیام و مدتی مبارزه کردند اما به زودی اولی وفات یافت و دومی کشته شد. این گونه یک وقفه در تاریخ سیاست‌پردازی و نظامی‌گری این خانواده به وجود آمده است.

در این بخش تلاش شده است، تا هریک از فرزندان هرثمه بن اعین در فصل‌های جداگانه پرداخته شود. هرچند دربارهٔ محمد و اعین به دلیل اطلاعات اندک که در منابع تاریخی موجود است، فصل‌های جداگانه نوشته نشده است اما به اندازه‌ای که معلومات به دست آمده به این دو نیز پرداخته شده است.

البته این غیابت به‌معنی آن نیست که آنان در حوزهٔ سیاست و حکومت یا نظامی‌گری تعطیل بودند. حاتم فرزند او مدتی را در حکومت آذربایجان و ارمنستان به سیاست و حکومت پرداخت و در برابر دستگاه مأمون قیام کرد. رافع فرزند دیگر هرثمه نیز خود را در دستگاه طاهری مشغول ساخت و از اعتبار خانوادگی‌ای که داشت، موقف خود را تثبیت کرد و تلاش داشت تا تدریجاً به اهداف انتقام‌جویی برسد. دیگر فرزندان هرثمه که در قلمرو حکومت عباسی به‌سر می‌بردند، به شمول برادرزادگان و خواهرزادگان او، مشغول دانش و سیاست شدند، اما بدون این‌که با دستگاه حکومت تصادم کنند. البته بعدها دیده شده است که دستگاه خلافت عباسی هم‌چنان با دیگر اعضای این خاندان سخت‌گیری نکرده و جز قیام‌کنندگان، با دیگران از در مدارا پیش رفته است. امکان دارد که این رفتار به‌سبب توجیه قتل هرثمه به مرگ طبیعی باشد، تا آنان در برابر حکومت سکوت کنند.

فصل هشتم

حاتم بن هرثمه پایه‌گذار حکومت مستقل آذربایجان و ارمنستان

مقدمه

با پایان حکومت هرثمه در بغداد در سال ۱۹۸ قمری، حاتم بن هرثمه به‌عنوان والی و حاکم آذربایجان و ارمنستان از طرف مأمون الرشید عباسی تعیین شد. او دومین فرد از خاندان هرثمه بن اعین است که در دستگاه حکومتی وظایف بلند داشت اما اولین فرد در این خاندان است که بنای شورش در برابر خلافت را گذاشت و در مناطق آذربایجان و ارمنستان حکومت مستقل تأسیس کرد. پیش از حاتم بن هرثمه در مناطق آذربایجان و ارمنستان حاکمان در پیروی از خلیفه در بغداد حکومت کرده‌اند و خطبه به نام خلیفه عباسی خوانده می‌شد.

هرچند عمر حکومت مستقل حاتم در آذربایجان و ارمنستان کوتاه بود. اما در حافظهٔ تاریخی مردمان این دو کشور او بنیان یک حکومت مستقل از سلطهٔ بغداد را گذاشت و در عین حال به مردمان بومی هردو کشور چون بابک خرم‌دین و نخبگان مسیحی بطریقی این فرصت را داد تا از مغاره‌ها بیرون شوند و در برابر حکومت بغداد مقاومت کنند و دعوای استقلال داشته باشند.



حاتم بن هرثمهٔ بلخی

۸. ۱. تاریخ تولد حاتم بن هرثمه

حاتم بن هرثمه بن اعین بلخی فرزند ارشد این خاندان است. در میان اعراب این عرف بود که پدران کنیه خود را به نام فرزند ارشد خود انتخاب می‌کردند. کنیه هرثمه، ابوحاتم بود. براساس این استدلال حاتم را می‌توان پسر بزرگ این خاندان دانست. هرچند این اصول الزامی نبوده است. گاهی پدران کنیه خود را به نام فرزندی که از دیگران بیشتر دوست می‌داشت، می‌گذاشت. اما این به ندرت اتفاق می‌افتاد. دلایل دیگری که ارشد بودن حاتم تقویت می‌کند، تقویم زندگی برادران او رافع و یحیی است. رافع در سال‌های ۱۷۸ قمری وارد میدان مبارزه شد و یحیی نیز در دورهٔ حکومت متوکل در این میدان آشکار شد. اما حاتم در سال‌های ۱۸۰ در شمال افریقا با پدر وظیفه اجرا کرده است.

دربارهٔ سال تولد حاتم سندی در دست نیست. او به احتمال زیاد در بغداد تولد شده است، چون روایت‌های دورهٔ کودکی از آموزش او در این شهر حکایت می‌کنند. حاتم نظر به اعتبار خانوادگی که پدر در دستگاه عباسیان کسب کرده بود، در صف فرماندهان معروف هارون الرشید درآمد (طبری، ۱۳۸۷، ج ۸: ۲۹۸). جوان تحصیل‌کرده که پدر او شاه‌ساز در دستگاه هارون بود و او شهامت، دلاوری، وفاداری را از پدر خود آموخته بود که بدون شک به واسطهٔ پدر مورد توجه خلیفه قرار گرفت.

۸. ۲. پیشینهٔ زندگی حاتم بن هرثمه

منابع تاریخی اسلامی و غیراسلامی دربارهٔ پیشنهٔ زندگی حاتم بن هرثمه یادداشت اندک دارند. بنابراین از تولد تا جوانی به‌خصوص مسئولیت حاتم در دورهٔ امین، رویداد تاریخی به نام او کم ثبت شده است. از منابع تاریخی پیداست که حاتم در کودکی خوب آموزش دیده است. به نوشتهٔ خطیب بغدادی، ابوعبید قاسم بن سلام هروی، محدث، قاری و فقیه معروف

خراسانی و موالی بنی ازد در میان علمای بغداد از شهرت خوب برخوردار بود و در منطقهٔ باب ریحان، بشر و بشیر در بغداد اقامت داشت، به‌عنوان استاد حاتم بن هرثمه گماشته شد. ابن سلام هروی به اعین فرزند دیگر هرثمه نیز تدریس داشته است (المشهدانی، ۲۰۰۵: ۱۷۸).

این ابوعبید، پیوسته در مدت اقامت در بغداد به حیث آموزگار ماند؛ همان‌گونه که برای پسران هرثمه بن اعین استادی کرد، برای دیگر اعیان‌زادگان چون پسرِ ثابت بن نصربن مالک خزاعی نیز مربی‌گری کرد. پسان‌تر در سال ۱۹۲ قمری قاضی در طرسوس شد که والی آن ثابت بن نصربن مالک بود. همین گونه در این شهر قاضی بود و هرازگاهی آموزگار پسر والی شهر، در طول اقامتش در آن جا که ۱۸ سال را در برگرفت. مصادر گفته‌اند که اقامت او در این شهر، با ختم ولایت نصربن ثابت بن مالک بر طرطوس به سال ۲۱۰ قمری پایان یافته است. این فقیه بزرگ در سال ۲۱۹ قمری وفات کرد.

۸. ۳. حاتم بن هرثمه در حکومت هارون الرشید

حاتم بن هرثمه نخستین باری که در تاریخ به‌عنوان یک نظامی پدیدار می‌شود، سال ۱۸۴ قمری و دورهٔ حکومت هارون الرشید است. نام او بار اول در دورهٔ ولایت هرثمه بن اعین در مصر در کنار نام پدر آمده است. زمانی که هرثمه برای مدت کوتاه به‌عنوان والی مصر از طرف هارون الرشید عباسی گماشته شد، حاتم در رکاب پدر به مصر رفت. حاتم در سال ۱۸۴ قمری زمانی که هرثمه بن اعین برای سرکوب حوفی‌های مصر در آنجا والی تعیین شد، از طرف هارون الرشید همراه پدر به مصر رفت و به صفت فرماندار آن سرزمین تعیین شد (ابن تغری بردی، ۱۹۶۳، ج ۲: ۸۸).

بنابراین، مهم‌ترین منصبی که حاتم برای بار نخست در خلافت هارون الرشید اجرا کرد، فرمانداری او در ولایت مصر است. هرچند هرثمه بن اعین

پس از آرامش اوضاع مصر از این ولایت استعفاء داد و به بغداد رفت اما حاتم در وظیفهٔ خود باقی ماند و مدتی به سمت فرمانداری کار کرد.

از نامهٔ امین به صالح بن هارون الرشید دانسته می‌شود که حاتم بن هرثمه در سال‌های پایانی (۱۹۳ هجری) حکومت هارون الرشید، رئیس حرس شد. او نگهبان جان و مال و کاخ هارون الرشید بود. منصبی که روزگاری خود هرثمه بن اعین از سوی یحیی بن خالد برمکی به دست آورده بود. در نامهٔ محمد امین به صالح چنین آمده است:

> «حاتم بن هرثمه را بر آنچه است، باقی گذار و بگوی که قصور امیرمؤمنان را که در حفاظت او است، حراست کند. او ازجمله کسانی است که جزء اطاعت نمی‌شناسد و جزء مطابق آن عمل نمی‌کند. به پیمان خداوند و سابقه که با پدرش به دست است که به خلفاء پسندیده بود» (طبری، ج ۱۲: ۵۴۰۴).

این نامه از بغداد به مرو فرستاد می‌شود. در زمانی که هارون وفات کرده است و امین که ولیعهد خلیفه در بغداد به سر می‌برد، صالح برادر خود را که همراه هارون در طوس بود، دستور می‌دهد تا مناصب و مقامات خلافت عباسی را تعیین کند. بنابراین، حاتم بن هرثمه به وظیفه‌ای که هارون برای او داده بود، ابقا می‌شود و تا اوایل حکومت محمد امین هم رئیس حرس باقی ماند.

۸. ۴. حاتم بن هرثمه در حکومت محمد امین

هرچند حاتم در زمان هارون الرشید در صحنهٔ سیاسی و نظامی عباسی وارد شده بود اما مأموریت کلان و مستقل نداشته است و در کنار پدر در بعضی جنگ‌ها با مسئولیت‌های اداری اشتراک داشته است، اما با روی کار شدن امین پسر هارون، حاتم فعالیت‌های مستقل‌تر یافته است. امین به برادر خود

صالح نامه‌ای دربارهٔ خبر مرگ هارون الرشید فرستاد و از حاتم به‌عنوان یکی از فرمان‌برداران حکومت عباسی یاد کرده و به صالح در این نامه مشورت داده است که در سمت خود ابقا شود (طبری، ۱۳۸۷، ج ۸: ۳۶۹). او چنان‌که گفته شد، در سمت ریاست حرس مسئول تأمین امنیت خلیفهٔ نوشد. مدتی در این مقام باقی ماند اما محمد امین براساس تجاربی که از او در مدیریت اوضاع مصر دیده بود، او را به مصر فرستاد.

۸. ۵. ولایت حاتم بن هرثمه در مصر

چنان‌که آمد، روابط هرثمه بن اعین با محمد امین و فضل بن ربیع خیلی خوب بود. در روزگاری که امین بر مأمون و دور و برش شک و تردید داشت، دربارهٔ هرثمه بدگمان نبود. اعراب در دربار محمد امین، هرثمه را محب خاندان عباسی می‌دانستند. ازاین‌رو، دربارهٔ خاندان هرثمه نگاه راهبردی داشتند. حاتم به‌عنوان فرزند ارشد هرثمه از همان اوایل حکومت امین مورد تأیید او قرار گرفت. بنابراین، در این زمان با استفاده از نزدیکی که با امین برقرار کرد، توانست به ولایت مصر که پدر او هرثمه بن عین یک ماه در آن دیار ولایت کرده بود، برسد.

در سال ۱۹۴ قمری، امین حاتم بن هرثمه را همراه با هزار تن سپاهی به مصر فرستاد و مأمور برگزاری نماز و جمع‌آوری خراج آن سرزمین ساخت. حاتم در ابتدا با اهالی حوف مصر، به شرط پرداخت خراج، صلح کرد، اما آنان پیمان صلح را شکستند، حاتم نیز لشکری برای جنگ با آنان فرستاد و آنان را شکست داد. حوفی‌ها از شکست خود توسط پدر حاتم خاطرات خوب نداشتند. در این جنگ در سال ۱۹۴ قمری نیز سران حوف اسیر شدند و با گروگانان وارد مصر شدند. حاتم، به رسم امیران مصر در پادگان سکونت کرد و به سامان دادن امور پرداخت. آن‌گاه برای خود قبّه‌ای به نام قُبّةُ‌الهواء ساخت (ابن‌تغری‌بردی،

۱۹۶۳، ج ۲: ۱۴۴). اما جنگ میـان امیـن و مأمون برسـر جانشـینی و حمایت هرثمـه بـن اعین از مأمون الرشـید باعث شـد تا امین حاتم بن هرثمه را در سـال ۱۹۵ قمری از ولایـت مصر عـزل کنـد و جابر بـن اشـعث خزاعـی را به جـای او بفرستد. حاتم در حدود یک سال و شش ماه والی مصر بود.

او در این وظیفه سـنگین که مسئولیت گردآوری خراج را به عهده داشت، در همهٔ نواحی مصر سفر کرد. به‌طور نمونه بنا به گزارش تغربردی، حاتم در سال ۱۹۴ قمری برای جمع‌آوری خراج با هزار تن از سپاهیان خود وارد شرقی‌ترین شهر مصـر در بلبیس شـد. او در این شـهر با مردم حوف برسـر مقدار خـراج مصالحه کـرد. امـا بـه زودی مـردم بلبیس بـه تعهد خـود پایبنـد نماندند و شـورش کردند (همان).

حاتـم در مصـر فرماندهـان خراسـانی را حمایت می‌کرد. یکـی از فرماندهان معـروف عبدالعزیـز بـن عبدالرحمـان بـن عبدالجبار اسـت که در ایـن زمان در مصـر در سـپاه حاتـم بـن هرثمه به سـر می‌بـرد و متعلق بـه یکـی از خاندان‌های معـروف خراسـانی بود. بـرادر او عبدالجبار بن عبدالرحمان ازدی رئیس شـرطه در زمان حکومت ابوالعباس بود. عمر بن عبدالرحمان نیز از این خاندان رئیس شرطه بغداد بود (Al Kindi, Cited in Crone, Apendix, p. 173).

۸. ۶. حاتم بن هرثمه در حکومت مأمون

حاتـم بن هرثمه بن اعین بلخی مثل پدر از فرماندهان نامدار حکومت عباسـی اسـت. خدماتی که پدر او به ویژه در تعیین مأمون الرشـید در حکومت داشت، باعـث شـد تـا فرزنـدان او نیـز از امتیـاز آن بهره‌مند شـوند. حاتم بـا تجربه‌ای که در حکومـت مصـر داشـت و میزان وفاداری که از خود نسـبت به خلافت بغداد نشان داده بود، مورد توجه مأمون نیز قرار داشت. بنابراین، مأمون الرشید او را به حکومت ارمنستان و آذربایجان تعیین کرد.

او پس از آن که در سال ۱۹۵ قمری از جانب محمد امین از ولایت مصر به جرم وفاداری هرثمه بن اعین به مأمون الرشید معزول شد و به مرو آمد و هم رکاب پدر در جنگ بین امین و مأمون شد. حاتم بین سال‌های ۱۹۶ و ۱۹۷ قمری در سپاه هرثمه بن اعین به‌عنوان فرمانده یک واحد سپاه از مرو به سوی حلوان و سپس در محاصرهٔ بغداد اشتراک داشت. هرچند در منابع تاریخی دربارهٔ جزئیات فرماندهی او تذکری نرفته است. این مسئله دربارهٔ دیگر فرماندهان هم صدق می‌کند. مورخین اسلامی در محاصره و فتح بغداد دربارهٔ کار هرثمه، طاهر و زهیر گزارش داده‌اند.

۸. ۷. ولایت حاتم بن هرثمه بر ارمنستان و آذربایجان

زحمت‌ها و تلاش‌های حاتم در جنگ مأمون در برابر امین و موقف پدر او، هرثمه بن اعین سرانجام خلیفه عباسی را واداشت تا پاداش حاتم بن هرثمه را بدهد. بنابراین، وقتی اخبار فتح بغداد به مرو رسید و گزارش مفصل جنگ را مأمون مطالعه کرد، هرثمه را به عنوان والی بغداد تعیین کرد اما پس از مدت کوتاه او را از ولایت بغداد معزول کرد و به ولایت شام و حجاز گماشت (یا این که نزد خود به مرو فراخواند) و حاتم فرزند او را به ولایت آذربایجان و ارمنستان گماشت.

حاتم حالا در سرزمینی ولایت می‌کند که در بحبوحهٔ به قدرت رسیدن خلافت عباسی در سال‌های ۱۳۱ قمری، کاکای او عیسی بن اعین بنا به دستور ابومسلم خراسانی با یک سپاه بزرگ به تعقیب نصربن سیار والی اموی خراسان به این سرزمین وارد شد و مدتی را در آنجا به سر برده بود. عیسی در آذربایجان و ارمنستان با خوارج نیز جنگ کرده بود. بنابراین، مردم در آذربایجان و ارمنستان شمشیرزنی‌های برادران هرثمه به خصوص خوارج را درحافظه و یاد خود داشتند.

حاتم بن هرثمه در سال ۱۹۹ قمری، یک سال پیش از آنکه پدرش در زندان مأمون در مرو به قتل برسد، از طرف خلیفه والی ارمنستان تعیین شد. چیزی از این انتصاب نگذشته بود که خبر مرگ پدر را در زندان مأمون برایش دادند. حاتم در مخالفت با این کار حاکم عباسی در برابر حکومت شورش کرد و هم‌پیمان بطریقان و خرم‌دینان در ارمنستان و آذربایجان شد. از قراین پیداست که مأمون الرشید دربارهٔ قتل هرثمه به طور ناگهانی زیر بار تبلیغات رفته است؛ زیرا اگر او نسبت به هرثمه نگاه بدبینانه می‌داشت، فرزند او را والی تعیین نمی‌کرد چون این را خوب می‌دانست که مناطق زیر امر فرزند هرثمه در برابر حکومت مأمون قیام خواهد کرد. به‌خصوص مناطق ارمنستان و آذربایجان که در آن مخالفان سرسخت حکومت عباسی مانند خرم‌دینان و بطریقان در آن به سر می‌بردند.

۸. ۸. فرمانداری حاتم در ارمنستان

پس از پیروزی هرثمه بن اعین پدر حاتم بن هرثمه در بغداد و سقوط امین، مأمون الرشید حاتم را به حکومت ارمنستان فرستاد تا از یک طرف پاداش او را بدهد که در حمایت از مأمون، به فرمان امین از مصر عزل شده بود و از طرف دیگر خرم‌دینان را که از مخالفان سرسخت حکومت عباسی در مناطق ارمنستان و آذربایجان بود، سرکوب کند. خرم‌دینان پیروان بابک خرم‌دین بودند که برای استیلاء بر آذربایجان می‌رزمیدند.

ابن واضح یعقوبی در حوادث سال ۲۱۲ که ذکر از وقایع آذربایجان می‌کند، می‌گوید:

> «مأمون طاهربن محمد صغانی را حکمرانی ارمنستان و آذربایجان داده بود و گویند بلکه هرثمه بن اعین را از همدان فرستاد و وی آهنگ عراق داشت. پس به ورثان رفت که از اعمال آذربایجان بود و به سرکردگان ارمنستان و فرماندهان لشکر آنجا

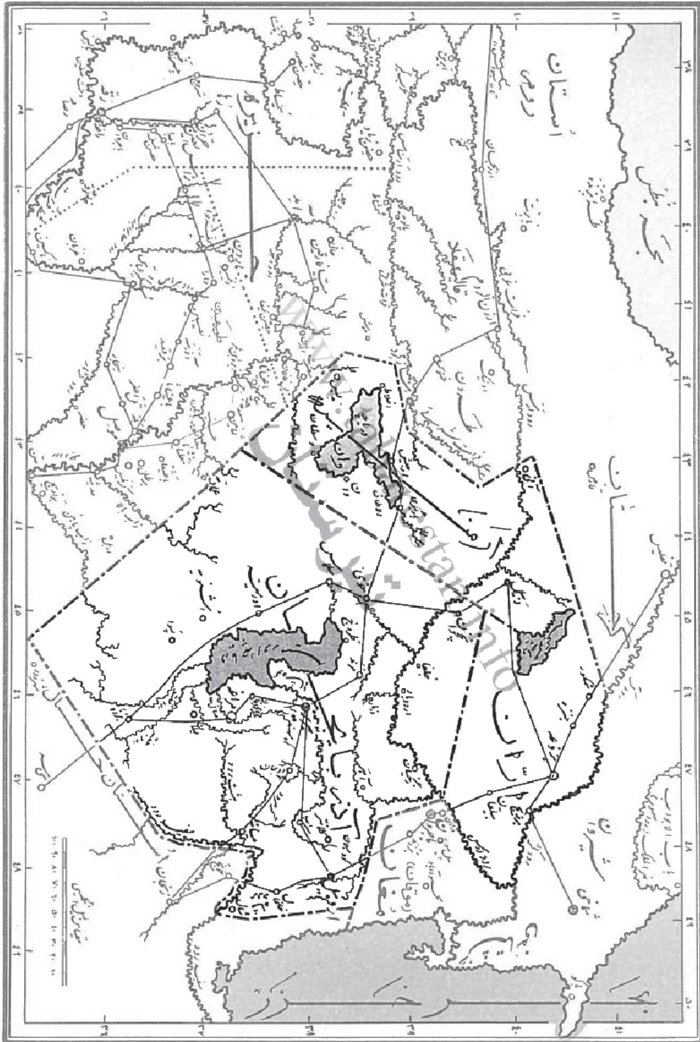
نوشـت و ایشـان به مأمون بیعت کردند و حکمران آنجا از سوی مخلوع (امین) اسـحق بن سـلیمان بود و عمروالحزون و نرسـی و عبدالرحمـن بطریـق الـران و گروهی از بطریقان (کشیشـان) با او بودند و برید بردعه رسـید تا مردم را وادارد تا پسـرش را از آنجا بیـرون کننـد و طاهـر کارگـزار مأمون مـرزهیربن سـنان تمیمی با لشـکریان بسـیار فرسـتاد و با هم روبه رو شـدند و جنگ کردند. سـپس اسحق بن سـلیمان و یارانش شکست خوردند و پسرش جعفربن اسحق بن سلیمان را برده کردند و وی را با اسیران دیگر نزد مأمون فرسـتادند و طاهر صغانی چند روز آنجا ماند تا اینکه عبدالملـک بن الجحاف سـلمی که خلع شـده بود بـر او بیرون آمد و بر مردم بیلقان تاخت و طاهر را در شهر بردعه شهربند کرد و چند ماه در حصار بود و چون خبر به مأمون رسید سلیمان بن احمد ابن سـلیمان هاشـمی را حکمرانی داد و وی نزدیک شهر رسید و طاهر همچنان محصور بود و او را بیرون آورد و روانه کرد و به عبدالملک زینهار داد و کار آن سرزمین راست شد.

سپس حاتم بن هرثمه بن اعین را حکمرانی ارمنستان دادند و وی بـه آن شـهر رسـید و در میـان معتزلـه و مـردم زدوخـوردی درگرفـت و یکدیگـر را کشـتند و چیـزی نمانـده بـود نابود شـوند سـپس با هم سازش کردند و حاتم بن هرثمه در آن سرزمین تنها انـدک مدتـی مانـد تا اینکـه خبر مرگ پـدرش هرثمه به او رسـید و چـون در آنجـا مـرد وی از بردعه بیرون رفت و به «کسـال» فرود آمـد و در آنجـا بارویـی سـاخت و کار می‌گـزارد تـا اینکـه خلـع شـد و بـه بطریقان و سـرکردگان ارمنسـتان و به بابـک و خرمیان نوشـت و کار مسـلمانان را در چشـم ایشـان بزرگ کرد و بابک و

خرمیان جنبش کردند و بابک بر آذربایجان دست یافت و چون خبر به مأمون رسید یحیی بن معاذ بن مسلم موالی بنی زهل را حکمرانی ارمنستان داد. یحیی بن معاذ جنگ‌هایی کرد و در آن‌ها کاری از پیش نبرد. مأمون مرعیسی بن محمد بن ابی خالد را فرماندهی سپاه داده بود این در روزگار مخلوع (امین) بود و چون از یحیی کاری ساخته نشد عیسی را حکمرانی آذربایجان و ارمنستان داد و به او دستور داد که لشکریان را آماده کند و به آن‌ها از مال خود روزی بدهد».

بعضی از مورخان دربارۀ عامل اصلی انتخاب حاتم بن هرثمه توسط مأمون الرشید بر ولایت آذربایجان و ارمنستان گزارش متفاوتی ارائه کرده‌اند. به باور مورخین هرثمه بن اعین در زمانی که از مرو به سوی بغداد در حرکت بود تا کار امین را یکسره کند، چون فرمانده بزرگ مأمون الرشید بود، او طاهر بن محمد صنعانی را به سوی ارمنستان و آذربایجان فرستاد تا در برابر شورش‌های احتمالی و نفوذ حکام محلی مخالف عباسی مقاومت کند. محمد صنعانی در منطقه‌ای به نام ورثان در آذربایجان آمد و در آن تمرکز کرد و با سران سپاه مکاتبه کرد و بیعت آن‌ها را برای مأمون گرفت. بعضی‌ها چون بطریق الران چون سرکشی کرد با سپاه محمد صنعانی درگیر شدند (حقیقت رفیع، ۱۳۶۶: ۴۶۰).

اما در این زمان عبدالملک بن جحاف سلمی با مردم بیلقان بر طاهر بن محمد صنعانی شورش کرد و او را محاصره کردند و مأمون الرشید مجبور شد برای نجات او از محاصره کمک دیگری به فرماندهی سلیمان بن احمد فرستاد و خود خلیفه و هرثمه بن اعین مشغول جنگ با امین بود. در این زمان مأمون الرشید به کمک هرثمه بن اعین امین را شکست داد و مأمون رسماً خلیفه تعیین شد. بنابراین، یا به پاس زحمات هرثمه یا پادرمیانی خود هرثمه حاتم پسر او را والی ارمنستان و آذربایجان تعیین کرد (همان).



نقشهٔ شمارهٔ ۶: آذربایجان و ارمنستان (لسترنج، ۱۳۳۷: ۸۱)

۸. ۹. حاتم بن هرثمه و آشتی فرق کلامی

در دورهٔ مأمون الرشید، یکی از درگیری‌های شدید میان فرقه‌های کلامی اسلامی جنگ بین معتزلیان و اشعریان بود. معتزلیان با اتکای به عقل و فقهیان با اتکای بر ظواهر نصوص آیات قرآن به دو راه مختلف رفتند و در برابر همدیگر شمشیر کشیدند. به نوشتهٔ معروف الحسینی، در سراسر بلاد اسلامی میان پیروان دو فرقه جنگ‌های زیاد جاری شد که درنتیجه خون‌ها ریخته شد و اموال زیاد به تاراج رفت (معروف الحسینی، ۱۳۷۶: ۱۳).

در ارمنستان و آذربایجان نیز وضعیت این گونه بود. این منطقه دور از چشم ترصد خلافت اسلامی از میدان‌های شدید درگیری میان مسلمانان بود. مصادف به تعیین حاتم بن هرثمه به ولایت این منطقه، به نوشتهٔ یعقوبی، معتزله و مخالفان این جماعت چنان یکدیگر را می‌کشتند که نزدیک بود احدی در آن منطقه زنده نماند (یعقوبی، ۱۳۶۲: ۴۸۳).

۸. ۱۰. شورش حاتم در ارمنستان علیه عباسیان

چرخ روزگار برای حاتم امان نداد که در حکومت ارمنستان در زیر سایه خلافت عباسی حکومت مقتدرانه بکند. چنان که در اول اشاره شد، هنوز چند روز از حکومت حاتم بن هرثمه بلخی بر ارمنستان نگذشته بود که از قتل پدر، به تحریك فضل بن سهل، وزیر مأمون آگاه شد. در این زمان حاتم در شهر برذعه واقع در شمال رود ارس در آذربایجان به سر می‌برد. پس، از برذعه به کِسال رفت و در آنجا دژی ساخت و برآن شد تا خلیفه را خلع کند. او، برای انتقام از قتل ناجوانمردانه پدر، به بطریقان و بزرگان آذری و ارمنی و بابك و خرم‌دینان نامه نوشت که بر ضد خلیفه بشورند (ابن‌قتیبه، ۱۴۰۷: ۳۸۹).

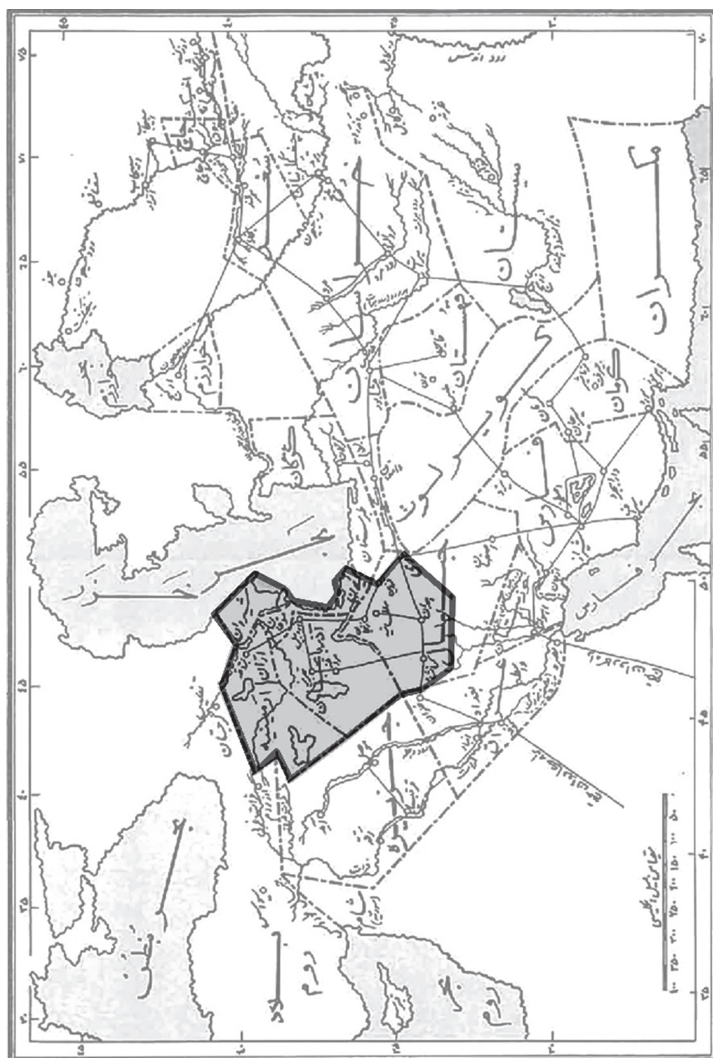
به نوشتهٔ عبدالرفیع رفیع، حاتم باحرکت به سوی کسال برنامهٔ مخالفت در

برابر عباسی را طرح کرد. او در کسال مرکزیت نظامی برای خود اعمار کرد و از آنجا به سراسر آذربایجان و ارمنستان به خصوص به سران خرم‌دینان و مالکان و زمین‌داران معروف بطریق نامه فرستاد و در آن اظهار کرد که قدرت و شوکت خلافت عباسی ناچیز است (رفیع، ۱۳۴۶: ۴۶۱).

به روایت تاریخ‌نگاران شورش بابك خرم‌دین تحت‌تأثیر تحریکات حاتم بن هرثمه بوده است (ابن‌قتیبه، ۱۴۰۷: ۳۸۹). وقتی خبر شورش بابك و چیرگی او بر آذربایجان به مأمون رسید، یحیی‌بن معاذ را به جای حاتم بن هرثمه به حکومت ارمنستان گمارد (یعقوبی، ۱۴۲۲: ۳۴۱). در روایتی آمده است که وقتی اخبار قیام حاتم بن هرثمه به مأمون الرشید به بغداد رسید. خلیفه درنتیجه یحیی بن معاذ بن مسلم را به جای حاتم بن هرثمه والی آذربایجان و ارمنستان تعیین کرد و با سپاهی به آن طرف گسیل داشت تا حاتم، بابک و بطریقان را سرکوب کند. سپاه یحیی در جبهات مختلف جنگ را آغاز کرد و چند نبرد کرد اما پیروزی حاصل نشد. در نتیجه یک بار دیگر مأمون الرشید یحیی بن معاذ را عزل و عیسی بن محمد بن ابی خالد را به جای او گماشت (رفیع، ۱۳۶۴: ۴۶۱).

۸ . ۱۱. قلمروِ حکومت حاتم بن هرثمه

در دورهٔ خلافت عباسیان، واحدهای اداری مختلف برای حکومت‌داری تعریف شده بود که یکی از واحدهای اداری «ارمنستان و آذربایجان» بود. البته امروز این دو منطقه به عنوان دو کشور در نقشهٔ جهان وجود دارند که در گذشته هردو با حدود متفاوت بودند. براساس یک نقشه که در کتاب *جغرافیای سرزمین‌های خلافت شرقی*، مناطق بزرگی چون مغان، اران، شیروان، مراغه، تبریز تا مرز موصل در عراق کنونی مربوط ادارهٔ آذربایجان می‌شد. ارمنستان نیز برعکس جغرافیای کنونی آن تا مرزهای عراق کنونی بود.



نقشهٔ شماره ۷: قلمرو حکومت حاتم بن هرثمه در آذربایجان و ارمنستان

باتوجه به جغرافیای آن زمان، قلمروِ حکومت مستقل حاتم بن هرثمه در ارمنستان و آذربایجان سرزمین وسیعی بود که مرزهای آن در قسمت شمال شرقی دریای مازندران (خزر)، طرف دیگر آن در جنوب غربی روم شرقی (ترکیه)، از طرف جنوب شرق به اصفهان و ری (ایران) و از طرف شمال غرب به کوه‌های قفقاز محدود می‌شد.

۸. ۱۲. متحدان حاتم بن هرثمه

حاتم بن هرثمه در وضعیت حساس و واکنشی حکومت خود را اعلام کرد. او با قتل پدر نسبت به دستگاه عباسی بدبین شد و از خلافت بغداد برید. حس کینه و عقدهٔ حاتم منجر به ایجاد روابط دوستانه و متحدانه با همه مخالفان خلافت عباسی شد. بنابراین، همه کسانی که در برابر عباسیان در درون قلمروِ این خلافت می‌جنگیدند، حاتم به آنان نامه فرستاد و روابط متحدانه برقرار کرد. این مخالفان مسلمانان و غیرمسلمانان بودند.

۸. ۱. ۱۲. حاتم بن هرثمه و بابک خرم‌دین

بابک خرم‌دین و پیروان آیین خرم‌دین از مخالفان سرسخت حکومت عباسی در مناطق ارمنستان و آذربایجان بودند که استیلای عباسی در این مناطق را مسترد کردند و در برابر آنان قیام کردند. بابک در این سلسله از قهرمانان خرم‌دینان است مبارزات او در میان مردم آذربایجان از شهرت و افتخار خوبی برخوردار است. او در حوالی سال ۲۰۰ قمری در زمان مأمون الرشید در ناحیهٔ بذ به منظور احیای آیین مزدک قیام خود را آغاز کرد (فرای، ۱۳۸۵، ج ۲: ۶۸).

دربارهٔ آیین خرم‌دینان دیدگاه‌های مختلف در منابع اسلامی وجود دارد. تعدادی آنان را مسلمان می‌دانند و افرادی از این گروه مثل یعقوب لیث و رافع بن هرثمه آزادی‌خواه دانسته‌اند که در برابر حکومت عباسی مبارزه می‌کردند تا

استقلال آذربایجان و نواحی آن را کسب کنند. تعداد دیگر آیین آنان را زردشتی دانسته‌اند و مبارزات‌شان را دفاع از عقاید و دین خود می‌دانست. ابوالفلاح عبدالحی بن عماد از علمای معروف حنابله در کتاب *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب* دربارهٔ خرم‌دینان نوشته است که در سال ۲۰۱ قمری، بابک خرم‌دین در برابر حکومت عباسی قیام کرد و پیروان او به تناسخ باور داشتند (فرای، ۱۳۷۲: ۹۲). او در تلاش گسترش آیین خود در طبرستان بود. مازیار نیز که قایم دین مجوس بود در این زمان در طبرستان ظهور کرد.

اما در نوشته‌های تاریخی در پیروزی‌های بابک نقش حاتم بن هرثمه ذکر شده است. این نشان می‌دهد که بابک نیز مانند بسیاری از قهرمانان عرب‌ستیز قربانی ادبیات ضد و نقیض اعراب مسلمان شده است. چون حاتم یک مسلمان بود و بعید به نظر می‌رسد که برای انتقام خون پدر به دامان غیرمسلمانان پناه ببرد و درپی تحریک بابک خرم‌دین در برابر حکومت عباسی شود. اما قتل هرثمه به دستور مأمون این امکان را که حاتم با خرم‌دینان هم‌پیمان شده باشد، تقویت می‌کند. چون حاتم به‌عنوان والی ارمنستان خود داعیهٔ طغیان در برابر مأمون الرشید داشت، بابک را فرصت مغتنم برای آرمان خود می‌دانست، در پی حمایت و تحریک او شد (همان).

یعقوبی نحوهٔ شروع شدن جنگ‌های بابک خرم‌دین در زمان مأمون را چنین شرح داده است:

> «سپس حاتم بن هرثمه بن اعین (پدر او هرثمه در اثر سعایت و حسادت فضل بن سهل توسط مأمون کشته شد و کینه عباسیان را به دل گرفت) را به حکومت ارمنستان برگزید و او هنگامی رسید که میان معتزله و اهل سنت عصبیت و دشمنی پدید آمده بود و یکدیگر را چنان می‌کشتند که نزدیک بود نابود شوند. سپس سازش نمودند و حاتم بن هرثمه جز چند

روزی در برذعـه (پایتخـت اران) نماند که از مردن پدرش هرثمه و چگونگی مردن وی خبریافت و آن‌گاه از برذعه بیرون آمد تا در کسـال منزل کرد و آنجا پناهگاهی سـاخت و نقشـه یاغی شدن را کشـید و بـا بطریقـان و سـران مـردم ارمنسـتان و نیزبـا بابک و خرمیان مکاتبه کرد و امر مسـلمانان را نزد آنان ناچیز نشـان داد پس بابک و خرمیان جنبش کردند و بابک در ناحیه آذربایجان پیروز شد».

میرخوانـد بلخی در کتاب *روضة الصفا* در گزارش گرفتاری بابک خرم‌دین نوشـته اسـت که فشـرده آن ذکر می‌شود. بابک توسـط یکی از امیرزادگان ولایت ماوراءالنهـر مشـهور به افشـین که او با یک سـپاه عظیم به جنـگ بابک حرکت کـرد. میـان افشـین و بابک جنگ سـختی شـد کـه از هردو طرف بسـیار کشـته شـدند. سـرانجام بابـک شکسـت خـورد و به ارمنسـتان عقب نشسـت و در آن سـرزمین در قلعـهٔ سـهل به سـنباط پناه بـرد و در شـب مهمانی پس از غـذا او را دسـتگیر کردند دسـت و پاهای بابک را با زنجیر بسـتند. سـهل به افشـین پیام فرسـتاد و او یکی از فرماندهان خود را با چهار هزار نیرو به قلعهٔ سـهل فرسـتاد و بابک تسـلیم شـد. افشین بابک را به معتصم عباسـی به بغداد فرستاد (بلخی، ۱۲۶۱: ۱۱۳ و ۱۱۴). معتصـم بالاخـره بابـک را در سـال ۲۲۶ قمری بـا قطع کردن دست‌ها و پاهای زجر داد و کشت.

ابن قتیبه در کتاب *المعارف* حمایت حاتم بن هرثمه را عامل اصلی خروج و قیام بابک خرم‌دین می‌داند. او نوشته است:

«چون خبر مرگ هرثمه بن اعین به پسر او حاتم بن هرثمه که در ارمنسـتان بود، رسـید. دانسـت که بر سر پدر چه آمده است. حاتم به آزادگان آن دیار و پادشاهان آن سرزمین نوشت و ایشان را بـه خـلاف مأمـون خوانـد. در ایـن میـان او (حاتم بـن هرثمه)

بمرد. گویند سبب خروج بابک همین بود و بابک بیست و
چند سال باقی ماند».

***

هرچند بعضی از نویسندگان این رابطه را مستقیم نمی‌دانند. به این باور، آغاز قیام حاتم بن هرثمه با آغاز قیام بابک خرم‌دین در حدود ده سال فاصله دارد (میرفطروس به نقل از یعقوبی، ج ۲: ۴۸۲) اما این دیدگاه انتقادی از موضع جدی برنخواسته است براساس آنچه ابن قتیبه می‌گوید نامهٔ حاتم بن هرثمه عامل انگیزش قیام بابک است، او سال‌ها در کوهستانات آذربایجان در دامنه‌های قفقاز مبارزه می‌کند تا ارتش او در برابر عباسیان در شهرها مواجه می‌شود.

شورش حاتم بن هرثمه در ۲۰۱ قمری کار خرم‌دینان را در آذربایجان آسان کرد و آنان که از هرلحاظ اوضاع را موافق می‌دیدند، دعوت حاتم را اجابت کردند و در پی نافرمانی برآمدند (صدیقی، ۱۳۷۲: ۲۸۵). به‌نوشتهٔ ابن قتیبه، حاتم بن هرثمه در اوج دعوت و نامه‌نگاری‌ها و تحریکات خرم‌دینان و دیگران برای شورش برمأمون الرشید، درگذشت. پس از این از حاتم بن هرثمه در تواریخ ذکری نیامده است.

۸. ۱۲. ۲. حاتم بن هرثمه و بطریقان ارمنی

در منابع تاریخی غربی بطریق را یک واژه تشریفاتی برای نجیب‌زادگان و فرماندهان نظامی روم دانسته‌اند. در عصر ظهور اسلام، بطریق در مناطق تحت استیلای روم، عنوان رجال پرنفوذ سیاسی نظامی بود که در تصمیمات مهم حکومتی، حتی گاه در تعیین امپراتور ایفای نقش می‌کردند و برخی از آنان در سرزمین‌های دور چون شام، منطقه‌ای را به عنوان تیول در اختیار داشتند (دینوری، ۱۹۶۰، ج ۱: ۱۰۶). در سرزمین‌هایی که در فتوحات

نخستین مسلمانان گشوده شدند، بطریقان به خصوص در بافت اجتماعی شام حضوری محسوس داشتند. با فتح شام، مسلمانان تمامی منافع بطریقان را در این منطقه از آنان سلب کردند و آنان پس از آن به روم بازگشتند. ولی خاطره جبروت این طبقه تا مدت‌ها در شام و دیگر مناطق تحت نفوذ روم باقی بود و ازاین‌رو، تا مدت‌ها «بطریق» به عنوان یک نام بر فرزندان مسلمانان و مسیحیان منطقه نهاده می‌شد.

به گفتهٔ جوالیقی، واژهٔ بطریق به معنای «رئیس» در زبان عربی نیز چندین کاربرد داشته است. نمونه‌هایی از کاربرد محدود آن به عنوان لقب تشریفاتی نزد مسلمانان نیز نشان داده شده است (Dozy, 1927: 94). عنوان بطریق گاه به عموم فرماندهان مسیحی تعمیم یافته است، و ازاین‌رو، برای فرماندهان غیر رومی چون ارمنیان نیز به کار رفته است (یعقوبی، ۱۴۲۲، ج ۷: ۴۲۸). بنابرین، رؤسا و ملاکان بزرگ ارمنی را در سده‌های نخستین اسلامی بطریقان می‌گفتند.

حاتم بن هرثمه با قتل پدر به فرمان مأمون الرشید، با ارسال نامه به بطریقان چون خرم‌دینان، آن‌ها را در برابر مأمون فراخواند. او می‌دانست که بطریقان ارمنستان به سبب سرکوب‌های شدید سپاهیان عباسی به صورت ناراضی به سر می‌برند و در کوهستانات پناه برده‌اند. حاتم در این نامه از آن‌ها خواست تا در برابر حکومت عباسی قیام کنند و وعدهٔ همکاری داد.

نامهٔ حاتم بن هرثمه برای ملاکان بزرگ ارمنستان در کوهستانات یک نوید خوش بود. برای نخستین بار آن‌ها فرصتی را در برابر خود می‌دیدند که یک والی عباسی خود با حکومت بغداد سرمخالفت بلند کرد و از آن‌ها می‌خواهند که در برابر حکومت مرکزی قیام کنند. در این زمان چون نامهٔ بابک خرم‌دین را نیز دریافت کردند که حاتم او را نیز دعوت به قیام کرده بود، بنابراین، دست به شورش در برابر عمال عباسی زدند.

۸. ۱۳. مرگ حاتم بن هرثمه

حاتم بن هرثمه در اوج قیام در برابر خلافت عباسی در سال ۲۰۵ قمری در آذربایجان وفات کرد. منابع تاریخی در چگونگی این مرگ زیاد ننوشته‌اند. با این اطلاعات که او در بحبوحهٔ نامه‌نگاری با مخالفان عباسی از دنیا رفت. آنچه از منابع تاریخی به دست می‌آید، مرگ حاتم در اثر زخم و پیری نبوده است. چون اشاره نشده است که او در میدانی زخم برداشت و در اثر آن وفات یافت. در ضمن او فرزند هرثمه است و در مدت حداکثر پنج سال پس از پدر از دنیا رفت. اگر هرثمه بن اعین در هنگام وفات بزرگ‌تر از ۷۰ سال داشته، پس حاتم حداقل ۱۵ سال جوان‌تر از پدر بوده است.

آنچه مرگ حاتم را مرموز جلوه می‌دهد، قتل و کشتار امرا و فرماندهان سرکش عباسی از جاسوسان و کنیزان وفادار به دستگاه خلافت است که در منابع تاریخی زیاد ثبت شده است. خلافت بغداد در زمان عباسی علی‌رغم اعتماد به والیان و فرماندهان بزرگ سپاه، جانب احتیاط را رعایت می‌کردند و افراد نفوذی خود را با والی و فرمانده زیرعنوان کنیز، غلام، مشاور، فرمانده و غیره می‌فرستادند و زمانی که خلیفه صلاح می‌دید تا کسی را حذف کند، از این افراد نفوذی استفاده می‌کردند. این نمونه را در مرگ طاهر بن حسین می‌توان دید.

مورخ کتاب *تاریخ حکومت طاهریان: از آغاز تا انجام* براساس پژوهشی که در باب مرگ ناگهانی طاهر فوشنجی کرده است، می‌نویسد:

> «مأمون کنیزکی را برای مسموم کردن او (طاهر) به مرو فرستاده بود. طاهر که از نیت آن کنیز آگاه شده بود، او را به نزد خویش فراخواند و در حالی که موهای سرش را تراشید و قرآن را در مقابل روی خود قرار داد، به آن کنیز گفت؛ ما فرستاده امیرالمؤمنین یعنی «سم» را قبول کردیم اما ترا قبول نکردیم» (اکبری، ۱۳۸۴: ۱۵۴).

همچنـان در منابع تاریخی آمده اسـت که ضمانت ولایت طاهرفوشـنجی برخراسان را احمد بن ابی خالد از مشاوران و نزدیکان مأمون کرده بود. ابن ابی خالد برای احتیاط غلامی را که از جاسوسـان و خاصان این مشـاوراعظم بود، بـه طاهـربخشـید اما به غلام گفته شـده بود که هـرزمانی طاهـردر برابرخلافت بغـداد قیـام کند او را با زهربکشـد. احتمالاً چنین شـد. این‌گونـه در دیگرموارد نیزاسنادی وجود دارد.

بـا ایـن وضعیـت، بعیـد نیسـت کـه مـرگ ناگهانـی حاتـم بـن هرثمـه نیـزبا برنامـه‌ای دقیـق و از پیش طرح شـده انجام شـده باشـد. بنابرایـن، دربارهٔ حاتم بعیـد نیسـت قتـل صورت گرفته باشـد و به جای کلمه فوت از قتـل نیزمی‌توان استفاده کرد. حاتم در ۲۰۵ قمری از دنیا رفت.

دربارهٔ فرزندان هرثمه، یادداشت‌های تاریخی نشان می‌دهد که او در رکاب پـدر نسـبت بـه دیگرفرزنـدان بیشـترزندگی کرده اسـت. سیاسـت، حکومت و نظامی‌گری پدر را از نزدیک تجربه کرده است و این باعث شده است تا در رفتار و اخلاق با هرثمه بن اعین مشابهت داشته باشد. با پدر در حکومت مصربوده و در جنگ و محاصرهٔ بغداد و قتل امین نیززیردسـت پدر شمشـیرزده اسـت. بنابراین، اخلاق و رفتار سیاسی حاتم تا اندازه‌ای متأثراز پدر اوست.

۸. ۱۴. فرزندان حاتم بن هرثمه

دربـارهٔ تعـداد فرزنـدان حاتم بن هرثمه منبعی در دسـت نیامد. محمد بن حاتم تنها نامی اسـت که در منابع تاریخی از او یاد شـده اسـت. بعد از مرگ حاتم بن هرثمـه در سـال ۲۰۵ قمری مناسـبات فرزنـدان او با حکومت بغـداد بهبود یافته اسـت؛ زیرا تاریخ‌نگاران مشـهور اسلامی مثل جریرطبری و ابن جوزی از ولایت محمـد بـن حاتـم بن هرثمـه بلخـی در سـال ۲۳۴ قمـری درآذربایجـان گزارش داده‌انـد (طبـری، ۱۳۸۷، ج ۹: ۱۶۴)، همچنین ابن جوزی از فرمانداری احمد

بن محمد بن حاتم بن هرثمه بلخی، نوادهٔ حاتم بن هرثمه در بخش شرقی بغداد در سال ۲۴۹ قمری در زمان حکومت المستعین بالله عباسی خبر داده است (ابن‌جوزی، ۱۴۲۶، ج ۱۲: ۲۰).

۸. ۱۵. میراث تاریخی حاتم بن هرثمه

عمر حکومت حاتم در مصر و ارمنستان و آذربایجان کوتاه بود. اما به روش پدر چون در کنار او تجربه کسب کرده بود، در این دو منطقه از خود بناهای ولو کوچکی را به یادگار گذاشته است. در ادامه این میراث‌ها معرفی شده است.

۸. ۱۵. ۱. اعمار قبة الهوا

حاتم بن هرثمه در زمان ولایت خود در مصر به دلیل حراست از منابع و آثار باستانی فراعنه گنبدی معروف به نام «قبة الهوا» بر فراز تپهٔ سنگی اعمار کرد (Rabbat, 1993: 202). مقبره‌های موجود در قبة الهوا شامل مقبرهٔ برگزیدگان و نخبگان و اشخاص برجسته در دولت‌های باستان مصر و حتی در زمان حکومت بطالمه (یونانی‌ها) در مصر و همین‌طور در زمان حکومت رومی‌ها بر مصر است. بیشتر این مقبره‌ها به دودمان ششم مصر تا دودمان دوازدهم مصر برمی‌گردد. جزیرهٔ «ابو» که در حال حاضر «الفنتین» نامیده می‌شود در قسمت انتهایی مرز جنوبی مصر واقع شده است، در عین حال در همان زمان این محل یک محل تجاری مهم و یک مقر و مرکز برای ادارهٔ مناطق جنوبی مصر و برای ارتباط با کشورهای دیگر آفریقایی در جنوب بوده است. همیشه از طرف فرعون یک فرماندار و حاکم و امیر برای این منطقه تعیین می‌شد که در عین حال فرمانده نیروهای نظامی در این منطقه نیز محسوب می‌شد.

۸. ۱۵. ۲. برقراری صلح میان معتزلیان و مردم

مکتب کلامی معتزله در سدهٔ دوم قمری با جدایی واصل بن عطاء از حلقهٔ درسی حسن بصری در عراق به وجود آمد. واصل و پیروان او با اتکای به

عقل‌گرایی و تأویل نص قرآن و حدیث در برابر قرائت‌های موجود در سدهٔ دوم و سده‌های پسین قرار گرفتند. از این زمان به بعد یک جنگ اعتقادی در میان مسلمانان آغاز شد که از مباحث به خشونت فیزیکی انجامید و کشته‌های زیادی در میان امت به جا گذاشت. عراق در زمان عباسیان مرکز این خشونت‌ها بود و به مرور زمان به سایر مناطق پای آن کشانده شد.

پایان فصل

از حاتم بن هرثمه در منابع تاریخی به ندرت یاد شده است، اما دو کار بزرگ از خود به یادگار گذاشته است که بعدها توانست اثرات خود را بر مردم مناطق آذربایجان و ارمنستان بگذارد. ختم جنگ‌های کشنده میان پیروان معتزله و دیگر مذاهب که از فضای گفتمان کلامی عراق متأثر بود و دور از ادارهٔ حکومت مرکزی به یک جنگ فیزیکی مبدل شده بود، توانست در میان ملت مسلمان در این منطقه صلح برقرار کند. امروز در حافظهٔ تاریخی مسلمانان و به خصوص علمای دینی در آذربایجان دربارهٔ تنش‌های کلامی خاطره‌ای باقی نمانده است. این در حالی است که در کشورهای دیگر این گفتمان کلامی تا هنوز زنده است و گاه منجر به جنگ‌های در میان این مردم می‌شود.

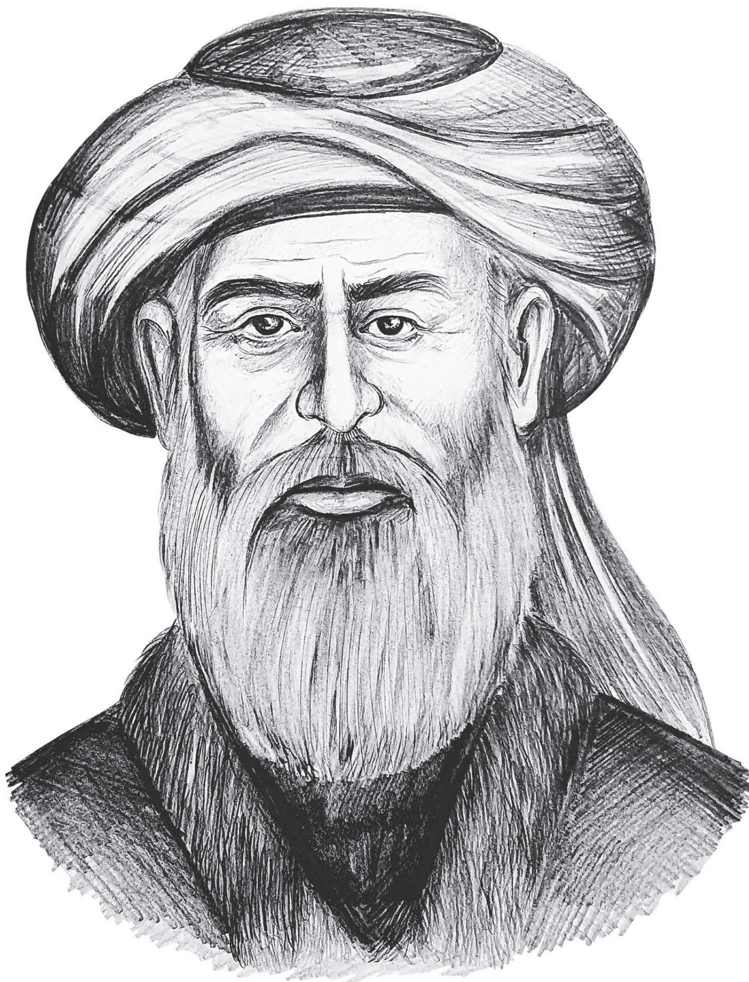
موضوع دیگر که اهمیت و جایگاه حاتم را در تاریخ بیان می‌کند، اعلان نخستین حکومت مستقل آذربایجانی و ارمنستانی در تاریخ میانه در دو کشور است. استیلای اعراب در هر دو منطقه منجر به زوال حکومت مستقل شده بود. فرماندهان بومی آذربایجان با راه‌اندازی جنبش و قیام‌های بزرگ چون خرم‌دینان و بطریقان نتوانست حاکمیت اعراب را در این منطقه پایان دهد. فعالیت حاتم به آزادی ختم شد. هرچند عمر این دولت مستقل با مرگ حاتم کوتاه بود و بابک نتوانست از آن دفاع کند. اما در مبارزات ملی‌گرایانه ملت‌های دو کشور امروز یک نقطه عطف در تاریخ آنان شمرده می‌شود.

فصل نهم

یحیی بن هرثمه احیاگر اقتدار خاندان در دستگاه عباسی

مقدمه

از یحیی بن هرثمه، فرزند دیگر هرثمه بن اعین بلخی در مقایسه با حاتم و رافع، پسران هرثمه، کمتر در حافظهٔ تاریخ یاد شده است. در منابع تاریخی دربارهٔ تاریخ ولادت و وفات او چیزی ننوشته‌اند. اطلاعات دربارهٔ بعضی از جزئیات زندگی یحیی بن هرثمه بیشتر در منابع علوم اسلامی به‌خصوص در علم الرجال ذکر شده است. آنچه سبب شد نام یحیی بن هرثمه در منابع شیعه راه پیدا کند، مأموریت او از جانب المتوکل علی‌الله، خلیفهٔ عباسی برای همراهی او با علی بن محمد مشهور به علی النقی از بزرگان علوی در سال ۲۴۳ قمری است (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲: ۶۰۷). براساس منابع روایی، برای خلیفهٔ عباسی گزارش داده بودند که مردم مدینه نسبت به خلافت عباسی بدبین شده است و در اطراف علی النقی گرد آمده‌اند. این اخبار روان خلیفه را آشفته ساخت و به یحیی بن هرثمه امر کرد تا به مکه سفر کند و علی النقی را به سامراء انتقال دهد. هرثمه در این زمان والی مکه بود و با نامهٔ متوکل عباسی به مدینه رفت تا علی النقی را با خود به سامراء ببرد.



یحیی بن هرثمهٔ بلخی

۹.۱. اشتراک هرثمه در جنگ بین مستعین و معتز عباسی

از پس مرگ المنتصر بالله، خلیفه عباسی در سال (۲۴۸ ق) فرماندهان حکومت عباسی به‌خصوص ترکان در جستجوی جانشین او شدند. با بزرگان عباسی در گفتگو شدند تا سرانجام قرعه به نام احمد بن محمد بن معتصم افتاد و با لقب مستعین بالله او را برتخت نشاندند. این جانشینی در زمانی حساس صورت می‌گرفت. چون ترکان یک تهدید در برابر خلافت عباسی بودند. در این تعیین جانشینی، دقت و احتیاط از دو سو بود؛ عباسیان از ترکان بیمناک بودند، ترکان نیز می‌خواستند خلافت به خاندانی از عباسیان داده شود که از کینه‌توزی او در امان باشند. ازاین‌رو، هیچ کس از سرداران ترک به خلافت فرزندان متوکل رضا ندادند که بیم بود به انتقام پدر و برادر برخیزند. اما خیلی زود باغر سردار ترک که در خون متوکل دست داشت با گروهی از ترکان با او دل بد کردند؛ زیرا شنیده بودند او مخالف ترکان است و اختلاف در ترکان افتاد (ابراهیم حسن، ۱۳۷۶، ج ۲: ۱۲۹).

گروهی از ایشان به پیشوائی وصیف و بغا با خلیفه به بغداد رفتند و گروهی دیگر از او خواستند که به سامراء بازگردند و از رفتار خود پوزش خواستند، اما مستعین تقاضای ایشان را نپذیرفت. چون مستعین از بازگشت سامراء سرباز زد، ترکان او را از خلافت برداشتند و با معتز پسر متوکل بیعت کردند و جنگ میان دو خلیفه در گرفت و ماه‌ها ادامه یافت (همان).

این قضیه در سرزمین عراق اثر کرد و نرخ‌ها بالا رفت و زندگی سخت شد. عاقبت مستعین شکست خورد و از محمد بن عبدالله بن طاهر کمک خواست و او دریغ کرد. در همین ایام ابواحمد موفق پسر متوکل به دنبال برادر با نیروی بسیار از بغداد به سامراء رفت و معتز مقدم او را گرامی داشت و خلعت نیکو داد و سرداران او را بنواخت و خلعت داد و عبیدالله بن عبدالله ابن طاهر از بغداد آمد، برد و عصا و شمشیر و گوهر خلافت را آورد، خلیفهٔ معزول و منکوب یعنی

مستعین به دستور ترکان روی سوی واسط کرد و احمد بن طولون را همراه او کردند.

احمد با خلیفهٔ معزول رفتاری نکو داشت و او را در کار سفر و شکار آزادی داده بود. با همهٔ پیروزی‌ها که ترکان در خلع، شکست و تبعید مستعین داشتند از جانب او ایمن نبودند و معتز را به کشتنش برانگیختند و گفتند: جز به کشتن مستعین خلافت او مستقر نمی‌شود. مادر معتز نیز با رأی ترکان همدل بود که از کید مستعین بر جان فرزند بیم داشت و تردید از معتز برخاست و به ابن طولون نوشتند تا خون مستعین را بریزد و وعده حکومت واسط دادند، اما وی رضا نداد بخون خلیفه‌ای که هنوز به قید بیعت وی بود دست بیالاید.

محمد بن جریر طبری در گزارش سال‌های ۲۵۲ میلادی از اشتراک یحیی بن هرثمه در جنگ میان مستعین بالله و معتزبالله عباسی خبر داده است (طبری، ۱۳۸۷، ج ۹: ۲۹۳). در حوادث سال ۲۵۱ قمری آورده است که یحیی بن هرثمه با عبدالرحمان بن خطاب، حسین بن اسماعیل و حسین بن افشین در یک جناح قرار داشتند. او و همراهانش در حمایت از مستعین بالله بیست و پنج هزار درهم و تعدادی طوق و بازوبند طلا به دست آوردند.

در سال ۲۵۱ قمری جنگی شدید میان یحیی بن هرثمه و ابوالحسین قریش رخ داد که به گزارش طبری، تعداد زیادی از دو طرف کشته شدند (طبری، ۱۳۸۷، ج ۱۴ ۶۲۰۷).

۲.۹. المتوکل علی الله عباسی

جعفربن المعتصم بالله معروف به المتوکل علی الله عباسی بین سال‌های ۲۳۲ تا ۲۴۷ قمری به خلافت رسید. با مرگ مأمون الرشید در سال ۲۱۸ قمری، برادر او المعتصم بالله به خلافت نشست. پس از معتصم، فرزند او واثق بر تخت نشست و پس از واثق، برادر او المتوکل، فرزند دیگر معتصم بالله خلیفه شد. دورهٔ المتوکل یک دورهٔ تحول سیاسی و اجتماعی در خلافت اسلامی به شمار

مـی‌رود. او سیاسـت اعتـزال پدران خود را کنار گذاشـت و با اتـکای به مذهب اهل سنت و جماعت در برابر معتزلیان قرار گرفت.

قلمـروِ غربـی و شـرقی سـرزمین‌های خلافـت اسـلامی مـورد تاخـت و تـاز حکومت‌هـای محلـی قرار گرفته بـود و اقتدار حکومت عباسـی در این مرزها از حضور فعال به تشریفات بدل شده بود. در شرق حکومت طاهریان جان گرفت و در غرب ادریسـیان تأسـیس شد. این دو حکومت در خراسان و افریقا در واقع نمایندگان تشریفاتی خلافت بغداد بود اما در عمل به دنبال سیاست‌های خود بودنـد و فقـط سـکه خلافـت بغـداد در قلمـروِ آنان رواج داشـت و خطبـه به نام متوکل خوانده می‌شد.

او سیاسـت‌های ضـد مذهبـی جـدی داشـت. بـا حمایـت از دیدگاه‌هـای مذهبـی امـام احمـد حنبل در برابر همه ایسـتاد شـد. علویان یکـی از گروه‌های بـود که متوکل در برابر پیشـوایان آن ایسـتاد و آنان را اجـازه نداد به صورت علنی برای خود سیاسـت کنند. یحیی بن هرثمه در این زمان وارد کارزار سیاسـی در دسـتگاه عباسـی شـد و دوباره اعتبار پیدا کـرد. یک علت مهـم این که یحیی در دربـار متـوکل نفـوذ می‌کند، باورهای سـخت او بود. در منابع آمده اسـت که یحیی مذهب خود را حشویه (سنی افراطی) خوانده بود.

۹. ۳. عوامل دوباره برسرکار آمدن فرزندان هرثمه

یکـی از پرسـش‌های مهـم در تاریـخ خاندان هرثمه بـن اعین این اسـت که چه عواملـی سـبب شـد تـا علی‌رغم قتل هرثمه به دسـتور خلیفۀ عباسـی، شـورش فرزندان او، حاتم بن هرثمه و رافع بن هرثمه در آذربایجان و خراسان، اما دستگاه خلافـت عباسـی بعضی از فرزندان دیگر او را در قـدرت حفظ کردند و دوباره به سمت‌های مهم دولتی گماشتند. پاسخ به این سوال مشکل است. اما از روی قرینـه و اوضاع سیاسـی و اجتماعی آن زمـان حدث و گمان‌هایی می‌توان کرد.

به‌طور مثال، ۱. دستگاه خلافت به‌صورت معمول خیانت و وفاداری افراد را براساس روش و رفتار سیاسی که داشت، یک امر شخصی تلقی می‌کردند و با دیگران در آن خاندان عین رفتار را انجام نمی‌دادند. قضاوت منفی مأمون و دیگر خلفای عباسی دربارهٔ هرثمه، حاتم و رافع به سبب نافرمانی و قیام‌هایشان صورت می‌گیرد؛ اما دربارهٔ دیگر اعضای خانواده این قضاوت مثبت می‌شود. هرچند دربارهٔ خاندان برمکی یک مستثنی از این قاعده دیده می‌شود اما دربارهٔ خاندان طاهری، صفاری و آل علی نیز قضاوت انفرادی بود؛ ۲. بحث دوم، نفوذ خاندان هرثمه در میان مردم خراسان و عراق عجم بود. دستگاه خلافت با تدبیری سیاسی که اندیشیده بودند، پس از رفع تهدید هرثمه و مخالفت با دو فرزند شورشی او از یک طرف، و شورش سپاهیان در بغداد، ارمنستان و خراسان از سوی دیگر به این نتیجه رسیدند که با دیگر اعضای این خانواده که نسبت به خلافت عباسی وفادار بودند، مدارا کنند و از طریق آن‌ها از گسترش احتمالی هرنوع شورش جلوگیری کنند؛ ۳. یک علت مهم دیگر به احتمال قوی، نقش انفرادی یحیی بن هرثمه در حمایت از خلیفهٔ عباسی در جریان جنگ‌های داخلی خلفای این دستگاه بود. او در جنگ میان مستعین و معتز شرکت و به نفع مستعین شمشیر زد.

یکی دیگر از دلایل مهم که فرزندان و خاندان هرثمه بن اعین در دورهٔ خلفای پس از مأمون الرشید برسر اقتدار شدند، حمایت خاندان‌های خراسانی از آن‌هاست. طاهر بن عبدالله با وجود رقابت با هرثمه بن اعین، مرگ مظلومانه او را که برای خلافت عباسی خیلی تلاش کرده بود، نمی‌توانست بپذیرد. به این سبب با این خاندان ارتباط خوبی برقرار کرد. فرزندان طاهر با فرزندان هرثمه در مراحل بعدی نه‌تنها نجنگیدند بلکه در کنار هم دیده شده‌اند. بنابراین، طاهریان که در بغداد و مکه حاکم و پرچم‌دار بودند، فرزندان هرثمه را حمایت کردند.

۹. ۴. یحیی بن هرثمه در حکومت متوکل

یحیی بن هرثمه در زمان المتوکل علی الله عباسی (۲۳۲ تا ۲۴۷ ق) در سمت‌های مختلف دولتی از جمله وزارت، ولایت مکه، اصفهان و قم وظیفه داشته است. دربارهٔ وزارت او گزارشی در منابع تاریخی درج نشده است اما در بعضی از منابع تاریخی او را وزیرالمتوکل علی الله عباسی گفته‌اند (دانشنامه امام هادی، ج ۱: ۱۱۲۲). این احتمال دارد که پس از یک دوره روابط تیره میان خاندان هرثمه و خاندان عباسی، یحیی دوباره به دربار عباسی وارد شد و نخست به مقام وزارت رسید و مدتی در این سمت کار کرد و پس از آن به ولایت‌های یادشده گماشته شد.

۹. ۵. یحیی بن هرثمه والی مکه

منابع تاریخی از ولایت یحیی بن هرثمه بلخی برمکه در سال ۲۳۳ قمری گزارش داده‌اند. او در این زمان برعلاوه مسئولیت اصلی ولایت برمکه، نظارت برراه‌ها و مسیر کاروان‌های حجاج به سوی مکه را نیزعهده‌دار بود. در زمان ولایت یحیی برمکه رویدادهای مهم ثبت تاریخ نشده است. این مسأله دو چیزرا می‌رساند؛ یا عمرولایت یحیی بسیار کوتاه بوده است و یا در این دوره آشفتگی وضعیت در مکه فرونشسته و بحرانی و درگیری در این شهراتفاق نیافتاده است تا مورخین یادداشت بنویسند. اما یک رویداد مهم که در این زمان رخ داده است، در منابع تاریخی به کرات از آن یادشده است. آن واقعه مأموریت دستگیری علی بن محمد معروف به امام هادی و انتقال او از مدینه به سامراء به دستور خلیفه المتوکل علی الله عباسی است.

در منابع آمده است که علی بن محمد که منابع شیعی او را علی النقی می‌گویند، از نوادگان امام حسین است که در مبارزات و جدال برسرقدرت از رقبای عباسیان در پایان حکومت اموی به شمار می‌روند. ابن محمد در حدود

سیزده سال در مدینه زندگی کرد (کوثری، ۱۳۸۶: ۳۸) و مشغول تعلیم و ارشاد مسلمانان در مسجد نبوی بود. حلقه تدریس او منجربه گردهم آمدن تعدادی از مسلمانان در پیرامون او شد. این وضعیت باعث شد تا جاسوسان حکومت عباسی به بغداد گزارش دهند که علی بن محمد النقی در مدینه به دنبال قیام در برابر حکومت عباسی است و از این جهت مردم مدینه در اطراف او جمع شده‌اند.

گزارش‌های واصله از مدینه خلیفه عباسی را ناراحت کرد. خاندان عباسی تجربه امور دعوت برای انقلاب را داشتند و داعیان این خاندان به این شیوه توانسته بودند تا بساط خاندان اموی را برکنند. حال متوجه کوچک‌ترین تحرک در قلمروِ خود بودند تا مبادا از همان سوراخ گزیده شوند. بنابراین، خلیفه طی نامه‌ای به یحیی بن هرثمه، والی مکه امر کرد تا به مدینه برود و علی بن محمد را به سامراء تبعید کند و این‌گونه خواست از ریشه گرفتن یک قیام احتمالی در برابر عباسیان جلوگیری کند. یحیی نیز بلافاصله پس از دریافت مکتوب با سه‌صد نفر به سوی مدینه حرکت کرد.

ورود یحیی بن هرثمه به مدینه مردم را نگران ساخت. هواخواهان علی النقی به دیدار یحیی آمدند و از او تقاضا کردند تا رهبرآن‌ها را با خود از مدینه بیرون نبرد. آن‌ها از این جهت نگرانی داشتند که یحیی بن هرثمه در سرکوب ترکان ضد عباسی قساوت زیاد نشان داده بود. در عین حال در چند جنگ دیگر با عبدالله بن طاهر در برابر مخالفان المتوکل عباسی بی‌رحمانه جنگیده بود (طبری، ۱۳۷۸، ج ۹: ۲۵۱). بنابر گزارش مسعودی، آن‌ها در ملاقات با یحیی بن هرثمه شیون و زاری فراوان کردند و در نتیجه دل یحیی به حال آن‌ها سوخت و قول داد که رهبرشان را با احترام و بدون آزار و اذیت به سامراء خواهد برد (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۴: ۸۴).

هرچند بعضی از منابع شیعی نوشته‌اند که یحیی بن هرثمه در این سفر با مشاهده احترام مردم شهرها به محمد بن علی، به مذهب شیعه درآمد اما این

روایت چندان اعتبار ندارد. از یک طرف در این زمان بین علوی‌ها و اهل سنت تفکیک و تفاوت سیاسی بود تا فقهی و از جانب دیگر، یحیی از قتل پدر خود به دستور مأمون الرشید دلخوری‌های داشت. اما در این که نسبت به محمد بن علی النقی احترام داشته باشد، یک امر طبیعی است؛ زیرا قاطبهٔ امت مسلمان به فرزندان حضرت علی احترام می‌گذارند. فقط دستگاه خلافت و تعداد پیروان آتشین این خلفا دربارهٔ آل علی دلهره و ترس داشتند.

در دانشنامه امام هادی دربارهٔ برخورد یحیی بن هرثمه آمده است:

«یحیی بن هرثمه وزیر متوکل عباسی حکایت کند: روزی خلیفه مرا احضار کرد و گفت: باید سیصد نفر همراه خود برداری و از طریق کوفه، عازم شهر مدینه گردی و ابوالحسن، علی بن محمد هادی را با عزت و احترام به بغداد بیاوری.

من نیز دستور خلیفه را اطاعت کرده و پس از جمع‌آوری افراد به همراه امکانات لازم، حرکت کردیم. در جمع افراد همراه، فرمانده حفاظتی که مسئولیت حفاظت اموال را داشت در مسیر راه، مرتب با کاتب من که شیعه بود، دربارهٔ مسائل مختلف، بحث و مناظره داشت و من بر گفتگوی آن‌ها نظارت کامل داشتم. چون مقدار زیادی از راه را پیمودیم، فرمانده به کاتب گفت: آیا علی بن ابی طالب علیه‌السلام پیشوای شما، نگفته است: هیچ زمینی خالی از قبر نیست و در هر گوشه‌ای از زمین، گورستانی از انسان‌ها وجود دارد؟ آیا در این بیابان خشک و بی‌آب و علف، چه کسی زندگی کرده است تا بمیرد و دفن شود؟ من به کاتب گفتم: به راستی، آیا علی بن ابی طالب علیه‌السلام چنین گفته است؟! پاسخ داد: بلی، صحیح است. پس گفتم: در این سرزمین آثار گورستانی نمایان نیست

و سپس شروع کردیم به خندیدن؛ و صحبت‌ها بر همین منوال ادامه یافت تا به شهر مدینه رسیدیم و به سمت منزل حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه‌السلام روانه شدیم. هنگامی که جلوی درب منزل رسیدیم، من تنها وارد شدم و نامهٔ متوکل را تحویل ایشان دادم. حضرت پس از آن که نامه را گرفت، فرمود: مانعی نیست، تا فردا منتظر باشید. چون فردای آن روز خدمت ایشان رفتم ضمن آن که فصل تابستان و هوا بسیار گرم بود دیدم خیاطی درون اتاق حضرت مشغول خیاطی لباس‌های ضخیم زمستانی است. همین که حضرت مرا دید، به خیاط فرمود: چند نفر همکار دیگر بگیر و تمام سعی و کوشش شما بر این باشد که تا همین امروز لباس‌ها دوخته و آماده گردد و فردا صبح در همین موقع آن‌ها را تحویل بده، سپس به من خطاب نمود و فرمود: ای یحیی! شما نیز کارهای‌تان را انجام دهید و امکانات لازم را برای خود آماده کنید، تا آنکه فردا حرکت کنیم. یحیی گوید: من از حضور ایشان بیرون رفتم و با خود گفتم: در فصل تابستان، هوای به این گرمی و حرارت، حضرت لباس زمستانی تهیه می‌نماید، مثل این که او از مسافرت و مسیر راه اطلاعی ندارد؛ حال، تعجب از شیعیان است که از چنین کسی پیروی می‌کنند و او را امام خود می‌دانند. فردای آن روز هنگامی که آمادهٔ حرکت شدیم، حضرت به همراهان خود فرمود: تمام امکانات و لوازم مورد نیاز را بردارید و نیز پالتو و غیره را فراموش نکنید که مبادا در مسیر راه مشکلی پیش آید. و سپس به من خطاب نمود و فرمود: ای یحیی! چنانچه آماده هستی، حرکت کنیم» (دانشنامه امام هادی، ج ۱: ۱۱۲۲).

***

یحیی بن هرثمه حتی دربارهٔ افعال و رفتار محمد بن علی روایت غیرماوراءالطبیعی ارائه کرده و برخلاف منابع دینی یک دیدگاه نوی دربارهٔ ائمه گزارش می‌دهد. او می‌گوید:

«از روزهای بهار بود و آسمان صاف و خورشید می‌درخشید، محمد بن علی با پوشیدن لباس بارانی از خانه بیرون آمد، من و همراهان از کار او تعجب کردیم. چون به میان صحرا رسیدیم، ابری پرباران ظاهر شد و بارانی سخت باریدن گرفت، در آن حال هیچ کس جز علی النقی از باران و عواقب آن در امان نماند. او به من رو کرده و فرمود: من می‌دانم که تو از آنچه که از من دیدی بسیار تعجب کردی و گمان کردی که من درباره باران چیزی می‌دانستم که تو نمی‌دانستی، ولی آن‌گونه نیست که تو گمان کردی، بلکه من در صحرا زیسته‌ام و بادهای باران‌آور را می‌شناسم. امروز صبح بادی وزید، من بوی باران را از آن استشمام کردم، ازاین‌رو، برای آن آماده شدم (قمی، ۱۳۶۱: ۱۰۳)».

یک عامل دیگر دربارهٔ عدم شکنجه و رعایت احترام یحیی در قبال علی بن محمد تذکری است که اسحاق بن ابراهیم طاطری، والی بغداد به گفتهٔ خود یحیی به او می‌کند. به نقل از *بحارالانوار* والی به یحیی گفته است که علی بن محمد از نوادگان پیامبر است و در شأن او گستاخی نکند. درنتیجه یحیی نیز وعده می‌دهد که با احترام به سامراء برساند (بحارالانوار، ۱۴۰۳، ج ۵: ۲۰۷). هرچند یحیی در مسیر راه با علی بن محمد با احترام رفتار می‌کند اما براساس کتاب *حیات الامام علی الهادی*، در سامراء او را مدت زیادی در کاوران‌سرای مستمندان و گدایان مکان می‌دهد. اینکه این کار از یحیی است یا والی

سامراء در تاریخ چیزی مشاهده نشد. بعدها خود خانه خرید و بیست سال در سامراء زیست (کوثری، ۱۳۸۶: ۴۲).

۹. ۶. یحیی بن هرثمه والی قم

یحیـی بـن هرثمه حدود ده سـال پس از مأموریـت کوتاهی که در مکه داشـت، بـه عنوان والی شـهرقم در تاریخ نمایان می‌شـود. محمد جریـر طبری در کتاب معـروف *تاریـخ طبـری* آورده اسـت کـه یحیـی بـن هرثمـه در سـال ۲۴۳ قمـری از سـوی المتـوکل علـی الله عباسـی بـه عنـوان والـی قـم تعیین شـد. حسـن بن محمد، نویسـندهٔ *تاریخ قم* نیزیحیی بن هرثمه را در شـمار حکام شـهرقم درج کرده اسـت. او نیزسـال ۲۴۳ ق را زمان حکمرانی یحیی در این شـهر می‌داند. ماننـد دورهٔ ولایـت مکـه، در قـم هـم از یحیی بـن هرثمه کـدام واقعـه مهم ثبت تاریخ نشـده اسـت. به جزدر گزارشـی از املاک و توسـعه شـهری نامی از یحیی به میان می‌آید.

حسن بن محمد در گزارشی آورده است:

«بعضـی دیگـر کـه ایـن مسـاحت در روزگار حاکـم شـدن یحیی بن هرثمه بود به شـهرقم و آل سـعد بعد از این مسـاحت به صحبت او میل کردند و او را در شهربردند و به میدان الیسع فرود آوردند پیشتراز آن به کمیدان فرود آورده بودند و این روایت متفـاوت اسـت و از خلافـی خالـی نیسـت زیـرا کـه یحیـی در سـنهٔ ثلـث و اربعیـن و مائتیـن (۲۴۳ ق) والی قم شـد در روزگار خلافت متوکل، چه اگر این مساحت در این وقت بودی محمد بـن مجمع یـاد کردی و مسـاحت ابی الجارود یـاد نکردی و من کـه مصنـف این کتابم کتابی از آن محمد بـن مجمع خوانده‌ام (ص ۱۰۳). در صفحهٔ ۱۸۵ آرد: ابوالحسـن بـن محمـد بـن

احمد بن یحیی بن ابی البغل چون به بلاد جبل آمد تا دستور بندد و قوانین نهد نامه‌ای نوشت به علی بن عیسی در روزگار وزارت حامد بن عباس که عبیدالله بن سلیمان او را در سنهٔ اربع و ثمانین و مأتین (۲۸۴ ق) به جبل فرستاده‌است و او را فرموده‌است که ابتدا به اصفهان کند و دستوری که یحیی بن هرثمه در سنهٔ (۲۶۰ ق) بسته است باطل گرداند و دستوری دیگر ظاهر و روشن به حسب اقتضای زمان و حال و وقت مجدد و نو گرداند[۱]».

۹. ۷. یحیی بن هرثمه والی اصفهان

دربارهٔ ولایت یحیی بن هرثمه در اصفهان نیز در منابع تاریخی گزارش آمده است. حسن بن محمد بن حسن قمی در *تاریخ قم* آورده است که یحیی بن هرثمه در سال ۲۶۰ قمری والی اصفهان تعیین شد (قمی، ۱۳۶۱: ۱۸۵). معتمد عباسی با اوضاع آشفته در طبرستان، ری و گرگان تصمیم گرفت تا سردار باتجربه و نظامی وفادار از خاندان هرثمه بن اعین را که از گذشته پدر و برادران او در امر سرکوب و شورش در برابر عباسیان اخبار زیاد شنیده بود، به اصفهان بفرستد.

۹. ۸. سیاست و اخلاق یحیی بن هرثمه

یحیی بن هرثمه در مقایسه به هرثمه بن اعین، حاتم بن هرثمه و رافع بن هرثمه در سیاست و اخلاق تفاوت داشت. او در کنار نظامی‌گری و سپاهی‌گری که از پدر و خاندان به ارث برده بود، در مسائل سیاسی نیز دست بلند داشت.

---

۱. یحیی ابن هرثمه، از حکام قم در سال ۲۴۳ قمری بوده است. در کتاب *تاریخ قم* اثر حسن بن محمد بن حسن قمی آمده است.

تجارب خوب از تعهد و وفاداری پدر و سرکشی‌های برادران داشت. پدر زندگی خود را بر تعهد و صداقت قمار زد و برادران با سرکشی همچنان نابود شدند. در این میان او خط میانه را دنبال کرد. از افراط و تفریط در وظایف حکومتی و روابط با خلیفه عباسی جلوگیری کرد. بنابراین، رویکرد سیاسی که ناشی از رفتار اوست متفاوت به نظر می‌رسد.

یحیی در سیاست رفتار واقع‌گرایانه داشت. سه عامل به احتمال زیاد باعث شد تا در عناد با خاندان عباسی تغییر فکر داده و به جای مبارزه در صحرا و کوه به حکومت برسد و دوباره مسئولیت‌های مهمی را به دوش خود و خاندان بگیرد:

۱. عامل اول این است که یحیی به عنوان فرزند هرثمه از رقابت و دشمنی پدر با خاندان ابن سهل حتمی آگاهی داشت. او از نفوذ فضل و حسن، پسران سهل بر مأمون الرشید و توطئه آن‌ها در برابر هرثمه می‌دانست و به این سبب عناد او بیشتر با آن‌ها بود که مأمون پیش از حرکت به سوی بغداد فضل را به قتل رسانید. مرگ مأمون نیز باعث شد تا خاطر آرام پیدا کند؛

۲. عامل دوم اینکه المتوکل علی الله عباسی در مقایسه با مأمون الرشید سیاست متفاوت پیشه کرد. او مثل نیای خود مهدی عباسی دنبال سیاست‌های پدر را رها کرد و با حامیان خاندان عباسی رفتار نیکو پیش گرفت؛

۳. عامل سوم اینکه، یحیی تجربهٔ قیام حاتم در آذربایجان و ارمنستان را از نزدیک داشت که منجر به مرگ او و پایان حکومت حاتم شد؛

۴. عامل چهارم، امکان دارد نقش میانجی‌گری خاندان طاهر بن حسین فوشنجی در نزدیکی خاندان هرثمه با خاندان عباسی باشد.

از لحاظ اخلاقی نیز یحیی خصلت متفاوت از هرثمه و دیگر برادران داشت. او علی‌رغم تعهدی که به خاندان عباسی داشت در اجرای اوامر خلیفه از روش اخلاقی خود استفاده می‌کرد. هرثمه یک فرمانده وفادار به اوامر خلیفه بود و در

هیـچ امـری رأی خود را در کوتاهی از اوامرو فرمان‌های خلیفه دخالت نمی‌داد. به این سـبب در هرکجا که برای سـرکوبی فرستاده می‌شـد، نتیجهٔ آن سیاست خشـن سـرکوب‌گرایانه بود. یحیی اما جامعه و اوضاع آن را مدنظر داشت. نمونهٔ برجسـته این ادعا رفتار او در برابر پیروان محمد بن علی الهادی اسـت که برای آن‌ها تعهد کرد تا الهادی را با احترام از مدینه بیرون کند.

۹.۹. میراث تاریخی یحیی بن هرثمه

مهم‌تریـن میراثـی کـه یحیـی بن هرثمـه از خـود به جا گذاشـت، احیـای اقتدار این خاندان در دسـتگاه حکومت عباسـی بود. تدبیرو سیاست مدارای یحیی باعث شـد تا برادر، فرزندان و برادرزادگان او در سـمت‌های مختلف از ولایت تا مشـاورت و فرماندهی برسـند. این سیاسـت مدارا در مسـائل کلامی و مذهبی نیزیک میراث ماندگار در عرصهٔ تقریب سـنی و شـیعه در تاریخ به جا گذاشـته است. جزئیات در ادامه آمده است.

۱.۹.۹. تقریب سنی و شیعه

از منابـع تاریخـی چنین اسـتنباط می‌شـود که یحیـی بن هرثمه انسـان معتدل در عقایـد و رفتـار بود و در اوج تنش‌های مذهبی و کلامی، شـخصیت منحصر بـه فرد داشـت. ایـن رفتار و باور با اعتدال یحیی امـروز منجربه محبوبیت او در میان اهل سـنت و اهل تشـیع شـده اسـت. چنان‌که در منابع هردو فرقه بزرگ اسـلامی از او بـه خوبی یاد می‌کنند. در سـال ۲۳۳ قمـری زمانی که یحیی والی مکه و مسیرهای کاروان حجاج بود، اخباری به المتوکل علی الله رسید که مردم مدینـه در پیرامـون علی النقی معروف به الهادی گـرد آمده‌اند و در برابر خلافت عباسی قرار گرفته‌اند.

اخبار مدینه خلیفه عباسی را آشفته ساخت و با نامه‌ای به یحیی بن هرثمه دسـتور داد که به مدینه برود و الهادی را به سـامراء انتقال دهد. درنتیجه یحیی

بن هرثمه با سه صد تن سپاهی (پرگاری، ۱۳۷۹: ۲۲) از مکه به سوی مدینه رفت و الهادی را با احترام و ادب به سوی سامراء انتقال داد که جزئیات این رویداد در صفحات پیشین به تفصیل بیان شده است. اما حافظهٔ تاریخ از این ادب و رفتار به کرات یادداشت‌ها بیان کرده است. با وجود این‌که یحیی بن هرثمه در مأموریت‌های قبلی در کنار محمد بن طاهر از خود خشونت و جدیت نشان داده بود؛ اما در برابر خانوادهٔ پیامبر اسلام ادب را رعایت کرد. این روایت و رفتار او در وضعیت امروز می‌تواند یک منبع خوب برای وحدت و هم‌پذیری پیروان سنی و شیعه باشد.

۲.۹.۹. اقتدار دوبارهٔ خاندان هرثمه بلخی

با پایان کار حاتم و رافع پسران هرثمه در آذربایجان، ارمنستان، خراسان، سیستان و طبرستان، زندگی سیاسی خاندان هرثمه پایان یافته بود. خلفای عباسی از مأمون تا متوکل به این نتیجه رسیده بودند که این خاندان با خلافت بنی عباس دشمنی دارند. در این میان یک مدت کوتاه المعتضد رافع را والی خراسان تعیین کرد تا مگر بتواند عناد را به دوستی مبدل کند؛ اما حرص رافع برای قدرت باعث شد تا راهبرد خلیفهٔ عباسی نتیجه ندهد. با ورود یحیی بر صحنهٔ سیاسی خلافت عباسی در دوران دشمنی میان مستعین بالله و برادر او، خلافت بار دیگر به تعهد خاندان هرثمه دربارهٔ بنی عباس تجدید نظر کرد.

بنابراین، یحیی بن هرثمه با حرکت برمسیر خط پدر که روزگاری در جدال‌های جانشینی به نفع خود و خاندان استفادهٔ بهینه کرده بود، او نیز وارد این میدان شد و به نفع خود و خاندان منافع کسب کرد. دستگاه خلافت به هرثمیان دوباره باورمند شد و این خاندان در مناطق مختلف به مأموریت‌ها و دیوان مصروف شد. چون در سال‌های بعدی تاریخ شاهد به قدرت رسیدن فرزندان حاتم، یحیی، و دیگر اعضای خاندان هرثمه در سطوح ولایت و فرماندهی شرطه است.

پایان فصل

یحیی بن هرثمه با حفظ روابط خوب با خاندان طاهری و سامانی که از دوستان و متحدان خلافت بغداد بودند، المتوکل علی الله، خلیفهٔ عباسی را اقناع کرد تا روابط گذشته بین خاندان عباسی و هرثمه بن اعین را نادیده بگیرد و از ارادت فرزندان این خاندان در امور حکومت استفاده کند. از این جهت متوکل یحیی را در سمت‌های مهم حکومتی گماشت و از ظرفیت او در امر حکومت‌داری استفاده کرد. هرچند این امکان وجود دارد که متوکل متوجه رفتار و سیاست‌های یحیی بوده باشد؛ زیرا او را به دور از پایتخت و در سرزمین‌های مرکزی و همسایگی عراق والی نساخت. مشاورین خاندان عباسی دربارهٔ قتل هرثمه بن اعین به دستور مأمون الرشید و شورش‌های حاتم و رافع اطلاعات کافی داشتند.

این امکان نیزوجود دارد که متوکل و پدران او در خلافت عباسی قتل هرثمه را خیانت فضل بن حسن تلقی کرده و عقدهٔ فرزندان هرثمه را پایان داده باشند. چون مأمون در حرکت از مرو به سوی بغداد، فضل را به دست مامای خود غالب بادغیسی به قتل رساند و دست خاندان سهل را از حکومت کوتاه کرد. مأمون و خاندان عباسی برای توجیه قتل فضل بن سهل اتهامات زیاد را ردیف کرده بودند تا به این طریق از اعتراض متحدان این وزیر متنفذ جلوگیری کنند. قتل هرثمه بن اعین می‌تواند یکی از این اتهامات یا واقعیت‌ها باشد.

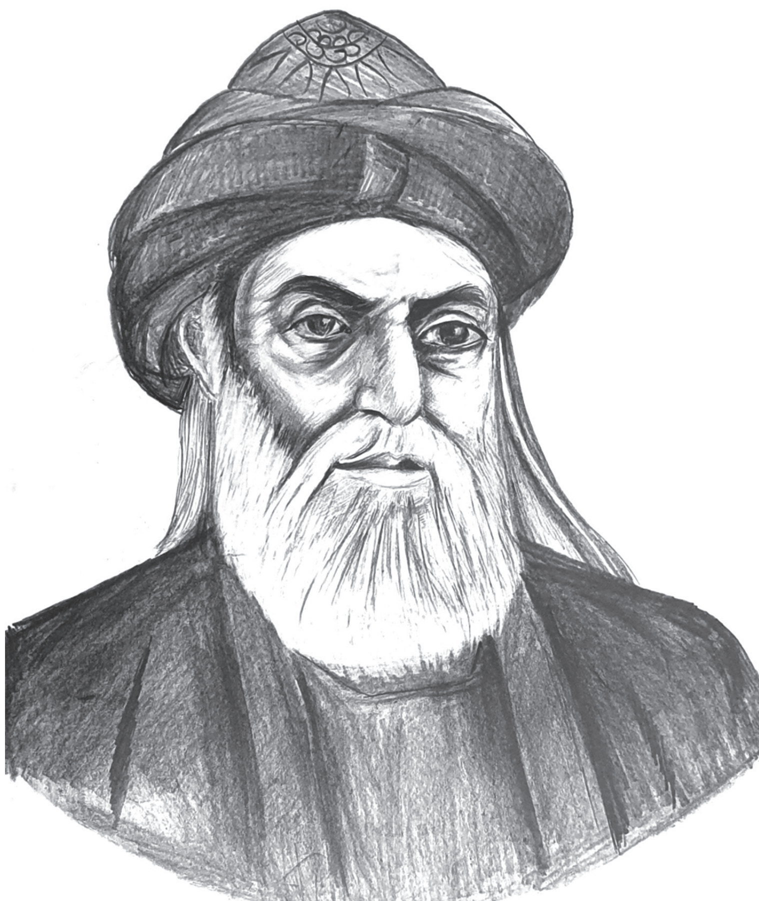
فصل دهم

رافع بن هرثمه پایه‌گذار حکومت مستقل خراسان

مقدمه

آنچه از تاریخ دورهٔ میانه اسلامی در کشور به جامانده و به عنوان تاریخ رسمی مورد تأیید مورخان و حکومت قرار گرفته است، کلیاتی از حوادث و رویدادهای سده‌های دوم، سوم و چهارم قمری است. مردم ما دربارهٔ مسائل و مفاهیم تاریخی در این دوره اطلاعات خوب و زیاد ندارند. حتی جزئیات همین تاریخ رسمی کشور نیز برای خیلی‌ها از جمله مدعیان تاریخ ناآشنا مانده است. قضاوت‌های تاریخی برمبنای مطالعات عجولانه صورت گرفته است و گاه واقعیات را آن‌طور که باید مداقه و بررسی نشده است.

هرچند در تاریخ رسمی کشور چهره‌های ماندگار و حوادث افتخارآفرین زیاد است که برای ملت‌سازی و تقویت اعتماد به نفس مردم افغانستان از آن استفادهٔ بهینه شود. اما بی‌مهری به دیگر چهره‌ها و حوادث به معنی فراموشی حافظهٔ تاریخی یک ملت نسبت به نیای خود است. وظیفهٔ کرسی تاریخ افغانستان است تا از مطالعات دوباره تاریخ دورهٔ خراسان، دیگرمردان تاریخ را شناسایی کنند برای نسل امروز و آینده به معرفی بگیرند.



رافع بن هرثمهٔ بلخی

با مطالعهٔ زندگی، کارنامه و سیاست رافع بن هرثمه، او را می‌توان مؤسس نخستین حکومت مستقل خراسانی دانست که فرمان خلیفه بغداد را مسترد کرد و بر املاک و اموال خلیفه یورش برد و به این ترتیب در قسمت بزرگ خراسان، طبرستان و فارس حکومت کرد. حکومت‌های طاهری، صفاری و سامانی دولت‌های نیمه‌مستقل خراسانی محسوب می‌شوند چون آنان فرمان حکومت را از خلیفه بغداد دریافت می‌کردند و خطبه به نام خلفای عباسی می‌خواندند. طاهربن حسین با براندازی نام خلیفه از خطبه دیری نگذشت که وفات کرد و فرزندان او این سرکشی پدر را با دریافت فرمان خلافت جبران کردند و دیگر کار پدر را تکرار نکردند. یعقوب نیز با سرکشی از فرمان خلیفه به دست برادر مطیع شد؛ اما رافع تا آخر حاکم ضد عباسی باقی ماند تا کشته شد.

البته برای اثبات نخستین حکومت مستقل خراسانی در سدهٔ سوم قمری نیاز به تحقیقات اکادمیک است و نقش بزرگانی را که در زمینهٔ استقلال‌طلبی تلاش کردند با خط زرین نوشته شود وبرای نسل‌ها به یادگار گذاشت تا بدانند که هویت امروزشان نتیجهٔ خون‌ها و فداکارهای نیاکان‌شان در برابر استیلای عرب در خراسان است.

۱.۱۰. معتمد و معتضد عباسی

رافع بن هرثمه در زمان حکومت المعتمد و المعتضد عباسی فعالیت‌های سیاسی و نظامی خود را آغاز کرد. حکومت عباسیان با آغاز خلافت المتوکل در سال ۲۳۲ قمری وارد عصر زوال شد. پس از متوکل به ترتیب، المنتصر، المستعین، المعتز و المهتدی خلیفه شدند. با مرگ المهتدی در ۲۷۹ قمری، ابوالعباس محمد معروف به المعتمد علی الله عباسی به قدرت نشست. هرچند در زمان او علم و دانش اسلامی پررونق بود، چنان‌که کتاب‌های معروف *صحیح بخاری*، *صحیح مسلم* و *صحیح ترمذی* و *صحیح ابن ماجه* در این

زمـان تدویـن شـدند اما به لحاظ سیاسـی و اوضـاع خوب به نظر نمی‌رسـید. با مـرگ المعتمـد عباسـی، خلیفـه بعدی معـروف به المعتضد عباسـی در سـال ۲۷۹ قمری به قدرت رسید.

۲.۱۰. تاریخ تولد رافع

ابویوسـف رافع بن هرثمه پسـرناتنی هرثمه بن اعین بلخی در حدود سـال‌های ۱۹۴ تـا ۱۹۸ قمـری در خانـهٔ هرثمـه بـه دنیا آمـد. مادر رافـع در هنـگام ازدواج با هرثمـه از شـوهر خود ابن نومرد در شـکم حمل داشـت. اما مثـل محمد بن علی کـه فرزنـد حضرت ابوبکر صدیق بود و پس از مـرگ خلیفه اول، حضرت علی با همسـر او ازدواج کرد و محمد در شـکم او بود، محمد را پسـر علی یاد می‌کردند چـون در خانـه او بـه دینا آمده بود. تخلص او از این بابت هرثمه شـد. براسـاس منابـع تاریخـی، خانـوادهٔ ابن نومرد خـود از فرمانـداران خراسـان در زمان ولایت نصر بن سیار، آخرین حاکم اموی خراسان است. پدر ابن نومرد فرماندار یکی از سرزمین‌های خراسان بود (باسورث، ۱۳۶۳: ۲۰۴).

منابـع تاریخـی دربارهٔ تاریـخ تولد رافع یادداشـتی ندارند. دلیل اینکه سـال تولد او را بین ۱۹۴ تا ۱۹۸ قمری می‌توان نوشـت این که هرثمه بن اعین تا سـال ۱۹۴ والـی خراسـان بـود. اگر او در ایـن زمان با بیوه ابن نومرد ازدواج کرده باشـد، چـون رافع در شـکم مـادر به خانـه هرثمه آمده اسـت، پس احتمـال دارد پس از حـدود شـش مـاه تولد شـده باشـد. چـون هرثمـه دراین سـال به جنگ بـا امین مـی‌رود؛ یعنی دوباره در بازگشـت فرصت آن را نداشـت که در مـرو ازدواج کرده باشد. او با ورود به مرو دستگیر و کشته شد.

احتمـال دیگـر اینکه پس از ۱۹۴ قمری تولد شـده باشـد، ابن نومرد در سـپاه هرثمه در جنگ علیه امین حضور داشـته باشـد و در یکی از این جنگ‌ها میان حلوان تا بغداد در برابر سـپاه امین کشـته شـده باشـد که در آن صورت هرثمه با

بیوهٔ او عروسی کرده باشد. هرثمه در سال ۱۹۸ یک سال در بغداد والی بود که اگر همسر جدید خود را در بغداد با خود داشته است پس احتمال دارد رافع در آنجا به دنیا آمده است. بهرحال، رافع در هنگام قتل در سال ۲۸۳ قمری در حدود ۸۰ سال داشته است.

۳.۱۰. پیشینهٔ زندگی رافع

رافع بن هرثمه هرچند به لحاظ بیالوژیکی متعلق به ابن نومرد است. اما او در خانه هرثمه بن اعین تولد شد، رشد کرد و بزرگ شد. به این سبب او خود را رافع بن هرثمه خواند و به پدر خود که از بزرگان حکومت عباسی بود، فخر می‌کرد. او چون خود یک نظامی و سیاست‌مدار بود، درحالی که ابن نومرد هم یک نظامی بود و در رکاب نصر در خراسان مشغول جنگ بود؛ اما جنگاوری و قهرمانی هرثمه را مورد تأیید قرار داد. در این میان عطوفت و احساسات رافع نیز نقش دارد. چون در دامان و آغوش هرثمه بزرگ شده بود و به این مرد عشق داشت.

کودکی و نوجوانی رافع مانند دیگر فرزندان هرثمه در رفاه و اشرافیت گذشت و بزرگ شد و همانند حاتم برادر ناتنی از امتیازات خاندان هرثمه برخوردار بود و چون دیگر فرزندان هرثمه و مورد حمایت پدر و دستگاه عباسی بود. از منابع تاریخی چنین به نظر می‌رسد که او به غیر خراسان در دیگر مناطق سرزمین‌های خلافت اسلامی وظیفه نداشته است. به احتمال زیاد هرثمه بن اعین با مادر رافع در زمان ولایت خراسان ازدواج کرده است و پس از اینکه هرثمه از کار ولایت خراسان فارغ شد به جنگ بغداد مشغول شد و در پی آن به قتل رسید. این امکان دارد که مادر رافع و رافع نوجوان در این زمان در مرو بوده است و چون حاتم در آذربایجان قیام می‌کند، عرصه برای این خانواده تنگ شده و او به نیشاپور یا هرات می‌رود. یا این امکان دارد که وقتی عبدالله بن طاهر مرکز

حکومت خراسان را از مرو به نیشاپور انتقال می‌دهد، خانوادهٔ رافع نیز از مرو نقل مکان می‌کند.

خاندان طاهربن حسین علی‌رغم رقابت و مخالفت با هرثمه بن اعین پس از کشته شدن هرثمه به دستور خلیفهٔ عباسی، خانوادهٔ او را مورد ترحم و حمایت قرار می‌دهند. بنابراین، رافع در دورهٔ پایانی حکومت طاهریان وارد منابع تاریخی می‌شود و مورخان از او نام می‌برند. رافع بن هرثمه برای اولین‌بار به عنوان یک فرمانده زیرفرمان ابوثور از فرماندهان طاهری بود، به نیشابور می‌آید و در جنگ علیه یعقوب لیث صفاری اشتراک می‌کند.

خانوادهٔ رافع بن هرثمه به هر دلیلی به بادغیس نقل مکان کرده است. نویسنده *تاریخ هرات* او را اهل بامئین یا بامنج دانسته است (فامی هروی، ۱۳۸۷: ۶۶). در *مرآت البلدان* بامئین را همان بامنج دانسته و نوشته که دهی است از توابع بادغیس و بامنجی منسوب به آن است (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۷، ج ۱: ۱۶۱). بنابراین، این احتمال وجود دارد که او در زمان حاکمان متأخر خاندان طاهر به واسطهٔ وابستگی به خاندان هرثمه مورد حمایت آنان قرار گرفته و در توابع بادغیس وظیفه داشته است. یا این که اوضاع بر خاندان هرثمه پس از مرگ او تنگ شده و آنان مرو را به قصد زندگی در یکی از شهرهای نواحی مرو ترک کرده باشند. چون مرو، بلخ، بخارا، هرات و نیشاپور در سرزمین‌های خلافت شرقی از مراکز قدرت عباسیان به شمار می‌رفت.

۴.۱۰. رافع بن هرثمه میراث‌دار حکومت طاهریان

نام رافع بن هرثمه در اواخر حکومت طاهریان وارد تاریخ خراسان شد و به عنوان یک فرمانده خورد در سپاه محمد بن طاهر در نیشاپور وظیفه اجرا می‌کرد. ابن اثیر نیز در نوشتهٔ خود رافع را از یاران محمد بن طاهربن عبدالله بن طاهر می‌داند (ابن‌اثیر، ۱۹۶۵: ۴۴۲۰). او خود را متعهد به حکومت طاهریان

می‌دانست و هوای حمایت از این خانواده را داشت. در مراحل بعدی وقتی رافع خود تبدیل به یک فرمانده معروف در خراسان شد و در برابر دشمنان داخلی خانوادهٔ طاهری قد علم کرد، محمد بن طاهر نیز از او حمایت کرد و خلیفهٔ عباسی در بغداد را قناعت داد تا حکومت او را به رسمیت بشناسد و فرمان ولایت را به نام رافع بن هرثمه بنویسد.

مورخان و نویسندگان بعدی نیز این روایت را تأیید کرده‌اند. در تاریخ تحولات ایران در دورهٔ طاهریان، صفاریان و علویان آمده است که خلیفه المعتمد عباسی در سال ۲۷۱ قمری محمد بن طاهر را به عنوان والی خراسان گماشت. اما محمد بن طاهر اوضاع خراسان را آشفته می‌دید و بقای حکومت طاهری را کوتاه و به این سبب از خلیفه خواست که به نیابت از او رافع بن هرثمه را والی خراسان تعیین کند. بنابراین، خلیفه چنین کرد و رافع بن هرثمه در آخر حکومت طاهری ولایت را به فرزندان هرثمه سپرد و رافع والی خراسان شد (ترکمنی‌آذر، ۱۳۹۷: ۱۰۸).

۱۰. ۵. رافع بن هرثمه در سپاه یعقوب لیث صفاری

رافع تا آخر کار طاهریان در سپاه محمد بن طاهر وفادار ماند. او حتی در آخرین جنگ میان طاهریان و صفاریان در نیشاپور در برابر سپاه یعقوب بن لیث صفاری جنگید و تا فتح نیشاپور باور به دفاع از خانواده طاهری داشت اما با سقوط نیشاپور دیگر اطمینان یافت که بساط خانواده طاهری چیده شده و قرعهٔ حکومت به نام صفاریان زده شده است. بنابراین، همانطور که اشاره رفت، با سقوط نیشاپور به دست یعقوب بن لیث صفاری در سال ۲۵۹ قمری و پایان کار طاهریان، رافع به یعقوب پیوست.

اینکه رافع در سپاه یعقوب بن لیث یک فرمانده کوچک در زیر فرمان ابوثور یا احمد خجستانی بوده است یا فرمانده مستقل و مستقیم زیر فرمان یعقوب

در منابع، روایت‌های مختلفی آمده است. شیخ عبدالرحمان فامی هروی در کتاب *تاریخ هرات*، او را در شمار فرماندهان مستقل و در یک سطح با دیگران یاد کرده است. او نوشته که احمد بن عبدالله خجستانی، رافع بن هرثمه، عزیز بن سری، طاهربن منصور بادغیسی، ابوطلحه بن شرکب، مهدی بن مجنس و محمد بن نوله از فرماندهان یعقوب بودند که پس از مرگ یعقوب در برابر عمرو قرار گرفتند (فامی هروی، ۱۳۸۷: ۶۵).

به نوشتهٔ ابن اثیر، رافع ریش‌دراز و ترش‌روی بود. ظاهراو نیززیبا نبوده است و از این روی مورد پسند یعقوب لیث نیامد. روزی یعقوب در مجلسی به فرماندهان خود گفت که رافع بن هرثمه را خوش ندارم. بنابراین، هرکجای که دوست دارد می‌تواند برود. این سخن به گوش رافع رسید و سپاه یعقوب را ترک کرد و در حومه‌های بادغیس که خانه و منزل او بود، رفت و مدتی خانه‌نشین شد. اما در این زمان احمد خجستانی از این موضوع با خبر شد و او را به سپاه خود دعوت کرد.

۱۰. ۵. ۱. رافع بن هرثمه در حکومت احمد سجستانی

رافع بن هرثمه با یعقوب نیز کنار نیامد و در سال ۲۶۱ قمری با احمد بن عبدالله خجستانی که از مخالفان خانوادهٔ صفاری و علیه یعقوب لیث شوریده بود، هم‌پیمان شد. او مدتی با احمد خجستانی در مناطق غربی خراسان در بادغیس با صفاریان جنگید تا اینکه خجستانی را دو تن از یاران نزدیکش در سال ۲۶۸ قمری به قتل رساندند.

۱۰. ۵. ۱. ۱. احمد خجستانی

امروزه مردمی که متعلق به حوزهٔ تمدنی خراسان هستند، دربارهٔ احمد سجستانی حافظهٔ ضعیف دارند. احمد بن عبدالله خُجستانی، از امرای دورهٔ طاهریان و صفاریان، اهل خجستان، از توابع بادغیس در شمال افغانستان

امروزی بود. منابع تاریخی دربارهٔ تولد او اطلاعاتی نداده است. خجستانی در آغاز، از امیران محمدبن طاهر، از امرای طاهری، بود (ابن اثیر، ۱۹۶۵، ج ۸: ۲۹۶). او پیش از ورود به عرصهٔ سیاست، خران زیادی داشت و آنان را به کرایه می‌داد؛ یعنی خربندگی می‌کرد. اما در منابع دیگر نوشته شده است که با عیاران خراسان در مناطق بادغیس و هرات مشغول راهزنی کاروان‌های حکومتی بود.

احمد بعدها با تأثیرپذیری از ابیاتی از دیوان شاعر همشهری خود، حنظله بادغیسی شد و به خدمت علی بن لیث درآمد و سپس به همراه یعقوب بن لیث به سیستان رفت و تعداد زیادی از سالوکان را در گرد خود جمع کرد (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۲۴ و ۲۲۵). در دربار حکومت صفاری با فرماندهان او به رقابت پرداخت؛ خجستانی به موقعیت برادران شَرکُب نزد یعقوب حسد می‌ورزید. به همین سبب، حیله‌ای به کار بست و یعقوب را نسبت به آنان بدگمان کرد و به دستور یعقوب، یکی از برادران شرکب به نام ابراهیم را به قتل رساند. پس از آن، یعقوب به خجستانی متمایل شد.

در سال ۲۶۱ قمری، یعقوب هنگام عزیمت به سیستان، عزیزبن سِرّی را به‌عنوان جانشین در نیشابور قرار داد و هرات را به برادر خود عمرولیث واگذار کرد. خجستانی، علی بن لیث را برای کسب قلمرو از یعقوب برانگیخت و خود اندکی پس از دریافت خلعت از یعقوب، از فرمان او سرپیچید. خجستانی سپس با همراهان خود به بُست (هلمند امروزی)، نیشابور، بسطام، خواف و قومس حمله کرد و به کشتار و غارت اهالی پرداخت (ابن اثیر، ۱۴۲۰، ج ۱۰: ۲۹۶ و ۲۹۷).

به نوشتهٔ بیهقی (۱۳۷۸، ج ۱: ۶۷)، یعقوب در سال ۲۶۱ قمری حکومت خراسان را به خجستانی واگذار کرد. خجستانی در ۲۶۲ قمری وارد نیشابور شد و به نام طاهریان، مردم را به سوی خود خواند (ابن اثیر، ۱۹۲۰، ج ۷: ۲۹۷). او

برای همراه ساختن اهالی نیشابور، در نامه‌ها خود را احمد بن عبدالله طاهری نامید (ابن خلّکان، ۴۲۳). یعنی او با این کار خود به دنبال کسب مشروعیت از خاندان طاهری بود که در نواحی نیشابور، هرات و بادغیس در میان مردم نفوذ داشت و مردم هنوز به حکام این خاندان احترام فراوان داشت.

درست در این زمان بود که رافع بن هرثمه با خجستانی معرفی شد. او نیز در سپاه یعقوب لیث صفاری خدمت می‌کرد. اما یعقوب او را دوست نداشت. احمد خجستانی از این موضوع آگاهی داشت و به این سبب، به رافع‌بن هرثمه پیشنهاد دوستی داد و فرماندهی سپاهش را به او واگذار کرد. البته در این زمان هرثمه از سپاه یعقوب گوشه گرفته بود و در بادغیس در خانه خود به سر می‌برد. براساس منابع تاریخی، یعقوب وقتی هرثمه را با ابوثور در نیشابور دیده بود، از او ناراحت شد و به ابوثور گفت که دوست ندارد او را ببیند.

احمد خجستانی برنامه‌های وسیع و راهبردی برای ارتقای موقعیت خود داشت. بنابراین درپی آن بود تا همهٔ فرماندهان و نخبگان سپاه یعقوب را به سوی خود جلب کند. او کوشید تا با یُعمربن شرکب نیزطرح دوستی بریزد اما او به علت قتل برادر به دست خجستانی امتناع ورزید و به هرات حمله کرد. خجستانی نیزبه سوی هرات رفت و در جنگ‌هایی که میان آنان در گرفت، یعمربه قتل رسید. ابوطلحة بن شرکب، برادر یعمربه نیشابور حمله کرد و پس از تصرف شهر، به نام طاهریان خطبه خواند. خجستانی در پی اطلاع از این خبربه سوی نیشابور رفت و برادر خود، عباس را در مقدمهٔ سپاه فرستاد که در جنگ با ابوطلحه کشته شد و سپاهیان همراه او پراکنده شدند. خجستانی به هرات بازگشت، اما از قتل برادر اطلاع نداشت.

در همین زمان، رافع به او خیانت کرد و به ابوطلحه پناه برد و خبرکشته شدن عباس را به خجستانی رساند. ابوطلحه، رافع را برای گردآوری مالیات به بیهق و بُست فرستاد. رافع به او نیزخیانت کرد و بار دیگربه خجستانی

پیوست. رافع نیز چون خجستانی انسان بی‌قرار و به دنبال قدرت بود، بنابراین، در برابر کسی تعهد نداشت و تلاش می‌کرد تا خود در رأس اقتدار حکومت خراسان قرار گیرد و در سراسر این حوزه بدون رقیب حکومت کند (بیهقی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۶۷ و ۶۸).

در سال ۲۶۸ قمری، خجستانی به قصد تصرف عراق تا سمنان پیشروی کرد، اما با مقاومت اهالی شهر، از تسخیر آنجا منصرف شد و به خراسان بازگشت (طبری، ۱۳۸۷، ج ۹: ۵۹۹). آن‌گاه به سرخس حمله کرد و با ابوطلحه جنگید و او را شکست داد. سپس به بلخ و طخارستان رفت و در آنجا ماند. چندی بعد در ۲۶۸ قمری، مادر خجستانی در نیشابور به اسارت ابوطلحه درآمد و خجستانی به آنجا رفت، اما اهالی شهر از ورود او به شهر ممانعت کردند. در این بین، مادر خجستانی به قتل رسید و چندی بعد، در همان سال، خجستانی نیز به دست دو تن از غلامان خود که از او کینه به دل داشتند، کشته شدند و یاران او به رافع بن هرثمه پیوستند (ذهبی، ۱۴۱۱: ۱۴۸).

۱۰. ۵. ۲. رافع بن هرثمه فرمانده مستقل

رافع پس از قتل احمد خجستانی در سال ۲۶۸ قمری جانشین او شد و مبارزات خود را علیه حکومت صفاری رهبری کرد. در این هنگام تمام فرماندهان خجستانی در هرات بودند. آنان در فکر جانشینی احمد بودند. پس از رایزنی‌های زیاد تمام فرماندهان به صورت اجماع تصمیم گرفتند رافع را به‌عنوان جانشین تعیین کنند. بنابراین همه به او بیعت کردند و رافع بن هرثمه پس از سرگردانی‌های زیاد در سپاه طاهری، صفاری و احمد خجستانی با قاطعیتی که داشت، فرمانده مستقل شد. او با درایت و شجاعت در مقایسه به احمد خجستانی توانست در عرصهٔ سیاسی و نظامی دست‌آوردهای قابل توجه داشته باشد.

۶.۱۰. رافع بن هرثمه والی خراسان

در سال ۲۷۸ قمری، المعتضد خلیفه عباسی رافع بن هرثمه را بر ولایت خراسان گماشت. او پس از تلاش‌های زیاد در راستای تثبیت موقف خود در خراسان، سرانجام خلافت بغداد را وادار کرد تا یک بار دیگر مقام و منصب پدر را که روزگاری در خراسان ولایت کرد، به دست بیاورد. هرچند اتفاق تاریخ آن شد که رافع نیز چون هرثمه بن اعین به مدت دو سال توانست در خراسان ولایت کند و پس از آن یاغی شد و در برابر حکومت بغداد مبارزه کرد تا کشته شد. هرثمه، پدر او در برابر حکومت ایستاد نشد اما به اتهام قیام در برابر خلافت مأمون به قتل رسید؛ یعنی هردو سرنوشت نزدیک به هم داشتند.

رافع در این زمان بخش خوارزم را نیز زیر ادارهٔ خود داشت. او برای اینکه به سرکوب شورش‌های خراسان و سیستان رسیدگی کند، امیر اسماعیل بن احمد سامانی را نائب خود در خوارزم تعیین کرد و حکومت آنجا را به سامانیان سپرد. بدین ترتیب، اسماعیل سامانی مجبور به پاسخ‌دهی به رافع بن هرثمه شد (ابن اثیر، ۱۴۲۰، ج ۱۰: ۳۵۱). البته وقتی صفاریان اقتدار بیشتر پیدا کردند، خوارزم را از ادارهٔ حکومت رافع بیرون کردند و امیر اسماعیل سامانی را شکست دادند و مجبور به عقب‌نشینی به سوی بلخ کردند (فروزانی، ۱۳۷۸: ۱۷).

در سال ۲۷۹ قمری با سرکشی‌های که رافع در برابر حکومت بغداد از خود نشان داد، خلیفهٔ عباسی رافع را از ولایت خراسان عزل و عمرو بن لیث صفاری را بر این مقام گماشت. سبب این بود که رافع بن هرثمه دست روی املاک سلطانی در ری افکنده بود. معتضد به او نامه نوشت تا دست از آن قراء بردارد که قراء و قصبات پیرامون ری متعلق به دولت است؛ اما رافع نپذیرفت. یاران رافع او را نصیحت کردند که املاک دولت را بازگرداند تا حال او با یک نامه و دستور دگرگون نشود، باز هم قبول نکرد. معتمد علی‌الله بر او خشم گرفت و به احمد بن عبدالعزیز بن ابی دلف نوشت که

به جنگ رافع برود و او را از ری براند (ابن اثیر، ۱۹۶۵، ج ۷: ۴۵۷).

خلیفهٔ عباسی منشور امارت خراسان را نیز به نام عمرو بن لیث صادر کرد. احمد بن عبدالعزیز در سال ۲۷۹ قمری به جنگ رافع رفت. در این جنگ رافع شکست خورد و به جرجان فرار کرد. در سال ۲۸۰ قمری احمد بن عبدالعزیز مُرد و رافع بن هرثمه دوباره به ری رفت. عمرو لیث برادران احمد یعنی عمرو بن عبدالعزیز و بکر بن عبدالعزیز به نبرد رافع فرستاد. جنگی سخت رخ داد و عمرو و بکر با سپاهیان خود گریختند و کشتار عظیمی از سپاه آن دو واقع شد و هر دو به شهر اصفهان بازگشتند. رافع هم در ری تا پایان سال اقامت کرد (همان) سپس به اصفهان لشکر کشید و آنجا را در سال ۲۸۱ تصرف کرد و به جرجان بازگشت (ابن خلدون، ۱۳۹۳، ج ۳: ۳۶۹).

با همهٔ تلاش و مبارزاتی که رافع انجام داد، نه خلافت بغداد را وادار به اعطای ولایت خراسان برای خود کرد و نه توانست عمرو بن لیث را که حال به کمک بغداد قدرتمند شده بود، شکست بدهد.

۱۰. ۶. ۱. رافع بن هرثمه و اعلان حکومت مستقل خراسانی

رافع بن هرثمه را می‌توان مؤسس نخستین حکومت مستقل خراسانی دانست. او در سال ۲۶۸ قمری پس از کشته شدن احمد خجستانی در رأس سپاه او قرار گرفت. حکومت رافع را خلیفه در بغداد تأیید کرد و به‌عنوان حاکم خراسان معرفی شد اما پس از مدتی با خلیفه در افتاد و اعلان استقلال کرد. حکام پیش از رافع بن هرثمه مانند طاهریان و صفاریان در سراسر حکومت خود در خطبه نام خلیفه عباسی را یاد می‌کردند و گاهی که با مرکز خلافت مشکل داشتند اما از ادارهٔ خلافت بغداد جدا نشدند. رافع با خلیفه جنگید و نام خلیفه را از خطبه انداخت. اما این حکومت مستقل خراسانی عمر کوتاه داشت و با کشته شدن رافع ادامه نیافت.

۱۰. ۷. استقلال‌خواهی رافع بن هرثمه

در سال ۲۷۸ قمری، بامرگ الموفق عباسی، المعتضد بالله جانشین او شد. این تغییر خلیفه برای رافع بن هرثمه اخبار خوش نبود. المعتضد در اولین اقدام رافع را از حکومت خراسان عزل و عمرو بن لیث را به امارت گماشت (ابن کثیر، ۱۴۰۱، ج ۱۱: ۶۶). رافع قبل از این اقدام بغداد نیز با تمرد از فرمان خلیفه در حوزهٔ نفوذی او اقدامات نظامی انجام می‌داد، با عزل خود دست به طغیان و سرکشی علنی در برابر حکومت بغداد زد. حال با دو دشمن قوی در طبرستان و خراسان مواجه شده بود. از یک طرف محمد بن زید با پیروان زیدیه طبرستان و از طرف دیگر عمرو بن لیث به حمایت خلافت بغداد (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۴: ۱۵۳).

محمد بن زید با یاران خود به چالوس داخل شد و نمایندهٔ رافع بن هرثمه را به قتل رساند. او کینهٔ شدیدی با رافع پیدا کرده بودند. محمد بن زید با شکستی که از عباسیان خورده بود به سرزمین دیلم متواری شد اما جستان، بزرگ خاندان جستانی که در این زمان حاکم دیلم بود به رافع پیام داد که محمد بن زید را حمایت نکند. بنابراین، رافع توانست پس از پیروزی به طالقان (شهری در ایران امروزی) برود. او با پیروان خود به سمت چالوس حرکت کرد تا انتقام نمایندهٔ خود را از محمد بن زید بستاند. اما رستم از سران سپاه محمد بن زید که به لشکررافع پیوسته بود از لشکرکشی رافع به سوی محمد بن زید ممانعت کردند. رافع به ناتل و آمل رفت (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۲۱۰).

۱۰. ۸. فتوحات رافع بن هرثمه

قدرت رافع روز به روز افزایش پیدا می‌کرد او به کمک علی بن حسین مروزی و لشکریان سامانی، ابوطلحه را از مرو و نائب او را در سال ۲۷۲ قمری از هرات بیرون کرد. رافع در همان سال به خوارزم حمله کرد و با غنایم بسیار زیادی

برگشـت. در سـال ۲۷۵ قمـری به گـرگان و طبرسـتان لشکرکشـی کـرد و بـه حکومت محمـد بـن زید پایان داد. محمد به اسـترآباد فرار کـرد و رافع به مدت دو سـال او را محاصره کرد. نرخ خواروبار گران شـد و وضعیتی بحرانی به وجود آمـد. دیگـر هیـچ خوراکی باقـی نمانده بود و یـک مثقال نمک برابر بـا دو مثقال سـیم بود. محمد بن زید به سـاری فرار کرد و رافع لشـکری را به دنبال او فرستاد و در چالوس محمـد بـن هارون، علی بن کالی را محاصره کـرد. خبر که به رافع رسـید با لشـکریانش به محمـد بن زید حمله برد و به دنبـال او به دیلمان رفت. سرتاسـر دیلم را نیز تصرف کرد. در سـال بعد به قزوین و سـپس به ری رفت و تا مرگِ موفق در آنجا بود (زرین کوب، ۱۳۷۹).

جنـگ رافـع بـن هرثمـه بـا چهـار مخالـف نظامـی در خراسـان، سیسـتان، طبرسـتان، کرمـان، عـراق و فـارس بـود. او از یـک طـرف در برابـر صفاریـان بـه رهبـری عمـرو بن لیث در خراسـان و سیسـتان در جنگ بـود. از جانب دیگـر در طبرسـتان بـا زیدیان در سـتیز شـد و برای نابـودی حکومت آنان مبـارزه می‌کرد. او در ماوراءالنهـر بـا ملـک خـوارزم دشـمنی داشـت و در آن دیار شمشـیر زد و با خلیفـهٔ عباسـی در بغـداد نیز رابطهٔ تیره داشـت و سـرانجام و بر سـرزمین‌های او در ری حملـه کـرد. بـا تمـام حاکمـان دور و بـر خود کـه از خلفای بغـداد فرمان حکومت دریافت کرده بودند و نائب حکومت عباسـیان شمرده می‌شدند، سر عناد داشت و با آنان جنگید.

۱۰.۸.۱. فتح نیشاپور

رافع بن هرثمه در هرات به قدرت رسـید. قتل احمد خجسـتانی برای او فرصت کلان فراهم کرد و فرماندهان او را جانشین احمد تعیین کردند. رافع در این زمان می‌بایسـت از خود تدبیر و شـجاعت نشـان می‌داد و فرماندهان خون‌گرم احمد را کـه هـر کدام در انتظار انتقام خون فرمانده خود بودند، آرام کند. این آرامش با

اخلاق و سکوت ممکن نبود. رافع در فکر آن شد تا فرماندهان را مصروف یک جنگ در برابر صفاریان بکند. از یک طرف توقع بازماندگان لشکر احمد برآورده می‌شد و از جانب دیگر انتقام خود را از صفاریان بگیرد که روزگاری او را توهین کرده از سپاه بیرون کرده بودند.

او در هرات لشکر خود را تجهیز کرد و به سوی نیشاپور حرکت کرد. در این زمان نیشاپور در دست جرجانی‌ها به رهبری ابوطلحه بن شرکب بود. آنان از رقبای محلی صفاریان شمرده می‌شدند. لشکر رافع در بیرون نیشاپور اردوگاه زد و به ابن شرکب نامه فرستادند تا بدون جنگ تسلیم شوند یا شهر را ترک کنند و بیرون بروند. اما ابوطلحه شرکب در دفاع از نیشاپور قاطع بود و در پاسخ به پیام رافع، سپاهیان رافع را مجبور به آمادگی جنگ در برابر جرجانی‌ها کرد (ابن اثیر، ۱۴۰۹، ج ۴: ۴۴۲۰).

رافع بن هرثمه نیشاپور را محاصره کرد. آنان تمام مسیرهای تردد بازرگانان را به نیشاپور بستند. درنتیجه اموال و مواد خوراکی به نیشاپور وارد نشد. به روایت ابن اثیر، در شهر گرانی زیاد شد و مردم خوراک نمی‌یافتند. این وضعیت ابن شرکب را خسته کرده بود و بزرگان نیشاپور نزد ابوطلحه رفتند از وضعیت سخت زندگی مردم شکایت کردند، ابن شرکب به صدای مردم پاسخ مثبت داد و تصمیم بر خروج از نیشاپور گرفت و سرانجام در سال ۲۶۹ قمری سپاه رافع فاتحانه وارد نیشاپور شد (همان).

پیروزی رافع بن هرثمه در نیشاپور که مرکز حکومت شرقی خلافت اسلامی به شمار می‌رفت باعث شد تا الموفق خلیفهٔ عباسی حکومت او را به رسمیت بشناسد و فرمان حکومت خراسان را برای او فرستاد. در این نامه الموفق عمرو بن لیث را نفرین کرده بود و نارضایتی خود را نسبت به او نشان داده بود. از اینجا رافع حاکم عباسی خراسان تعیین شد. والی ولایتی که روزگاری هرثمه بن اعین بلخی در آن ولایت کرده بود.

عمرو لیث پیروزی‌های نظامی و سیاسی رافع را از نزدیک بررسی کرد و او را تهدید بزرگی در برابر خود می‌دانست. بنابراین در سال ۲۷۲ قمری ابوطلحه بن شرکوب را با خود هم پیمان ساخت تا هرات را به چنگ آورد و از مسیر هرات به نیشاپور برود؛ اما سپاهیان رافع به زودی به هرات رسیدند و ابن شرکب را شکست دادند. در این جنگ ابن شرکب اسیر رافع بن هرثمه شد و رافع او را معاف کرد (ابن اثیر، ۱۴۰۹، ج ۴: ۴۴۲۱).

۱۰. ۸. ۲. فتح خوارزم

خوارزم در ماوراءالنهر از مراکز تهدید در برابر حکومت نوپای رافع بن هرثمه به شمار می‌رفت. در نیشاپور و هرات با خوارزمی‌ها جنگیده بود و فرماندهان ماوراءالنهر به آسانی به ملک خراسان در غرب حمله کردند و مانع برای فتوحات رافع در مسیرهای خراسان، سیستان و طبرستان شدند. بنابراین رافع تصمیم گرفت تا تهدید خوارزم را کاهش بدهد و بعد به فکر سیستان و طبرستان شود.

در سال ۲۷۲ قمری پس از پیروزی در هرات، رافع با سپاهی به سوی مرو و خوارزم حرکت کرد. در این لشکرکشی که خوارزمی‌ها توان مقابله با رافع را در خود نمی‌دیدند به مناطق دور ماوراءالنهر عقب‌نشینی کردند و رافع نتوانست یک جنگ تمام عیار با آنان راه بیندازد فقط در منطقهٔ باژ جنگی درگرفت و رافع این منطقه را فتح کرد (ابن اثیر، ۱۴۰۹، ج ۴: ۴۴۲۱). به این ترتیب قسمتی از خوارزم نیز به ملک رافع افزود شد. حال نیشاپور، هرات و باژ جزء قلمروِ رافع بن هرثمه بود.

۱۰. ۸. ۳. فتح طبرستان

طبرستان سرزمین فراخ و وسیعی بود که پیروان محمد بن زید از فرقه‌های کلام زیدی در آن نفوذ و حکومت داشت. این سرزمین از زمان حسن بن زید در زیر

تسلط آنان بود. حسن بن زید در دورهٔ مستعین بالله عباسی همراه با یحیی بن عمر در کوفه مصروف دعوت مردم به فرقه زیدیه بود. با قتل یحیی بن عمر به دستور عباسیان، حسن بن زید در سال ۲۴۹ قمری به طبرستان فرار کرد. در این زمان در طبرستان محمد بن اوس بلخی از فرماندهان معروف طاهری ولایت داشت. فرزندان محمد بن اوس بلخی در شهرهای مختلف طبرستان و دیلم حکومت می‌کردند اما ظاهراً مردم از این عمال عباسی خاطرهٔ خوش نداشتند. به این سبب، حسن بن زید مردم را به دور خود گردآورد و حکومت علویان طبرستان را پایه‌گذاری کرد (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۴: ۱۵۳). او حکومت محمد بن اوس بلخی و فرزندان او را از دیلم و طبرستان از میان برداشت و خود محمد بلخی را به قتل رساند.

در زمان که رافع بن هرثمه در خراسان و اطراف طبرستان قوت گرفت و محمد بن زید از وارثین حسن به زید در این منطقه حکومت می‌کرد. او زید را در سال ۲۷۴ قمری شکست داد و طبرستان و گرگان را به دست آورد. در خوارزم و مرو نیز با حاکمان محلی در جنگ و ستیز بود.

رافع پس از مدتی جبههٔ جنگ دیگری برای خود گشود. او با حمله برری که جزء قلمروِ حاکمیت عباسی به شمار می‌رفت، تهدید بزرگی را به جان خرید و مستقیم حاکم بغداد را در برابر خود قرار داد. المعتضد عباسی مشروعیت سیاسی رافع را پس گرفت و در فرمانی او را از ولایت خراسان عزل کرد.

جنگ رافع در ری با خلیفهٔ بغداد جنگ موش و پشک بود. در اوایل رافع توانست نواحی ری را فتح کند و اموال حاکم را غصب کند، خلیفهٔ عباسی احمد بن عبدالعزیز بن ابی دلف را در برابر او فرستاد. رافع بن هرثمه در سال ۲۷۹ قمری از احمد شکست خورد و به گرگان عقب‌نشینی کرد. یک سال بعد فرمانده بزرگ عباسی چشم از جهان بست و رافع دوباره در سال ۲۸۰ به ری حمله کرد و ری را فتح کرد و تا پایان آن سال در ری ماند (ابن اثیر، ۱۹۶۵، ج ۷:

۴۵۷). او در این سال به اصفهان نیز لشکر کشید و در سال ۲۸۱ قمری آنجا را نیز به قلمروِ خود اضافه کرد (ابن خلدون، ۱۳۹۳، ج ۳: ۴۶۹).

فضیلت الشامی در کتاب *تاریخ زیدیه در قرون دوم و سوم قمری* دربارهٔ سرکوب این قیام چنین قضاوت کرده است:

«علی‌رغم همه نهضت‌های زیدی و قیام یحیی بن عبدالله در دیلم، برادرش ادریس در مغرب، دورهٔ هارون الرشید از نقطه نظر سیاسی و رفتار با سادات علوی، نسبتاً دوره‌ای آرام و ملایم بود. درواقع سیاست و زیرکی هارون و بینش وزرا و یاران او نسبت به رفتار با سادات علوی و شیعیان انقلابی زیدی که به شدت با خلفای عباسی مبارزه می‌کردند، تندروی شیعیان را در برابر هارون کاهش داده بود. اما با مرگ هارون و بروز آتش جنگ و اختلاف میان امین و مأمون بر سر خلافت و جانشینی پدر و سرانجام کشته شدن امین به دست برادرش، اوضاع سیاسی به نفع انقلابیون شیعه تغییر یافت و زمینه را برای از سرگرفتن یک انقلاب وسیع، آن هم بیشتر به رهبری شیعیان زیدی آماده ساخت.

مطابق تاریخ اسلامی، رهبری انقلاب‌های علویان را، بیشتر شیعیان زیدی برعهده داشتند؛ زیرا در برابر دستگاه‌های ظلم و ستم، معتقد به تقیه نبوده و مسلحانه با خلفای ستمگر به مبارزه می‌پرداختند. اگرچه دیگر گروه‌های شیعی از لحاظ عقاید با زیدیان، جزئی اختلاف داشته‌اند اما از نظر ماهیت قیام و انقلاب که همواره برضد ظلم و برای اقامه دولت عدل صورت می‌گرفت، از مبارزات حق‌طلبانه علویان زیدی حمایت می‌کردند و از تلاش‌ها و مجاهدت‌های آن‌ها

پشـتیبانی می‌نمودنـد. قیـام و انقلاب محمد بـن ابراهیم زیدی معـروف به ابن طباطبا در کوفه، به پشـتیبانی شـیعیان آن شـهر در عهـد حکومـت مأمون، یکـی از انقلاب‌های بـارز این دوره از تاریـخ اسـلامی اسـت. ابـن طباطبا، نخسـت با علویـان زیدی در حجـاز سـاکن بـود، سـپس بـه جهت تغییـر اوضاع سیاسـی و تشـویق برخـی از شـیعیان کوفـه، بـه عراق آمـده، کوفـه را مرکز مبارزات خود قرار داد.

در آن زمـان کوفـه، مرکـز توطئه‌هـای ضـد عباسـیان بـود و قاطبـهٔ مـردم آن سـرزمین بـه علویـان متمایـل بودنـد؛ بـه همین جهت اسـت کـه می‌بینیم ابی السـرایا فرمانده ارتش عباسـیان و هرثمـه بـن اعین در کوفه برضد عباسـیان قیـام کردند. گویند سـبب خـروج ابی السـرایا آن بود که او را از حقـوق و مزایا محروم ساختند و او از این پیشامد ناراحت شده، ترك دیار کرد و برضد عباسـیان اعلان جنگ نمود. در این میـان مورخان نظر دیگری داشـته، می‌گویند انگیزه خروج او روش سیاسـی مأمون الرشـید بـوده اسـت. بایـن ترتیب که مأمون سیاسـت نـژادی را در پیش گرفـت و نـژاد فارس و عجم را برتیره تازی و عرب مقدم داشـته، پایتخـت کشـور اسـلامی را از بغـداد به مـرو، انتقـال داد و فضل بـن سـهل ذوالریاسـتین را کـه از فارس‌ها بود به نخسـت وزیری برگزید. طبیعی است که این روش سیاسی با مذاق عرب و نژاد عربی، سازگار نبود، بخصوص اینکه ابوالسرایا خود، یک عرب اصیل و از تیره بنی شیبان است که دشمنی این قبیله با عجم و فارس، زبانزد خاص و عام بود.

تمایل مأمون الرشـید به خراسانی‌ها و دادن امتیازات بیشتر

به آن‌ها خود کافی بود که ابوالسرایا را بشوراند و او را به جنگ، برضد عباسیان وا دارد. گویند وقتی که ابوالسرایا از کوفه بیرون رفت ابتدا بسوی شهر انبار هجوم برد، فرماندار شهر را کشت، سپس با حیرت و سرگردانی، به طرف شهرهای دیگر، روانه شد و نمی‌دانست که چه کار کند و یا به چه کسی پناه آورد. تا آنکه با ابن طباطبا ملاقات کرده و با او بیعت نمود. محمد بن ابراهیم، به تشویق بعضی از علویان از حجاز عازم کوفه شد تا در آن شهر به دعوت خود برضد عباسیان اقدام کند. از سوی دیگر نصربن شبیب طائی که یکی از دوستداران مأمون و از سرلشگران او، در جزیره العرب بود پس از بروز جنگ میان دو برادر بر سر خلافت، از دگرگونی اوضاع و هرج ومرج، استفاده کرد و سر از اطاعت عباسیان باز زد.

به دنبال شورش نصربن شبیب، مأمون الرشید، سردار ارشد خود طاهربن الحسن را فرماندار جزیره العرب نمود و به جای طاهربن الحسین، حسین بن سهل را بسال ۱۹۸قمری والی عراق گردانید. انتصاب حسن بن سهل، بجای طاهر بن الحسین، برطاهر سخت گران آمد، و آن‌را اهانتی بزرگ از جانب مأمون دانست. او که سال‌ها به مأمون خدمت کرده و در جنگ برضد امین و شکست او، شجاعت‌ها و رشادت‌ها، از خود نشان داده بود جابجایی خود و سپس عزلش را نشان بی‌وفائی مأمون انگاشت، و سخت آزرده‌دل گشت. این نقل و انتقال‌ها از جانب مأمون، در حقیقت به سبب نفوذ فراوان فضل بن سهل را به خاطر رضایت و خوشنودی برادرش فضل انجام داد. به دنبال آن، فضل، علی بن ابی سعید را به

عـراق فرسـتاد تـا طاهربـن الحسـن را از فرمانـداری و هرثمه را از فرماندهی ارتش عزل کند، و سـپس برادرش حسـن بن سـهل را بجای وی به فرمانداری و حمید بن عبد الحمید را با بسـیاری از سـران ارتـش بـه فرماندهـی ارتـش منصـوب نمـود. طاهـربـن الحسـین، پس از عزل خود به طرف شـهررقه روانه شـد تا بسوی خراسـان بشتابد و با خلیفه مأمون الرشید مبارزه نماید عراقیان از قصد مأمون الرشـید، مبنی برروی‌گردانی خود از ایشـان و نیز اعتمـادش بـرفضل بن سـهل که تسـلط فراوانی بروی داشـت، سـخت آزرده شدند. حتی شـایع شد که فضل برخلیفه مسلط شـده، او را زندانـی کرده و ارتشـیان و اهل مدینـه را از دیدار با او باز نموده است.

همین شایعات سبب شد که فتنه‌ها بپاخیزد و سرپیچی از اطاعـت خلیفه بخصـوص درمیان علویان که عداوت خاصی با او داشتند و او را غاصب حق شرعی خود می‌دانستند، علنی گـردد. این آشـوب‌ها، سـبب گردید کـه علویان نقش خـود را در رونـد سیاسـی دولـت عباسـی آشـکار سـازند و مخالفـت خـود را بـا خلافـت آغـاز نماینـد. حـال آنکه از زمـان نهضـت ابراهیم بـن عبـدالله در بصـره، در آغـاز خلافت عباسـی، فرمـان خلیفه را می‌شـنیدند و اطاعـت او را قبـول داشـتند. بنابرایـن، آن‌هـا اجتماعی تشـکیل دادند و دلائل خود را برای نهضت و انقلاب بیان کرده، مسـئله تسـلط فضل بن سـهل را برخلیفه دسـتاویز نمودنـد و اوضـاع عراق و بخصوص کوفه را بـه نفع انقلاب خود تغییـردادنـد وقتی حسـن بـن سـهل، قتل عبـدوس و فـرار زهیر بـن مسـیب را شـنید، بـا جمعی ازیـاران خود، از جملـه منصور

بن المهدی به مشورت نشست تا هرثمه بن اعین را که در راه خراسان بود و از وی قهر کرده و از خشم و عناد، راه خراسان را در پیش گرفته بود، بهره گرفته، مبارزه و قتال با ابوالسرایا را به وسیله او از سر بگیرد.

هرثمه ابن اعین، دعوت حسن بن سهل را هنگامی که در حلوان (مرز عراق) بود رد کرد اما پس از الحاح و اصرار فراوان حسن بن سهل، سرانجام تسلیم شد و از راه برگشت والی بغداد، سردار خود موسی بن یحیی بن خالد برمکی را با او همراه ساخت که دسته جمعی به مبارزه با ابوالسرایا بپردازند از طرف دیگر، حسن بن سهل، به یکی دیگر از فرماندهان خود (علی بن ابی سعید) دستور داد که با سپاه خود به طرف مداین، واسط و بصره رفته و این سه شهر را از تسلط طرفداران علویان و ابوالسرایا بیرون آورد. علی با لشکریان خود، جانب مداین را در پیش گرفت و پس از جنگ شدیدی با طرفداران ابوالسرایا آن را فتح کرد، سپس روی به واسط نهاد، شهر را فتح کرد و نماینده ابن طباطبا، محمد سیلق را بیرون راند. این پیروزی برای عباسیان طلیعه‌ای برای فتح و تصرف شهرهای دیگر بود. ازاین‌رو، هرثمه راه کوفه را در پیش گرفت و بسوی رودخانه صرصر (رودخانه فرعی فرات) که در آنجا ابوالسرایا اردو زده بود، روانه گشت. هرثمه روی رودخانه پلی ساخت و آن را با زنجیرهایی محکم ساخت تا بتواند بدینوسیله خود را به ابوالسرایا برساند، ابوالسرایا که از هیبت و عظمت ارتش هرثمه به وحشت افتاده بود، نتوانست خود را نگه دارد، بنابراین ارتش خود را برداشت و به قصر ابن هبیره پناه برد.

هرثمـه وی را دنبـال کـرده و در نزدیکـی قصـر ابـن هبیـره به وی رسـید جنـگ شـدیدی آغـاز گشـت، ابـوالسـرایا و محمـد بـن زیـد، بـه کوفه فـرار کردنـد و به یـاران زیـدی خود پیوسـتند. مـردم، هنگامی که شکسـت ابوالسـرایا را فهمیدنـد، ریختند و خانه‌های بنی عباس را در کوفه غارت کردند. اما ارتش عباسی همچنـان بـه پیشـرفت و پیـروزی خـود ادامـه داده، وارد کوفـه شـدند و بیشتر طرفداران زیدی را قتل‌عام کردند و به دیگر مردم کوفـه امـان دادنـد. هرثمـه، پس از پیـروزی مدتی در کوفـه ماند تـا اوضـاع کوفـه را آرام کـرده، امـور آن را منظم نماید» (الشـامی، ۱۲۶۷: ۱۶۹ تا ۲۲۱).

۱۰. ۹. رافع بن هرثمه و سرکوب خاندان‌های محلی

رافع بن هرثمه در راسـتای ایجاد حکومت مسـتقل خراسـانی، در اندیشهٔ مطیع سـاختن یا نابودی خاندانی بود که یا در سـر اندیشـهٔ حکومت آزاد داشـتند یا به حمایـت بغـداد در منطقـه حکومـت می‌کردنـد. بنابراین، در مسـیری به سـوی عراق عجم در سرراه خاندان بومی در طبرستان و ری و کرمان را نابود کرد.

۱۰. ۹. ۱. سرکوب بن ابی دلف

بنودلـف از خانـدان معـروف سیاسـی و فرهنگـی در منطقهٔ عراق عجـم بود که در شـهرهای اصفهـان و زنجـان نیز نفوذ داشـتند. این خاندان به ادب شـهرت داشـتند (یاقـوت حمـوی، ۱۹۷۹: ۱۴ و ۱۵). از ایـن خانـدان بسـیاری در شـعر، موسـیقی و ادب دسـت داشـتند و از میان آن‌ها ادیب، محدث، شـاعر، وزیر و قاضی بسـیاری برخاسـت. خطیب بغدادی در قبیله‌شناسـی آنان گفته است که بنودلف از تیرهٔ بنی عجل و از شـاخه‌های شـناخته شـده بکربن وائل است (خطیـب بغـدادی، ۱۴۱۷، ج ۱۲: ۴۱۶). دربـارهٔ بکـربن وائل نیزآمده اسـت که

او از قبایـل معروف عرب اسـت. بعضـی مورخین این خاندان را شـیعه‌مذهب دانسته‌اند.

عیسـی و ادریـس از ایـن خانـدان در زمـان یوسـف بـن عمـر ثقفی بـه دلیل نپرداختن خراج به زندان افتادند (بلاذری، ۱۹۷۸). به قولی عیسی عامل خالد بن عبدالله قسری بود و هنگام ولایت یوسف بن عمر، خالد و عمال او از جمله عیسـی بـه زندان افتادند (بلعمـی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۱۰۰۸). برخی نیز او را از داعیان عباسی می‌دانند که یوسف آن‌ها را به همراه ابومسلم و عمال خالد زندانی کرد (ابـن خلـدون، ۱۳۹۳، ج ۳: ۱۲۳). ابومسـلم خراسـانی در خانـه عیسـی متولد شـد (مطلبـی و دوری، ۱۹۷۱: ۲۶۳ تـا ۲۶۵) و همراه فرزندان این خاندان رشـد یافـت و به دعوت او از پیروان عباسـیان شـد و همـراه او زندانی گردید (بلعمی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۱۰۰۰). بـه قـول سـمعانی، عیسـی و فرزنـدان او در نواحـی اصفهان راهزنـی می‌کردنـد و پـس از توبـه در زمـان مهدی عباسـی در کـرج (نزدیک اراک کنونی) مقیم شدند و آنجا را آباد کردند. سپس ابودلف آن را به شهر تبدیل کرد. ازاین‌رو، این خاندان را کرجی نیز می‌نامند (سمعانی، ۱۳۷۲، ج ۱۱: ۶۶).

ابودلـف قاسـم بـن عیسـی، در زمـان هارون الرشـید از سـوی خلیفـه حاکم فـارس و ولایـت جبال شـد (مرزبانـی، ۱۹۸۲: ۳۳۴) و پس از هارون از سـرداران امیـن بـود. در نـزاع میان امیـن و مأمون در سـال ۱۹۵ قمـری، ابودلف به دسـتور امیـن همـراه علی بن عیسـی بن ماهان بـه جنگ طاهربن حسـین رفت. پس از کشـته شـدن علـی بن عیسـی بن ماهـان، ابودلف به همـدان بازگشـت. با آنکه طاهـر از ابودلـف خواسـت تا با مأمون بیعـت کند، او نپذیرفـت و بیعت خود را با امین حفظ کرد. ابودلف سـپس گوشـه‌گیری اختیار کرد و در کرج مقیم شـد. هنگامـی کـه مأمـون در سـال ۲۱۴ قمـری بـه ری رفـت، ابودلف را احضـار کرد. ابودلف نیز با وجود وحشت از مأمون به حضور او شتافت و هنر ابودلف در شعر سبب شد تا مأمون او را اکرام کند (ابن عبدربه، ۱۴۰۴، ج ۲: ۳۶۶).

ابودلف به دلیل فضل و شجاعت، مورد حسد افشین بود، افشین قصد کشتن او را داشت، معتصم قاضی احمد بن ابودؤاد را که از نزدیکان ابودلف بود به وساطت نزد افشین فرستاد و او ابودلف را رهانید. بار دیگر افشین خلیفه را بر ضد ابودلف تحریک کرد تا آنکه خلیفه ابودلف را به افشین سپرد و احمد ابودؤاد این بار خودسرانه نزد او رفت و خود را نمایندهٔ خلیفه معرفی کرد و ابودلف را از چنگ افشین خارج کرد (ابوالفرج اصفهانی، ۱۹۵۵، ج ۸: ۲۵۰ و۲۵۱). ابودلف در نبرد دیلم شرکت کرد و دژهایی را گشود و بر آن مناطق خراج بست (قدامة بن جعفر، ۱۴۲۰: ۳۷۸). او در سال ۲۲۵ یا ۲۲۶ در بغداد درگذشت (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۴: ۳۶۰).

ابودلف و خاندان او از طرفداران سرسخت تشیع بودند و هنگامی که یکی از فرزندان در این‌باره با او مخالفت کرد او را از خود راند (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۴: ۳۶۱). او از بخشندگان بود و به شاعران صله‌های کلان می‌داد و از این جهت با مأمون رقابت داشت (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۹، ج ۸: ۲۵۵تا ۲۵۷). یکی از علل شهرت او آبادسازی و تقویت استحکامات شهر کرج است. این شهر را به نام او «کرج ابودلف» می‌نامیدند (یاقوت، ۱۴۲۲، ج ۴: ۴۴۶). معقل بن عیسی، برادر ابودلف نیز شاعر و موسیقی‌دان بود و اشعاری از او باقی مانده است (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۹، ج ۲۱: ۹۲ و۹۳). برادر دیگر ابودلف، خربان بن عیسی در ناحیهٔ جبال بر ضد خلیفه شورش کرد و کشته شد (مافروخی، ۱۹۳۳: ۴۰). فرزند ابودلف، عبدالعزیز در سال ۲۵۲ قمری از سوی وصیف خلعت و ولایت جبال را دریافت کرد (طبری، ۱۳۸۷، ج ۹: ۳۷۲)، سپس در سال ۲۵۳ قمری با موسی بن بغا سردار ترک که از سوی معتز خلیفهٔ عباسی ولایت جبال را یافت، در خارج از همدان جنگید. او در پی شکست از کرج فرار کرد و به قلعهٔ زَز نزدیک کرج پناه برد و جماعتی از بنودلف به اسارت رفتند (همان، ۳۷۳). عبدالعزیز در سال ۲۵۴ قمری درگذشت.

پس از عبدالعزیز، فرزندان او از سوی خلیفه به ترتیب لوای حکومت را دریافت کردند. دلف بن عبدالعزیز که از سوی پدر در جندی‌شاپور و تستر عامل خراج بود (طبری، ۱۳۷۸، ج ۹: ۳۸۱) پس از او به حکومت رسید. او در سال ۲۶۵ قمری در اصفهان بر اثر شورش قاسم بن مَماه کشته شد و طرفداران او با کشتن قاسم، احمد بن عبدالعزیز، برادر دلف را که سپاه سالار یعقوب لیث بود، به امارت برگزیدند (همان، ج ۹: ۵۴۳؛ تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۴۲). احمد در سال ۲۶۶ قمری نیز از سوی عمرولیث ولایت اصفهان را گرفت (همان، ۵۴۹). چون معتمد با خاندان صفاری درافتاد، عهد و منشور کرمان و پارس را به احمد داد. احمد بر عمرو طغیان کرد و از آن پس در خدمت معتمد و معتضد درآمد (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۳۸ و ۲۴۲). او به فرمان خلیفه در سال ۲۶۶ قمری با بکتَمِر جنگید (همان، ۵۵۲).

این خاندان مهم و تأثیرگذار در حوزهٔ ری را سرانجام رافع بن هرثمه از قدرت برانداخت و برای همیشه نابود کرد. احمد بن عبدالعزیز در سال ۲۷۹ قمری با رافع بن هرثمه که حکومت مستقل ضد بغداد تشکیل داده بود، جنگید و احمد با حمایت خلیفه بغداد دفاع طولانی کرد اما رافع سرانجام وارد ری شد و خاندان بنی دلف را نابود کرد (طبری، ۱۳۸۷، ج ۱۰: ۳۱).

۲.۹.۱۰. سرکوب محمد بن زید

حسن اطروش معروف به ابومحمد حسن بن علی حسینی، ملقب به ناصر کبیر، ناصر اطروش و الناصرللحق، از نوادگان امام حسین و سومین فرمانروای علویان طبرستان در سدهٔ سوم قمری بود. نسب او با سه واسطه به عمرالاشرف، فرزند زین‌العابدین می‌رسد. او جد مادری سید مرتضی و سید رضی از علمای بزرگ شیعه و مادر او کنیزی خراسانی‌تبار بود. حسن در حدود سال ۲۳۰ قمری در مدینه به دنیا آمد (ناطق بالحق، ۱۳۸۷: ۵۰). از آغاز زندگی او اطلاع روشنی در دست نیست.

در منابع تاریخی آمده است که رستم بن قارن، از فرماندهان بزرگ مازندران با محمد بن زید داعی علوی مشکل داشت و او رافع بن هرثمه، فرمانروای خراسان را تحریک و دعوت کرد تا به سوی او بیاید و با همکاری هم زیدیان را در مازندران نابود کنند. رافع بن هرثمه در سال ۲۸۳ هجری با سپاهی به سوی مازندران حرکت کرد و محمد بن زید را شکست داد.

این دوره، مصادف با قدرت یافتن سامانیان در خراسان و درگیری آنان با علویان بود. در سال ۲۷۵ قمری، محمد بن زید که از مقابله با رافع بن هرثمه از متحدان سامانی لشکریان خراسان، ناتوان شده بود، از مقرش گرگان به دیلم پناه برد و به این ترتیب گرگان و طبرستان به دست رافع افتاد. رافع، محمد بن هارون را در چالوس گذاشت و خود به خراسان بازگشت. در ۲۷۷ ق جستان و داعی از رافع شکست خوردند و گریختند. رافع برای تنبیه جستان در سال ۲۷۸ قمری به دیلم لشکر کشید و آنجا را خراب کرد (ابن اثیر، ۱۹۶۵، ج ۷: ۴۳۴).

رافع بن هرثمه با اطلاع یافتن از این امر، او را زندانی کرد و برآن شد که با شکنجه اسامی یاران او را به دست آورد. درنتیجهٔ ضربات تازیانه، بر شنوایی حسن بن علی صدمه وارد شد و از این‌رو به اطروش (ناشنوا) و اصمّ شهرت یافت (ابن ابی‌الحدید، ج ۱: ۳۲ و ۳۳). اما به نوشتهٔ ناطق‌بالحق (۱۳۸۷: ۵۱)، دستگیری و شکنجه حسن اطروش به دستور احمد بن عبدالله خجستانی، حاکم نیشابور بوده و در زمان حسن بن زید بوده است. در هرصورت، او با کمك محمد بن زید از زندان رهایی یافت و نزد او بازگشت (ناطق‌بالحق، ۱۳۸۷: ۵۰ و ۵۱).

۳.۹.۱۰. سرکوب حمویه بن علی

حمویه بن علی، از امرای سامانیان و سپهسالار خراسان بود. نام او را حمویه (ابن اثیر، ج ۷: ۲۸۱) و حمویه بن اسد بن علی (میرخواند، ۱۳۸۰، ج ۴: ۳۱)

نیز ثبت کرده‌اند. کنیهٔ او ابوجعفر بود و با القاب سلطان و کوسا نیز معرفی شده است. حمویه در اسفراین، از توابع نیشابور به دنیا آمد. از آغاز زندگی او اطلاع روشنی نیست. او خود را از تبار انوشیروان ساسانی می‌دانست و خود را به اسفراین که اعقاب انوشیروان در آنجا می‌زیستند، نسبت می‌داد (ثعالبی، ۱۹۹۷، ج ۴: ۵۰۴).

نخستین‌بار از حمویه بن علی در رویدادهای سال ۲۷۲ قمری یاد شده است. در این سال، روابط نصربن احمد با برادر کوچکش، امیر اسماعیل بن احمد، حاکم بخارا به تیرگی انجامید. نصر به بخارا لشکر کشید. اسماعیل، حمویه را نزد رافع بن هرثمه، والی خراسان فرستاد و از او یاری خواست. رافع با لشکر خود به بخارا آمد و حمویه از بیم آنکه رافع در صورت پیروزی، ماوراءالنهر را تصرف کند، او را به میانجی‌گری برای آشتی بین نصربن احمد و اسماعیل بن احمد تشویق کرد. پس از صلح آن دو، رافع به خراسان بازگشت.

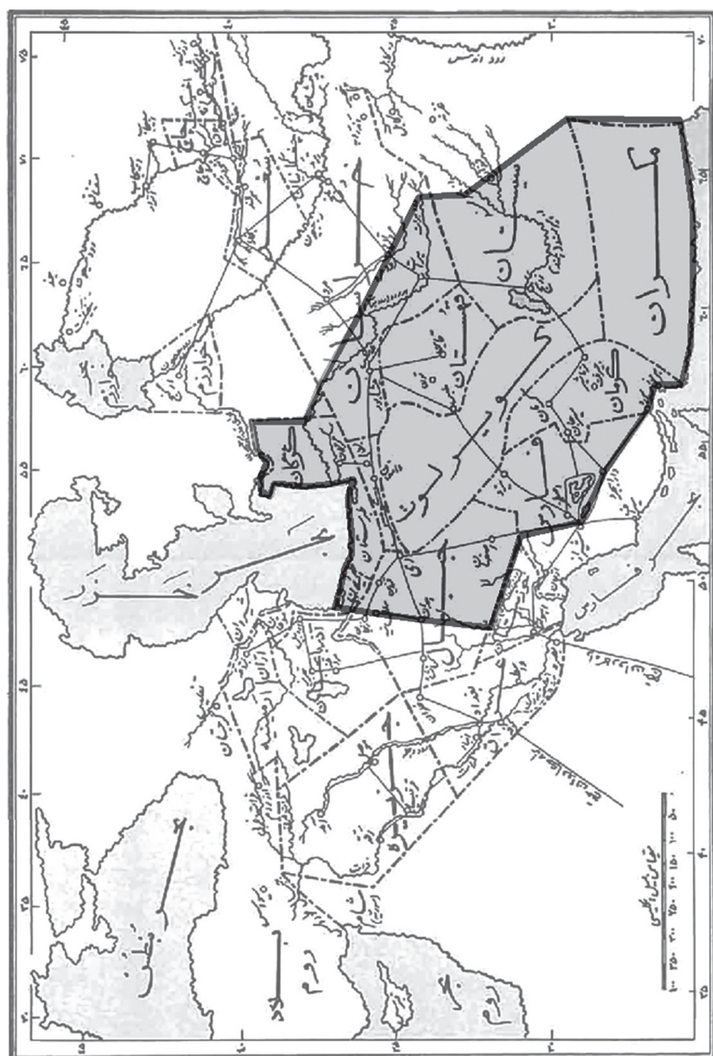
۴.۹.۱۰. سرکوب عمرولیث

روابط رافع بن هرثمه با خاندان صفاری از ابتدا خوب نبود. او این را هرگز فراموش نمی‌کرد که یعقوب در اولین دیدار در نیشابور به ابوثور، فرمانده رافع گفته بود تا دیگر چهره او را نشان ندهد. این سخنان یعقوب برای رافع گران تمام شد و آن را سخت به دل گرفت. از این جهت به بادغیس رفت و در خانه خود زندگی می‌کرد. وقتی دوباره در سپاه احمد خجستانی وارد شد و فرمانده کل این سپاه شد. با سیاستی که داشت علی بن لیث صفاری، برادر یقعوب را در برابر او شوراند و در سپاه خود وارد ساخت.

معتضد خلیفهٔ عباسی در سال ۲۷۹ ق پس از عزل رافع بن هرثمه حاکم شورشی خراسان برای سرکوبی رافع عهد و لوای حکومت خراسان را برای عمرو

لیث صفاری فرستاد که از مدت‌ها قبل خواهان آن بود، تا هم عمرو لیث را در مرزهای شرقی مشغول نگاه دارد و او را از توجه به غرب بازدارد و هم رافع را که تبدیل به خطری برای خلافت شده بود، از سرراه بردارد. چون کار بررافع سخت شد و به تنهایی از کار عمرو لیث برنمی‌آمد، از نصربن احمد یاری خواست و او هم اسماعیل سامانی را با چهار هزار سوار به کمک رافع فرستاد. با این حال در سال ۲۸۰ قمری عمرو لیث به خراسان رفت و نیشابور را با تلاش و تکاپوی بسیار تحت کنترل خود گرفت و رافع پس از شکست خوردن از عمرو لیث به خوارزم گریخت اما در رباط حیره به قتل رسید. به این ترتیب تمام خراسان زیر لوای صفاریان قرار گرفت و رود جیحون مرز میان دو دولت صفاریان و سامانیان شد. در این زمان علی بن حسین مرورودی که تحت تعقیب عمرو لیث قرار داشت به امیراسماعیل سامانی پناه برد و امیر سامانی نیز او را پناه داد. در نیشابور محمد بن عمرو خوارزمی قاتل رافع نزد عمرو لیث آمد و عمرو لیث هم او را یاری داد تا خوارزم را به نام صفاریان ضبط کند؛ اما امیر اسماعیل که این اقدام را در واقع دخالت در قلمروِ حکومتی خود می‌دید، عراق بن منصور را به خوارزم فرستاد و زمام امور را به دست او سپرد، هر دو امیر در این حالت دیگری را تهدیدی برای حاکمیت خود در منطقه می‌دانستند و این موضوع درگیری بین عمرو لیث و امیر اسماعیل را اجتناب‌ناپذیر ساخت. به نوشتهٔ *تاریخ سیستان* تضاد منافع عمرو با مطامع اسماعیل در خوارزم به رویارویی آن دو انجامید (فرای، ۱۳۸۵: ۱۰۶).

رافع در سپاه احمدخجستانی با همکاری علی بن لیث صفاری یک‌بار عمرو بن لیث را سخت شکست داده بود. در این جنگ سپاه عمرو لیث صفاری رافع بن هرثمه را تا اسفراین راند. رافع پس از عقب‌نشینی از یک شهر به شهر دیگر سرانجام به اسفراین داخل شد و سپاه صفاری به دنبال او به اسفراین داخل شد (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۱ تا ۵۰).



نقشهٔ شماره ۸: قلمرو حکومت رافع بن هرثمه

۱۰. ۱۰. قلمروِ حکومت رافع بن هرثمه

قلمروِ حکومت رافع بن هرثمه با شمشیر و به زور به دست آمده بود. او در جبههٔ نظامی دستاوردهای خوبی داشت. هرات، بادغیس، نیشاپور و فراه را در غرب افغانستان امروز تحت تصرف آورد و در مرزهای سیستان، گرگان، طبرستان و ری (تهران امروزی) نیز مرزهای حکومت او رسید. بنابراین، قلمروِ وسیعی را در کنترل خود داشت. رافع به سبب ارتباط خوبی که با امیر اسماعیل سامانی، هم‌وطن بلخی خود در شرق خراسان و ماوراءالنهر داشت، در این منطقه زیاد نجنگید. مدتی در مرو و سرخس به سر برد اما این منطقه را به سامانیان تسلیم کرد و توجه خود را به غرب خراسان و سرزمین‌های ایران امروز متمرکز کرد. براساس منابع تاریخی، رافع تا مرزهای قزوین نیز پیش رفته بود اما در آنجا از سپاهیان خلیفه شکست خورد (ستوده، ۱۳۴۸: ۲۱).

۱۰. ۱۱. قتل رافع بن هرثمه

اقبال حکومت خانوادهٔ هرثمه مثل طاهریان و صفاریان ادامه نیافت. رافع در سال ۲۸۳ قمری در جنگی با عمرو بن لیث صفاری برای فتح نیشاپور که از دست او رفته بود، شکست خورد و به منطقهٔ خوارزم عقب‌نشینی کرد. حاکم خوارزم او را در منطقهٔ خود دستگیر کرد و به قتل رساند و سر رافع بن هرثمه را به عمرو بن لیث به سیستان فرستاد. عمرو نیز سر او را به معتضد عباسی به بغداد فرستاد و مشروعیت حکومت صفاری را به دست آورد.

دانشنامه پژوهه در ذیل مقالهٔ رافع بن هرثمه، داستان قتل رافع را به تفصیل آورده است که با اندک دخل و تصرف در اینجا آمده است. رافع بن هرثمه در خراسان با عمرو بن لیث برخورد کرد که با تمام جماعت خود به عنوان والی در آن دیار استقرار یافته بود. در ابتدا رافع برادر خود محمد بن هرثمه را نزد محمد بن زید فرستاد و از او یاری خواست، پس با محمد بن زید مصالحه کرد و به نام

او در سال ۲۸۲ قمری در طبرستان خطبه خوانده شد، بدین شرط که چهار هزار سپاهی از دیلم به یاری او فرستد. با آنکه میان‌شان پیمان بود، محمد بن زید به یاری‌اش نیامد. چون خبر آشتی و مصالحه محمد بن زید با رافع به عمرو بن لیث رسید، عمرو به محمد بن زید پیغام داد که او مردی خائن و غدار است؛ اگر کارش استوار شود به تو خیانت خواهد کرد کارهای گذشته او را هم یادآوری کرد محمد از یاری او با لشکر دیلم منصرف شد. چون عمرو در جنگ پیروز شد، به عنوان پاداش، طبرستان را به محمد بن زید واگذار کرد (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۵۱).

اصحاب و غلامان رافع از گردش پراکنده شدند. همچنین محمد بن‌هارون نیز با او قطع رابطه کرد، و به اسماعیل بن احمد سامانی که در بخارا بود، پیوست. در سال ۲۸۳ قمری رافع از طبرستان به نیشابور لشکر کشید. عمرو بن لیث با او جنگید و رافع منهزم شده به ابیورد رفت. عمرو دو فرزند برادر خود را معدل و لیث دو پسر علی بن لیث را با خود برد. آن‌ها پس از مرگ پدر خود نزد رافع مانده بودند. چون رافع وارد ابیورد شد خواست به هرات یا مرو برود. عمرو با خبر شد و راه را در سرخس بر او بست. چون رافع دانست که عمرو از نیشابور خارج شده است، از راه‌های سخت، تنگ و کوره‌راه‌ها که غیر طریق لشکرکشی بود، لشکر کشید و داخل شهر نیشابور شد (همان).

عمرو بن لیث او (رافع بن هرثمه) را در نیشابور به محاصره درآورد. رافع برای نبرد با عمرو از شهر خارج شد. بعضی از سردارانش از عمرو امان طلبیدند و رافع و یارانش منهزم شدند. رافع از محمد بن زید (محمد بن وهب) مدد خواست، او نیز چنان که شرط کرده بود به یاری‌اش برخاست؛ ولی عمرو بن لیث، محمد بن زید را از این کار برحذر داشت. او نیز در این کار درنگ کرد تا اصحاب و غلامان رافع از گردش پراکنده شدند. شمار غلامان او چهار هزار تن بودند. رافع

هم سوار جمازه شد و به خوارزم گریخت. هرچه مال و ذخیره داشت با عده‌ای کم حمل کرد و رفت. چون به محل «رباط خیوه» رسید، خوارزم‌شاه، ابوسعید درغانی را برای استقبال او فرستاد. ابوسعید دید که عدهٔ اتباع و محافظین مال او کم است، به مال او طمع کرد و به او خیانت کرد و او را در اول شوال سال ۲۸۳ کشت و سرش را برید و نزد عمرو بن لیث فرستاد و عمرو هم سر رافع را برای معتضد بالله خلیفهٔ عباسی فرستاد (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۴: ۱۷۱). خلیفه نیز برای او خلعت‌ها و علم‌ها فرستاد و امارت ماوراءالنهر را از او طلب کرد و منشور امارت آن دیار را برای او فرستاد و خراسان یکسره تا کنارهٔ رود جیحون به امارت عمرو بن لیث درآمد.

۱۰. ۱۲. متحدان رافع بن هرثمه

رافع بن هرثمه در کنار نظامی‌گری، یک سیاست‌مدار بود. او برعکس پدرش، هرثمه بن اعین یک نظامی محض نبود. هرثمه بن اعین در دورهٔ حکومت‌داری نیز شیوه و روش نظامی داشت و چون تدبیر سیاسی نداشت و مورد توطئه مخالفان درون دستگاه قرار گرفت. او این درک را نداشت که تا چه حد مخالفانش خلیفه را در برابر او آشفته کرده‌اند و تا سرحد قتل او پیش رفته‌اند. رافع در سیاست ایجاد حکومت مستقل خراسانی در برابر همه قرار نگرفت. در کنار آنکه با مخالفان خود درگیر شد، در حوزهٔ شمال، شمال شرق و شمال غرب سرزمین‌های خراسان مداخله نکرد و متحدان خود را حفظ کرد. فکر و اندیشه او به سوی عراق بود تا خلافت بغداد را سرنگون کند. در این راستا می‌دانست که سامانیان همشهری او نیز چندان از بغداد راضی به نظر نمی‌رسند. تحلیل رافع درست بود، چون در پیش‌روی به سوی ری و عراق عجم، حکومت سامانی در برابر رافع هیچ اقدامی نظامی نکرد و حتی پس از کشته شدن رافع فرماندهان او را حمایت کرد.

۱۰. ۱۲. ۱. رابطهٔ رافع بن هرثمه با عیاران خراسان

عیاران یا سالوکان (صعالیک) در سال‌های پایانی حکومت طاهری در خراسان گروهی از درویش‌ها خراسانی و عرب بودند که در مسیر شهرها و راه‌های تجارتی با آیین عیاری دست به راهزنی کاروان‌های دولتی می‌زدند و امنیت تجاری را به شدت خراب کرده بودند. از این جماعت در بعضی متون دزدان شرافتمند یاد شده‌اند (احمدوند، ۱۳۹۵: ۷). این گروه مدتی پس از آن که یعقوب بن لیث نیشاپور را فتح کرد با او پیوستند و در سپاه او مشغول جنگ و پیکار شدند. منابع از رؤسای سالکان احمد بن عبدالله سجستانی و رافع بن هرثمه را یادداشت داده‌اند (طهماسی، ۱۳۸۳: ۱). حضور رافع بن هرثمه با لشکر یعقوب کوتاه بود. یعقوب که با دیدن هرثمه اظهار نفرت کرد. احتمال دارد دلیل این نفرت یعقوب زشتی ظاهری چهره رافع نباشد بلکه گزارش‌هایی باشد که مردم دربارهٔ رافع از راهزنی با سالکان به او نسبت داده باشند. هرچند دربارهٔ خود یعقوب نیز چنین ادعای وجود دارد که پیش از حکومت راهزن بوده و به این سبب هرثمه به راحتی به سپاه او پذیرفته شده است.

با مرگ یعقوب بن لیث، عمرو بن لیث صفاری توان جذب سالکان را نداشت. یا این که عمرو براساس سیاست‌هایی که داشت نخواست رافع بن هرثمه را اجازه بدهد تا در سپاه او ادامه کار دهد. عمرو برعکس یعقوب برنامهٔ جنگ در برابر حکومت عباسی را نداشت. یعقوب زندگی آغازین او با ماهیت راهزنی گذشته بود به این سبب کسانی چون رافع را به سادگی می‌توانست درک کند اما عمرو چنین فکری نداشت و به دنبال امنیت و نظام بود.

رافع دوباره با سالکان پیوست و در اندیشه ایجاد یک حکومت مستقل شد. با عمرو بن لیث جنگید و او را شکست داد. هرچند تلاش آن‌ها برای ایجاد یک دولت پایدار ناکام ماند اما به هرصورت مدتی توانست در اوضاع

هرج و مرج خراسـان شمشـیربزند و وضعیت را به نفع خود متحول سـازند. رافع بـن هرثمه در سراسـر حکومـت خود از این جماعت در لشکرکشـی‌های خود در برابر علویان طبرستان و خلافت عباسی استفاده کرد.

عروضـی سـمرقندی در نوشـتهٔ خـود آورده اسـت کـه کسـانی چـون احمـد سجسـتانی کـه از رهبـران سـالکان شـمرده می‌شـد بـا شـعری کـه از حنظلـه بادغیسـی خوانـده بود به عیاری و مبارزه برخواسـت. به احتمال زیاد این شـعر از طریـق احمـد بـه پیروانـش و رافع بـن هرثمه کـه از فرماندهان و بعد جانشـین از او شـد گوشـزد شده باشـد و آن یکی از محرک‌های انگیزشی و اعتقادی گروه سالکان شد. حنظله سروده است:

مهتری گربکام شیردراست — شوخطرکن زکام شیربجوی
یا بزرگی و عزو نعمت و جاه — یاچومردانت مرگ رویاروی

البتـه بعضـی از نویسـندگان رافع بن هرثمـه را نه هم‌پیمان بلکه یکی از سـر دسـته‌های سـالکان می‌داننـد. آن‌هـا بـاور دارنـد کـه حضـور رافع بـن هرثمه در حکومت محمد بن طاهر به سـبب آن که این حاکم طاهری توان سـرکوب آن‌ها را نداشت و درنهایت با مدارا با این جماعت پیش رفت (ابن اثیر، ۱۹۶۵، ج ۴: ۴۴۱). امـا روایت‌های دیگر نشـان می‌دهد که رافع با کسـب قدرت پس از مرگ احمد سجسـتانی، سران سـالکان چون ابوطلحه برادر احمد خجستانی و عزیز بن عبدالله سری و پیروان او را حمایت نکرد.

طنـزتاریـخ ایـن کـه روزگاری در جریـان محاصـرهٔ امیـن در بغداد در سـال ۱۹۴ قمـری، هرثمـه بـن اعیـن بـا نفرتـی کـه از سـالوکان داشـت، در برابـرآنـان به شـدت جنگیـد و در یـک مبـارزه رویارویـی حتی نزدیـک بود به اسـارت برود، امـا عیاران را شکسـت داد و بـرای مـدت زیادی این جماعـت در جامعه عراق حضور نداشـتند (احمدوند، ۱۳۹۵: ۵ تا ۱۸) اما بعدها رافع پسر هرثمه با این گروه هم‌پیمان شد تا با حکومت‌های محلی رقیب خود بجنگد و تا سرحد نابودی مخالفان خود پیش‌رود.

۲.۱۲.۱۰. روابط رافع بن هرثمه با امیر اسماعیل سامانی

روابط میان خاندان هرثمه و خاندان سامان خدات که هردو همشهری بودند از زمان ولایت هرثمه در خراسان آغاز می‌شود که در آن زمان اسد بن عبدالله سامانی به‌عنوان یک نخبهٔ نفوذگذار در مرو به سر می‌برد و میراث‌دار خاندان سامان خدات بود. وقتی جنگ بین هرثمه بن اعین و رافع بن لیث در حوالی سمرقند بالا گرفت و کشته‌های زیاد از دو طرف برزمین افتاد، اسد بن عبدالله سامانی پادرمیانی کرد و وارد مذاکره شد و بین هرثمه و رافع آتش‌بس برقرار کرد (نرشخی، ۱۳۵۱: ۸۱). این عمل او برای مأمون مسرت‌بخش بود و هرثمه نیز ظاهراً رضایت داشت چون اوضاع هرروز آشفته‌تر می‌شد. دوستی دو خاندان از اینجا آغاز شد و در فرزندان هردو خاندان به یک اتحاد راهبردی تبدیل شد.

روابط راهبردی بین رافع بن هرثمه و امیر اسماعیل سامانی منتج به پیروزی‌ها برای هردو در برابر دشمنان شد. هم رافع توانست از حمایت‌های امیراسماعیل در برابر صفاریان، ابوطلحه سجستانی و دیگران موفقیت کسب کند و هم امیراسماعیل در برابر ترکان ماوراءالنهر و صفاریان پیروز شد. بعضی مورخین باور دارند که از راهبردهای موفقیت‌آمیز امیراسماعیل سامانی در سقوط عمرولیث در بلخ، حمایت او از رافع بن هرثمه بود (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۴۴) رافع توانست سپاه عمرولیث را تا رسیدن به بلخ، تضعیف کند و مشروعیت او را به عنوان امیر خراسان کاهش دهد. این اتحاد استراتژیک در رویدادهای دیگر نیز دیده شده است.

یکی از دشمنان رافع بن هرثمه، ابوطلحه برادر احمد سجستانی بود که در مرو حکومت می‌کرد و از دشمنان امیر اسماعیل سامانی نیزشمرده می‌شد. بنابراین، رافع طی نامه‌ای به شاه سامانی در ماوراءالنهر و خراسان شمالی از او خواست تا به صورت مشترک کار ابوطلحه را تمام کنند. امیر اسماعیل سامانی پیشنهاد رافع را پذیرفت و با چهار هزار سپاه خود از بخارا نزد رافع بن هرثمه در

بادغیس آمد. البته رافع بن هرثمه در این جنگ علی بن حسین مرورودی را نیز در لشکر خود متحد ساخت (ابن خلدون، ۱۳۹۳، ج ۴: ۳۳۰).

سه لشکر متحد به سوی مرو رفتند و در سال ۲۷۲ قمری جنگی بزرگ در مرو درگرفت که سپاهیان رافع، اسماعیل سامانی و علی مرورودی توانست ضربات سنگین بر سپاه ابوطلحه وارد سازد و درنهایت او را شکست بدهند و داخل مرو شوند. ابوطلحه فرار کرد و به عمرو بن لیث صفاری تسلیم شد (ابن اثیر، ۱۴۲۰، ج ۷: ۳۶۸).

رافع در جنگ بین دو برادر امیر اسماعیل سامانی با امیر نصر سامانی نیز با تقاضای کمک امیر اسماعیل به کمک او شتافت. بین امیر اسماعیل و امیر نصر سامانی به سبب باج ندادن امیر اسماعیل به امیر نصر در سال ۲۷۲ قمری جنگ شد، امیر اسماعیل از بخارا به بیکند فرار کرد و از رافع بن هرثمه خواست تا به او کمک کند. رافع بلافاصله با لشکری به سوی امیر اسماعیل حرکت کرد. سپاه رافع و اسماعیل در بیابان‌های خشک و بی‌آب و علف ماوراءالنهر با مشکلات جدی مواجه شدند و رافع بامهارتی که داشت به امیرنصر سامانی پیام فرستاد که او برای میانجی‌گری بین دو برادر آمده است نه کمک به امیر اسماعیل. درنتیجه بین دو برادر صلح کرد و قرار شد امیر اسماعیل سامانی سالانه ۵۰۰ هزار درهم خراج بخارا را به امیرنصر بفرستد و نام خود را از خطبه براندازد.

هرچند امیر اسماعیل در پایان سال از مفاد این تعهد سرباز زد و امیرنصر سامانی به رافع بن هرثمه پیام فرستاد تا به دلیل ضمانتی که در این قرارداد شده بود، مداخله کند اما رافع به سبب حمایت از اسماعیل سامانی به این پیام توجه نکرد و پاسخی ارائه نکرد. وقتی رافع بن هرثمه کشته شد، فرماندهان او به ماوراءالنهر فرار کردند و نزد امیر اسماعیل سامانی رفتند و به سپاه او پیوستند (طهماسی، ۱۳۸۳: ۹۱).

همچنین امیر اسماعیل سامانی پس از قتل رافع بن هرثمه با هواداران و

پیـروان بـه جامانـده از رافـع رابطهٔ خـوب داشـت و از آن‌ها حمایت کـرد. به‌طور مثال در زمانی که محمد بن زید از طبرستان به گرگان آمد در برقلمروِ زیر سلطه سـامانی حکومـت کنـد، امیـر اسـماعیل از بخـارا و مرو به سـوی او لشکرکشـی نکـرد بلکـه به محمـد بن هارون کـه نائب رافع بن هرثمه در خراسـان بـود، نامه فرستاد و از او خواست تا در برابر محمد بن زید بایستد و او را به طبرستان عقب برانـد. محمـد بن هارون نیزبراسـاس حسـن نیت چنین کـرد و محمد بن زید را شکسـت داد. در این جنگ محمد بن زید کشـته شـد و محمد بن هارون سر او را به امیراسماعیل سامانی فرستاد.

امیر اسـماعیل در بدل این حمایت محمد بن هارون از حکومت سـامانی، گرگان و طبرسـتان را به محمد بن هارون سـپرد. البته محمد بن هارون در سـال ۲۸۷ قمـری در برابـر امیر اسـماعیل سـامانی شـورش کرد کـه در منابـع تاریخی عوامـل ایـن طغیـان ذکرنشـده اسـت و سـرانجام سـرکوب و نابود شـد (رجبی، ۱۳۹۸: ۹۴).

۱۰. ۱۲. ۳. روابط رافع بن هرثمه با زیدیان طبرستان

با طغیان رافع بن هرثمه پس از عزل به دستور المعتضد عباسی، او با دو دشمن بزرگ، زیدیان طبرسـتان و صفاریان خراسان مواجه شد. یکی بستر نفوذ مردمی در طبرسـتان داشـت و دیگـری حمایت دسـتگاه خلافت بغداد را در خراسـان داشـت. بنابرایـن، رافـع ادامـهٔ جنـگ بـا هـر دو حریـف را در قلمروِ خـود به نفع خود ندید. او با نامه‌ای از جنگ با علویان طبرسـتان اظهار پیشـیمانی کرد و بر حمایت و پیروی از آنان متعهد شد. رافع در این امر از سیاست دشمنِ دشمن، دوسـت است، اسـتفاده کرد. چون علویان طبرستان دشمن درجه اول خلافت بغداد بود و بنابراین، پیوسـتن به آنان مصونیت رافع را افزایش می‌دهد برعکس صفاریان که پیروی عباسیان بودند.

رافع بن هرثمه با محمد بن زید بیعت کرد و برای او وعده داد که با صفاریان

بجنگد و نیشاپور را که مرکزیت خراسان بود از دست آنان بیرون سازد. رافع در سال... قمری با سپاهیان خود به نیشاپور حمله کرد و این شهر را فتح کرد. رافع پس از ورود به نیشاپور خطبه را به نام محمد بن زید خواند. این اقدام رافع برای محمد یک دستاورد بود و اعتماد به رافع را افزایش داد. رافع بن هرثمه نیز از محمد بن زید تقاضای ولایت گرگان را کرد که محمد بن زید مشروط به استفاده نکردن از گرگان را در برابر خود به او سپرد.

البته صمیمیت روابط رافع بن هرثمه با محمد بن زید دیر دوام نیاورد. با حمله رافع بر ری دوستی آنان را خدشه‌دار کرد و رافع دوباره مسیر طغیان خود را در پیش گرفت و در برابر زیدیان طبرستان شد.

در سال ۲۷۹ قمری که معتضد به خلافت رسید رافع را شخصی مطیع نمی‌دانست و او را از امارت کل خراسان برکنار کرد به این خاطر که رافع روی املاک سلطانی او در ری دست گذاشت. معتضد به او نامه نوشت که دست از این زمین‌ها بردارد؛ اما رافع نپذیرفت و این شد که احمد بن عبدالعزیز بن ابی دلف به او حمله کرد و پیروز شد و از طرفی امارت خراسان را به عمرو بن لیث واگذار کرد تا با کمک او رافع را شکست دهد. در سال ۲۸۰ احمد بن عبدالعزیز مُرد و رافع به ری بازگشت (ده پهلوانی، ۱۳۹۳: ۹۲).

رافع که از نیت خلیفه باخبر شده بود با محمد بن زید علوی متحد شد و همچنین منصور بن محمد بن نصر، یکی از فرماندهان مخالف عمرو به او پناه آورد. رافع در این زمان قدرت بسیار زیادی پیدا کرد. او با دو پسر علی، برادر عمرو و سپاهیانش به خراسان رفت، آنجا را تصرف کرد. از طرفی عمرو، محمد بن زید را نسبت به رافع بدبین کرد و او از پشتیبانی رافع دست برداشت و این بود که حکومت طبرستان به محمد بن زید رسید؛ در جنگی که بین رافع و عمرو رخ داد ابتدا پیروزی نصیب رافع شد اما بعد از آن شکست خورد و مجبور شد به خوارزم فرار کند. معتضد حکومت فارس، کرمان، خراسان، زابلستان،

کابل و شرطگی بغداد را به عمرو داد در عوض کشتن رافع را از او خواست. در سال ۲۸۳ قمری رافع کشته شد (زرکلی، ۱۹۹۲، ج ۳: ۱۳). در زمانی که با تمام دارایی، مال و سپاهیان به سمت خوارزم می‌رفت، شاه خوارزم ابوسعید را برای استقبال او فرستاد. ابوسعید که متوجه تعداد کم یاران رافع شد تمام اموال او را غارت کرد و سر بریدهٔ رافع بن هرثمه را برای عمرو فرستاد و عمرو آن را برای خلیفه فرستاد و خلیفه حکومت ری را همراه با خلعت و پرچم‌های بسیار به او داد (ترکمنی آذر، ۱۳۸۰: ۱۱۲).

رافع در طبرستان و گرگان به نام علویان خطبه خواند. این کار رافع باعث شد که عمرو حمایت اهل سنت و طبقات مذهبی خراسان را در برابر او به دست آورد. او همچنین پس از فتح خراسان به نام علویان (طبرستان) خطبه خواند و جامهٔ سیاه را که برای عباسیان بود به جامهٔ سفید که شعار علویان بود، تغییر داد (زرین‌کوب، ۱۳۷۹: ۱۱۰).

اتحاد رافع با زیدیان طبرستان خلیفهٔ عباسی را در بغداد سراسیمه کرد. او به این فکر شد که دو قدرت محلی در شرق بلاد اسلامی با اتحاد در برابر بغداد قادر به سقوط قطعی حکومت عباسی در خراسان، سیستان و طبرستان خواهند شد. ازاین‌رو، خلیفه با ایجاد روابط راهبردی با عمرو بن لیث صفاری در برابر رافع و زید موقف گرفت (رحمتی، ۱۳۹۴: ۸۱).

۱۰. ۱۲. ۴. اتحاد رافع با رستم بن قارون

دربارهٔ اتحاد رستم بن قارون و رافع بن هرثمه اطلاعات پراکنده و محدود وجود دارد؛ یعنی مورخین دربارهٔ چند رویداد با عبارت‌های مختلف نوشته‌اند. چنانکه در صفحات گذشته بیان شد، رستم پس از مدتی با رافع بن هرثمه حاکم خراسان متحد شد و با همکاری او به مازندران، رویان و دیلم حمله کرد (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱۸۳). اما پایان کار رستم و رافع چندان خوشایند نبود و براساس گزارش‌ها رافع بن هرثمه در پایان کار از رستم بن قارون خسته شد و

او را در آسترآباد به زندان انداخت. رستم مدتی در زندان ماند و در سال ۲۸۲ قمری در زندان از دنیا رفت (رابینو، ۱۳۴۰: ۵۰۸).

۱۰. ۱۳. سیاست و رفتار رافع بن هرثمه

رافع بن هرثمه مردی عیار و متعهد بود و شاهد آن زندگی متعهدانه و عیارانه هرثمه بن اعین بود. او که از پدر آموخته بود بر تعهدات با دوستان و آزادگی در برابر دشمنان وفادار بماند. رافع در بستر تاریخی آن زمان در مقایسه با پدر آدم واقع‌گرا بود. او با وجود حفظ ارزش‌های تعهد و دوستی از سیاست‌های منفعت‌طلبانه عباسی به خوبی آگاه بود. بدون شک او این تجربه را با از دست دادن پدر کسب کرده بود. رافع از نزدیک شاهد بود که چگونه پدر او برای صیانت از خلافت عباسی شمشیر می‌زند و در تعهد به خلیفه تا پای جان رفت اما همهٔ وفاداری‌ها و تعهد او را مأمون نادیده گرفت.

بنابراین، رافع آموخته بود که تعهد و وفاداری را تا حدی رعایت کند. او با وجود سپاهی‌گری و سیاست در دستگاه عباسی، طاهری، صفاری و احمد سجستانی اما سرسپرده هیچ کدام این امرا و خلفا نبود و با حفظ حیثیت و منافع خود بازی می‌کرد. گاهی که نسبت به خود بدبینی امیری را حس می‌کرد به زودی از اردوگاهی او بیرون می‌شد و راه خود را می‌رفت.

۱۰. ۱۴. ابعاد شخصیتی رافع بن هرثمه

شخصیت رافع بن هرثمه را می‌توان از تعهد او به عیاران دانست. عیاران در کیش شخصیتی خود سخت‌گیر بودند و هرکس را در حلقهٔ خود اجازهٔ ورود نمی‌دادند مگر اینکه خصلت آنان را می‌داشت. رافع تا مقام فرماندهی و بزرگی این جماعت رسیده بود و از عیاران در جنگ‌های زیاد و سرکوب مخالفان خود استفاده موثر کرد. از این جهت همه خصلت‌های عیاری در ابعاد شخصیتی او جمع است. او عیاری بود که دوست و دشمنی را تا پای جان رعایت می‌کرد.

با امیراسـماعیل سـامانی تعهد دوستی داشـت و در این امر تا آخر ایستاد و هرگز چشم طمع به قلمروِ سامانی ندوخت.

۱۰. ۱۴. ۱. رفتار اخلاقی رافع بن هرثمه

هرچنـد عیـاران اعمال خود را امر اخلاقـی تلقی می‌کردند و به این باور بودند که بـا روش دزدی شـرافتمندانه امـوال حکومتـی به فقرا و سـپاهیان گرسـنه کمک می‌کنند اما از سراسـر زندگی رافع چنین برداشـت می‌شود که او یک واقع‌گرا بود و برای تصاحب قدرت منافع را ترجیح می‌داد. بنابراین برای رسیدن به اهداف خود از هر وسیله‌ای استفاده می‌کرد. در رفتار با اسیران نیز انسان خوش برخورد نبـود و آنـان را مجازات می‌کرد. شـکنجهٔ اطـروش که گوش او را کـر کرد و زندان مخوف او که در گزارش بن ابی دلف آمده است، شاهد این ادعاست.

۱۰. ۱۵. فعالیت‌های سیاسی رافع بن هرثمه

رافـع بـن هرثمه در عرصهٔ سیاسـی نیزبرای کسـب مشـروعیت جنگ نیـاز به جلب مـردم داشـت؛ بنابراین خود را مدعـی احیای خلافت طاهری معرفـی کرد. او با این شیوه در سال ۱۷۱ قمری از جانب معتمد عباسی فرمان حکومت خراسان را یافت. چون محمد بن طاهر در این زمان در بغداد به سر می‌برد. او نیز رافع را تأیید کرد و به خلیفهٔ عباسی پیشنهاد کرد تا فرمان حکومت خراسان را برای او بنویسد.

قدرت گرفتن رافع بن هرثمه در خراسـان باعث شـد تا بعضی از افراد بانفوذ و شـهزادگان رقیـب بـه او پیوسـتند و حکومـت او را مقتـدر دانسـتند. چنان‌که پـس از پیـروزی برزیدی علوی در طبرسـتان، علی بن لیـث برادر عمرو بن لیث صفاری با دو فرزند خود به لشکر رافع بن هرثمه پیوست و متحد او شدند. رافع حکومتی مقتدر را اسـاس گذاشـت که سـپاهیان فراوان، خدمه و حشم زیاد در زیرسـایه آن به سـر می‌برد. به نوشـتهٔ نظام‌الملک، رافع بن هرثمه چهار هزار برده داشت (نظام الملک به نقل از فجرالاسلام، ۱۷).

اما رافع بن هرثمه در حفظ مشروعیت از جانب حاکمان عباسی نتوانست پیروز شود. با مرگ معتمد و با سرکار آمدن معتضد عباسی، او طی فرمانی رافع بن هرثمه را از ولایت خراسان عزل کرد. در نوشته‌ها آمده است که سبب این اقدام معتضد عباسی غصب اموال حاکم از جانب رافع بن هرثمه در ری بود. چون ری در آن زمان مربوط حکومت بغداد بود و خلیفهٔ عباسی از بغداد در آن منطقه فرماندار تعیین می‌کرد (ابن اثیر، ۱۴۲۰، ج ۷: ۴۵۷). معتضد در نامه‌ای به رافع دستور داده بود تا دست از جنگ در ری بکشد؛ اما رافع به فرمان حاکم گوش نداد و به حملات خود ادامه داد. به نوشتهٔ ابن خلدون، یاران رافع او را نصیحت کردند که از این جنگ دست بکشد و اموال حاکم بغداد را دوباره تسلیم عمال او بکند اما رافع نشنید و نتیجهٔ آن عزل او شد (ابن خلدون، ۱۳۹۳، ج ۵: ۳۲۸). المعتضد فرمان حکومت خراسان را به نام عمرو بن لیث صفاری نوشت.

یکی از دلایل عمده در سرباز زدن رافع از حکم و فرمان خلیفهٔ عباسی حافظهٔ تاریخی منفی او در قبال خیانت حاکمان قبلی عباسی در برابر پدر او هرثمه بن اعین بود. رافع در عمل تجربه کرده بود که صداقت و فداکاری برای حاکمان بغداد امتیاز و مصونیت درپی‌ندارد. پدر او زحمات زیادی برای به قدرت رساندن هارون و مأمون عباسی کشیده بود اما در آخر کار به دستور مأمون به قتل رسید. بنابراین، او دنبال برنامه خود شد و دیگر علاقه‌ای برای پیروی از حکومت بغداد نداشت.

حالا رافع یک حکومت مستقل در خراسان را مدیریت می‌کرد. او مثل یعقوب بن لیث صفاری، دومین حاکم خراسان است که بدون کسب مشروعیت از بغداد در خراسان حکومت کرد. با این تفاوت که بعد از مرگ یعقوب احفاد او دوباره به دامن خلیفه بغداد افتادند و حاکمیت مستقل یعقوب را تسلیم خلفای بغداد کردند و اما رافع در این راه تا پای جان رفت

و کشـته شـد. او اسـتقلال حکومـت خـود را بـه نفع هیچ کسـی مصـادره نکرد. او می‌توانسـت بـا شـنیدن نصیحت یـاران و حمله نکردن بـه ری حاکم بماند و مشروعیت خود را از بغداد حفظ کند.

رافـع در تطبیـق سیاسـت‌های حکومتی آدمی خشـن بود. بعضـی مورخان گزارش داده‌اند که پیروان رافع بن هرثمه در مناطق زیر تسلط خود در خراسان و دیگر سـرزمین‌های فتح‌شـده در گرگان و ری بر مردم رفتار خشن پیش گرفتند و چنانکه از مردم خراج چند ساله طلب کردند که در چنین روزگار پر هرج و مرج در خراسـان پرداخـتِ آن خـارج از توان مـردم بود. بنابراین، با اخـذ این خراج بر مردم زیان وارد شـد. همینطور برای تهیه سـپاه از جوانان خوارزم ده هزار نفر را به زور به نیشاپور آورد (یغمایی، ۱۳۷۰: ۱۱۹).

۱۰. ۱۶. میراث تاریخی رافع بن هرثمه

رافع بن هرثمه در یک وضعیت هرج و مرج در تاریخ خراسـان پدیدار شـد و عمر کوتـاه حکومـت او در جنـگ و لشکرکشـی و دفاع گذاشـت. میـراث بازمانده از رافـع فرهنگـی و علمی نیسـت اما این همین نظامی‌گری و شمشـیرزنی او منجر بـه ارث‌گـذاری یک تاریخ دوسـتی و دشـمنی در این حوزۀ تمدنی شـد. حافظۀ تاریخی سیاسـی مردم در افغانسـتان، ایران و آسیای مرکزی به لحاظ سیاسی و مذهبی از فعالیت‌های رافع یادگاری‌های مهم به یاد دارند.

ایجـاد حکومـت مسـتقل خراسـانی و عرب‌سـتیز از یـک طـرف و شکسـت حکومـت علویـان طبرسـتان از سـوی دیگـر از میراث‌هـای حکومـت رافـع در خراسان بود که در ادامه به آن به صورت کوتاه پرداخته می‌شود.

۱۰. ۱۶. ۱. ایجاد نخستین حکومت مستقل خراسانی

دربارۀ نخسـتین خاندان مستقل خراسانی در تاریخ میانه دیدگاه‌های مختلف وجـود دارد. تعـدادی طاهربـن حسـین و طاهریـان را اولیـن دودمـان خراسـانی

می‌داننـد که با براندازی نام مأمون الرشـید عباسـی از خطبـه در واقع بنیاد یک سلسـله مسـتقل خراسـانی را گذاشـتند. تعدادی هم یعقوب بن لیث صفاری را در ایـن عرصـه توجیـه کردند و او را بنیان‌گذار یک دودمان مسـتقل می‌دانند. تعـداد دیگـر در دفـاع از امیـر اسـماعیل سـامانی قلـم زده‌انـد. هرکدام براسـاس اسـتدلال‌های تاریخـی و گزارش‌هایـی کـه از زندگـی طاهرفوشـنجی، یعقـوب صفاری و اسماعیل سامانی رسیده است، چنین باور پیدا کرده‌اند.

امـا واقعیت این اسـت که نه طاهـر، نه یعقوب و اسـماعیل در برابر خلافت و اسـتیلای حکومت عباسـی قیام علنی نکردند. طاهرفوشنجی در یک خطبه نـام خلیفـه را نبرد و هفته بعدی وفات کرد. هیچ گزارشـی مبنی براین که طاهر دایـه‌دار اسـتقلال بوده باشـد نیز در منابـع تاریخی وجود نـدارد. فرزندان طاهر تا آخـر بـه نام خلیفهٔ عباسـی در بغداد خطبه خواندند و خود را والی این دسـتگاه می‌شمردند.

پـس بزرگ‌تریـن میراثی که از رافـع بن هرثمه در تاریخ حوزهٔ تمدنی خراسـان و افغانسـتان امـروز بـه جا مانده اسـت، قیام علنی و اسـتقلال‌خواهی او در برابر استیلای عرب بود.

۱۰. ۱۶. ۲. نابودی زیدیان طبرستان

ابوعبـدالله محمـد بـن زید معـروف به داعـی الی الحق بـرادر و جانشین حسـن بـن زید، مؤسـس حکومت زیدی علویان طبرسـتان بود. او در سـال ۲۷۰ قمری جانشـین حسـن شد. او پیش از آن، برادر را در اسـتمرار نهضتش یاری داده بود و مقـام علمـی و معنـوی و سـابقهٔ او در نهضت، سـبب شـد که داعـی کبیر، در اواخـر عمـرش از مردم و خواص برای او بیعت بگیـرد. محمد بن زید، به هنگام مرگ برادر در گرگان بود. چون خبر درگذشـت حسـن را شـنید، به سـوی سـاری حرکت کرد؛ اما سـید ابوالحسین احمد بن محمد بن ابراهیم، داماد داعی کبیر از فرصت استفاده کرد و از مردم آمل برای خود بیعت گرفت و جمعی از بزرگان

دیلم را با بذل و بخشش، با خود همراه کرد و اموال و خزائن داعی را تصرف کرد و به چالوس رفت و مدت ده ماه حکومت کرد (خضری، ۱۳۹۴: ۱۲).

در این زمان رافع به سوی بغداد توجه داشت و به دنبال فرصتی بود تا اینکه رستم بن قارون از حاکمان محلی گرگان که با زیدیان مخالفت داشت به هرثمه نامه فرستاد و از او خواست تا در برابر محمد بن زید لشکر بکشد و او همکاری خواهد کرد. رافع بن هرثمه به گرگان لشکر کشید و به حکومت محمد بن زید در آن سامان پایان داد. محمد به استرآباد پناه برد و رافع او را محاصره کرد و دو سال محاصره را دوام داد. نرخ خواروبار در آن دیار گران شد و وضع و حال به جائی رسید که دیگر هیچ نوع خوراک باقی نمانده بود. قیمت یک مثقال نمک به دو مثقال سیم رسیده بود. محمد بن زید با عدهٔ کمی شبانه از آنجا بیرون رفتند و به ساری پناه بردند. رافع برای دفع او لشکری فرستاد و جنگ رخ داد و سرانجام محمد ساری و طبرستان را ترک کرد (ذهبی، ۱۴۱۱، ج ۲: ۲۳۰). این گونه یک حکومت درطبرستان نابود شد و اکنون هیچ اثری از آن نیست.

۱۰. ۱۶. ۳. بناهای تاریخی

رافع بن هرثمه در حوزهٔ شهرسازی و امور فرهنگی میراثی از خود به جا نگذاشته است. زمان و اوضاع او حکم می‌کرد تا از یک طرف برای دفاع از قلمروِ خود تلاش کند و از طرف دیگر به فکر توسعه این قلمرو باشد. تقریباً سراسر حکومت کوتاه او در زدو بند و شمشیرزدن سپری شد. اما این وضعیت نظامی‌گری باعث شد تا دژهای مستحکم و قلعه‌های جنگی از رافع در تاریخ به یادگار بماند. از قضای روزگار از بقایای ابی دلف که بعدها رافع این خاندان را در ری نابود کرد در سفرنامهٔ خود که از سفرنامه‌های قدیمی است، در یادداشت‌های خود از یک دژ مستحکم در ری (تهران امروز) یاد می‌کنند که رافع بن هرثمه آن را ساخته است. البته سفرنامه ابودلف از ویرانه‌های این دژ گزارش می‌دهد. او

در این یادداشت می‌نویسد که در این دژ زندان هولناک و ترسناکی وجود دارد که اطراف آن را یک دریاچه عمیق احاطه کرده است (صادقی، ۱۳۸۲: ۹۴) تا امکان فرار احدی از آن نباشد.

پایان فصل

رافع بن هرثمه در تاریخ با وجود فراز و فرودهای که در زندگی سیاسی و نظامی داشت، توانست یک حکومت کوتاه اما مستقل خراسانی را در خراسان تأسیس کند. او تنها حاکم خراسانی بود که در مخالفت با حکومت بغداد تا مرزهای عراق عجم و مناطق ارمنستان و آذربایجان را به تصرف خود درآورد. تهدیدی که تا پشت درهای خلافت بغداد رسیده بود و قلمروِ او تا دریای خزر رسید.

رافع در کنار تجربه و مهارت نظامی در سیاست نیز دست بالا داشت. او هنگامی که در یک جبهه در برابر مخالفان سیاسی خود برای ایجاد حکومت مستقل مبارزه می‌کرد، در جبهه دیگر خود را درگیر خصومت نمی‌کرد. با سامانیان روابط خوب داشت و به این باور بود که امیر اسماعیل سامانی همانند خود او در برابر عباسیان عقده دارد و به همین دلیل از طرف او تهدیدی حس نمی‌کرد. سامانیان هم در برابر او تهدیدی خلق نکردند و دست او را باز داشتند تا مرزهای عراق خود را برساند.

از فرزندان رافع در منابع معلومات اندک وجود دارد. این گونه فهمیده می‌شود که آنان در تاریخ گم شده‌اند. کنیه رافع «ابویوسف» است و چنین پیداست که فرزندی به نام یوسف داشته است. محمد برادر او چنان که دیده شد به سپاه سامانی پیوست. تنها در منابع تاریخی آمده است که رافع در جنگ با زیدیان به همکاری رستم بن قارون در گرگان دختر خود را به کسی به نام ابن قوله به زنی داد (ابن خلدون، ۱۳۹۳، ج ۴: ۳۴۵).

فصل یازدهم

دیگر فرزندان و نوادگان خاندان هرثمه

مقدمه

چنان‌که در صفحات گذشته خوانده شد، هرثمه بن اعین مدافع بزرگ هارون الرشید و مأمون الرشید از مردان سیاست در حکومت عباسی بود و در این خاندان نفوذِ قابل توجهی داشت. از این سبب فرزندان این خاندان در زمان زندگی هرثمه و پس از مرگ او در سمت‌های مهم دولتی و سیاسی وظیفه داشتند و خدماتی از خود به یادگار گذاشته‌اند. از حاتم، رافع و یحیی سه فرزند هرثمه در منابع تاریخی تا حدی یاد شده و در فصل‌های گذشته خوانده شد. دیگر فرزندان و نوادگان او نیز در سیاست و حکومت در دوره‌های بعدی فعال بوده‌اند که در این فصل به آن‌ها پرداخته می‌شود.

دربارۀ جزئیات زندگی سیاسی و حکومتی و حتی علمی آنان اطلاعات بسیار اندک وجود دارد. از جغرافیایی زندگی آنان براساس منابع چنین فهمیده می‌شود که فرزندان هرثمه بن اعین در شهرهای عراق، مرو، هرات بوده‌اند که دگرگونی و تحول زمان باعث شده احفاد این خاندان به مرور زمان با مردم دیگر ادغام شوند. امکان این که در عراق کسانی با پسوند نام هرثمی وجود داشته باشد، زیاد است اما تحقیق میدانی می‌طلبد. در هرات هم تعدادی از هرثمیان تا

سده‌های پسین با این پسوند زندگی کرده‌اند اما اکنون احفاد آنان واضح نیست. با دوستان فرهنگی در هرات تماس داشته‌ام اما اطلاعاتی در دست نیامد.

۱.۱۱. دیگر فرزندان هرثمه بن اعین

در خاندان هرثمه بن اعین به استثنای حاتم، رافع و یحیی، فرزندانی دیگر نیز هستند که به اندازهٔ سه پسر یاد شدهٔ هرثمه، در تاریخ تأثیرگذار نبودند اما در مقام و منصب‌های مهم حکومتی وظیفه داشته و در جنگ‌های مهم اشتراک کرده‌اند. محمد بن هرثمه و اعین بن هرثمه دو پسر دیگری هرثمه بن اعین هستند که در منابع تاریخی دربارهٔ آنان سخن گفته‌اند. در ادامه دربارهٔ آنان کوتاه اشاره شده است.

۱.۱.۱۱. محمد بن هرثمه

محمد بن هرثمه فرزند دیگر این خاندان است که چون پدر و برادران در نظامی‌گری و فرماندهی به دفاع از خاندان عباسی و بعد از آن در برابر این خاندان مبارزه کرد. دربارهٔ جزئیات زندگی او اطلاعاتی زیاد در دست نیست. طبری در گزارش سال ۲۵۲ قمری در حادثهٔ جنگ بین مستعین بالله و معتزبالله از فرزند دیگر هرثمه به نام محمد یاد می‌کند. پس از مرگ منتصربالله، فرماندهان او در جستجو بودند که خلافت را به چه کسی دهند. بنابراین، با احمد بن محمد بن معتصم کنار آمدند و لقب او را مستعین گذاشتند. دقت و احتیاط از دو سو بود؛ عباسیان از ترکان بیمناک بودند، ترکان نیز می‌خواستند خلافت را به یکی از خاندان عباس دهند که از کینه‌توزی آنان در امان باشند. ازاین‌رو، هیچ کس از سرداران ترک به خلافت فرزندان متوکل رضا نداد که بیم بود به انتقام پدر و برادر برخیزند. اما خیلی زود باغر سردار ترک که در خون متوکل دست داشت با گروهی از ترکان دل با او بد کردند که شنیده بودند او مخالف ترکان است و اختلاف در ترکان افتاد و گروهی از آنان به پیشوایی وصیف و بغا با خلیفه به بغداد رفتند و گروهی دیگر از او خواستند که به سامراء برود، اما

مستعین تقاضای آنان را نپذیرفت.

چون مستعین از بازگشت سامراء سرباز زد، ترکان او را از خلافت برداشتند و با معتز پسر متوکل بیعت کردند و جنگ میان دو خلیفه درگرفت و ماه‌ها ادامه یافت. عاقبت مستعین شکست خورد و از محمد بن عبدالله بن طاهر کمک خواست و او دریغ کرد. در همین ایام ابواحمد موفق پسر متوکل باهمدلی برادر با نیروی بسیار از بغداد به سامراء رفت و معتزمقدم او را گرامی داشت و خلعت نیکو داد و سرداران او را بنواخت و خلع کرد و عبیدالله بن عبدالله ابن طاهر از بغداد آمد، عصا، شمشیر و گوهر خلافت را آورد، خلیفه معزول یعنی مستعین به دستور ترکان رو سوی واسط کرد و احمد بن طولون را همراه او کردند.

در این گیرودار، طبری نام محمد بن هرثمه را در میان سرداران قوم بغداد درج کرده است. در منابع دیگر تاریخی او را در برقا و فسطاط در میان سپاهیان ابن طولون در شمال افریقا گزارش داده‌اند (Kindi, Governors, 216). بنابراین، این احتمال دارد که او در زمانی که مستعین ابن طولون را برای حمایت خود خواست، به نفع مستعین در سپاه او قرار داشته باشد. اما در حوادث بعدی دیده می‌شود که در این کشاکش بخت با محمد یار نشد و او در جبههٔ شکست خورده قرار گرفت و به همین دلیل المعتز او را در فهرست سیاه حکومت قرار داد. محمد بن هرثمه مجبور می‌شود به خراسان مسافرت کند و به برادر خود رافع بپیوندد.

محمد بعدها در رکاب برادر ناتنی خود رافع بن هرثمه در سپاه او در برابر خاندان عباسی جنگید. به گزارش طبری، زمانی که رافع بن هرثمه در سال ۲۷۹ قمری به قتل رسید و فرماندهان او در بلاد مختلف خراسان و طبرستان متواری شدند، محمد بن هرثمه که از فرماندهان سپاه رافع بود با تعدادی از سپاهیان زیر امر خود به سوی طبرستان فرار کرد و با علویان در این منطقه پیوست. او و سپاهیان زیر فرمان او در سرزمین‌های علویان پراکنده شدند (رحمتی و غفاری رودسری، ۱۳۹۱: ۸۰). از رویدادهای بعدی زندگی محمد

بن هرثمه پیداست که او در حکومت علویان به خوبی پذیرایی نشده است و بنابراین، مثل همه فرماندهان دیگر رافع که در دربار سامانی از مقام و منزلت مناسب برخوردار بودند، او نیز به سپاه امیر اسماعیل سامانی پیوسته است.

محمد بعدها در سال ۲۹۵ قمری براساس گفتهٔ نظام‌الملک والی حکومت سامانیان در هرات تعیین می‌شود و به سامانیان متعهد می‌شود. در *سیاست‌نامه* آمده است که زمانی نفوذ اسماعیلیان در اطراف هرات به خصوص در غور و حوالی آن افزایش یافت، محمد بن هرثمه در نامه‌ای به امیر اسماعیل سامانی این تهدید را گوشزد کرد و امیر را به تدبیر آن فراخواند. یادداشت محمد بن هرثمه براساس منبع نظام الملک چنین است:

> «درسال دوصد و نود و پنج از هجرت نبی والی هرات محمد بن هرثمه خبر کرد امیر عادل اسماعیل بن احمد سامانی را که مردی در کوهپایه غور و غرچه خروج کرده است، او را ابوبلال می‌گویند و مذهب قرامطه آشکارا کرده است و از هر طبقه‌های مردم بر او گرد آمده‌اند و سرای خویشتن را دارالعدل نام نهاده است و خلقی بسیار از روستای هرات روی بدو نهاده‌اند و بیعت می‌کنند و عدد ایشان فزون از ده هزار مرد است. اگر در کار او تغافل کنید، اضعاف این مردم بروی گرد آیند. آن‌گاه کار دشوار شود و می‌گویند این ابوبلال آن است که ندیمی یعقوب لیث کردی و در مذهب دعوت به نیابت او می‌کند» (نظام‌الملک، ۱۳۷۸: ۲۹۷).

۲.۱.۱۱. اعین بن هرثمه

اعین بن هرثمه فرزند دیگر هرثمه بن اعین است که در سپاهی‌گری و حکومت‌داری مشغول بود. خطیب بغدادی زمانی که شغل ابوعبید قاسم بن سلام هروی، آن فقیه بزرگ خراسان را در اثر خود بیان می‌کند، برای نخستین

بار نام اعین بن هرثمه درج تاریخ می‌شود. ابن سلام او را در بغداد آموزش داده است (المشهدانی، ۲۰۰۵: ۱۷۸). پتریشیا کرون مستشرق دانمارکی در کتاب معروف خود *بردگان براسب‌ها: تاریخ تکامل سیاست اسلامی* از حکومت اعین بن هرثمه، در سال ۲۰۵ قمری در سیستان گزارش می‌دهد (Crone, 1980: 178). او در زمان مأمون الرشید تا به قدرت رسیدن طاهریان در خراسان به عنوان والی سیستان ایفای وظیفه کرده است (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۱۷۰). اعین براساس نویسندهٔ *تاریخ سیستان*، وقتی والی تعیین می‌شود، به جای خود عمرو بن الهیثم را به سیستان می‌فرستد اما بعدها خود این مسئولیت را می‌گیرد.

۳.۱.۱۱. نافع بن هرثمه

نافع بن هرثمه از متنفذان دورهٔ امیرنصربن احمد سامانی در هرات است. شیخ عبدالرحمان فامی هروی در کتاب *تاریخ هرات* از او یک بار نام برده است. در گزارش سفر امیر نصربن احمد سامانی در هرات آورده است که امیر با نافع بن هرثمه در این سفر معرفت حاصل کرد و به او توجه کرده است (فامی هروی، ۱۳۸۷: ۷۱). از این گزارش پیداست که این نافع یک شخص حقیقی دیگر در میان فرزندان به جز رافع است. چون رافع در سال ۲۸۷ قمری کشته شد و امیر نصر در سال ۳۰۱ قمری به حکومت رسیده است. بنابراین، احتمال دارد او از فرزندان هرثمه باشد و در هنگام وفات پدر بسیار جوان بوده باشد. چون محمد بن هرثمه برادر بزرگ او در زمان حکومت امیر اسماعیل سامانی والی هرات از جانب سامانیان بود و این خاندان از نفوذ خوب در هرات برخوردار بودند، بنابراین، نافع در این شهر بزرگ شده و در شمار متنفذان قرار گرفته است. اما از جزئیات دیگر زندگی او اطلاعات در دست نیست.

۲.۱۱. نوادگان هرثمه بن اعین

نوادگان هرثمه بن اعین نیز در امر سیاست و نظامی‌گری راه جد خود را پیمودند.

آنـان پـس از مدتی در پی سیاسـت‌های یحیی بن هرثمه رابطهٔ خـود را دوباره با خلافت عباسی نرم ساختند و این‌گونه در موقف‌های مهم وظیفه داشتند.

۱۱. ۲. ۱. ابوسعید ابوبکر هرثمی

هرثمی از نخستین نظریه‌پردازان جنگ در عصر اسلامی به شمار می‌رود که کتاب *الحیل فی الحروب* یعنی حیله‌های جنگی را در نیمهٔ اول سدهٔ سوم قمری نوشته است و بـه مأمون الرشـید خلیفهٔ عباسـی تقدیم کرده اسـت. او از خانـدان هرثمه بن اعین اسـت که در دوره‌های مختلف در زمان حکومت عباسـی در میدان‌های جنـگ مبـارزه کـرده اسـت. او را صاحب مأمـون دانسـته‌اند. بنابرایـن، هرثمی هم مـرد میـدان جنگ بود و هم نظریه‌پرداز جنگی. او در نظریهٔ خود به مسـائل پیرامون اصول جنگ و سازماندهی نیروها پرداخته است. هرچند این کتاب در فراز و فرود رویدادهـا از بین رفته اسـت اما خوشـبختانه گزیدهٔ آن را که خـود هرثمی زیر عنوان *سیاسه الحروب* یعنی سیاست جنگ‌ها، تلخیص کرده بود، موجود است. هرثمی در این کتاب حجیم، یازده باب را به بحث پیرامون سازماندهی و واحدهای رزمی و تسـلحیات آنـان پرداختـه اسـت که باب یازدهـم آن به خصوص به سـازماندهی سپاهیان اختصاص داده شده است (قائدان، ۱۳۹۷: ۷۷).

هرثمـی در کتـاب خـود با تجاربی کـه از مغـازی پیامبر، جنگ‌هـای پدران خـود او یعنـی هرثمـه بـن اعیـن و خود او داشـته بـه زاویه‌های مختلـف جنگی توجـه کـرده اسـت. به‌طور مثـال، نظارت و اسـتعراض فرمانده کلِ از سـپاه قبل از عزیمـت بـه سـوی جنگ یک ضـرورت مهـم می‌دانـد. هرثمی نمونـه می‌آورد کـه پیامبـر در همـهٔ غزوات پیش از هـر کاری به نظارت و بررسـی سـپاه آماده به جنـگ می‌پرداخـت. در ایـن بررسـی از نظر هرثمی، سـلاح، تجهیزات، وسـایل حمل و نقل، نیروی بشری، واحدهای رزمی، فرماندهان، نیروی کمکی، نیروی خدماتی و در کل وضعیت سـپاه به لحاظ کمی و کیفی مطالعه دقیق می‌شـود (هرثمی، ۱۹۶۷: ۳۰).



ابوسعید ابوبکر هرثمی

او در کتاب *سیاسه الحروب* دربارهٔ آرایش جنگی در هنگام وقوع خطر و ترس در مسیر کمین پیشنهاد می‌کند در وضعیتی که سپاه دشمن در مقابل قرار داشته باشد، نیمی از جناح چپ در مقابل صفوف اعزام شود، نیمی از جناح راست سپاه به دنبال آن حرکت کند. بعد نیروی هسته حرکت کند و نیم باقی‌مانده از جناح‌های چپ و راست دوباره به دنبال آن حرکت کند. اگر این خوف و ترس در جناح چپ یا راست باشد، در آن صورت نیمی از جناح را در برابر آن قرار داده و متباقی از فرمول یادشده استفاده شود. در این میان هرثمی همچنان می‌نویسد که فرمانده سپاه در وسط لشکر قرار بگیرد و دیگر فرماندهان و نخبگان براساس اهمیت و جایگاه خود جابه‌جا شوند و اما اموال مادری در آخر صفوف قرار بگیرد (همان).

هرثمی دربارهٔ سازماندهی سپاه و استقرار آن در بخش مناسب میدان جنگ و گشت‌زنی در پیرامون منطقه را یک ضرورت جنگی دانسته است و نمونه برجسته ادعای خود را در جنگ بدر پیامبر می‌داند (همان، ۳۱). او در شب‌هنگام‌ها ارسال نیروهای گشت را با سروصدا در اطراف سپاه مستقر نیز لازم می‌داند. نگهبان‌ها در شب‌ها به اندازهٔ مسافت یک تیر در بیرون از اردوگاه لشکر به صورت آرام و بدون سروصدا وضعیت را زیر نظر بگیرند.

قلب سپاه در میان واحدهای رزمی از دیدگاه هرثمی نسبت به دیگر بخش‌های سپاه مهم است. او راهنمایی می‌کند که فرمانده کل قلب سپاه را در موضعی مشرف بر کوه یا مکانی مرتفع یا بر زمینی محکم قرار بدهد. در صورت که قلب سپاه در مکان مناسب قرار نگیرد، فرمانده کل کسی را به جای خود تعیین کند و خود به دنبال موضعی بهتری باشد (هرثمی، ۱۹۶۷: ۳۴).

رمز یا شعار خاص در میان واحدهای مختلف سپاه از دید هرثمی حیاتی است تا در مسیر راه و میدان جنگ، هر واحد یکدیگر را بشناسند و هرج و مرج نشود. پیامبر از دیدگاه هرثمی چنین می‌کرد و این رمز در هر جنگ تغییر می‌کرد.

هرثمی این رمز را در شب‌ها مهم می‌داند که در آن سپاه دوست و دشمن لباس مشترک دارند و تشخیص از یکدیگر مشکل است.

به هنگام حرکت و نیز در اردوگاه، به غیر از فرماندهان و جنگجویان، اصناف دیگری نیز در وظایف ویژه خود سازماندهی شوند. برخی از این اصناف، به نوشتهٔ هرثمی، عبارت‌اند از: المُبَدْرِقه: سواران نگهبانان؛ الدیادبه: جمع دیده‌بان، نگهبانان در روز؛ عُسّاس: نگهبانان شب؛ الخیل المُرتَفِعه: سوارانی که مأمور نگهبانی بر راه‌های دور بودند؛ النَفائِض /النوافض: نیروهای گشتی که پیشاپیش سپاه فرستاده می‌شدند؛ الربایا: گروهی از طلیعه که مأمور کسب اخبار از مسیر جلوی لشکر بودند؛ الأَرصاد: نیروهای کمین؛ الدرَّاجات: نیروهایی که برای کسب اخبار در سرزمین دشمن پرسه می‌زدند؛ عیون: جواسیس؛ الرَّدْء: نیروهای احتیاط و ذخیره؛ المُدَد: امدادرسانان؛ الخیل المُمِدّه: گروه سواران احتیاط؛ الخَیلُ المانِعه: سواران حافظ لشکر و بارها. در دورهٔ عباسی، در برخی جنگ‌ها گروهی نگهبان به نام کوه‌بانیه بر بلندی‌ها نگهبانی می‌دادند و با تکان دادن پرچم، اخبار دشمن را به فرمانده می‌رساندند.

شیوهٔ تقسیم سپاه به پنج بخش را هرثمی، با تفاوت‌هایی به صورت تقسیم به پنج حین توضیح داده است. حین اول، شامل قلب، میمنه و میسره؛ حین دوم نیز شامل سه بخش، که پشت سر قلب و میمنه و میسره حین اول قرار می‌گیرد و رِدءالقلب نام دارد؛ حین سوم، اثقال نامیده می‌شود که اصناف در آن مستقر می‌شوند؛ حین چهارم، ردءالاثقال؛ حین پنجم، ساقه. در سازماندهی به شیوهٔ خمیس، مردم هر قبیله یا شهر در یکی از اجزای خمیس قرار می‌گرفتند تا همبستگی و آشنایی میان آن‌ها باعث نتیجهٔ بهتری شود. برای نمونه، در جنگ با خوارج در زمان عبدالملک بن مروان در سال‌های ۶۵ تا ۸۶ قمری، مردم بصره همگی در میمنهٔ سپاه و مردم کوفه در میسرهٔ سپاه سازماندهی شدند.

ابوبکر هرثمی سرانجام در سال ۲۳۰ قمری چشم از جهان بست. در این که او فرزند کدام یک از پسران یا دختران هرثمه بن اعین بوده است، چیزی در تاریخ ثبت نشده است. اما در این که او نیز پسر هرثمه باشد، درست نیست. چون همه منابع او را از خاندان هرثمه دانسته‌اند.

۱۱.۲.۲. خلیل هرثمی

منابع تاریخی از یک هرثمی شعرانی دیگر نیز یاد می‌کند که نویسنده بوده و کتابی برای مأمون الرشید نوشته است. این شخص خلیل هرثمی شعرانی، از شخصیت‌های قرن سوم قمری و هم‌عصر مأمون عباسی است. ابن ندیم در کتاب معروف الفهرست دربارهٔ او کوتاه آورده است خلیل برای مأمون کتابی در خصوص جنگ تألیف کرده است. از احوال او اطلاعات زیادی در دست نیست. فقط ابن ندیم از او و تنها کتاب او یاد کرده و می‌نویسد: او از معاصرین مأمون عباسی (خلافت ۱۹۸ تا ۲۱۸ ق) و آگاه به مسائل جنگ بود. از آثار او کتاب الخیل است که در خصوص جنگ و شامل دو مقاله، تعدادی جزء و چندین مسئله است و آن‌را برای مأمون تالیف کرده است. از اطلاعات چنین استنباط می‌شود که او نیز یکی از اعضای خاندان هرثمیان عراق است که مثل ابوبکر هرثمی نویسنده و دانشمند بوده و به حوزهٔ نظامی‌گری علاقه داشته است.

۱۱.۲.۳. محمد بن حاتم حاکم آذربایجان

منابع تاریخی از حکومت فرزندان حاتم بر آذربایجان و ارمنستان خبر می‌دهند. البته این حکومت از جانب خلیفهٔ عباسی است؛ یعنی فرزندان حاتم دوباره در اثر حمایت یحیی بن هرثمه و روابطی که از دورهٔ المتوکل ایجاد می‌شود، براین ولایت گماشته می‌شوند. متوکل در زمان حکومت خود محمد بن حاتم بن هرثمه را به جای منکجور در سال ۲۳۳ قمری به عنوان والی آذربایجان مقرر کرد.

با مرگ هرثمه بن اعین بلخی، فرزند او حاتم که حاکم ارمنستان بود در برابر حکومت قیام کرد اما به مدت کوتاه پس از مرگ طبیعی او، این شورش فرو نشست. فرزندان حاتم تا سدهٔ سوم هجری تلاش‌های فراوان برای به دست آوردن حکومت پدر داشته‌اند (Crone, 1980: 177). محمد بن حاتم پس از یک سال ولایت در آذربایجان، در سال ۲۳۴ قمری از این وظیفه عزل و حمدویه بن علی بن الفضل السعدی به جای او تعیین شد.

۱۱. ۲. ۴. احمد بن محمد هرثمی

منابع دربارهٔ احمد بن محمد بن حاتم بن هرثمه جزئیات کم ارائه داده است. اما از قراین فهمیده می‌شود که با گرم شدن روابط میان محمد بن حاتم، فرزندان او دوباره در وظایف دولتی در دستگاه عباسی گماشته می‌شوند. براساس گزارش طبری، در سال ۲۴۹ قمری در زمان حکومت المستعین بالله عباسی، احمد بن محمد بن حاتم بن هرثمه بلخی، فرزند محمد بن حاتم که در زمان المتوکل والی ارمنستان بود در این زمان به‌عنوان والی کرانهٔ باختری دریای بغداد تعیین می‌شود (Tabari, cited in Crone: 178).

البته در ترجمهٔ انگلیسی طبری، جورج سالیبا در معرفی او نوشته است، احمد بن محمد بن خالد بن هرثمه (Saliba, Vol. XXXV: 11) یعنی احمد را نوادهٔ هرثمه و پسر خالد دانسته است. اما منابع دیگر از خالد یاد نکرده است. ابوالقاسم پاینده در ترجمهٔ فارسی *تاریخ طبری* او را احمد بن محمد هرثمی ترجمه کرده است.

۱۱. ۳. اخلاف هرثمه بن اعین

آن‌گاه که هرثمه بن اعین به دستور مأمون الرشید در مرو به قتل رسید، فرزندان و خانوادهٔ او در سراسر سرزمین‌های شرقی اسلامی پراکنده شدند؛

از بغداد تا مرو، ارمنستان، آذربایجان و سیستان فرزندان و نوادگان او در سمت‌های حکومتی ایفای وظیفه کردند. اخلاف او در این شهرها پراکنده شدند و به صورت تدریجی مشغول امور حکومتی و غیرحکومتی شدند. شناخت افراد متعلق به خاندان هرثمه در سده‌های پسین مشکل است. فقط تعدادی از اخلاف این خاندان به افتخاری که در گذشته جد بزرگشان هرثمه بن اعین داشتند، در پسوند نام خود تخلص «هرثمی» را اضافه کرده‌اند که مورخین و محققان براساس آن اصل و نسب آن فرد را ریشه‌یابی کردند و تعلق آنان را به خاندان هرثمه دریافتند. اما ده‌ها فرد مهم دیگر امکان دارد در تاریخ وجود داشته باشد که به دلیل استفاده نکردن از نام هرثمی شناخته نشده‌اند.

البته کسانی هم در تاریخ بودند که بدون تعلق به خاندان هرثمه در پایان نام خود این تخلص را دارند که بدون تحقیق و براساس حدس و گمان‌ها از درج نام آنان در میان اخلاف هرثمه خودداری شده است، مگر این که دلایل قوی در اثبات تعلق او به این خاندان وجود داشته باشد که در آن صورت دلایل ذکر شده است.

۱۱. ۱. ۳. ۱. هرثمیان هرات

هرثمیان هرات از فرزندان محمد بن هرثمه است. محمد بن هرثمه در دورهٔ حکومت امیر اسماعیل سامانی به‌عنوان والی هرات و سیستان حکومت کرد. فرزندان او در این شهر در منطقه‌ای بخشه باقی ماندند. هرثمیان هرات هرچند به مرور زمان پراکنده شده و با تحول زمان هویت و اصل و نسب خود را از دست داده‌اند، اما در سده‌های پیشین، علمای این خاندان با پسوند تخلص هرثمه زندگی می‌کردند. در منابع تاریخی از چند نفر محدود هرثمی هروی ذکر شده است که اینجا ذکر می‌شوند.

۱۱. ۳. ۱. ۱. بی‌بی هرثمی هروی

ام الفضل بی‌بی هروی هرثمی بنت عبدالصمد بن علی بن محمد هروی از راویان حدیث است که در سال ۳۸۰ قمری در قریهٔ بخشه از توابع هرات تولد شد (الفریوایی، ۱۴۰۷: ۸). این بانو از محدثان سدهٔ پنجم قمری در خراسان است. شمس‌الدین ذهبی در کتاب معروف خود به نام *تاریخ الکبیر* دربارهٔ بی‌بی هرثمه و جزوهٔ مشهور او نوشته است. او در سال ۴۷۷ قمری در هرات چشم از جهان فروبست (کحاله، ۱۹۵۹: ۱۶۰). بعضی منابع نام او را «کفیزی» ثبت کرده‌اند. او را زن عالم و فاضل تعریف کرده‌اند و در روزگار خود یگانه محدث مورد اعتبار دانسته شده است. او نویسندهٔ کتابی با عنوان جزء *بی‌بی بنت عبدالصمد الهرویه والهرثمیه* معروف به جزء بی‌بی به زبان عربی دارد. عبدالرحمان بن عبدالجبار فریوایی این کتاب را منتشر کرده و در مقدمهٔ آن دربارهٔ اهمیت این کتاب نوشته است:

> ...فهذا هو جزءٌ آخر من الأجزاء الحديثية التي وفقني الله لخدمتها وإخراجها إلى عالم النور؛ وهو جزء بيبي بنت عبدالصمد الهروية الهرثمية روته عن ابن أبي شريح عن شيوخه، واشتهرت به، كما اشتهر هذا الجزء بها، وهو يعتبر من الأجزاء الحديثية العالية الإسناد التي تداولها أهل العلم رواية ونقلاً، وقد قمت بخدمة هذا الجزء بتخريج أحاديثه وآثاره، وكتابة مقدمةٍ تشتمل على تراجم بيبي بنت عبدالصمد الهرثمية، وشيخها ابن أبي شريح، وشيوخه البالغ عددهم ستة عشر شيخاً الذين روى عنهم في هذا الجزء، كما أثبت في المقدمة السماعات الموجودة في النسخة الخطية نظراً لأهميتها

۱۱. ۳. ۲. هرثمیان مرو

مرو پایتخت سرزمین‌های شرقی خلافت عباسی بود. خاندان هرثمه پیش از شهرت او و انتقال به بغداد در زمان هارون الرشید، در این شهر و بلخ به سر می‌بردند. از زمانی که هرثمه در مرو مستقر شد، خاندان او نیز به این شهر منتقل شدند و پس از کشته شدن هرثمه، تعدادی از احفاد او در این شهر باقی ماندند. تحولات بزرگ آسیای مرکزی در سدهٔ بیستم میلادی و اشغال این سرزمین‌ها با اتحاد جماهیر شوروی منجر به ناپدیدشدن خاندان‌ها شد. هرثمیان مرو نیز به‌صورت پراکنده با هویت جدید زندگی کردند. منابع تاریخی از چند هرثمی از فرزندان ابن اعین یاد می‌کند:

۱۱. ۳. ۲. ۱. هرثمی ابیوردی

ابونصر ندیمی هرثمی ابیوردی از قصیده‌سرایان معروف ابیورد از توابع مرو است. هرچند دربارهٔ نام کامل این شاعر مروی ثعالبی در *یتیمة الدهر* و مسعودی در *مروج الذهب* اختلاف نظر دارند، در تفسیر مباحث این دو مورخ بزرگ اسلامی حاشیه‌نویس‌های چون سعید نفیسی گاه تردید دارند که آیا ابونصر ندیمی همان هرثمی ابیوردی است یا کسی دیگر. اما از اوصاف معلوم است که هردو در یک روزگار زندگی کرده‌اند و عین ابیات به دو نام ثبت شده است. این می‌رساند که مثل بسیاری از شاعران او نیز در اشعار و مکان مختلف از قسمتی نام خود استفاده می‌کرد. بیهقی در کتاب معروف خود بیتی از هرثمی ابیوردی در رثای ابوالقاسم علی بن محمد اسکافی، رئیس دیوان رسالت امیرنوح سامانی نقل می‌کند (باسورث، ۱۹۷۷: ۱۶۹).

۱۱. ۳. ۳. هرثمیان عراق

عراق مرکز تجمع خاندان هرثمه در مرکز خلافت اسلامی است. اکثر اعضای خاندان هرثمه از فرزندان یحیی بن هرثمه در بغداد و بعضی شهرهای دیگر در

این کشور زندگی کرده‌اند. در این میان یک عده از دانشمندان معروف خاندان هرثمه مانند ابوبکر هرثمی شعرانی و خلیل شعرانی در شهر شعران در نزدیکی موصل زندگی داشتند. شهری که روزگاری جد بزرگ آنان در آن فرماندار بود. این امکان وجود دارد که هرثمه در موصل و شعران زمین و املاک داشته است که فرزندان و نوادگان او در آنجا زندگی می‌کردند.

۱۱. ۳. ۴. هرثمیان دیگر جاها

بدین ترتیب بخشی از خاندان هرثمه بن اعین به مرور زمان به بخش‌های دیگر قلمروِ خلافت عباسی پراکنده شدند و هرکدام در هر گوشه‌ای مشغول زندگی شدند که از نام و نسب آنان قابل شناخت است. بخارا، سمرقند، سرخس، گرگان، ری و اکثر شهرهای دیگر خراسان و طبرستان و سرزمین‌های عربی زندگی داشته‌اند.

ابوالحسن لحّام ابن مطران ابونصر هرثمی از فقهای معروف بخارا است که در دورهٔ حکومت سامانیان زندگی می‌کرد. او در روزهای جمعه در مساجد بخارا حلقات مباحث دینی تشکیل می‌داد و به نقد و نظر در امور مسائل دینی می‌پرداخت (رضوی، ۱۳۸۰).

پایان سخن

ایـن کتـاب نتیجهٔ نُه ماه تحقیق دربارهٔ خاندان هرثمه بن اعین و فرزندان او است. خاندانی که در تاریخ این سرزمین گم شده بود و کرسی تاریخ افغانستان و دیگـر علاقه‌منـدان تاریـخ دربـارهٔ جزئیـات زندگـی آنـان و نقـش برجسـتهٔ این خانـدان در افتخـارات سـده‌های دوم و سـوم قمـری اطلاعـات نداشـتند. به‌خصـوص دربـارهٔ هرثمه بن اعین بلخـی؛ مردی که در بحبوحـهٔ تحول قدرت از بنی امیـه بـه بنی عبـاس در بلـخ زاده و بـزرگ شـد و نیـم قـرن در دورهٔ طلایـی عباسی نقش محوری و شاه‌ساز داشت. این نام ناآشنای تاریخ سدهٔ دوم قمری چه کسی است و با یک نگاه تاریخی و دقیق چطور می‌شد، او را معرفی کرد؟

ایـن کار مشـکل بـود. از یک طـرف مـن دانشـجوی رشـتهٔ تاریـخ نیسـتم و پرداختـن بـه تاریـخ از روی تفریح و سـرگرمی اسـت. از طرف دیگـر منابع دربارهٔ هرثمـه بـن اعیـن خیلی انـدک اسـت. آن منابعـی هم کـه موجود اسـت، در آن ابهامـات جـدی وجـود دارد. دقـت و بررسـی متـن ایـن منابـع و اسـتخراج مواد خـوب و قابـل اعتماد زمان و حوصلـهٔ زیاد می‌خواهد. درعین حال، دسترسـی بـه منابـع دسـت اول هم یک مانع کلان اسـت. کتاب‌هایی کـه دربارهٔ خلافت اسـلامی نوشته شـده‌اند، اکثراً به زبان عربی اسـت که مترجمان فارسی آن‌ها را بـه صورت سـلیقه‌ای و گاه دست‌کاری‌شـده ترجمـه کرده‌انـد. در بعضی موارد

تفاوت در نسخ عربی و فارسی به وضاحت دیده شده است.

دربارۀ آن قسمت زندگی هرثمه که پیش از سال ۱۵۳ قمری است، اصلاً اطلاعات وجود ندارد. این دورۀ زندگی خود هرثمه و فرزندان او پیش از این که در تاریخ ظاهر شوند، در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. اما براساس لزوم داشت و ارائه یک تصویر کامل از زندگی اعضای این خاندان به خوانندگان، روش تحلیلی و براساس حوادث و واقعات موازی با آن زمان، از مقایسۀ افراد و انسان‌هایی که در آن عصر زندگی کرده‌اند، معلومات احتمالی ارائه کرده‌ام. در این بخش بی‌نهایت کوشش کرده‌ام تا یک احتمال قوی را ترجیح بدهم. اما بدون شک، امکان به خطا رفتن می‌رود.

گاهی اوقات روایت‌ها در منابع دست اول نیز متفاوت و ضد و نقیض بودند. تفکیک روایت صواب از خطا تخصص و مهارت زیاد می‌خواهد که گاه از توان من بیرون بود. برای اینکه قضاوت را به خوانندگان بگذارم، عین روایت را بدون دخل و تصرف در متن آورده‌ام. البته گاه در روایت متن بین اصل موضوع و ترجمۀ فارسی اختلافات جزیی بوده است و متن را از روی ترجمۀ فارسی به امانت آوردم و اختلاف را از روی متن عربی وارد کرده‌ام. این به دلیل انتقال یک مطلب از منبع دست اولی به مخاطب است تا اطلاعات و معلومات خواننده ناقص نماند.

من سهم خود را در معرفی یک خاندان بزرگ دیگر خراسانی و بلخی ادا کرده‌ام. اما هنوز کار می‌طلبد. بخش‌های کرسی تاریخ در دانشگاه‌های افغانستان بهتر است به جای پرداختن به مسائل تاریخی غرب و اروپا، یک قسمتی از تمرکز خود را روی بازسازی و معرفی تاریخ گذشتۀ افغانستان برگردانند. در افغانستان ولایتی، قومی و مردمی وجود ندارد که از خود گذشتۀ درخشان نداشته باشد. حیف است این تاریخ درخشان برای انسان‌های امروز معرفی نشود. شناخت از تاریخ به مردمی که متعلق به آن است، اعتمادبه‌نفس

می‌دهد. به‌خصوص که گذشته به مراتب درخشان‌تر از امروز باشد.

من در کتابخانه‌های هند و در لابه‌لای نسخ خطی فارسی، در آرشیف ملی مصر و دیگر مراجع و منابع به چهره‌های سیاسی، علمی و دینی زیاد برخورده‌ام که تعلق به افغانستان دیروز دارند. تعدادی از آنان میراث‌های بزرگی از خود به یادگار گذاشته‌اند که کار روی این آثار در واقع، منجر به شناخت جنبهٔ دیگر از زندگی بشر می‌شود و راه‌حل‌هایی برای آینده می‌شود. تاریخ علمی است برای ترسیم احوال آیندگان و بنابراین، هدف از تأکید من این نیست که ما با گذشته خود زندگی کنیم. بلکه هدف آن است که ما باید برای آینده، گذشته را مرور کنیم. به عبارت دیگر، شناخت گذشتهٔ تاریک برای ما درک عدم تکرار آن را می‌دهد و گذشتهٔ درخشان، جوهر و عصارهٔ توسعه را برای ما معرفی می‌کند.

سال‌شمار زندگی هرثمه بن اعین و فرزندان او

سال‌شمار زندگی هرثمه بن اعین (۱۳۰ تا ۲۰۰ ق)

سال (ق)	اجراآت / وظیفه	دورهٔ حکومت
۱۲۵	ابوحاتم هرثمه بن اعین در بلخ تولد شد	ابراهیم بن ولید اموی
۱۵۰	هرثمه جوان در سپاه عباسی در بلخ یا مرو وارد شد	ا بو ا لعبا س سفاح
۱۵۳	هرثمه بن اعین به جرم حمایت از عیسی بن موسی به دستور منصور اسیر شد	منصور عباسی
۱۶۰	برادر هرثمه در جنگ با یوسف البرم در خراسان کشته شد	مهدی عباسی
۱۷۰	هرثمه هارون و یحیی برمکی را از زندان رها و هارون خلیفه ساخت	هارون عباسی

سال (ق)	اجراآت / وظیفه	دورهٔ حکومت
۱۷۱	هرثمه به‌عنوان فرمانده در جنگ با رومیان مسیحی در اناتولی اشتراک کرد	هارون عباسی
۱۷۳	مأموریت هرثمه در طرسوس پایان یافت	
۱۷۶	هرثمه در سرکوب قیام ابوالهیذام شرکت کرد	
۱۷۸	هرثمه بن اعین به ولایت فلسطین گماشته شد	
۱۷۹	هرثمه شهر قیروان در شمال افریقا را فتح کرد و حصار طرابلس را بنا کرد	
۱۸۰	حکومت اباضیان از فرقه‌های خوارج در شمال افریقا به دست هرثمه سرکوب شد	
۱۸۱	هرثمه از ولایت شمال افریقا استعفاء داد و وزیر مشاور هارون الرشید شد	
۱۸۲	هرثمه فرماندار موصل در عراق تعیین شد	
۱۸۳	هارون الرشید هرثمه را رئیس حراس خود مقرر کرد	
۱۸۴	هرثمه ابراهیم بن اغلب را والی شمال افریقا تعیین کرد که خاندان او سال‌ها حکومت کردند	
۱۸۶	تعیین هرثمه به‌عنوان ریاست حرس هارون الرشید	

سال (ق)	اجراآت / وظیفه	دورهٔ حکومت
۱۸۷	سقوط خاندان برمکیان به دست هرثمه بن اعین	هارون عباسی
۱۸۹	تعیین هرثمه در رأس سپاه برای بررسی اوضاع خراسان و طبرستان و شکست شروین بن ونداد هرمز	
۱۹۰	هرثمه بن اعین والی خراسان مقرر شد و به بلخ آمد	
۱۹۱	هرثمه به‌عنوان فرمانده جنگ‌های تابستانی عباسیان شد	
۱۹۲	جنگ هرثمه با رومیان مسیحی در اناتولی	
۱۹۳	جنگ هرثمه با رافع بن لیث در سمرقند و حمزهٔ سیستانی در زرنج	
۱۹۴	عزل هرثمه از ولایت خراسان و تقرر او به‌عنوان رئیس حرس مأمون الرشید	مأمون الرشید
۱۹۵	فرماندهی هرثمه در رأس سی هزار سپاه عباسی برای جنگ با امین	
۱۹۶	سقوط نهروان به دست سپاه هرثمه	
۱۹۸	سپاه هرثمه بلخی و طاهر فوشنجی بغداد را فتح کردند و امین کشته شد	
۱۹۹	سرکوب قیام ابوالسرایا به دست هرثمه و قتل او	
۲۰۰	قتل هرثمه به دست مردان فضل بن سهل	

سال‌شمار زندگی حاتم بن هرثمه (متوفی ۲۰۵ ق)

سال (ق)	اجراآت / وظیفه	دورهٔ حکومت
۱۸۴	حاتم از جانب هارون الرشید فرماندار مصر می‌شود	هارون الرشید
۱۹۳	هارون الرشید، حاتم بن هرثمه را رئیس حراس خود گماشت	
۱۹۴	محمد امین حاتم را مأمور جمع مالیات و خراج مصر تعیین کرد	محمد امین
۱۹۵	محمد امین، حاتم بن هرثمه را به ولایت مصر گماشت	
۱۹۶-۱۹۷	حاتم در رکاب هرثمه بن اعین در فتح بغداد اشتراک کرد	مأمون الرشید
۱۹۹	حاتم از جانب مأمون والی آذربایجان و ارمنستان مقرر شد	
۲۰۰	اعلان استقلال حکومت آذربایجان و ارمنستان توسط حاتم	
۲۰۵	مرگ مشکوک حاتم در کسال / آذربایجان	

سال‌شمار زندگی یحیی بن هرثمه (متوفی ۲۶۱ ق)

سال (هـ)	اجراآت / وظیفه	دورهٔ حکومت
۲۳۲	المتوکل یحیی را وزیر خود تعیین کرد	المتوکل عباسی
۲۳۲	یحیی بن هرثمه به ولایت مکه و تأمین امنیت راه‌های آن گماشته شد	
۲۳۳	یحیی بن هرثمه مأمور انتقال علی بن محمد از مدینه به سامراء	
۲۴۳	متوکل یحیی بن هرثمه را والی قم مقرر کرد	
۲۶۰	معتمد عباسی، یحیی را به ولایت اصفهان گماشت	المعتمد عباسی

سال‌شمار زندگی رافع بن هرثمه (۱۹۴ تا ۲۷۸ ق)

سال	اجراآت / وظیفه	دورهٔ حکومت
۱۹۸-۱۹۴	رافع بن هرثمه در خانه هرثمه بن اعین تولد شد	مأمون الرشید
۲۵۹	رافع بن هرثمه پس از فتح نیشاپور به‌دست یعقوب صفاری به سپاه او رفت	
۲۶۸	پس از قتل احمد سجستانی، رافع بن هرثمه جانشین او شد	
۲۶۹	سپاه رافع بن هرثمه نیشاپور را از عمرو بن لیث تصرف کرد	

سال	اجراآت / وظیفه	دورهٔ حکومت
۲۷۱	معتمد عباسی به نیابت از محمد بن طاهر، رافع را والی خراسان مقرر کرد	
۲۷۲	با شکست ابوطلحه بن شرکوب، رافع هرات را فتح کرد	
۲۷۳	رافع مرو و قسمتی از خوارزم را اشغال کرد	
۲۷۵	رافع حکومت محمد بن زید زیدی را در طبرستان و گرگان سقوط داد و آنجا را فتح کرد	
۲۷۸	خلیفه عباسی رافع را والی خراسان تعیین کرد	المعتمد
۲۷۹	رافع بن لیث در برابر خلافت بغداد اعلان استقلال کرد و خاندان بن ابی دلف را شکست داد	
۲۸۰	رافع ری را از تصرف خلافت عباسی بیرون کرد	
۲۸۱	سپاه رافع به سرکردگی او اصفهان را به تصرف خود درآورد	
۲۸۳	رافع بن هرثمه در خوارزم کشته شد	

کتاب‌شناسی

همـه تـلاش در جریـان نوشـتن ایـن کتـاب آن بـوده تـا محتـوای آن از تحریف و عـدم دقـت به دور باشـد. بنابرایـن، برای هر ادعـا تا حد امکان منبع ارائه شـده اسـت. در بارهٔ هرثمه بن اعین و خاندان او کتاب مسـتقلی نوشته نشده است. تنهـا کتابـی کـه دربارهٔ زندگـی هرثمه بن اعیـن و حاتم بن هرثمه تاکنون منتشـر شـده اسـت، به نام «هرثمه بن اعین» اسـت که خانم آمنه کلاته باقری به‌عنوان پایان‌نامهٔ خود آن را به رشـتهٔ تحریر در آورده اسـت که آن هم به‌صورت آرشـیف در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی در مشهد کشور ایران موجود است و در قالب کتـاب چاپ نشـده اسـت. یـک مقاله به زبان عربی با عنوان «دراسـة فی سـیرة و اسـهامات هرثمة بن أعین» نوشـته وجود دارد. به این ترتیب یک مقاله دربارهٔ حاتـم بـن هرثمـه و رافـع بن هرثمه بـه زبان فارسـی با عنـوان «حاتم بـن هرثمه»، تألیـف زیبـا معیر در *دانشـنامه جهان اسـلام* آمده و سـه مقاله دیگـر دربارهٔ رافع بن هرثمه با عنوان‌های «رافع بن هرثمه»، «رافع بن هرثمه، آخرین مدعی نیابت حکومت طاهریان در خراسـان» و «رافع بن هرثمه» به ترتیب تألیف محمدرضا ناجـی در *دانشـنامه جهـان اسـلام*، امیـر اکبـری در مجلـهٔ *پژوهشـنامه تاریـخ* و طلعت ده‌پهلوانی در کتاب *طاهریان* است.

در منابـع دسـت اول اسـلامی کتاب‌هـای معتبری وجـود دارد که به‌صورت

پراکنده به قسمت‌های از زندگی هرثمه و فرزندان او در بخش‌های مربوط پرداخته است. این کتاب‌ها *تاریخ طبری*، *تاریخ ابن اثیر*، *تاریخ ابن تغربردی*، *تاریخ ابن خلدون*، و دیگر تواریخ هستند که به زبان فارسی و عربی و گاه اردو وجود دارد. البته این منابع برای همه کسانی که در شرق و غرب دربارهٔ هرثمه و فرزندان او یادداشت‌های نوشته‌اند، منابع اولیه محسوب می‌شوند. چون در منابع‌شناسی مقالات و کتب دیگر این آثار به تکرار آمده‌اند. دلیل اینکه در بعضی از این منابع به زبان فارسی، عربی و انگلیسی مراجعه شده است، دستیابی آسان به کتاب و زبان بوده است. گاه بعضی از منابع به یک زبان قابل دسترس بود و گاه در بعضی محتوا فهم متن عربی سخت بوده و به فارسی یا انگلیسی مراجعه شده است.

خاورشناسان و اسلام‌شناسان همچنین در نوشته‌های پژوهشی خود دربارهٔ هرثمه و فرزندان او سخنان کوتاه اما تحلیلی دارند که می‌توان از آن‌ها به‌صورت مؤثر استفاده کرد. پتریشیا کرون[۱]، ام. رکایا[۲]، جان. پی. ترنر[۳]، آی لپیدس[۴]، هاگ ان. کنیدی[۵]، چی. پیلت[۶] و دیگران از این شمار هستند. البته یک قسمت کارهای مهم این خاورشناسان، پاورقی‌هایی است که در ترجمهٔ آثار و منابع تاریخی اسلام نوشته‌اند. به‌طور نمونه، جی. آر. هاوتینک[۷] و دیگران در ترجمه مجموعه *تاریخ طبری* به انگلیسی در پاورقی‌ها اضافاتی دارد که برای تحقیقات بیشتر مؤثر است.

مقالات یاد شده دربارهٔ هرثمه و خاندان او اندک بحث کرده‌اند. این آثار نتوانسته‌اند یک تصویر درست و روشن از آغاز و انجام زندگی این خاندان ارائه

---

1. Patricia Crone
2. M. Rekaya
3. John P. Turner
4. I. Lapidus
5. Hugh N. Kennedy
6. Ch. Pellat
7.G. R. Hawtink

کننـد. بنابرایـن، جـای یک تحقیـق جداگانه در میـان متون تاریخی و گذشـته افغانستان و منطقه در سده‌های دوم و سوم خالی بود. بدین‌گونه جای کارهای بعدی نیزتا مادامی‌که دیگران کاری کنند، خالی می‌ماند. اما تا آن‌دم، مهم‌ترین منبـع کـه دربارهٔ هرثمه و فرزندان او نزدیک یک کتاب‌شناسـی کامل اسـت، در همیـن کتـاب آمده اسـت. در جریـان تحقیـق، گاه از یک منبع در نسـخه‌های فارسـی و عربـی و یـا چاپ‌هـای مختلف مراجعه شـده اسـت. بنابرایـن، تکرار منابع مشـابه در فهرسـت زیر به معنی نسـخه مذکور به زبان دیگر یا سـال چاپ دیگر است.

بایـد اعتـراف کـرد کـه به جـز کتاب‌هـا و مقالاتی که مؤلـف این اثـر به آن‌ها دسـت یافته اسـت، بدون شـک امکان دارد آثار و نوشته‌های دیگری به‌صورت چاپی و نسـخهٔ خطی در کتابخانه‌هـای معتبر ایران، مصر، لبنان و غرب وجود داشـته باشـد کـه در آن جزئیـات بیشـتر دربـارهٔ هرثمـه و خانـدان او اطلاعـات داشـته باشـند. همچنین گاه کتبی منتشـر شـده دربـارهٔ تاریخ بلخ، سـمرقند، مرو، هرات، سیسـتان، بسـت، بیهـق، بادغیس، مازنـدان، ری، قزوین، گرگان، ارمنستان، آذربایجان، بغداد، موصل، فسلطین، عربستان، مصر و شمال افریقا وجود داشته باشد که به تفصیل در لابه‌لای آن‌ها دربارهٔ زندگی هرثمه و دیگران تذکراتـی آمده باشـد. خوانندگان، به‌خصوص آنان‌که در حوزه تاریخ خراسـان و سـده‌های نخسـتین اسـلامی اطلاعات خـوب دارند در صورتی کـه به جزئیات زندگـی هرثمـه و دیگـران مواجـه برخـورد داشـتند، لطـف بیکران خواهنـد کرد، اگـر آن منابـع را در اختیـار صاحـب ایـن اثر قرار بدهنـد تا در ویرایـش بعدی آن استفاده شود.

فهرست منابع

الف، منابع فارسی

ابن اسفندیار، محمد بن حسن. (۱۳۲۰). *تاریخ طبرستان*. تصحیح عباس اقبال. تهران: خاور؛

ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۷۲). *عیون اخبارالرضا*. ترجمهٔ حمیدرضا مستفید. تهران: صدوق؛

ابن طقطقی، محمد. (۱۳۵۴). *تاریخ فخری در آداب ملک‌داری و دولت‌های اسلامی*. ترجمهٔ محمد وحید گلپایگانی. چاپ چهارم. تهران: علمی و فرهنگی؛

ابن قتیبه.(۱۳۷۳). *المعارف*. به کوشش ثروت عکاشه. قم: شریف رضی؛

ابن قتیبه دینوری، عبدالله. (۱۳۸۲). *امامت و سیاست*، ترجمهٔ سید ناصر طباطبایی. تهران: نشر ققنوس؛

ابن ندیم. (۱۳۵۰). *کتاب الفهرست*. ترجمهٔ رضا تجدد، تهران؛

ابن ندیم، محمد ابن اسحاق. (۱۳۸۱). *الفهرست*، ترجمهٔ محمدرضا تجدد. تهران: اساطی؛

احمدوند، عباس. (۱۳۹۵). «نخستین نقش‌آفرینی سیاسی عیاران در بغداد قرن دوم قمری». *فصلنامهٔ علمی ـ پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا*. سال ۲۶. شماره ۳۱. صص ۶ تا ۱۸؛

ارزقی، محمد بن عبدالله و ملحص، رشدی صالح. (۱۳۹۳). *اخبار مکه و ماجاء فیها الاثار*. ترجمهٔ محمود مهدوی دامغانی. جلد ۵. تهران: حکمت؛

اشپولر، برتولد. (۱۳۶۹). *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*. ترجمهٔ مریم میراحمدی. تهران: علمی و فرهنگی؛

اعتماد السلطنه، محمدحسن خان. (۱۳۶۷). *مرآت البلدان*. دانشگاه تهران.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن بن علی. (۱۳۶۳). *تاریخ منتظم ناصری*، مصحح محمداسماعیل رضوانی. تهران: دنیای کتاب.

اکبری، امیر. (۱۳۸۴). *تاریخ حکومت طاهریان از آغاز تا انجام*. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی؛

اکبری، امیر. (۱۳۹۱). «رافع بن هرثمه آخرین مدعی نیابت طاهریان در خراسان». *پژوهشنامه تاریخ*. سال هشتم. زمستان ۱۳۹۱. شمارهٔ ۲۹.

بارتولد، وایسلی. (۱۳۵۸). *خلیفه و سلطان و مختصری درباره برمکیان*. ترجمهٔ سیروس ایزدی. تهران: امیرکبیر؛

باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. (۱۳۵۲). *تن آدمی شریف است... (۶۶)*. شهریور ۱۳۵۲. شمارهٔ ۳۰۰. صص ۳۵۹ تا ۳۶۷؛

باسورث، ادموند کلیفورد. (۱۹۶۷ م). *تاریخ سیستان؛ از آمدن تازیان تا برآمدن طاهریان*. ترجمهٔ حسن انوشه. تهران: امیرکبیر؛

باسورث، سی. ای. (۱۹۷۷ م). *شواهد شعری در تاریخ* مسعودی. ترجمهٔ احمد سمیعی گیلانی. بیستمین کنگره شرق‌شناسی، ویسادن؛

باسورث، ک. ا. (۱۳۶۳). *تاریخ ایران کمبریج*. تهران: امیرکبیر؛

بحرالعلوم، محمد مهدی فقیه. (۱۳۹۳). *کتاب محمد بن زید علوی و فرزندش محمد، بررسی مزارات منسوب به ایشان*. مشعر؛

بلعمی، محمدبن محمد. (۱۳۶۶). *تاریخ‌نامه طبری*. تهران: چاپ محمد روشن؛

بهرامیان، امین. ابوموسی، *دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی*. بازیابی ۱۱ دلو ۱۳۹۹. www.cgie.org.ir؛

بهرامیان، علی و امین، ابوموسی در سید محمدکاظم موسوی بجنوردی. (۱۳۸۰). *دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی*. دهم. تهران: مرکز دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی؛

بیهقی، محمد بن حسین. (۱۳۷۸). *تاریخ بیهقی*. جلد اول. تصحیح خلیل خطیب رهبر. تهران: زریاب؛

پرگاری، صالح. (۱۳۷۹). «*نکاتی چند در تطبیق اعلام تاریخی کتاب کرانه‌های جنوبی*

دریای خزر». *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*. اردیبهشت. شمارهٔ ۳۱. صص ۲۱ تا ۲۳؛
تاریخ سیستان. (۱۳۶۶). تصحیح ملک الشعرای بهار، به همت محمد رمضانی. تهران: کلاله خاور؛
ترکمنی آذر، پروین. (۱۳۹۷). *تاریخ تحولات ایران در دورهٔ طاهریان، صفاریان و علویان*. تهران: سمت؛
ترمانینی، عبدالسلام. (۱۳۸۵). *رویدادهای تاریخ اسلام*. جلد ۱. ترجمهٔ پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. چ۱؛
تفضلی، عباس‌علی. (۱۳۸۶). *نخستین قیام در طبرستان علیه عباسیان، زمینه ساز حکومت علویان*. پاییز. شمارهٔ ۱۳. صص ۲۶ تا ۴۳.
التون، دانیل. (۱۳۸۹). *تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در آغاز حکومت عباسیان*. ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا. تهران: علمی و فرهنگی؛
جناتی، محمد ابراهیم. (۱۳۷۱). *ادوار اجتهاد*. فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۱. شمارهٔ ۴۱. صص ۴۵ تا ۶۵؛
جودکی، حجت‌الله. (۱۳۷۹). *اغالبه*. پاییز، شمارهٔ ۳. صص ۶۹ تا ۱۰۵؛
جهشیاري، محمد بن عبدوس. (۱۳۸۴). *کتاب الوزراء والکتاب*. ترجمهٔ ابوالفضل طباطبایی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب؛
حبیبی، عبدالحی. (۱۳۸۰). *تاریخ افغانستان بعد از اسلام*. کابل: افسون.
حسن ابراهیم حسن. (۱۳۷۶). *تاریخ سیاسی اسلام*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: جاویدان؛
حسن‌بیگی، عبدالواحد. (۱۳۹۳). *خلیفه و امام*. پاییز و زمستان ۱۳۹۳. شمارهٔ ۲. صص ۲۳۱ تا ۲۴۶؛
حسین حسینیان مقدم، منصور داداش‌نژاد، حسین مرادی‌نسب و محمدرضا هدایت‌پناه. (۱۳۹۳). *تاریخ تشیع ۲: دولت‌ها، خاندان‌ها و آثار علمی و فرهنگی شیعه*. تهران پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛
حسین، اسماعیل. (۱۳۷۵). «دربارهٔ ابومسلم‌نامه». بهار ۱۳۷۵. شمارهٔ ۵۴. صص ۱۹۱ تا ۲۱۶؛
خالندی، انور. (۱۳۸۸). *علل سقوط برمکیان از دیدگاه مورخان*. بهار ۱۳۸۸. شمارهٔ ۲۱. صص ۱۰۱ تا ۱۲۲؛

خسروشاهی، سید هادی. (۱۳۸۵). *«ایران و مصر در راه تقریب»*. بهار. شمارۀ ۶. صص ۳۱ تا ۴۶؛

خضری، احمدرضا. (۱۳۷۹). *تایخ خلافت عباسی*. تهران: سمت؛

خضری، احمدرضا. (۱۳۹۴). *تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل‌بویه*. تهران: سمت؛

خواندمیر، غیاث الدین. (۱۳۱۷). *دستور الوزراء*. تصحیح سعید نفیسی. تهران: اقبال؛

دبیرسیاقی، محمد. (۱۳۲۶). *حمزة ابن عبدالله خارجی و کتاب رموز حمزه*. خرداد. شمارۀ ۲۲. صص ۵۲۵ تا ۵۳۰؛

ده پهلوانی، طلعت. (۱۳۹۳). *رافع بن هرثمه، طاهریان*. قم: پژوهشکده باقرالعلوم.

دینوري، ابوحنیفه. (۱۳۴۶). *اخبار الطوال*. ترجمۀ صادق نشأت. تهران: بنیاد فرهنگ ایران؛

رابینو، هـ. ل. (۱۳۴۰). *تاریخ مازندران و فرمانروایان آن سامان*. ترجمۀ باقر امیرخانی. زمستان. شمارۀ ۶۰. صص ۴۸۶ تا ۵۱۵؛

رجبی، پرویز. (۱۳۹۵). *سده‌های گمشده*. جلد دوم. تهران: پژواک کیوان؛

رحمتی، محسن و غفاری رودسری، زلیخا. (۱۳۹۱). *گسترش اسلام در گیلان و دیلمان با تأکید بر مذاهب اهل سنت*. بهار، شمارۀ ۱۳. صص ۷۵ تا ۱۰۲؛

رحمتی، محسن. (۱۳۹۴). *مناسبات سامانیان با خلافت عباسی و عوامل مؤثر برآن*. زمستان. شمارۀ ۲۸. صص ۶۵ تا ۹۸؛

رضازاده لنگرودی، رضا. (۱۳۷۷). «استادسیس». *دائره‌المعارف بزرگ اسلامی*. زیرنظر: کاظم موسوی بجنوردی. تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی. جلد ۸. صفحه: ج۸. صص ۱۴۳ و ۱۴۴؛

رضوی، سید عباس. (۱۳۸۰). «سهم حوزه‌ها در تمدن اسلامی». *پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه*. بازیابی ۱۲ دسامبر ۲۰۲۰. https://hawzah.net؛

رمضانی گل‌افزانی، صادق. (۱۳۹۲). *از خراسان تا قیروان (پژوهشی در حضور ایرانیان خراسانی در قیروان تونس در سده های آغازین اسلام)*. پاییز و زمستان- شمارۀ ۱۵. صص ۶۳ تا ۷۸؛

زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۳). *تاریخ ایران بعد از اسلام*. تهران: امیرکبیر؛

ستوده، حسین‌قلی. (۱۳۴۸). «تاریخچۀ قزوین». *مجله بررسی‌های تاریخی، مهر و آبان*. سال چهارم. شمارۀ ۴، صص ۹۵ تا ۱۳۲؛

سجادی، سید صادق. (۱۳۸۵). *تاریخ برمکیان*. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار؛

سلماسی‌زاد، محمد. (۱۳۸۱). *جنبش بابک خرم دین و پیامدهای سیاسی اجتماعی آن*. پاییز و زمستان، شمارهٔ ۲۰ و ۲۱. صص ۱۱۴ تا ۱۵۹؛

الشامی، فضیلت. (۱۲۶۷). *تاریخ زیدیه در قرون دوم و سوم قمری*. شیراز: دانشگاه شیراز؛

صابی، هلال بن محسن. (۱۳۴۶). *رسوم دارالخلافه*. ترجمهٔ محمدرضا؟

صادقی، محسن. (۱۳۸۲). *حضرت عبدالعظیم (ع) و شهرری در سفرنامه ها*. خرداد و تیر، شمارهٔ ۸۰. صص ۹۴ تا ۱۰۰؛

صدیقی، غلام حسین. (۱۳۷۵). *جنبش‌های دینی ایرانی در قرنهای دوم و سوم هجری*. تهران؛

صدیقی، غلامحسین. (۱۳۷۲). *جنبش‌های دینی ایرانی*. تهران؛

صیامیان گرجی، زهرا. (۱۳۹۲). *الگوی حکایت در تاریخ‌نگاری اسلامی بازنمایی شخصیت امین عباسی در اخبارالطوال دینوری*. بهار و تابستان، شمارهٔ ۷. صص ۱۱۷تا ۱۳۶؛

طبری، محمد بن جریر. (۱۳۵۴). *تاریخ طبری یا تاریخ الرسل والملوك*. ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران؛

طبیب، فرشته. (۱۳۹۷). *خاندان آل سهل واقدامات آن‌ها در دوره خلافت عباسی*. پاییز. شمارهٔ ۷۴. صص ۵۵ تا ۶۶؛

طقوش، محمد سهیل. (۱۳۸۳). *دولت عباسیان*. قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه؛

طهماسبی، سلمان. (۱۳۸۳). *صعالیک خراسان و نقش آن‌ها در تحولات سیاسی ایران*. تابستان ۱۳۸۸. شمارهٔ ۴. صص ۸۱ تا ۹۶؛

عبدالحی‌بن ضحاك گردیزی. (۱۳۶۳). *تاریخ گردیزی*. تهران: عبدالحی حبیبی؛

عثمان بن محمد، منهاج سراج. (۱۳۶۳). *طبقات ناصری، یا، تاریخ ایران و اسلام*. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: چاپ عبدالحی حبیبی؛

علی‌زاده جورکویه، زینب و جلیلی، مهدی. (۱۳۸۶). *سازمان نیروی دریایی مسلمانان در مدیترانه تا پایان سده ششم قمری*. پاییز و زمستان ۱۳۸۶. شمارهٔ ۶. صص ۳۵ تا ۶۲؛

فامی هروی، شیخ عبدالرحمان. (۱۳۸۷). *تاریخ هرات*. نسخه خطی سده سدهٔ ششم هجری؛

فرای، ر. ن. (۱۳۷۲). *تاریخ ایران*. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیر کبیر؛

فرای، ریچارد نلسون. (۱۳۶۳). *عصر زرین فرهنگ ایران*. تهران: سروش؛

فرای، ریچارد نلسون. (۱۳۷۹). *تاریخ ایران از ظهور اسلام تا آمدن سلجوقیان از فروپاشی ساسانیان تا آمدن سلجوقیان*. تهران: امیرکبیر؛

فروزانی، سیدابوالقاسم. (۱۳۷۸). «خدعه عباسیان در سقوط صفاریان». پاییز ۱۳۷۸. صص ۱۰ تا ۱۷؛

فلاح‌زاده، سید حسین. (۱۳۹۰). *رفتار سیاسی طاهریان در قبال خلافت عباسی*. بهار و تابستان- شمارهٔ ۲، صص ۱۴۷ تا ۱۶۶؛

قفطی، علی بن یوسف. (۱۳۴۷). *تاریخ الحکماء، ترجمهٔ بهین دارایی*. تهران: دانشگاه تهران؛

کردی، رضا. (۱۳۸۴). «شکل گیری دولت‌های خارجی مذهب در شمال افریقا، تاریخ اسلام». پاییز ۱۳۸۴. شمارهٔ ۲۳. صص ۷۹ تا ۱۰۰؛

کردی، رضا. (۱۳۸۴). *شکل‌گیری دولت‌های خارجی مذهب در شمال افریقا*. پاییز، شمارهٔ ۲۳، صص ۷۹ تا ۱۰۰؛

کلاته باقری، آمنه. (۱۳۸۵). «هرثمه بن اعین». *پایان‌نامه‌های آرشیف شده در آستان قدس رضوی*. مشهد؛

کمال السعید. (۱۳۸۱). *عشق هشتم*. ترجمهٔ حسین سیدی. تهران: برهان؛

گردیزی، عبدالحی. (۱۳۴۷). زین *الاخبار*. مصحح عبدالحی حبیبی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران؛

گست، روون. (۱۳۸۱). «روابط ایران و مصر از اسلام تا دورهٔ فاطمیان». ترجمهٔ نصرالله صالحی. *فصلنامهٔ تاریخ اسلام*. سال سوم. شمارهٔ مسلسل ۱۰. صص ۱۸۴ تا ۲۰۴؛

گلی زواره، غلام‌رضا. (۱۳۹۳). *تونس شمالی‌ترین کشور آفریقایی*. خرداد ۱۳۹۳. شمارهٔ ۶۳۷. صص ۳۸ تا ۴۵؛

محمدی ری‌شهری، محمد. (۱۳۸۵). *دانشنامه عقاید اسلامی*. جلد. ۹. قم: مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث؛

مستوفی، حمدالله. (۱۳۴۶). *تاریخ گزیده*. تصحیح، عبدالحسین نوایی. تهران:

امیرکبیر؛

مسعودی، علی بن حسین. (۱۳۴۹). *التنبیه والاشراف*. ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب؛

مسعودی، علی بن حسین. (۱۳۷۴). *مروج الذهب و معادن الجوهر*. ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده. چاپ پنجم. تهران: علمی و فرهنگی؛

معروف الحسینی، هاشم. (۱۳۷۶). *شیعه در برابر معتزله و اشاعره*. ترجمهٔ سید محمدصادق عارف. مشهد: آستان قدس رضوی؛

معیر، زیبا. (۱۳۸۶). «حاتم‌بن هَرْثَمه». *دانشنامه جهان اسلام*. جلد ۱۲. تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی؛

مفتخری، حسین و زمانی، حسین. (۱۳۹۵). *تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا برآمدن طاهریان*. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی؛

مقدسی، مطهر ابن طاهر. (۱۳۷۴). *آفرینش و تاریخ*. ترجمهٔ محمدرضا شفیعی. تهران: پژوهش‌نامه انجمن ایرانی تاریخ؛

ممتحن، حسین‌علی (۱۳۸۵). *نهضت شعوبیه*. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی؛

موسوی، سید احمد و ملک‌پور، نجمه. (۱۳۹۲). «واکاوی و تبیین علل و نتایج قیام ابن طباطبا و ابو السرایا در دوره دورهٔ عباسیان». شهریور ۱۳۹۲. شمارهٔ ۲۲. صص ۱۶۷ تا ۱۸۳؛

مهدی الخطیب، عبدالله. (۱۳۵۷). *تاریخ حکومت بنی امیه در خراسان*. ترجمهٔ باقر موسوی. کتابخانه مرکزی؛

میرفطروس، علی. (۱۳۶۹). «جنبش سرخ جامگان: بررسی منابع مآخذ و تحقیقات». زمستان ۱۳۶۹. شمارهٔ ۳۳. صص ۵۷ تا ۸۹؛

ناجی، محمدرضا. (۱۳۷۸). *تاریخ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان*. تهران؛

ناجی، محمدرضا. (۱۳۹۳). «رافع بن هرثمه». *دانشنامه جهان اسلام*. شمارهٔ ۱۹. صص ۲۴۴ تا ۲۴۸؛

نرشخی، ابوبکر. (۱۳۵۱)، *تاریخ بخارا*. تصحیح مدرس رضوی. تهران: بنیاد فرهنگی ایران؛

نظام الملک، حسن بن علی. (۱۳۷۸). *سیاست‌نامه/ سیرالملوک*. تصحیح هیوبرت دارک. تهران: علمی و فرهنگی؛

نفیسی، سعید. (۱۳۳۵). *تاریخ خاندان طاهری*. تهران: شرکت نسبی اقبال و شرکاء؛
یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۷۵). *تاریخ بیهقی*. به تصحیح علی اکبر فیاض. چاپ سوم. مشهد: دانشگاه فردوسی؛
یحیایی، علی و گنجی هرسینی، اعظم. (۱۳۹۷). «والیان عباسی خراسان و تحولات سیاسی زمان آنها از روی کار آمدن عباسیان تا برآمدم طاهریان (۱۳۲ تا ۲۰۵ ق). *تاریخ پژوهی*. پاییز ۱۳۹۷. شمارهٔ ۷۴. صص ۱۱۷ تا ۱۴۷؛
یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب. (۱۳۵۶). *تاریخ یعقوب*. ترجمهٔ ترجمهٔ محمد ابراهیم آیتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب؛
یغمایی، حسین. (۱۳۷۰). *تاریخ صفاریان*. تهران: دنیای کتاب.

ب، منابع عربی

ابن ابی اصیبعه. (۱۹۹۵ م). *عیون الأنباء في طبقات الأطباء*. الهیئة المصریة العامة للکتاب؛
ابن ابی دینار، محمد. (۱۳۸۷ق). *المؤنس*، به کوشش محمد شمام. تونس؛
ابن اثیر، عزالدین. (۱۴۲۰ ق). *الکامل فی التاریخ*. بیروت: دارالصادر؛
ابن اثیر، عزالدین. (۱۹۶۵ م). *الکامل فی التاریخ*. ترجمهٔ ابوالقاسم حالت. مصر: علمی؛
ابن اثیر، علی بن محمد الجزری. (۱۴۰۹ ق). *اسد الغابه*. بیروت: دارالفکر؛
ابن اعثم، احمد. (۱۴۱۱ ق). *کتاب الفتوح*. مصحح علی شیري. بیروت: دارالاضواء؛
ابن الجوزی. (۱۴۱۲ ق). *المنتظم في تاریخ الأمم و الملوك*. به کوشش نعیم زرزور، بیروت: دارالکتب العلمیه؛
ابن الطقطقی. (۱۴۱۸ ق). *فخری*. به کوشش عبدالقادر. بیروت: دارالقلم؛
ابن الطقطقی، محمد بن علی. (۱۳۸۰ ق). *الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیة*. بیروت؛
ابن تغری بردی (۱۹۶۳ م). *النجوم الزاهرة فی ملوك مصر و القاهرة*. قاهره؛
ابن جوزی. بوالفرج. (۱۴۱۲ ق). *المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک*. تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا. بیروت: دارالکتب العلمیة؛
ابن جوزی، یوسف بن قزاوغلی. (۱۴۲۶ ق). *تذکرة الخواص*. قم: لیلی؛

ابن جوزي، عبدالرحمن. (۱۹۹۲ م). *المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم*. تحقیق محمد؛

ابن حبیب. (۱۴۲۱ ق). *المحبّر*. به کوشش ایلزه لیختن شتیتر. بیروت: دارالآفاق الجدیده؛

ابن حجر العسقلانی (۱۴۱۵ ق)، *الاصابة في تمییز الصحابة*. به کوشش علی محمد و دیگران. بیروت: دارالکتب العلمیه؛

ابن حزم (۱۹۶۲ م)، *جمهرة انساب العرب*. تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قاهره؛

ابن حزم (۱۴۱۸ ق)، *جمهرة انساب العرب*. به کوشش گروهی از علما. بیروت: دارالکتب العلمیه؛

ابن حمزه طوسی، محمد بن علی. (۱۴۱۹ ق). *الثاقب فی المناقب*. تحقیق نبیل رضا علوان؛

ابن خطیب، احمد بن ابی ضیاف. (۱۹۶۳ م). *اتحاف اهل الزمان بااخبار تونس*. جلد سوم. دارالعربیه للکتاب؛

ابن خلدون. (۱۳۹۱ ق). *تاریخ ابن خلدون*. بیروت: داراحیاء التراث العربی؛

ابن خلدون. (۱۴۱۳ ق). *تاریخ ابن خلدون، المسمی کتاب العبر و دیوان المبتدا و الخبر*. بیروت؛

ابن خلدون، عبدالرحمن. (۱۹۹۲ م). *تاریخ ابن خلدون*. بیروت: دارالکتب العلمیه؛

ابن خلکان، احمد بن محمد. (۱۳۶۹ ق). *وفیات الاعیان*. بیروت: دارالحیاه التراث عربی؛

ابن خیاط، خلیفه. (۱۴۱۵ ق). *تاریخ خلیفة بن خیاط*. تحقیق نجیب فواز. بیروت: دارالکتب العلمیه؛

ابن رسته.(۱۹۶۷ م). *الاعلاق النفیسة*. لیدن: دخویه؛

ابن شهرآشوب مازندرانی، محمد بن علی. (۱۳۷۹ ق). *مناقب آل ابی طالب*. قم: علامه؛

ابن عبدالبر. (۱۴۱۲ ق). *الاستیعاب*. به کوشش البجاوی. بیروت: دار الجیل؛

ابن عبدربه. (۱۴۰۴ ق). *العقد الفرید*. جلد ۱ و ۲. تحقیق مفید محمد قمیحه. بیروت: دار الکتب العلمیة؛

ابن عمرانی، محمد بن علی. (۱۴۲۱ ق). *الانباء فی تاریخ الخلفاء*. تحشیه قاسم سامرایی. مصر: دارالافاق العربیه؛

ابن عمرانی، محمد بن علی. (۱۹۷۳ ق). *الابناء فی تاریخ الخلفاء*. تحقیق قاسم

سامرایی. لیدن؛
ابن فقیه. (۱۹۶۷ م). *مختصر کتاب البلدان*. لیدن: چاپ دخویه؛
ابن قتیبه دینوری، عبدالله. (۱۴۰۷ ق). *المعارف*. بیروت: دارالکتب العلمیه؛
ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر. (۱۴۰۱ ق). *البدایة و النهایة*. بیروت: دارالفکر؛
ابن مسکویه، ابو علی. (۱۴۰۷ ق). *تجارب الامم*. مصحح ابوالقاسم امامی. تهران: سروش؛
ابن‌ابی‌اصیبعه، احمد. (۱۲۹۹ ق). *عیون‌الانباء*. به کوشش آوگوست مولر. قاهره؛
ابوالفرج اصفهانی. (۱۴۱۹ ق). *مقاتل الطالبیین*. بیروت: مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات؛
ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین. (۱۹۵۵ م). *الاغانی*. بیروت؛
ابوسعید هرثمی شعرانی. (۱۹۹۵ م). *مختصر فی سیاسه الحروب*. تحقیق عارف احمد عبدالغنی. دمشق؛
ابی عمر، محمد بن یوسف کندی مصری. (۱۹۸۷ م). *کتاب ولاه مصر؛ و بلیه کتاب تسمیه قضاتها*. بیروت: مؤسسه الکتب؛
ابی غالب الزراری. (۱۴۱۱ ق). *رساله ابی غالب الزراری و تکملها لابی عبدالله الغضائری*. تحقیق سید محمدرضا حسینی، چاپ اول. مرکز البحوث والتحقیقات الاسلامیة؛
اربلی، علی بن عیسی. (۱۳۸۱ ق). *کشف الغمة فی معرفه الائمة*. تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی. تبریز: بنی هاشم؛
الازرقی. (۱۹۸۳ م). *اخبار مکه*. به کوشش رشدی صالح. مکه: دار الثقافه؛
اشعری قمی، سعد بن عبدالله. (۱۳۶۰ ق). *المقالات و الفرق*. قم: علمی و فرهنگی؛
اندلسی، ابن عبدربه. (۱۹۸۹ م). *عقد الفرید*. تصحیح علی شیري. بیروت: داراحیاء التراث العربی؛
اندلسی، ابوحیان محمد بن یوسف. (۱۴۲۰ ق). *البحر المحیط فی التفسیر*؛
آلوسی، محمد بن عبدالله. (۱۴۱۵ ق). *روح المعاني في تفسیر القرآن العظیم و السبع المثاني*. بیروت: دارلکتب العلمیه؛
بغدادی، صفی الدین عبدالمومن. (۱۴۱۲ ق). *مراصد الاطلاع*. به کوشش البجاوی. بیروت: دارالجیل؛
البلاذری (۱۴۱۷ ق). *انساب الاشراف به کوشش زکار*. بیروت: دارالفکر؛
بلاذری، احمدبن یحیی. (۱۹۷۸ م). *انساب الاشراف*. جلد ۳. بیروت: چاپ عبدالعزیز

دوری؛
بهنسی، صلاح‌الدین احمد. (۲۰۰۴ م). *طرابلس الغرب دراسات فی التراث المعماری والفنی*. قاهره؛
تنوخی، محسن بن علی. (۱۳۶۴ ق). *الفرج بعد الشدة*. قاهره؛
ثعالبی مرغنی، حسین بن محمد. (۱۹۹۶ م). *غررالسیر*. تحقیق سهیل زکار. بیروت: دارالفکر؛
ثعالبی، عبدالملک. (۱۹۹۰ م). *آداب الملوک*. تصحیح جلیل عطیه. بیروت: دارالغرب اسلامی؛
ثعالبی، عبدالملک. (۱۹۹۷ م). *تحفه الوزراء*. تصحیح حبیب علی الراوي. مطبع العانی. بغداد؛
جاحظ. (۱۹۹۵ م). *التاج فی اخلاق الملوك*. تصحیح ابراهیم الزین. بیروت: دارالفکر بیروت؛
جاحظ، عمروبن بحر. (۱۹۶۸ م). *البیان و التبیین*. بیروت: دارالمشرق؛
جرار، احمد عرسان و شباط، عبدالرووف. (۲۰۱۶ م). «الواقع السیاسی الذی أدی لقیام دولة الأغالبة فی المغرب (۱۳۲ ـ ۱۸۴ ق / ۷۵۰ ـ ۸۰۰ م)». *كلیة التربیة الأساسیة*. شمارهٔ ۲۵. صص ۸۰ تا ۱۰۱؛
الجومرد، عبدالجبار. (۲۰۰۵ م). *هارون الرشید حقائق عن عهده و خلافته*. چاپ دوم. بیروت: شرکت توزیع و نشر مطبوعات؛
جهشیاری، محمد. (۱۴۰۸). *الوزراء و الکتاب*. بیروت: دار الفكر الحدیث؛
جیلانی، رفیع‌الدین محمد بن محمد مؤمن. (۱۴۲۹ ق). *الذریعة الی حافظ الشریعه*. تحقیق محمدحسین درایتی. قم: دارالحدیث؛
حسنی، احمد بن ابراهیم. (۱۴۲۳ ق). *المصابیح*. تحقیق عبدالله حوثی. صنعا: مؤسسة الإمام زید بن علي الثقافیة؛
حمزه اصفهانی، حمزه بن حسن. (۱۳۴۰ ق). *تاریخ سنی ملوك الارض و الانبیاء علیهم الصلوة و السلام*. برلین؛
حموی، یاقوت. (۱۹۷۹ م). معجم *البلدان*. بیروت.
خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی. (۲۰۱۱ م). *تاریخ بغداد*. بیروت: دارالکتب العلمیة؛

خطیب بغدادی، احمدبن علی. (۱۴۱۷ ق). *تاریخ بغداد*. بیروت؛

خلیفة بن خیاط. (۱۴۱۴ ق). *تاریخ خلیفه*. به کوشش سهیل زکار. بیروت: دارالفکر؛

دوری، عبدالعزیز. (۱۹۸۸ م). *العصرالعباسی الاول*. چاپ دوم. بیروت: دارالطلیعة؛

دینوری، احمد بن داوود. (۱۹۶۰ م). *الاخبار الطوال*. به کوشش عبدالمنعم عامر. قاهره؛

دینوری، احمدبن داوود. (۱۳۶۸ ق). *الاخبار الطِّوال*. به کوشش عبدالمنعم عامر. قاهره؛

ذهبی، محمد بن احمد. (۱۴۱۱ ق). *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و اعلام*، *پژوهشنامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ*. تهران؛

ذهبی، محمدبن احمد. ۱۹۹۳ م). *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام*. چاپ عمر؛

رمضان یوسف، محمد خیر. (۲۰۰۰ م). *المؤلفات من النساء ومؤلفاتهن فی التاریخ الإسلامی*، بیروت: دار ابن حزم؛

زرکلی، خیرالدین. (۱۹۸۹ م). *الاعلام*. بیروت: دارالعلم للملایین؛

زرکلی، خیرالدین. (۱۹۹۲ م). *الاعلام*. بیروت: دارالعلم للملایین؛

زرکلی، خیرالدین. (۱۹۹۷ م). *الاعلام*. بیروت: دارالعلم للملایین؛

سزگین، فواد. (۱۴۰۳ ق). *تاریخ التراثِ العربی*. جلد ۲. جزء ۴. نقله الی العربیة عرفه مصطفی. ریاض؛

سمعانی، عبدالکریم بن محمد. (۱۴۰۰ ق). *الانساب*. جلد ۱. حیدرآباد دکن؛

السمعانی، عبدالکریم. (۱۳۷۲ ق). *الانساب*. به کوشش عبدالرحمن بن یحیی. دائرة المعارف العثمانیه: حیدرآباد؛

السمعانی، عبدالکریم. (۱۳۸۲ ق). *الانساب*. به کوشش عبدالرحمن بن یحیی. دائرة المعارف العثمانیه: حیدرآباد؛

سیوطی، جلال الدین. (۱۴۰۸ ق). *تاریخ الخلفا*. تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید. بیروت: دارالجیل؛

صفدي، خلیل بن ایبک. (۱۹۹۳ م). *الوافی بالوفیات*. تحقیق محمدعدنان نجیت. فرانکفورت؛

طبری، محمد بن جریر. (۱۳۸۷ ق). *تاریخ الأمم و الملوک*. تحقیق محمد أبوالفضل ابراهیم، بیروت؛

طبری، محمد بن جریر. (۱۹۲۰ م). *تاریخ طبری. تاریخ الامم و الملوک*: به کوشش محمد ابوالفضل. بیروت: دار احیاء التراث العربی؛

الطوسی (۱۳۶۵ ق)، *التبیان فی تفسیر القرآن*. به کوشش العاملی. بیروت: دار احیاء التراث العرب؛

الطوسی. (۱۳۵۴ ق)، *التبیان فی التفسیر قرآن*. به کوشش العاملی. بیروت: داراحیاء التراث العربی؛

الطوسی. (۱۳۵۶ ش). *تهذیب الاحکام*. به کوشش موسوی و آخوندی، تهران: دار الکتب الاسلامیه؛

عاملی نباطی، علی من محمد. (۱۳۸۴ ق). *الصراط المستقیم إلی مستحقی التقدیم*. تحقیق میخائیل رمضان. نجف: المکتبة الحیدریة؛

علی، جواد. (۱۴۲۲ ق). *المفصل فی التاریخ العرب قبل الاسلام*. جلد ۱، دارالساقی؛

العیون و الحدائق فی اخبار الحقائق: من خلافة الولیدبن عبدالملک الی خلافة المعتصم. (۱۸۷۱ م). لیدن: چاپ دخویه؛

فاسی، محمد بن احمد. (۱۳۸۶). *شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام*. ترجمهٔ محمد مقدس. تهران: نشر مشعر؛

الفاکهی. (۱۴۰۷ ق). *اخبار مکه*. به کوشش ابن دهیش. مکه: النهضة الحدیثه؛

فاکهی. (۱۴۱۴ ق). *اخبار مکه*. به کوشش عبدالملک دهیش. بیروت: دارخضر؛

الفریوایی، عبدالرحمان بن عبدالجبار. (۱۴۰۷ ق). جزء *بی‌بی بنت عبدالصمد الهرویه الهرثمیه؛ عن ابن ابی شریح و شیوخه*. دارالخلفا للکتاب الاسلامی؛

قدامة بن جعفر. (۱۹۸۱ م). *الخراج و صناعة الکتابة*. شرح و تعلیق محمد حسین زبیدی. بغداد: دار الرشید للنشر؛

قطب الدین راوندی، سعید بن هبة‌الله. (۱۴۰۹ ق). *الخرائج و الجرائح*. قم: تحقیق مؤسسة الإمام المهدی؛

قمی، حسن بن محمد بن حسن. (۱۳۶۱ ش). *تاریخ قم*. ترجمهٔ حسن بن علی بن حسن عبد الملک قمی. تحقیق سید جلال‌الدین تهرانی. تهران: توس؛

قمی، عباس. (۱۴۱۴ ق). *سفینة البحار*. قم: اسوه؛

کاشف، سید اسماعیل. (۱۹۸۶ م). *مصر فی فجرالاسلام*. بیروت: دارالرائد العربی؛

کاظم خلیفة، هناء. (۲۰۱۴ م). «دراسة فی سیرة واسهامات هرثمة بن أعین (ت ۲۰۱ه)

العسکریة». *کلیة الآداب جامعة بغداد*. شمارهٔ ۱۰۶. صص ۴۱۳ تا ۴۸۶؛

کحاله، عمر رضا. (۱۹۵۹ م). *أعلام النساء فی عالمی العرب والإسلام*. بیروت: موسسة الرسالة؛

کلاعی، ابوربیع حمیر. (۱۴۲۰ ق). *الاکتفاء بما تضمنه من مغازی رسول‌الله*. بیروت: دارالکتب العلمیه؛

الکلینی. (۱۳۷۵ ش). *الکافی*. به کوشش غفاری. تهران: دارالکتب الاسلامیه؛

کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۳ ش). *الکافی*. جلد ۷. تهران: دارالکتب الاسلامیه؛

کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ ق). *الکافی*. تحقیق علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی. تهران: دارالکتب الاسلامیه؛

کندی مصری، محمد بن یوسف. (۱۹۵۹ م). *ولاة مصر*. حسین نصّار. بیروت؛

مازندرانی، محمدصالح بن احمد. (۱۳۸۲ ش). *شرح الکافی الأصول و الروضة*. تحقیق ابوالحسن شعرانی. تهران: المکتبة الإسلامیة؛

مافروخی، مفضل بن سعد. (۱۹۳۳ م). *محاسن اصفهان*. چاپ جلال الدین حسینی طهرانی. تهران؛

المجلسی. (۱۴۰۳ ق). *بحارالانوار*. بیروت: دار احیاء التراث العربی؛

محمد بن احمد ذهبی. (۱۴۱۱ ق). *تاریخ‌الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام*. عمر عبدالسلام تدمری. جلد ۱. بیروت؛

مرزبانی، محمدبن عمران مرزبانی. (۱۹۸۲ م). *معجم الشعراء*. تحقیق الاستاذ الدکتور ف. کرنکو. بیروت؛

مسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین. (۱۴۰۹ ق). *مروج الذهب و معادن الجوهر*. تحقیق اسعد داغر. قم: دارالهجرة؛

مسعودی، علی بن حسین. (۱۴۲۶ ق). *اثبات الوصیة للامام علی بن ابی‌طالب*. قم: انصاریان؛

المشهدانی، حمید السیدناصر. (۲۰۰۵ م). «أبو عبید القاسم بن سلام سیرته وحیاته». *البحوث و الدراسات الاسلامیة السنة*. شمارهٔ ۱. صص ۱۶۹ تا ۲۰۲؛

مطلبی، عبدالجبار و دوری، عبدالعزیز. (۱۹۷۱ م). *اخبارالدولة العباسیة و فیه اخبار العباس و ولده*. بیروت.

مغربی، قاضی نعمان. (۱۹۶۳ م). *دعائم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضایا و*

الاحکام عن اهل بیت رسول الله علیه و علیهم افضل السلام. تحقیق آصف بن علی اصغر فیضی. مصر: دارالمعارف؛

مفید، محمد بن محمد. (۱۴۱۳ ق). *الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*. قم: مؤسسهٔ آل‌البیت؛

المقریزی (۱۴۲۰ ق)، *امتاع الاسماع*. به کوشش محمد عبدالحمید. بیروت: دارالکتب العلمیه؛

نخجوانی، هندوشاه. (۱۳۴۴). *تجارب السلف در تواریخ خلفا و وزرای ایشان*. تصحیح عباس اقبال. چاپ دوم. تهران: نشر طهوري؛

نصار، حسین. (۱۳۷۶ ق). «دولة مهملة فی تاریخ مصر الاسلامیه». *المجله*. شمارهٔ ۳. صص ۱۰۰ تا ۱۰۵؛

نصربن مزاحم. (۱۴۰۴ ق). *وقعة صفّین*. تحقیق عبدالسلام محمد هارون. قم: مکتبة آیت‌الله المرعشي النجفي؛

النعمان المغربی. (۱۳۸۳ ق). *دعائم الاسلام*. تحقیق آصف علي أصغر فیضي. مصر: دارالمعارف؛

النعمانی.(۱۴۲۲ ق). *الغیبه*. به کوشش فارس حسون. قم: انوار الهدی؛

نوبختی، حسن بن موسی. (۱۴۰۴ ق). *فرق الشیعه*. بیروت: دارالاضواء؛

الواقدی. (۱۴۰۹ ق). *المغازی*. به کوشش مارسدن جونس. بیروت: اعلمی؛

هرثمی، ابوبکر. (۱۹۶۷ م). *مختصر سیاسه الحروب*. تحقیق عبدالروف عون. قاهره: الموسهه المصریه العام؛

الهرثمی، ابوسعید ابوبکر الشعرانی. (۱۹۶۴ م). *مختصر سیاسه الحروب*. مراجعه دکتور مصطفی زیاده. مطبعه مصر؛

یعقوبی. (۱۴۲۲ ق). *البلدان*. به کوشش الضناوی. بیروت: دارالکتب العلمیه؛

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب. (۱۳۱۸). مجمل التواریخ و القصص. مصحح ملک الشعرای بهار. تهران: کلاله خاور؛

یعقوبی، احمد بن یعقوب. (۱۴۱۵ ق)، *تاریخ الیعقوبی*. بیروت: دار صادر؛

یعقوبی، احمد. (۱۳۷۹ ق). *تاریخ یعقوبی*. جلد ۲. بیروت: دارالکتب العلمیه؛

الیمینی، الشریف ضیاء الدین یوسف بن یحیی الحسینی. (۱۱۲۱ ق). *نسیمه السحر بذکر من تشیع و شعر*. بیروت؛

الیوزبکی، توفیق سلطان. (۱۴۱۰ ق). «العرب فی مواجهة محاولات الفرس التخریبیة فی العصر العباسی، ۱۳۳ ـ ۴۴۷ ق». *اداب الرافدین*. سال ۱۹. شمارۀ ۲۰. صص ۹۹ تا ۱۳۴؛

ج. منابع انگلیسی

A study in the coins of Harthama ibn ‘Ayn (80-196 AH / 796 – 811 AD) Dr.salah hatif hatem University of AL- Qadisiyah / faculty of archaeology. P.7;

Al Tabari, Tarikh, III. Fragmenta Historicorum Arabicorum (Kitab al Uyun wa al-Hadaiq),¬ ed. M.J. de Geoge, Leiden: Brill, 1871, p. 322. Ali b. Muhammad Izz al Din Ibn al Athir;

Allison, Chantal (1999), the Ifriqiya Uprising Horoscope from On Reception by Masha’alla, Court Astrologer in the Early ‘Abassid Caliphate, Culture and Cosmos, A *Journal of the History of Astrology and Cultural Astronomy* Vol. 3 no 1, Spring/Summer;

Bosworth, C. E. (2000). “Ṭāhir b. al-Ḥusayn”. *Encyclopaedia of Islam*. X (Second ed.). Leiden: E. J. Brill;

Bosworth, C. E. (2009). “Måmūn”. *Encyclopædia Iranica*: Accessed on 10 Ocotber 2020: iranicaonline.org;

Cooperson, Michael (2005), *Makers of the Muslim World: Al Ma’mun*, OneWorld: Oxford;

Crone, P. (1998). “The ‘Abbāsid Abnā’ and Sāsānid Cavalrymen”. *Journal of the Royal Asiatic Society*, 8 (1), 1-19. Retrieved 13 December, 2020. www.jstor.org;

Crone, Patricia (1980). *Slaves on Horses: The Evolution of the Islamic Polity*. Cambridge: Cambridge University Press. ISBN 0-521-52940-9. p.177 , 178 Also, Rare-islamic-coins-by-George-C-Miles.pdf;

Dozy, R, (1927*), Supplement Aux Dictionnaires Arabes*, Leiden;

Dreams of ʿAbbasid Caliphs: Suspense and Tragedy in al-Ṭabarī's "History of Prophets and Kings", Johan Weststeijn, Oriens, Vol. 38 (2010), pp. 17-34;

Forstner, M (1983). "Abu'l-Ṭayyeb Ṭāher". *Encyclopædia Iranica*: Accessed on 09 December 2020. iranicaonline.org;

Gabrieli,.F (2012). "al-Amīn". *Encyclopaedia of Islam* (Second ed.). Leiden: E. J. Brill;

Islamic Desk Reference (1994), edited by E. J. Van Donzel E.J. Brill, New York;

Kennedy, Hugh (1990), *Tabari*, State University of New York Press;

Kennedy, Hugh N. (2004). *The Prophet and the Age of the Caliphates: The Islamic Near East from the 6th to the 11th Century* (Second ed.). Harlow, UK: Pearson Education Ltd. ISBN 0-582-40525-4. p.151, 152;

Khan, M. (1975). *The Early History of Zaydī Shīʿism in Daylamān and Gīlān*. Zeitschrift Der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft, 125 (2), 301-314. Retrieved 13 December 2020. www.jstor.org;

Lapidus, I. (1975). "The Separation of State and Religion in the Development of Early Islamic Society". *International Journal of Middle East Studies*, 6 (4), 363-385. Retrieved 13 December 2020. www.jstor.org;

Pellat, Ch. & Schacht, J. (eds.). *The Encyclopaedia of Islam, New Edition*, Volume III: H–Iram. Leiden: E. J. Brill.. 231. OCLC 495469525;

Pellat, Ch. (1971). "Harthama b. Aʿyan". In Lewis, B.; Ménage, V. L;

Rabbat, N. (1993). *Mamluk Throne Halls*: "Qubba" or "Iwān?" Ars Orientalis, 23, 201-218. Retrieved 13 December, 2020. www.jstor.

org;

Rekaya,.M (2012). “al-Mảmūn”. *Encyclopaedia of Islam* (Second ed.). Leiden: E. J. Brill;

Rekaya, M. (1991). “al- Mảmūn b. Hārūn al-Rashīd”. In Bosworth, C. E.; van Donzel, E. & Pellat, Ch. (eds.). *The Encyclopaedia of Islam*, New Edition, Volume VI: Mahk–Mid. Leiden: E. J. Brill. pp. 333;

Robinson, Chase F. (2010). *The New Cambridge History of Islam*. Cambridge Univerity Press;

Shaban, M. A. (1978). *Islamic History*: Volume 2, AD 750-1055 (AH 132-448): A New Interpretation. Cambridge University Press;

The Armies of al-Mảmūn in Khurāsān (193-202/809 — 817-18): Recruitment of its Contingents and their Commanders and their Social-Ethnic Composition, Amikam Elad, Oriens, Vol. 38 (2010), pp. 35-76;

The Death of al-ʿAbbās b. al-Mảmūn and a “Thwarted” Coup d’État Author (s): John P. Turner Source: *Journal of Near Eastern Studies* , Vol. 72, No. 1 (April 2013), pp. 11-23 Published by: The University of Chicago Press Stable URL.www.jstor.org;

The End of the Miḥna, J.P. Turner, Oriens, Vol. 38 (2010), pp. 89-106;

The Governors of Mosul According to Al-Azdī’s Ta’rīkh Almawṣil, Paul G. Forand, *Journal of the American Oriental Society*, Vol. 89, No. 1 (Jan. - Mar., 1969), pp. 88-105;

The Succession to the Caliph Mūsā al-Hādī Author (s): Richard Kimber Source: *Journal of the American Oriental Society* , Jul. - Sep., 2001, Vol. 121, No. 3 (Jul. - Sep., 2001), pp. 428-448 Published by: American Oriental Society;

The Succession to the Caliph Mūsā al-Hādī, Richard Kimber, *Journal of the American Oriental Society*, Vol. 121, No. 3 (Jul, Sep,

2001), pp. 428-448;

TOR, D. (2002). *A Numismatic History of the First Saffarid Dynasty (AH 247-300/AD 861-911)*. The Numismatic Chronicle (1966), 162, 293-314. Retrieved 13 December 2020. www.jstor.org;

Turner, J. (2004). "The abnāʾ al-dawla: The Definition and Legitimation of Identity in Response to the Fourth Fitna". *Journal of the American Oriental Society*, 124 (1), 1-22;

Waines, David (2008). "Al-Ṭabarī". *Encyclopædia Britanica*. Retrieved 7 August 2018.

د. منابع ویدیویی

برعلاوه کتاب‌ها و مقالاتی که دربارهٔ هرثمه از سده‌های اول اسلامی تا اکنون وجود دارد، نقش هرثمه در سینما و فیلم‌های مستند نیز آمده است. تعدادی از این فیلم‌ها در سایت یوتیوب (www.youtube.com) آمده است که به زبان‌های مختلف جهان بارگیری شده است:

سریال ولایت عشق به زبان فارسی؛

وفات الامیر هرثمه بن اعین به زبان عربی؛

مقاتل القائد رافع بن هرثمه به زبان عربی؛

مقام خواجه مراد بدون زبان؛

حصن هرثمه اهن المعالم التاریخیه فی المنتسر التونیسیه به زبان عربی؛

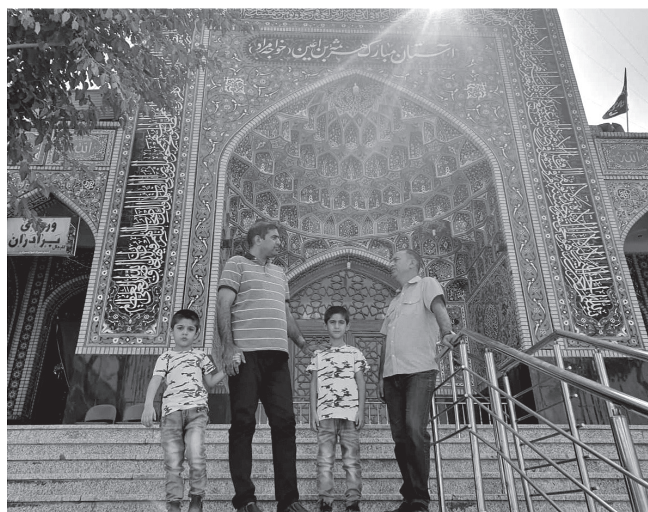
ابناء الرشید «الامین و المأمون» به زبان عربی.

نمایهٔ اشخاص، اماکن و اصطلاحات

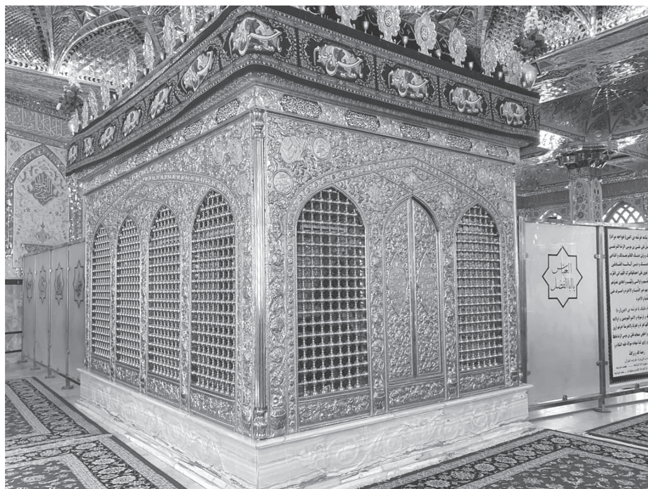
تصویرها



آرامگاه منسوب به ابوحاتم هرثمه بن اعین مشهور به «خواجه مراد» شرق مشهد ـ ایران.



نویسنده با دکتور احمدمعروف کبیری، احمد آرسین بلخی و محمدعلی بلخی



نمای داخل آرامگاه منسوب به ابوحاتم هرثمه بن اعین



قلم‌زنی‌های روی ضریح داخل آرامگاه



بخشی از شهر منتسیر که هرثمه بنا کرده است.



بنای قدیمی برذعه در آذربایجان که در آن حاتم بن هرثمه اقامت داشت.



رباط المنستیر توریستی ترین نقطه این شهر است که هرثمه بن اعین بلخی در سال ۱۸۰ هجری آن را بنا کرده است.



کوشک هرثمه بن اعین بلخی در کشور تونس.



بخشی از شهر قدیمی طرطوس که در سال ۱۷۱ ق توسط هرثمه بن اعین بنا شده است.



سور شرقی طرابلس که هرثمه بن اعین بناکرده است.



الظهر	الوجه
هرثمه	
محمد	لا اله الا
مركز الظهر : رسـول	مركز الوجه : الله وحده
اللــه	لا شريك له
O	
الطوق : محمد رسول اللـه ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون الوزن ۲٫۹۰غم ، القطر ۲۵ملم	الطـوق : بسـم الله ضـرب هـذا الـدرهم بافريقيـه سنة ثمنين ومئة

سکهٔ درهم (نقره‌ای) منسوب به هرثمه بن اعین که در سال ۱۸۰ قمری ضرب شده است و از شمال افریقا به دست آمده است.



الوجه	الظهر
	هرثمه
لا اله الا	محمد رسول اللـه
مركز الوجه : اللـه وحده	مركز الظهر : صلى الله عليه وسلم
لا شريك له	الخليـــفة الرشـــيد
	الحكم
الطـوق : بسـم الله ضـرب هـذا الـدرهم بمدينـة زرنج سنة اثنين وتسعين ومئة	الطوق : محمد رسول اللـه ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون
	الوزن ۲,۸۳۰غم ، القطر ۲۵ملم

سکهٔ درهم (نقره‌ای) منسوب به هرثمه بن اعین که در سال ۱۹۲ قمری ضرب شده است و از زرنج نیمروز کشف شده است.



سکهٔ درهم منسوب به هرثمه بن اعین که در سال ۱۹۲ ضرب شده و از نیمروز کشف شده است.



سکهٔ درهم منسوب به هرثمه بن اعین که در سال ۱۹۲ ضرب شده و از نمیروز کشف شده است.



سکهٔ درهم ضرب شده در سال ۱۹۷ قمری با نام هرثمه در قسمت پایین (پشت سکه) که از شهر اسابان در شمال افریقا کشف شده است.



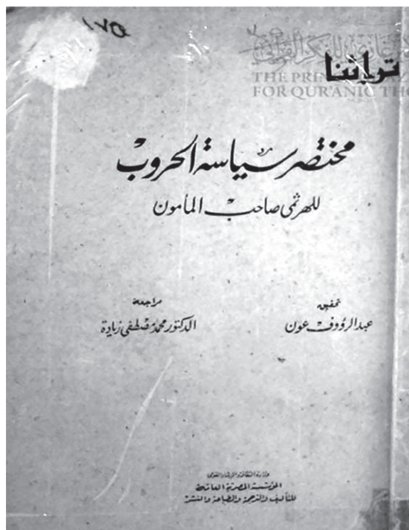
سکهٔ یک دیناری (طلایی) رافع بن هرثمه (۲۷۸ قمری).



سکهٔ درهم ضرب شده با نام «اعین بن هرثمه» از فرزند هرثمه که در سال ۲۰۵ قمری در سیستان والی بود. این سکهٔ نقره‌ای از سیستان در سال ۲۵۹ قمری کشف شده است.



قبة الهوا در مصر که حاتم بن هرثمه اعمار کرد.


تراثنا

مختصر سياسة الحروب

للهرثمي صاحب المأمون

تحقيق
عبدالرؤوف عون

مراجعة
الدكتور محمد مصطفى زيادة

وزارة الثقافة والإرشاد القومي
المؤسسة المصرية العامة
للتأليف والترجمة والطباعة والنشر

کتاب سیاست جنگ اثر ابوسعید ابوبکر هرثمی.


جزء

بيبي بنت عبد الصمد الهرثمية

عن ابن أبي شريح عن شيوخه

حققه وخرج أحاديثه

عبد الرحمن بن عبد الجبار الفريوائي

الناشر
دار الخلفاء للكتاب الاسلامي

جزء بی‌بی هرثمی.

The History of the Family of Harthama of Balkh

Dr. Mirwais Balkhi



Kabul –2021



THE HISTORY OF THE FAMILY OF HARTHAMA OF BALKH

Mirwais Balkhi



انتشارات امیری

کابل، جوی شیر، بازار کتاب فروشی های شهر کابل، کوچه ٤

کابل، پل سرخ، گذشته از دانشگاه غرجستان، انتشارات امیری

٠٧٠٠٢٩٠١١٤ - ٠٧٨٤١٠٠٩١٢

شابک: ٩٧٨_٩٩٣٦_٦٥٢_٦٤_٤